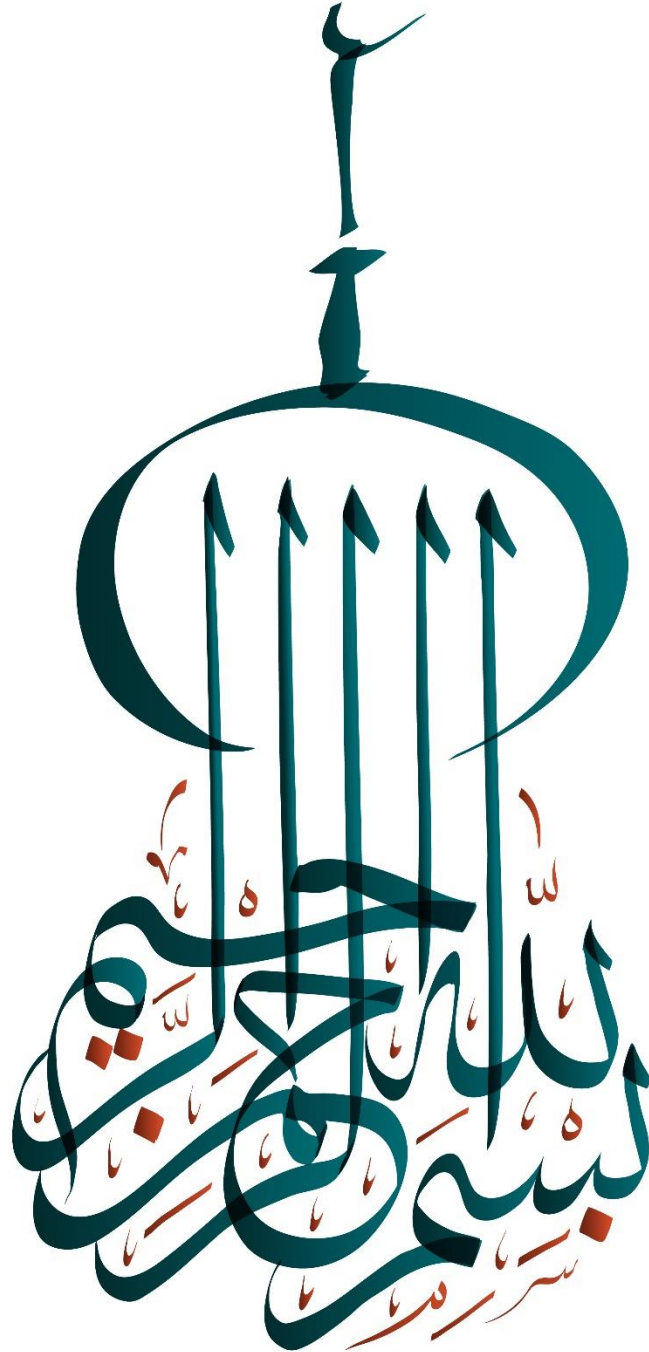






دانشکده مدیریت

بررسی تحلیلی تصاویر آینده جامعه‌ی ایرانی در ذهن جوانان تحصیل کرده کشور بر اساس
روش تحلیل لایه‌ای علی (CLA)

نگارش

محسن طاهری دمنه

اساتید راهنما

دکتر علی اصغر پور عزت

دکتر محمدمهدی ذوالفقارزاده

استاد مشاور

دکتر امیر ناظمی اشنی

رساله برای دریافت درجه دکتری در آینده پژوهی

مهرماه ۱۳۹۴

شماره :

تاریخ : ۹۴-۷-۷



بنام خدا

دانشکده مدیریت

گروه آموزشی مدیریت

گواهی دفاع از رساله دکتری

هیات داوران رساله دکتری آقای محسن طاهری دمنه دانشجوی مقطع دکتری رشته آینده پژوهی با عنوان "بررسی تحلیلی تصاویر آینده جامعه ایرانی در ذهن جوانان کشور بر اساس روش تحلیل لایه ای علی" را با درجه محاسبه ارزیابی نمود.

نمره نهایی رساله ۱۹/۴

تعداد واحد رساله: ۲ واحد

درجه رساله عالی

ردیف	مشخصات هیات داوران	نام و نام خانوادگی	مرتبه دانشگاهی	دانشگاه یا موسسه	امضاء
۱	استاد راهنما:	آقای دکتر علی اصغر پورعزت	استاد	ایران	
۲	استاد راهنما:	آقای دکتر محمدمهدی ذوالفقارزاده	استادیار		
۳	استاد مشاور:	آقای دکتر امیر ناظمی اشکنی	استادیار		
۴	استاد داور:	آقای دکتر غلامرضا گودرزی	دانشیار	ایران	
۵	استاد داور:	آقای دکتر مهدی فاتح راد	استادیار	ایران	
۶	نماینده تحصیلات تکمیلی	آقای دکتر محسن نظری	دانشیار	ایران	





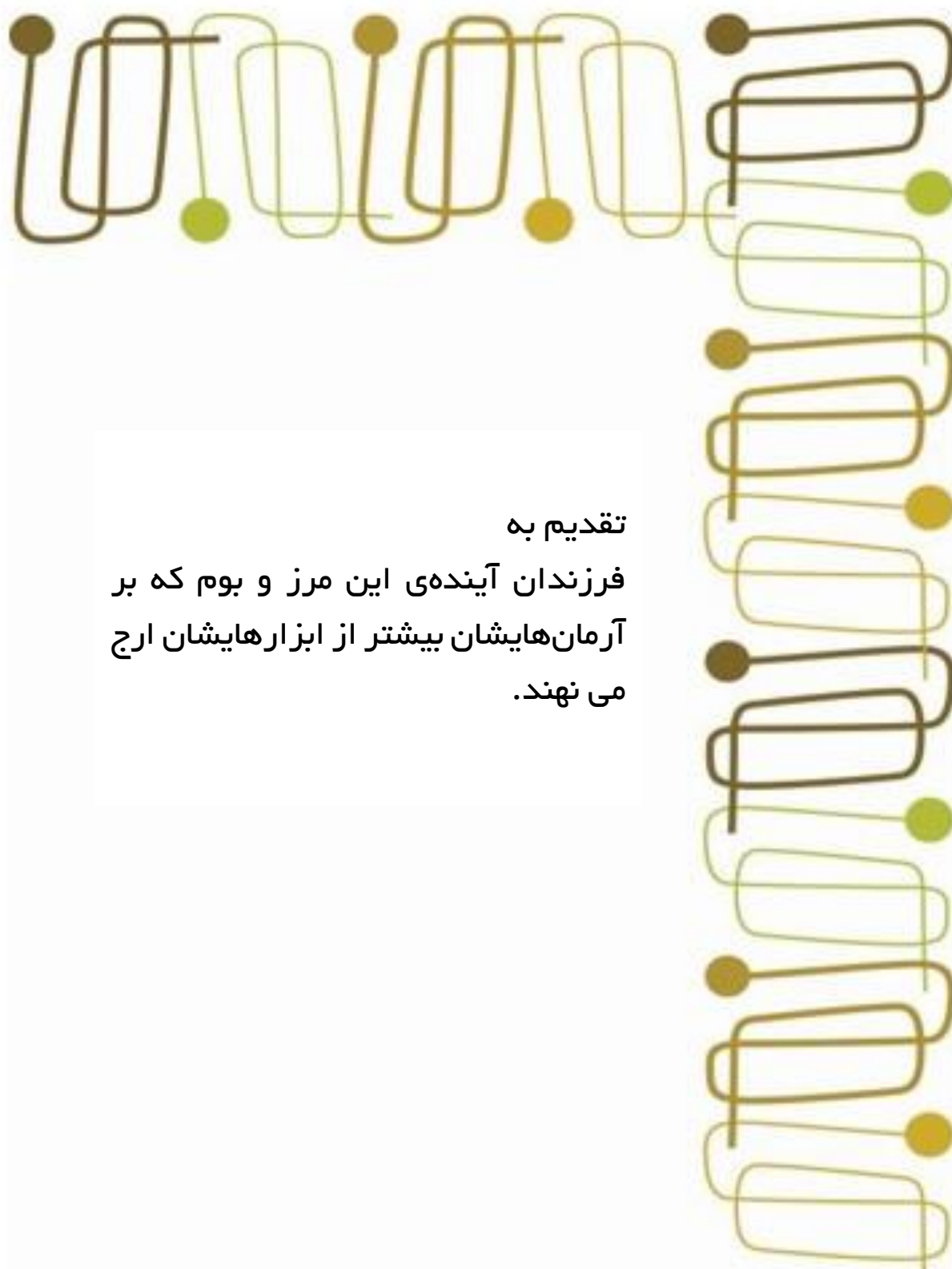
اداره کل تحصیلات تکمیلی

تعهد اصالت اثر

اینجانب محسن طاهری دمنه متعهد می شود که مطالب مندرج در این رساله حاصل کار پژوهشی اینجانب است و به دستاوردهای پژوهشی دیگران که در این تحقیق از آنها استفاده شده است، مطابق مقررات ارجاع و در فهرست منابع و ماخذ ذکر گردیده اند. این رساله قبلاً برای احراز هیچ مدرک هم سطح یا بالاتر ارائه نشده است. در صورت اثبات تخلف (در هر زمان) مدرک تحصیلی صادر شده، توسط دانشگاه تهران از اعتبار ساقط خواهد شد.

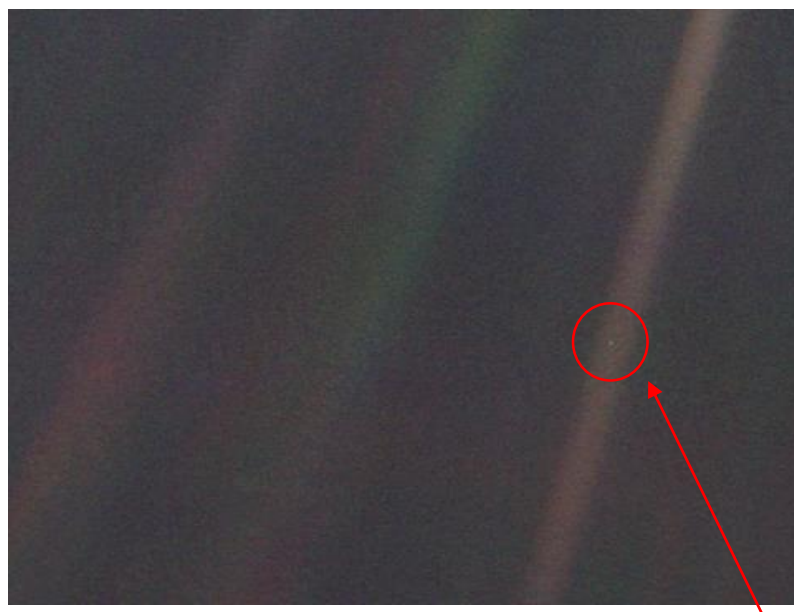
کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به دانشکده مدیریت دانشگاه تهران می باشد.

محسن طاهری دمنه



تقديم به
فرزندان آینده‌ی این مرز و بوم که بر
آرمان‌هایشان بیشتر از ابزارهایشان ارج
می‌نهند.

سپاسگزارم از تمامی مروجین علم که از آنها چگونه آموختن را آموختم. همانانی که فروتنانه این گونه می اندیشند:



زمین از فاصله ۶ میلیارد کیلومتری (فضایمای کاوشگر وویجر یک)

کارل سیگن (Carl Edward Sagan):

از این دیدگاه دور افتاده، زمین ممکن است هیچ علاقه خاصی را بر نیانگیزاند. اما برای ما، این فرق می‌کند. دوباره به آن نقطه نگاه کن. آن [نقطه] همین جاست. آن [نقطه] خانه است. آن [نقطه] ماییم. بر روی آن هر که را که دوست داری، هر که را که می‌شناسی، هر آن که تا به حال نامش را شنیده‌ای، هر انسانی که تا کنون بوده است، زندگی شان را سپری کرده‌اند. جمع تمامی خوشی‌ها و رنج‌های مان، هزاران دین، ایدئولوژی‌ها و دکترین‌های اقتصادی، هر شکارچی و کاوش‌گری، هر قهرمان و بزدلی، هر خالق و نابود کننده تمدنی، هر شاه و رعیتی، هر زوج جوان عاشقی، هر مادر و پدری، هر بچه امیدواری، هر مخترع و کاشفی، هر معلم اخلاقی، هر سیاست‌مدار فاسدی، هر فوق ستاره‌ای، هر رهبری، هر قدیس و گنه‌کاری در تاریخ گونه ما، آنجا زندگی کرده است – بر روی ذره گردی معلق در یک شعاع نور.

زمین صحنه بسیار کوچکی در عرصه وسیع گیتی است. به رودهای خونی که توسط ژنرال‌ها و امپراتورها ریخته شده تا، در شکوه و پیروزی، بتوانند اربابان زود گذر جزیی از یک نقطه شوند، به بیرحمی‌های بی‌شماری که از ساکنان یک گوشه این نقطه بر علیه ساکنان گوشه‌ای دیگر سرزده.

بیندیش، چه مکرر است عدم تفاهم‌شان، چه مشتاق‌اند به کشتن یکدیگر، چه پر حرارت است نفرت‌هاشان. رفتارهای‌مان، خود مهم‌بینی خیالی‌مان، توهم اینکه یک جایگاه اختصامی در عالم داریم، توسط این نقطه کم نور به چالش کشیده شده است. سیاره ما یک ذره تنهای احاطه شده در تاریکی عظیم کیهانی است. شاید هیچ اثباتی برای حماقت غرور بشری بهتر از این تصویر دور از دنیای کوچک‌مان نباشد. برای من، این تأکیدی بر مسئولیت‌مان است که با یکدیگر مهربان‌تر رفتار کنیم و نقطه آبی کمرنگ، تنها خانه‌ای را که تاکنون شناخته‌ایم، گرامی داشته، محافظت کنیم.

چکیده

تصاویر آینده ارتباط وثیقی با خواسته‌ها، ارزش‌ها و آرمان‌های انسانی دارند. بدین جهت مطالعه‌ی تصاویر آینده در قلب فعالیت‌های آینده پژوهانه قرار دارد و بررسی نظام‌مند آنها و شاخص‌های سازنده‌ی آنها، یکی از علاقه مندی‌ها و البته وظایف آینده پژوهان است. این تصاویر بسیار متنوع و گوناگون هستند و طیفی از تصاویر فردی تا جهانی، خوش بینانه تا بدبینانه، کوتاه مدت تا بلند مدت و ... را در بر می‌گیرند. مهمترین مسئله در تحلیل تصاویر آینده، اهمیت و جایگاه آنها در بروز تغییرات اجتماعی است. تصاویر آینده در کنار ارزش‌ها، مهمترین بلوک‌های سازنده‌ی تغییرات اجتماعی هستند و بدین سبب مطالعه‌ی آنها حائز اهمیت است. در این راستا، پژوهش حاضر به عنوان یک پژوهش بنیادی که در سنت پژوهش‌های کیفی انجام شده است، از ترکیب دو روش تحلیل تم و تحلیل لایه‌ای علی به منظور بررسی تصاویر آینده‌ی جامعه ایرانی در ذهن جوانان تحصیلکرده کشور، استفاده می‌کند. داده‌های تحقیق با استفاده از ابزار مصاحبه‌های نیمه ساختاریافته جمع آوری شده‌اند و مشارکت کنندگان در پژوهش را دانشجویان تحصیلات تکمیلی دانشگاه تهران تشکیل داده‌اند. در نهایت با انجام ۱۷ مصاحبه، اشباع اطلاعاتی حاصل شد. هر مصاحبه بین ۴۵ تا ۹۰ دقیقه به طول می‌انجامید و بلافاصله به تحلیل داده‌های حاصل از مصاحبه پرداخته می‌شد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که تصاویر آینده در بین مشارکت کنندگان، از هفت گزاره‌ی اصلی ساخته شده‌اند. این گزاره‌ها به ترتیب ۱- آثار تاریخی به جای مانده از گذشته، ۲- وزن زمان حال، ۳- در راهی که دیگران قدم گذاشته‌اند، ۴- حدس‌هایی درباره‌ی آینده، ۵- سایه‌ی جامعه، ۶- حسرت‌ها، عجزها و نداشته‌ها و ۷- فهم آینده نام گذاری شدند. در مرحله‌ی بعد داده‌های تحقیق با استفاده از روش تحلیل لایه‌ای علی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. در هر لایه بنابر ماهیت همان لایه، هفت تم اصلی به دست آمده و تم‌های فرعی آنها بازخوانی شدند و گزاره‌های اصلی آنها در چهار لایه به دست آمد. تحلیل لایه‌ای منجر به شناخت عمیق‌تر از تصاویر آینده و اجزای سازنده‌ی آنها شد. نتایج پایانی نشان داد که تم‌های اصلی سازنده‌ی تصاویر آینده هیچ کدام به سمت یک آینده مرجح به پیش نمی‌روند و گزاره‌ی فهم آینده نیز معطوف به یک دیدگاه خارج از دسترس درباره‌ی آینده است.

کلمات کلیدی

آینده پژوهی، تصاویر آینده، آینده‌های مطلوب، پژوهش کیفی، تحلیل تم، تحلیل لایه‌ای علی، جوانان

فهرست مطالب

پیشنگار.....	۱
فصل اول.....	۳
۱-۱- مقدمه.....	۴
۱-۲- بیان مسئله پژوهش.....	۶
۱-۳- سوالات پژوهش.....	۹
۱-۴- اهمیت و ضرورت پژوهش.....	۹
۱-۵- اهداف پژوهش.....	۱۰
۱-۶- مختصری بر روش انجام پژوهش.....	۱۱
۱-۷- قلمرو پژوهش.....	۱۲
۱-۷-۱- قلمرو موضوعی.....	۱۲
۱-۷-۲- قلمرو مکانی.....	۱۳
۱-۷-۳- قلمرو زمانی.....	۱۳
۱-۸- خلاصه فصل.....	۱۳
فصل دوم.....	۱۵
۲-۱- مقدمه.....	۱۶
۲-۲- کلان روندهای تاریخی، آینده پژوهی و تصاویر آینده.....	۱۷
۲-۲-۱- محتوای تاریخی و شناختی.....	۱۸
۲-۲-۲- عاملیت، ساختار و امر متعالی.....	۲۰
۲-۲-۳- دورانی و خطی.....	۲۳
۲-۲-۴- استعاره‌های زمانی.....	۲۶
۲-۲-۵- آینده از منظر کلان تاریخ.....	۲۹

۳۸.....	۳-۲- مطالعه تصاویر آینده در گذر زمان.....
۳۹	۳-۲-۱- تصورات کهن و قرون وسطایی از آینده
۴۱	۳-۲-۲- زایش تصاویر آرمان شهری و متری در دوران مدرن
۴۵	۳-۳-۲- شکست تصورات آرمان و پیشرفت گرایانه از آینده
۴۷	۳-۴-۲- تصویر دیالکتیکی از آینده در تاریخ جهان
۴۹.....	۴-۲- متفکران و تصاویر آینده.....
۵۵.....	۵-۲- تصویر آینده از منظر رئالیسم انتقادی با تاکید بر آرا وندل بل
۵۶	۵-۲-۱- نظریه‌ی اجتماعی و تصاویر آینده
۵۷	۵-۲-۲- ایده‌های مورد نظر
۶۰	۵-۳-۲- رده بندی کارکردگرای ایده ها
۶۴	۵-۴-۲- ایده ها، آینده پژوهی و تغییر اجتماعی
۶۵.....	۶-۲- زمان در حال تغییر، واقعیت در حال تغییر
۶۸	۶-۲-۱- ذات تصاویر آینده
۶۹	۶-۲-۲- تصاویر متفاوت
۷۰	۶-۳-۲- تصاویر آینده‌ی جوانان.....
۷۳	۶-۴-۲- تحمیلات عرصه تصاویر
۷۵.....	۷-۲- تصاویر آینده و جوانان
۷۵	۷-۲-۱- تاثیرات تصاویر
۷۶	۷-۲-۲- تصویرهای جوانان
۷۷	۷-۳-۲- از تصویر منفی به تصویر مثبت.....
۷۷	۷-۴-۲- پیام‌ها و مقیاس‌های ارزشی.....
۷۹	۷-۵-۲- جنبه‌های کلیدی یک تصویر
۸۱.....	۸-۲- تصویرسازی به عنوان یک روند اجتماعی.....
۸۳	۸-۲-۱- فراسوی آرمان شهر و ویران شهر
۸۵	۸-۲-۲- واکنش به معضل تصویرسازی

۸۶.....	۹-۲- پیشینه‌ی پژوهش داخلی.....
۸۹.....	۱۰-۲- پیشینه‌ی پژوهش خارجی.....
۹۱.....	۱۱-۲- خلاصه فصل.....
۹۳.....	فصل سوم.....
۹۴.....	۱-۳- مقدمه.....
۹۴.....	۲-۳- رویکرد کیفی به مثابه روش شناخت الگوهای اجتماعی.....
۹۸.....	۳-۳- عاملیت انسان در رویکرد کیفی پژوهش.....
۹۹.....	۴-۳- طرح تحقیق کیفی.....
۱۰۰.....	۵-۳- فرضیات پژوهش.....
۱۰۲.....	۶-۳- نمونه گیری.....
۱۰۴.....	۷-۳- تدوین سوالات مصاحبه.....
۱۰۷.....	۸-۳- تحلیل لایه‌ای علی.....
۱۰۸.....	۱-۸-۳- جستاری در بافت تاریخی.....
۱۱۰.....	۲-۸-۳- پس‌اساختارگرایی به عنوان یک روش.....
۱۱۳.....	۳-۸-۳- تحلیل لایه‌ای علی و پس‌اساختارگرایی.....
۱۱۴.....	۴-۸-۳- روش پیاده سازی تحلیل لایه‌ای علی.....
۱۱۸.....	۹-۳- تحلیل تم.....
۱۲۱.....	۱۰-۳- فرایند انجام تحقیق.....
۱۲۱.....	۱۱-۳- خلاصه فصل.....
۱۲۲.....	فصل چهارم.....
۱۲۳.....	۱-۴- مقدمه.....
۱۲۳.....	۲-۴- کاربست تحلیل تم.....

۱۳۵	۳-۴- کاربست تحلیل لایه‌ای علی
۱۳۶	۳-۴- ۱- تحلیل در لایه‌ی اول
۱۳۷	۳-۴- ۲- تحلیل در لایه‌ی دوم
۱۴۱	۳-۴- ۳- تحلیل در لایه‌ی سوم
۱۴۳	۳-۴- ۴- تحلیل در لایه‌ی چهارم
۱۴۴	۳-۴- ۱- مروری بر مفهوم اسطوره
۱۵۰	۳-۴- ۲- مروری بر مفهوم استعاره از دیدگاه شناختی
۱۵۷	۴-۴- خلاصه فصل
۱۵۸	فصل پنجم
۱۵۹	۵- ۱- مقدمه
۱۵۹	۵- ۲- یافته‌های پژوهش
۱۵۹	۵- ۲- ۱- ساخت تصاویر به مثابه وظیفه نخبگان
۱۶۱	۵- ۲- ۲- تغییرات اجتماعی به مثابه یک فرایند
۱۶۴	۵- ۲- ۳- نظریه جامعه‌ی ایرانی؛ جامعه‌ی یک بام و دو هوا
۱۶۵	۵- ۲- ۴- لزوم آینده پژوهی در سطح جامعه
۱۶۶	۵- ۲- ۵- حال بسیط به عنوان زیستگاه زمانی جامعه
۱۷۰	۵- ۲- ۶- اسطوره‌ها به مثابه مکانیزم ساخت تصاویر آینده
۱۷۴	۵- ۳- مدل نهایی تحلیل لایه‌ای علی
۱۷۶	۵- ۴- دسته‌بندی تصاویر غالب در چارچوب PEST
۱۷۸	۵- ۵- روایت پایانی؛ بی‌سرزمین‌تر از باد
۱۷۹	۵- ۶- نوآوری پژوهش
۱۷۹	۵- ۷- پیشنهادهایی برای تحقیقات آتی
۱۸۰	۵- ۸- روایی پژوهش
۱۸۲	۵- ۹- پایایی پژوهش

۱۰-۵ - محدودیت‌های تحقیق ۱۸۴

سخن آخر ۱۶۵

منابع و مآخذ ۱۶۶

فهرست جداول

جدول ۱-۲ - جنبه‌های کلیدی یک تصویر ۷۹

جدول ۱-۳ - همانندی‌ها و ناهمانندی‌های میان تحقیقات کمی و کیفی ۹۷

جدول ۲-۳ - انواع نمونه‌گیری در فرایند تحقیق کیفی ۱۰۳

جدول ۱-۴ - کدهای کلامی مربوط به سوالات مصاحبه ۱۲۴

جدول ۲-۴ - کدهای اولیه‌ی مرتبط با تصاویر آینده مستخرج از متن مصاحبه‌ها ۱۲۶

جدول ۳-۴ - دورنمایه و طبقات مربوط به تصاویر آینده ۱۳۱

جدول ۴-۴ - تحلیل تصاویر در سطح لیتانی ۱۳۷

جدول ۵-۴ - تحلیل تصاویر در سطح علل اجتماعی ۱۳۸

جدول ۶-۴ - تحلیل تصاویر در سطح گفتمان، جهان بینی و ایدئولوژی ۱۴۱

جدول ۷-۴ - تحلیل تصاویر در سطح اسطوره / استعاره ۱۴۹

جدول ۸-۴ - نگاشت‌های عشق سفر است ۱۵۶

جدول ۱-۵ - تفاوت معنادار دانشجویان آپ و غیر آپ در تصویرپردازی ۱۶۵

جدول ۲-۵ - دسته بندی تصاویر در قالب چارچوب PEST ۱۷۶

جدول ۳-۵ - برخی استراتژی‌ها به منظور بهبود روایی پژوهش ۱۸۱

جدول ۴-۵ - استراتژی‌های بهبود پایایی و راهکار پژوهش حاضر ۱۸۳

فهرست نمودارها

- نمودار ۳-۱ - روند به اشباع رسیدن اطلاعات دریافتی از مصاحبه‌ها ۱۰۴
- نمودار ۳-۲ - فرایند انجام پژوهش ۱۲۱
- نمودار ۴-۱ - تم‌های اصلی تاثیرگذار بر روی تصاویر جوانان ایرانی در آینده ۱۳۲
- نمودار ۴-۲ - شمایی ساده شده از تحلیل لایه‌ای علی ۱۳۴

فهرست اشکال

- شکل ۲-۱ - امرمتعالی، ساختار و عامل انسانی در ساخت واقعیت اجتماعی ۲۲
- شکل ۲-۲ - پیام‌ها، مقیاس‌های ارزشی و پنج نوع اثر بر روی تصویر ۷۹
- شکل ۲-۳ - رابطه محتمل بین تصاویر برتر و رشد اجتماعی - فرهنگی ۸۲
- شکل ۳-۱ - اجزای طرح تحقیق در تحقیقات کیفی ۱۰۰
- شکل ۳-۲ - انواع نظریه و رابطه آنها با یکدیگر ۱۰۳
- شکل ۴-۱ - نسبت انگارهای کهن الگویی و اسطوره ۱۴۹
- شکل ۴-۲ - نگاشت استعاره اولیه ۱۵۵
- شکل ۵-۱ - رابطه‌ی بین نخبگان تصویرساز و مردمان ۱۶۹
- شکل ۵-۲ - استعاره‌ای برای حرکت توده وار جامعه در جاده‌ی زمان ۱۷۸

پیشنگار

تصاویر آینده برای یک آینده پژوه، شأنیت به خصوصی دارند چرا که آن‌ها تأثیر شگرفی بر آنچه به واقع آینده خواهد بود، می‌گذارند. تصاویر آینده از باورها، آرزوها، عقاید، و فرضیه‌هایی از آنچه آینده خواهد بود، تشکیل شده، بنابراین ذاتاً نظام‌مند هستند. آن‌ها از دانش ساخته شده‌اند و چاشنی آن‌ها تخیل است. آن‌ها با اطلاعاتی در مورد گذشته، مفاهیمی از حال، دانش فرهنگی و اجتماعی، سلیقه شخصی، معیارها و نیازها و همچنین آرزوها، رویاها و آرمان‌ها ساخته می‌شوند، به صورت امید، ترس و انتظارات بروز می‌کنند و بر تصمیم‌گیری، انتخاب، رفتار و کنش تأثیر می‌گذارند. به این دلیل تأثیر آن‌ها بر انگیزش انسان بسیار زیاد است. ما با تصمیمات خود یا می‌خواهیم آینده‌ای را مطرح کنیم که تصویر مثبت و مطلوب ما را پیروارند یا تلاش می‌کنیم از وقوع آینده‌ی منفی و ناخوشایند اجتناب کنیم (روبین^۱، ۲۰۱۳، ص. ۴۰).

بخش زیادی از آنچه ما آدمیان از آینده فهم می‌کنیم، ریشه در تصاویر ذهنی ما از آینده دارد. این شاید یکی از مهمترین تفاوت‌های گونه‌ی ما و دیگر جانداران است. وقتی برای رسیدن به هدفی غایی در زمان آینده، شبانه روز تلاش می‌کنید در حالی که هیچ چیز جز یک تصویر از آنچه خواهان اتفاق افتادن آن هستید، در ذهن ندارید، یا وقتی ناامیدانه دست از تلاش می‌کشید در حالی که هنوز آن رویداد بدی که در ذهن دارید، واقع نشده است، اینها همه از تصاویری منبعث می‌شوند که شما در ذهن دارید. در نتیجه تصاویر آینده می‌توانند بر زندگی و سرنوشت ما تأثیر بگذارند. آینده‌ی واقعی، وقتی که سرانجام به حقیقت پیوندد، از عناصری که در انتظارات قبلی ما وجود داشته‌اند، تشکیل شده است. می‌توان آینده را به عنوان تجسم نتایج کنش‌ها و انتخاب‌های حال ما (که از تمام چیزها و پیشرفت‌هایی که مستقل از ما هستند نیز، تأثیر گرفته) دید (روبین، ۱۹۹۸، ص. ۸۰).

آن‌ها در ذهن افراد، گروه‌ها یا نهادها به عبارت دیگر، تمام کنش‌گران متفاوت در هر سطح از جامعه وجود داشته، رشد می‌یابند و می‌توانند به اشتراک گذاشته شوند، پذیرفته شوند، شکسته شوند و تغییر کنند. می‌توانند کاملاً از نو ساخته شوند، و به صورت‌های مختلف مورد دفاع واقع شوند. بنابراین، تصاویر آینده می‌توانند دسته‌بندی شده، و ارزیابی شوند.

تصاویر آینده، نمایانگر نوعی آگاهی جمعی از شکل‌گیری هویت، رفتار و تصمیم‌گیری‌ها بوده، برخی مواقع هم‌تراز با مفاهیمی چون پیش‌بینی، انتظارات، بیم‌ها و امیدها در نظر گرفته شده‌اند (سون^۲، ۲۰۱۳، ص. ۲).

باور به این عقیده که تصویرهای آینده به شکل‌گیری اقدام‌های تاریخی افراد کمک کرده‌اند، یک وجه نظری در مطالعات آینده است. به تعبیر روشن‌تر، افراد یا تلاش می‌کنند خود را با آنچه گمان می‌کنند روی خواهد داد، سازگار کنند یا به گونه‌ای رفتار می‌کنند که آینده دلخواه خود را بسازند. به زعم بل، مهمترین و بنیادی‌ترین پرسش‌های پژوهشی آینده

¹ Anita Rubin

² Hyeonju Son

پژوهان، مواردی این چنینی‌اند؛ تصویرهای آینده چه ماهیتی دارند؟ علل پیدایش آن‌ها چیست؟ و هر یک، چه پیامدهایی دارند؟ (بل^۱، ۱۳۹۲، ص. ۱۷۳).

در این راستا پژوهش حاضر به عنوان یکی از اولین پژوهش‌ها (اگر نخواهم به صراحت بگویم اولین پژوهش) به دنبال بررسی تصاویر آینده در ذهن جوانان تحصیلکرده کشور است. این تحلیل از دو منظر قابل توجه است. منظر اول شناسایی تصاویر موجود است که چون تحقیق به شیوه کیفی انجام می‌شود، نتایج حاصل از این شناسایی آنچنان قابل تعمیم نیستند و منظر دوم شناسایی شاخص‌های سازنده‌ی تصاویر آینده است که به عنوان یک پژوهش بنیادی به دنبال نظریه پردازی در زمینه فرایند شکل‌گیری تصاویر آینده است و می‌تواند دستمایه اولیه برای طراحی پژوهش‌های گسترده‌تر در زمینه شناسایی و رصد تصاویر آینده در بین جوانان باشد.

تحقیق حاضر در پنج فصل ارائه گردیده است، فصل اول، به کلیات تحقیق می‌پردازد که شامل طرح مساله، اهمیت آن، اهداف و دامنه پژوهش به همراه اشاره کوتاهی به روش پژوهش است. در فصل دوم، ادبیات و پیشینه پژوهش گردآوری و مورد بررسی قرار گرفته است. فصل سوم، در برگیرنده روش تحقیق است که ضمن بیان فرایند پژوهش، به معرفی ابزار جمع‌آوری داده‌ها، جامعه و نمونه آماری و روش تحلیل داده‌ها می‌پردازد. در فصل چهارم، نتایج حاصل از کار میدانی در قالب روش‌های بیان شده در فصل سوم، ارائه گردیده است و در فصل پنجم، به تفصیل یافته‌های پژوهش، پیشنهاداتی برای تحقیقات آتی، روایی و پایایی پژوهش و محدودیت‌های تحقیق آمده‌اند.

¹ Wendell Bell

فصل اول

کلیات پژوهش

آینده به معنی انتخاب ما از بین راه‌های ممکن که زمان گذشته و حال در اختیار ما می‌گذارند نیست، بلکه مکانی است که خلق می‌شود، چیزی است که ابتدا در ذهن ساخته و سپس در رفتار نمود می‌یابد. آینده جایی نیست که ما به آن کوچ کنیم، بلکه ما سازنده آن هستیم. راه‌های رسیدن به آینده پیدا نمی‌شوند، بلکه ساخته می‌شوند و تلاش ما برای ساختن این راه‌ها نه تنها ما سازندگان را تغییر می‌دهد، بلکه مقصد را نیز دگرگون می‌سازد (بولدینگ^۱، ۱۹۸۰).

۱-۱ مقدمه

آینده‌پژوهی مطالعه‌ی نظام‌مند آینده‌های ممکن، محتمل و مرجح، دیدگاه‌ها، جهان‌بینی‌ها و اسطوره‌های بنیادین هر آینده است. این رشته‌ی نوپا از مطالعه‌ی نیروهای خارجی تأثیرگذار بر آینده (طالع بینی و پیش‌گویی) به سمت ساختار (الگوهای تاریخی تغییر، ظهور و سقوط ملت‌ها و نظام‌ها) و عامل انسانی (مطالعه و خلق تصاویر مرجح آینده) حرکت کرده است^۲ (عنایت اله^۳، ۱۳۸۸، ص. ۷).

هدف از آینده‌پژوهی گشوده نگاه داشتن آینده به روی تمامی جایگزین‌ها و حصول اطمینان از این است که آن ایده‌ها درباره‌ی آینده، به‌سادگی تبدیل به گام‌هایی به‌سوی آشکال جدیدی از سرکوب، فشار و تعدی نمی‌شوند. آینده‌پژوهی همان قدر که در مورد آینده است، با ایده‌ها، احساسات، هدف‌ها، چشم‌اندازها و خواسته‌های زمان حالی که ممکن است بر آینده مؤثر باشند نیز، مرتبط است. آینده‌پژوهی در مورد آینده‌نگاری^۴ و ایجاد مدیریت تغییر است و روی هم رفته در مورد کنش‌های زمان حال، تغییرات مورد نیاز در زندگی روزمره، عادات روزمره، اولویت‌ها و هنجارهای اجتماعی است، تا جاییکه ما برای پیش‌تاز بودن و شکل دادن به آینده دلخواه خود، صاحب قدرت شویم.

پیام کلی آینده‌پژوهی، و بیشتر آینده‌پژوهان، ساده است و اثر ماندگار گروه راک فلیتوود مک^۵ به بهترین صورت آن را بیان کرده است (سردار^۶، ۲۰۱۳، ص. ۹):

**از فکر کردن به فردا دست بردارید،
او به‌زودی اینجا خواهد بود.**

^۱ Elise Boulding

^۲ سهیل عنایت اله در جایی دیگر به سه عامل در ساخت تاریخ اشاره می‌کند: ۱- امر متعالی، ۲- انسان و ۳- ساختار. وفق این نظر می‌توان چنین برداشت کرد که منظور عنایت اله این است که آینده‌پژوهی متمرکز بر نقش انسان و ساختار در ساخت آینده است و برای امر متعالی به صورت کلی جایگاهی قائل نیست.

^۳ Sohail Inayatullah

^۴ Foresight

^۵ Fleetwood Mac (یک گروه خواننده انگلیسی - آمریکایی در موسیقی راک)

^۶ Ziauddin Sardar

در این میان تصاویر آینده و یا به عبارتی دیگر تصویرسازی آینده یکی از ارکان اصلی آینده‌پژوهی است (بل^۱، ۱۹۹۷، صص. ۸۱ تا ۸۶). جیم دیتور^۲ در این زمینه خاطر نشان می‌سازد که: آینده‌پژوهان به تعریف و فهم تصاویر متفاوت از آینده علاقه‌مندند؛ این که چرا گروه‌های گوناگون از مردم تصاویر متفاوتی از آینده دارند و اینکه چگونه تصاویر متفاوت از آینده منجر به رفتار و واکنش‌های متفاوت در زمان حال می‌شود، و اینکه چگونه رفتارهای خاص در زمان حال، خود منجر به ایجاد تصاویر مختلف از آینده می‌شوند (دیتور، ۲۰۰۲، صص. ۳۰۳).

فرد ال. پولاک^۳ نامی است که اگر نگوییم همه، اما در اکثر مطالعاتی که در زمینه تصاویر آینده انجام شده‌اند، آمده است. پولاک یکی از اولین متفکرانی است که توجه ما را به ضعیف شدن و تحلیل رفتن ظرفیت انسان‌ها در تصویرسازی از آینده‌های متفاوت جلب می‌کند. کتاب تصویر آینده‌ی^۴ (۱۹۵۳) او در حالی نگارش شد که تجربه جنگ جهانی دوم اروپا را فلج کرده بود. به نظر پولاک توانایی و ظرفیت انسان در ساخت تصاویر ذهنی از "چیزهایی کاملاً متفاوت"^۵ که تاکنون تجربه نشده و یا ثبت نشده‌اند، کلید اصلی پویایی تاریخ بشر است. از سطح فردی گرفته تا سطح اجتماعی، تصویرسازی^۶ به چیزهایی اشاره دارد که تاکنون وجود نداشته‌اند. این تصویرسازی الهام‌بخش نیات ما در حرکت رو به جلو است. از تصمیمات روزانه در سطح فردی گرفته تا سطح خانواده، شرکت، اجتماعات، ملیت و حتی جنبش‌های جهانی، همه و همه به سمت تصویر ما از یک آینده‌ی مرجح رو به حرکت هستند.

پولاک اشاره می‌کند که موج‌های بدیل خوش‌بینی و بدبینی مورد مطالعه در فرایندهای فراتاریخی^۷، گزینه‌های بدیلی را به عنوان پایان تاریخ مطرح می‌سازند، که در آن‌ها گاه انسان‌ها در کنار خدا و یا طبیعت در رسیدن به این پایان نقش داشته‌اند و گاه تنها تماشاچی بازی نیروهای فراطبیعی بوده‌اند. او با مطالعه روندهای تاریخی دریافت که حس خوش‌بینی جوامع نسبت به آینده با یک حس آرمان‌شهری^۸ همراه بوده است. خوش‌بینی آرمان‌شهری که برای مثال نتیجه‌ی آن جهان‌بینی غرب در سده‌های اخیر است. در دوره‌هایی از تاریخ که حس بدبینی نسبت به آینده با حس درماندگی در عالم هستی (قهر خدا و نیروهای فراطبیعی با جامعه، به گونه‌ای که انگار خدا جامعه را فراموش کرده است) عجین شده، کیفیت قصدمندی و تصویرسازی بشر از ناشده‌ها رو به زوال گذاشته است. در این شرایط زندگی جامعه در ظرف زمانی اکنون محدود شده و هیچ پویایی برای تغییر در جامعه رخ نمی‌دهد (پولاک، ۱۹۷۳).

¹ Wendell Bell

² Jim Dator

³ Fred Lodewijk Polak

⁴ The image of the future

⁵ Totally other

⁶ imagery

⁷ macrohistory

⁸ utopian

با این تفاسیر و اذعان به نقش تصاویر آینده در تصمیم‌گیری‌های فردی و راهبری اجتماعی، چه می‌شود اگر بتوان سازوکارهای ایجاد این تصاویر در ذهن افراد و در یک مرحله بالاتر در ذهن جامعه را درک و بر مبنای آن به خلق تصاویر مطلوب و مورد نظر پرداخت؟. این مهندسی و یا به عبارتی ساخت واقعیت اجتماعی آینده، می‌تواند مبنایی برای تمدن‌سازی باشد. تمدن‌هایی که بنا بر علم، خواست و درک مهندسان تصویرسازی از جهان، می‌توانند منشأ بهبود زندگی بشری یا زوال و نابودی آن باشند.

در این راستا پژوهش حاضر کوششی است جهت شناسایی عوامل تأثیرگذار بر شکل‌گیری تصاویر آینده و شناخت تصاویر موجود از آینده در ذهن جوانان تحصیلکرده کشور. در ادامه مسئله تحقیق خواهد آمد، سپس سؤالات تحقیق ارائه خواهند شد و ضمن مروری بر تاریخچه موضوع، به بیان اهداف تحقیق، روش تحقیق و اهمیت تحقیق پرداخته خواهد شد.

۲-۱ بیان مسئله پژوهش

آینده‌پژوهان و نویسندگان مختلف به بررسی تصاویر آینده پرداخته‌اند. تصاویر ذهنی که می‌توانند خوش‌بینانه یا بدبینانه، انگیزاننده یا نخوت‌آور، ضعیف یا قوی، آزمون‌نشده و یا کاملاً شناخته‌شده باشند. اما این تصاویر از منظر آینده‌پژوهی، درست یا غلط نیستند. به عبارتی آینده‌پژوهی به دنبال بررسی درست یا غلط بودن این تصاویر نیست. آن‌ها وجود دارند و جزئی از حقایق تجربی مورد مطالعه در آینده‌پژوهی^۱ هستند. دیتور به‌صراحت بیان می‌دارد که تصاویر آینده و تبعات آن‌ها همچون آینده‌نگاری در آینده‌های بدیل و ساخت آینده‌های مرجح در مقابل مطالعات حوزه پیش‌بینی، کلید فهم آینده‌پژوهی و درک تفاوت آن با پیش‌بینی هستند (دیتور، ۱۹۹۸، ص. ۳۰۳).

در زندگی روزمره ما به‌طور ناخودآگاه در مورد چیزهای اطرافمان تصویرسازی می‌کنیم. این چیزها می‌توانند مشهود باشند، مثل مردم و سازمان‌ها و یا نامشهود باشند، مثل روابط بین انسان‌ها و شرایط اقتصادی کشور. تمامی این تصاویر می‌توانند در یک تقسیم‌بندی سه‌تایی قرار گیرند. تصاویر گذشته، تصاویر حال و تصاویر آینده. تصاویر مربوط به گذشته و حال، بر اساس یک تفسیر و تعبیر و یا شرح و بیان آنچه اتفاق افتاده و یا در حال اتفاق افتادن است، ایجاد می‌گردند. در

^۱ زمانی که این پژوهش در مرحله انجام مصاحبه با مشارکت کنندگان بود، برخی از مصاحبه‌شوندگان، مسئله‌ی انرژی هسته‌ای و مذاکره‌ی ایران با ۵+۱ که بحث داغ روز بود را، یکی از مسئله‌های حل نشده تا ۳ سال آینده می‌دانستند. در واقع این یک تصویر از آینده‌ای محتمل، در ذهن آنها بود. در حالی که درست دو ماه بعد ایران بر سر مسئله‌ی هسته‌ای خود به توافق نهایی با غرب رسید. آیا می‌توان چنین برداشت کرد که این تصویر، تصویری درست یا غلط بوده است؟؟ غلط یا درست، این یک تصویر با عقبه‌ای قابل تأمل است که مطالعه‌ی این عقبه به مراتب مهم‌تر از بحث بر سر درستی و یا نادرستی این تصویر و یا چنین تصویریری است. برای مثال اسطوره‌ی غرب غیرقابل اعتماد، استعاره‌ی آمریکا شیطان بزرگ یا استعاره‌ی دلان تحریم و گفتمان نه شرقی، نه غربی، هر کدام می‌توانند بر روی چنین تصویریری تأثیرگذار باشند. آینده‌پژوهی به دنبال این است که مولفه‌های سازنده‌ی تصاویر را زیر ذره بین خود قرار دهد.

صورتی که تصاویر آینده در واقع مربوط به آن چیزهایی می‌شود که هنوز اتفاق نیفتاده‌اند و به صورت انتظارات از یک چیز یا موقعیت ایجاد می‌گردند (آنو^۱، ۲۰۰۳، ص. ۷۳۸).

اما چرا فهمیدن و درک تصاویر آینده مهم‌اند؟

ما در طول زندگی خود چه به صورت خودآگاه و چه به صورت ناخودآگاه، تصمیماتی در مورد مسائل گوناگون اتخاذ می‌کنیم. هر فراگرد تصمیم‌گیری ۴ فاز یا مرحله عمده به صورت زیر دارد (همان، ص. ۷۳۸):

- فراست و آگاهی؛
- طراحی؛
- انتخاب؛
- به‌کارگیری.

فهم یک موضوع و یا مسئله خاص؛ طراحی راه‌حل‌های گوناگون برای رویارویی با مسئله درک شده؛ انتخاب بهترین راه‌حل و به‌کارگیری راه‌حل انتخاب‌شده.

در دو فاز طراحی و انتخاب، فرد نه تنها مواردی را که قبلاً تجربه کرده است، مورد بررسی قرار می‌دهد، بلکه آنچه در آینده امکان بروز و وقوع دارد را نیز، مورد توجه قرار می‌دهد. این مسئله در واقع تصویرسازی از آینده است. این مسئله نمایان می‌سازد که چه در سطح فردی، چه سازمانی و چه ملی، رفتار کنونی هر سیستم انسانی به تصاویر ساخته شده از آینده بستگی دارد. بولدینگ این مورد را به صورت زیر بیان می‌دارد:

فرد یا ملتی که هیچ حساسیتی به گذر زمان و آینده‌ی پیش رو ندارد، احتمالاً رفتار نوسانی، دمدمی و نامشخصی را از خود بروز می‌دهد و چنین سیستمی شانس کمی برای بقا دارد (بولدینگ، ۱۹۵۶، ص. ۷).

و نیز بایستی اذعان داشت که اگر رفتار کنونی ما که آینده را شکل می‌دهند، خود متأثر از تصاویر ساخته شده در ذهن ما از آینده‌اند، بنابراین اهمیت تصاویر به مراتب بیشتر خواهد شد. در زمینه اثرات بلندمدت تصاویر آینده، پولاک با به‌کارگیری نظریه تغییرات اجتماعی و مطالعه تاریخ ۳۰۰۰ ساله‌ی تمدن بشری، بیان می‌دارد که تصاویر مثبت و سازنده از آینده باعث شکوفایی و رشد فرهنگی جوامع شده و بالعکس تصاویر منفی، باعث رخوت و افول فرهنگی شده‌اند. بنابراین دوام و قوت فرهنگ، رابطه معنادار قوی‌ای با تصاویر مثبت از آینده دارد و لذا بدین گونه می‌توان با مطالعه تصاویر آینده، آینده‌های محتمل برای یک جامعه را پیش‌بینی کرد. با کاربرد این تئوری، او در زمان خود در مورد آینده جوامع بشری

^۱ Ryota Ono

بدین نتیجه می‌رسد که رئالیسم حال محور موجود که تصاویر بدبینانه‌ای از آینده ارائه می‌دهد، هرگونه ایدئالیسم آینده محور را تحت تأثیر خود قرار داده و امکان و رویای خلق آینده‌های بهتر را رد می‌کند. تصاویر بدبینانه از آینده، به‌طور پیوسته فرهنگ را مورد هجوم قرار داده و آن را ضایع و آلوده می‌سازند و به تدریج مردم آن فرهنگ را نسبت به داشته‌ها و ثروت خود بی‌اعتمادتر می‌کنند (پولاک، ۱۹۷۳، ص. ۲۲۲). در چنین شرایطی فردگرایی و منفعت‌طلبی رشد پیدا می‌کند و رویای‌های جمعی در قالب آرمان‌شهرها جای خود را به ترس از ویران‌شهر می‌دهند.

با تکیه بر آنچه در بالا از زبان اندیشمندان آینده‌پژوهی ذکر گردید، نیاز به مطالعه و مذاقه در زمینه تصویرسازی آینده، بخصوص در جایی که بحث‌های تمدنی پیش می‌آیند، خود را بیش از پیش نمایان می‌سازد. ما به عنوان افراد جامعه‌ی انسانی، انتخاب‌های خود را بر اساس داستان‌هایی درباره‌ی اینکه چه کسی هستیم، چه اتفاقی می‌افتد، و بعد از این به کجا می‌رویم، انجام می‌دهیم. کسانی که می‌فهمند این داستان‌ها چگونه ساخته می‌شوند و چگونه می‌توان به آن‌ها شکل داد، احتمالاً بیش از بقیه قادر خواهند بود تا کلیدهای قدرت را در قرن آینده، در دست داشته باشند.

تصویرسازی و داشتن تصویر مطلوب از آینده، برای جوامعی که داعیه‌دار بر پا کردن تمدن‌اند، نه تنها برای برنامه‌ریزی، بلکه حتی برای اندیشیدن و صحبت کردن درباره‌ی آن تمدن نیز ضرورت دارد. در این میان، برای ما (مدعیان تمدن ایرانی – اسلامی) داشتن داستان خود (مایی که به دنبال برپایی آن تمدن‌ایم) یک ضرورت انکارناپذیر است. زیرا قطع یقین در صورت نداشتن چنین داستان و تصویری از آینده، به ناچار داستان دیگران (مارکسیسم، برخورد تمدن‌ها، موج سوم و ...) بر ما تحمیل خواهد شد (پورعزت، ۱۳۸۲). هر چند این تحمیل می‌تواند از نوع نرم باشد که تقریباً جنبه‌هایی از آن در جامعه کنونی ما مشهود است.

لذا در راستای پاسخ‌گویی بدین دغدغه، هدف عمده‌ی پژوهش حاضر را می‌توان شناسایی تصاویر آینده در ذهن جوانان جامعه دانست، تا از این رهگذر بتوان دست به مهندسی این تصاویر در راستای رسیدن به تصاویر مطلوب آینده زد. آینده به صورت کامل روشن و شناخته شده نیست. بدون داشتن تصویر از آینده، بدون داشتن آمال و آرزوها، بدون رؤیا نمی‌توان دست به اقدام زد. اگر چه بدون تصویر، اتفاقی در آینده رخ نمی‌دهد، اما اقدام و عمل در راستای تحقق آن رؤیاها و تصاویر جز لازم دیگری است. این اقدامات علاوه بر تصاویر آینده به عوامل محیطی و خارجی نیز بستگی دارند. عواملی که ممکن است بعضاً در کنترل ما نباشند، اما در هر صورت باید آن‌ها را درک و به حساب آورد (دیتور، ۱۹۹۸، ص. ۳۰۳).

دیتور برای نشان دادن پویایی موجود در ارتباط تعاملی بین عوامل ذهنی و عینی از استعاره “سونامی تغییر” استفاده می‌کند. عوامل عینی طیف گسترده‌ای از عوامل محیطی هستند که تصاویر آینده و یا هرگونه تلاش ما برای ساختن یک آینده مرجح، بایستی آن‌ها را مدنظر قرار داده و به عبارتی با آن‌ها مقابله کند. این عوامل نمی‌توانند نادیده گرفته شوند، بلکه باید تعریف شده و مورد مطالعه قرار گیرند. اینکه این عوامل محیطی چه چیزی هستند، بستگی به تئوری تغییر

اجتماعی موجود در ذهن محقق دارد. فهم یک نفر از جامعه، عوامل تغییر دهنده آن، موانع تغییر آن و اینکه چه جنبه‌هایی از جامعه را می‌توان به راحتی تغییر داد و کدام جنبه‌ها در مقابل تغییر سرسخت هستند، آینده‌پژوهان مختلف، دیدگاه‌های متفاوتی دارند (همان، ص ۳۰۳).

اما یک جنبه از این پازل مشخص است. اگر اعمال کنونی را زاده‌ی تصاویر ذهنی از آینده بدانیم و آینده را نیز متأثر از اعمال امروزی، آن قشری از جامعه که به واسطه رفتار و اعمال کنونی‌شان - که البته این اعمال خود تابعی از تصاویر ذهنی از آینده هستند - توان تأثیرگذاری بیشتری بر روی آینده دارند، قشر جوان جامعه‌اند. کسری از جامعه که البته در جامعه ما کسر بزرگی هستند و مطالعه تصاویر آینده‌ای که آن‌ها در ذهنشان دارند، کلید درک چگونگی ساخت آینده است.

۱-۳ سؤالات پژوهش

سؤال اصلی تحقیق حاضر این است که چه تصاویری از آینده در ذهن جوانان کشور ایران وجود دارد؟ برای جواب به سؤال اساسی تحقیق باید به این سؤال جواب داد که چه شاخصه‌هایی بر روی شکل‌گیری تصاویر آینده تأثیر گذارند؟

۱-۴ ضرورت پژوهش

ویل دورانت^۱ می‌نویسد: «یک تمدن بزرگ تا از درون منهدم نشده از بیرون مغلوب نمی‌شود». وفق نظر ویل دورانت، می‌توان قبل از هر چیزی شقاوت و بدبختی و یا سعادت و خوشبختی یک جامعه را، درون خود جامعه جستجو کرد. اما به راستی چه عاملی می‌تواند این دو روی سکه را رقم بزند؟ چه چیزی باید رخ دهد تا با مشاهده آن بتوان ارشمیدس وار فریاد زد، یافتیم، یافتیم؟ و آیا اصولاً محقق علوم اجتماعی، همچون یک زیست‌شناس می‌تواند صرفاً بر پایه مشاهدات عینی دست به نتیجه‌گیری بزند؟ و حال در رابطه با مورد مطالعه‌ی این تحقیق یعنی جامعه‌ی ایرانی، چگونه می‌توان حدسیاتی هوشمندانه در مورد آینده‌ی پیش روی جامعه زد و آن‌ها را در بوته آزمایش گذاشت؟ چه ما-جامعه ایرانی- بخواهیم و چه نخواهیم، چه فعالانه برای ساخت آن تلاش کنیم و چه منفعلانه در انتظار آن باشیم، یک مسئله در مورد آینده مشخص و قطعی است و آن هم اینکه اتفاق خواهد افتاد. اما در این میان به نقل از علمداری در مقدمه چاپ ششم از کتاب «چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟»: «کسانی که تلاشی برای شناخت جامعه کنونی ایران نمی‌کنند و چشم و گوش خود را بر این بیدارباش می‌بندند محکوم به کج‌اندیشی، اتلاف وقت و خود تخریبی هستند.»

اتلاف وقت و خود تخریبی هستند.»

¹ Will Durant

او در ادامه می‌نویسد:

«... وسعت و عمق رشد این آگاهی و دانش خردمندان در جامعه ایران نه تنها بی‌سابقه است، بلکه خواهد توانست دروازه‌های حل مشکل و بن‌بست توسعه همه‌جانبه ایران را یکی پس از دیگری بگشاید. این دگرگونی الگویی به دست خواهد داد که سایر کشورهای مسلمان‌نشین و خاورمیانه‌ای را نیز از بن‌بست عقب‌ماندگی تاریخی و دیرینه خود بیرون خواهد آورد» (علمداری، ۱۳۸۹، ص. ۲۳).

چه چیزی باعث می‌شود که چنین تصویری از آینده‌ی جامعه ایرانی در ذهن این نویسنده نقش ببندد؟ و این تصویر چگونه بر رفتار کنونی او تأثیر خواهد داشت؟

چه تصاویر آینده در یک فراگرد حاصل از خرد جمعی ایجاد شده باشند و چه نخبگان جامعه با ساز و کارهایی مانند رسانه آنها را به جامعه القا کرده باشند. این جا با دوام‌ترین زمینه‌ها برای بازیابی هویت خویش و امید یافت می‌شوند. پایه و اساس خوش‌بینی، توهم نیست. این مسئله در ظهور توافقی ژرف بر سر تغییرات و سازش‌های اساسی، در ظرفیت‌های خلاق روندهای تصویرپردازی از آینده و در غنای منابع فرهنگی که قبلاً به ندرت به میدان آورده می‌شدند، قرار دارد. نتیجه این است که علی‌رغم همه مشکلات بزرگ و بحران‌های پیش روی ما، آینده واقعاً ارزش زندگی کردن را دارد. گذار به جامعه‌ای که ضمن حفظ تکررها و افتراقات، بتواند از انسجام لازم برای پیشرفت برخوردار باشد، در سایه قبول همه گیر این تصاویر جمعی از آینده، ممکن و مطلوب می‌گردد. ما به عنوان افراد، انتخاب‌های خود را بر اساس داستان‌هایی که به خود درباره اینکه چه کسی هستیم، چه اتفاقی می‌افتد، و بعد از این به کجا می‌رویم، می‌گوییم، انجام می‌دهیم. کسانی که می‌فهمند این داستان‌ها چگونه ساخته می‌شوند و چگونه می‌توان به آنها شکل داد، احتمالاً بیش از بقیه قادر خواهند بود، کلیدهای قدرت را در قرن آینده در دست داشته باشند (پورعزت و همکاران، ۲۰۰۸، ص. ۸۹۰).

این پژوهش کوششی است در راستای شناخت تصاویر موجود در ذهن جوانان کشور ایران. جوانانی که تصاویر آنها از آینده، سازنده‌ی رفتار کنونی آنها و رفتار کنونی آنها سازنده دنیای واقعی آنها در آینده خواهد بود.

۵-۱ اهداف پژوهش

هدف عمده پژوهش حاضر عبارت است از:

- بررسی تصاویر آینده‌ی جامعه ایرانی در ذهن جوانان کشور بر اساس روش‌های کیفی پژوهش
- همچنین در راستای هدف عمده، هدف فرعی زیر دنبال می‌شود:
- شناخت شاخصه‌های تأثیرگذار بر شکل‌گیری تصاویر آینده در ذهن جوانان جامعه

۶-۱ مختصری بر روش انجام پژوهش

از منظر هدف، پژوهش حاضر یک پژوهش بنیادی است و از آنجایی که در حوزه‌ی علوم اجتماعی انجام می‌شود، باید روشی متناسب با این حوزه اتخاذ کرد. آنچه متناسب با طرح مسئله این تحقیق است، روش کیفی است. در جهت فاصله گرفتن و فرار از منطق علوم طبیعی، بایستی از روش کیفی که روشی کارآمدتر برای نشان دادن پیچیدگی‌های یک پدیده است، استفاده کرد. منظور از تحقیق کیفی هر نوعی از تحقیق است که یافته‌هایی را بدست می‌دهد، که با شیوه‌هایی غیر از روش آماری یا هرگونه کمی کردن، کسب شده‌اند. موضوع پژوهش کیفی می‌تواند زندگی اشخاص، تجربه‌های زندگی، رفتارها، هیجان‌ها، احساس‌ها، و نیز کارهای سازمانی، جنبش‌های اجتماعی، پدیده‌های اجتماعی و تعاملات میان ملت‌ها باشد (استراوس و کربین^۱، ۱۳۹۴، ص. ۳۲).

روش اصلی در تحقیق حاضر، روش تحلیل لایه‌ای علی^۲ است. تحلیل لایه‌ای علی یک روش و نظریه‌ی تحقیقاتی جدید است و به عنوان یک نظریه به دنبال ترکیب و یکپارچه‌سازی دیدگاه‌های تجربی، تعبیری، انتقادی و یادگیری حین عمل است. کاربرد آن به عنوان یک روش به معنای پیش‌بینی^۳ آینده نیست، بلکه به معنای ایجاد فضاهای متحول‌ساز برای خلق آینده‌های بدیل^۴ است و احتمالاً در توسعه یک سیاست مؤثرتر، عمیق‌تر، جامع‌تر و بلندمدت‌تر مفید است. تحلیل لایه‌ای علی شامل چهار سطح است: لیتانی^۵، علل اجتماعی، گفتمان / جهان‌بینی و اسطوره / استعاره. هدف از پیاده‌سازی تحلیل لایه‌ای علی، ساخت شکنی پدیده‌های اجتماعی و رسیدن به درکی عمیق از لایه‌های زیرین مسائل و مشکلات است (خزایی و دیگران، ۱۳۹۲، ص. ۷۱).

سطح نخست یعنی لیتانی دیدگاه بدون پرسش و معمول واقعیت است. سطح دوم، سطح علت‌های اجتماعی و دورنمای نظام‌مند است. دادها و اطلاعات لیتانی در سطح دوم شرح داده شده و مورد پرسش قرار می‌گیرند. سطح سوم گفتمان یا جهان‌بینی است. در این سطح فرض‌های عمیق‌تر، استدلال‌ات، جهان‌بینی و ایدئولوژی مشخص می‌شوند. در این سطح می‌توان به اکتشاف این امر پرداخت که چگونه ذینفعان مختلف، لیتانی و نظام را می‌سازند. سطح چهارم سطح اسطوره / استعاره‌ها است که ابعاد احساسی ناخودآگاه را بیان می‌دارد. چالش فراروی تحلیل لایه‌ای علی، پژوهش و حرکت در این لایه‌های تحلیل و در نتیجه در برگرفتن شیوه‌های مختلف دانستن است. انجام این کار منجر به خلق آینده‌های بدیل معتبر می‌شود. روش تحلیل لایه‌ای علی با طرح پرسش از آینده آغاز شده و با همین پرسش خاتمه می‌یابد (عنایت‌الله، ۲۰۰۷، ص. ۱۰).

^۱ Anselm L. Strauss and Juliet M. Corbin

^۲ Casual Layered Analysis (CLA)

^۳ Predicting

^۴ Alternative futures

^۵ Litany

شایان ذکر است که تحلیل لایه‌ای علی در اینجا یک چارچوب کلی برای نظم دادن به روند مطالعه و در نهایت عمق بخشیدن به فرایند تحلیل داده‌های خام است. اما مرحله نخست تحلیل داده‌های خام، با استفاده از روش تحلیل مضمون (تحلیل تم)^۱ صورت می‌گیرد.

استفاده از مطالعات کیفی به ویژه روش تحلیل تم زمانی ضرورت پیدا می‌کند که اطلاعات اندکی در مورد پدیده مورد مطالعه وجود داشته باشد و یا اینکه در مطالعات و تحقیقات انجام شده در ارتباط با موضوع مورد نظر، فقدان یک چارچوب نظری که به صورتی جامع به تبیین موضوع پردازد، مشهود باشد. علی‌رغم مطالعات و تحقیقاتی که در حوزه تصاویر آینده انجام شده، اما تحقیقات اندک و پراکنده‌ای در ارتباط با عوامل شکل دهنده به تصاویر انجام شده است. لذا نبود یک چارچوب نظری جامع، محققان پژوهش حاضر را بر آن داشت تا یک چارچوب نظری متناسب با فرهنگ ایران را توسعه دهند.

همچنین ابزار جمع‌آوری داده در این پژوهش مصاحبه است. با توجه به نوین بودن تحقیقات درباره تصاویر آینده در ایران، تصمیم گرفته شد که در این تحقیق از مصاحبه‌های نیمه ساختار یافته با تأکید بر رویکرد اکتشافی استفاده شود. این تصمیم‌گیری به دلیل این بود که هدف تحقیق شناسایی ایده‌های اولیه و عمیق برای توسعه الگوهای نظری برای تحقیقات تجربی آتی بر اساس یافته‌های کیفی بود. در نظر است که بر اساس نتایج این تحقیق بتوان ایده‌هایی را شناسایی کرد که برای انجام تحقیقات کمی با نمونه‌های آماری بزرگ با رویکرد تست نظریه مورد استفاده قرار گیرند.

۷-۱ قلمرو پژوهش

قلمرو پژوهش حاضر را می‌توان در سه محدوده به شرح زیر بیان نمود:

۱-۷-۱ قلمرو موضوعی

از نظر «انتخاب موضوع»، روش‌های کیفی بیش‌تر موضوعات قابل لمس «زندگی روزمره» یا روزمرگی را انتخاب کرده و در سطح خرد به صورت عمیق آن را مورد مطالعه قرار می‌دهند (منادی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۶). این پژوهش در سنت پژوهش‌های کیفی انجام شده و به بررسی تصاویر آینده می‌پردازد و از این منظر در حوزه مطالعات آینده‌پژوهی قرار می‌گیرد.

^۱ Thematic analysis

۱-۷-۲ قلمرو مکانی

نقطه اساسی و آغازین روش کیفی، شروع کار پژوهش از میدان یا «زمین پژوهش» می‌باشد که بدون شک مهم‌ترین بخش و وجه تمایز روش کیفی با روش کمی است. واژه «زمین»^۱ در آن واحد، هم مکان و هم موضوع پژوهش را می‌سازد. به اعتقاد لاپلانتین، "زمین تحقیق مهم‌ترین عامل پژوهش می‌باشد". در واقع، پژوهشگر در روش کیفی از زمین پژوهش آغاز می‌کند و می‌خواهد بداند وضعیت چگونه است؟ و چرا این گونه است؟ ولی نمی‌داند دقیقاً چه داده‌هایی و چه جواب‌هایی برای پرسش‌های خود می‌یابد. ضمن این که به دلیل شناختش نسبت به موضوع، تا حدودی می‌داند در آن موقعیت و وضعیت چه می‌گذرد. این بی‌خبری ناقص و جواب‌های بعضاً بدون انتظار یا غیرمنتظره، مشخصه مهم روش کیفی است که از زمین پژوهش آغاز می‌گردد، در حالی که ما در اکثریت قاطع پژوهش‌هایمان با روش کمی با نظریه و پرسشنامه‌ی استاندارد، یعنی معیار دیگران، به زمین پژوهش می‌رویم، فلذا نمی‌توانیم به نظریه‌سازی دست یابیم (منادی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۵ و ۱۱۶). در پژوهش حاضر زمین پژوهش از منظر مکانی شهر تهران می‌باشد. تمامی مصاحبه‌های این پژوهش در شهر تهران و اکثر قریب به اتفاق آن‌ها در دانشگاه تهران (دانشکده‌ها و خوابگاه‌های دانشجویی) انجام گرفت.

۱-۷-۳ قلمرو زمانی

در اینجا به دو مجموعه پرسش بایستی جواب داده شود. اول موضوع پژوهش به چه دوره‌ای از زمان مربوط می‌شود؟ آیا فقط به زمان حاضر ارتباط دارد؟ آیا به پیش‌بینی آینده نیز می‌کشد؟ آیا گذشته را نیز باید به حساب آورد؟ دومین مجموعه پرسش به مدت زمان انجام پژوهش مربوط می‌شود: آیا تمام مشاهده‌ها در یک مقطع زمانی انجام می‌گیرد یا در چند مقطع زمانی؟ (خاکی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۷). تصاویر انسان از آینده به عقاید و تجربیات او که از گذشته می‌آیند و به شرایط زمان حال او بستگی دارد و جایی در آینده احتمال وقوع می‌یابند. لذا پژوهش حاضر به لحاظ خط سیر زمانی، از گذشته آغاز و به جایی در آینده می‌رسد. از منظر گردآوری داده‌های تحقیق نیز محدوده زمانی پژوهش حاضر سه ماهه‌ی پایانی سال ۱۳۹۳ و سه ماهه‌ی نخست سال ۱۳۹۴ می‌باشد.

۱-۸ خلاصه فصل

در این فصل تلاش شد تا شمه‌ای از آنچه در تحقیق حاضر رخ می‌دهد ارائه و ذهن خوانندگان با موضوع آشنا و درگیر شود. فصول چهارگانه‌ی بعد به فراخور هدفشان، به نسبت طولانی و وقت‌گیر هستند. از این جهت سعی شد تا در این فصل از زیاده‌گویی پرهیز و به واقع، کلیتی از تحقیق در نظر خواننده شکل گیرد. در فصل آتی به بررسی مبانی نظری و

¹ Terrain

پیشینه‌ی پژوهش پرداخته می‌شود تا از این رهگذر، مطالعات کتابخانه‌ای جهت ورود به میدان پژوهش فراهم آید. خوانندگان آشنا به مباحث نظری مربوط به تصاویر آینده می‌توانند از فصل دوم صرف نظر کرده و وارد فصل سوم شوند.

فصل دوم

مبانی نظری و پیشینه پژوهش

من باید بمیرم. باید حبس شوم. باید رنج تبعید را تاب آورم. ولی آیا مجبورم با ناله بمیرم؟ مجبورم زاری کنم؟ آیا کسی می‌تواند مانع من شود که با لبخند به تبعید روم؟ حاکم تهدید می‌کند که مرا به زنجیر خواهد کشید: چه می‌گویی؟ به زنجیرم می‌کشی؟ آری پایم را دربند می‌کنی، ولی نه اراده‌ام را ... نه حتی زئوس هم از پس چنین کاری برنخواهد آمد.

اپیکتتوس فیلسوف

۲-۱ مقدمه

به منظور نگارش این فصل، مطالعات وسیعی بر روی متون علمی منتشر شده در قالب کتب، نشریات، وب سایت‌های علمی و ... صورت گرفت. آینده‌پژوهی دانشی فرارشته‌ای است و طبیعتاً می‌طلبد تا بر روی حوزه‌های گسترده‌ای به تحقیق پرداخته و موضوع پژوهش خود را با نگاهی فرارشته‌ای بسط داده و فربه کند. بدین‌سان و با نگاهی فرارشته‌ای، این فصل در دو بخش کلی، اول به بررسی مبانی نظری و دوم به بررسی پیشینه‌ی پژوهش در زمینه تصاویر آینده پرداخته است. بخش اول در ۸ قسمت با عناوین ۱- کلان روندهای تاریخی، آینده‌پژوهی و تصاویر آینده، ۲- تصویر آینده از منظر رئالیسم انتقادی با تأکید بر آراء وندل بل، ۳- متفکران و تصاویر آینده، ۴- مطالعه تصاویر آینده در گذر زمان، ۶- زمان در حال تغییر، واقعیت در حال تغییر، ۷- تصاویر آینده و جوانان و ۸- تصویرسازی به‌عنوان یک فراگرد اجتماعی، تنظیم شده است. در هر قسمت سعی شده تا مقوله‌ی تصاویر آینده از یک منظر مورد کنکاش قرار گیرند. هر قسمت بر مبنای مقاله‌ای مبنا توسعه یافته و تلاش بر آن بوده که مباحث مطرح شده در آن مقاله، بسط داده شوند. برخلاف فصول دوم معمول، که مملو از منابع گوناگون‌اند، در اینجا چنین چیزی نیست. این مسئله از چند منظر قابل توجیه است. اول آنکه نخواسته شد تا در مورد آینده پژوهی مطلبی بیاید، عمده بحث این پژوهش تصاویر آینده هستند و لذا در اینجا گفتن از آینده‌پژوهی، علاوه بر زیاده‌گویی، گزافه‌گویی است. دوم آنکه تقریباً تمامی متونی که در مورد تصاویر آینده به نگارش در آمده‌اند، به‌دقت مطالعه و یا مرور شدند، از میان این متون برخی به عنوان متون اصلی انتخاب و گزارش آن‌ها در بخش اول فصل، یعنی مبانی نظری آمد. در بخش دوم فصل، یعنی پیشینه‌ی پژوهش نیز، تقریباً تمامی متون پیشینه، به صورت خلاصه ارائه شده‌اند.

۲-۲ کلان روندهای تاریخی^۱، آینده‌پژوهی و تصاویر آینده^۲

کلان تاریخ‌ها یا به عبارت دیگر فراتاریخ‌ها از طریق توصیف و تشریح الگوهای تاریخی، پندارهای تخیل آمیز آینده‌پژوهان را سازمان‌دهی و با نشان دادن اهمیت تاریخ، کشش تصاویر آینده را متعادل^۳ می‌کنند. با این حال کلان تاریخ‌ها همچون آینده‌پژوهی در جستجوی دگرگون ساختن گذشته، حال و آینده و نه صرفاً بازتاب فضای اجتماعی و گذر زمان هستند. سهیل عنایت‌اله^۴ آینده‌پژوهی است که بیش از همه‌ی دیگر آینده‌پژوهان به مطالعه‌ی موضوع کلان تاریخ‌ها پرداخته و آن را در مباحث آینده‌پژوهی مورد استفاده قرار داده است.

کلان تاریخ‌ها، مطالعه‌ی پیشینه‌ی نظام‌های اجتماعی در امتداد مسیرهای مجزای زمانی و مکانی، با هدف بررسی الگوها و حتی قوانین تغییر اجتماعی‌اند. بدین‌سان کلان روندهای تاریخی حائز هر دو جنبه‌ی nomothetic^۵ و diachronic^۶ اند. نگارندگان کلان تاریخ‌ها یا به عبارتی فراتاریخ نگاران در مقایسه با مورخان معمولی همانند آلبرت انیشتین در مقایسه با فیزیکدانان عادی باید در جستجوی مجموع مکان و زمان در ابعاد اجتماعی باشند. نگارندگان کلان تاریخ‌ها از داده‌های پر تفصیل مورخان برای نظریه‌های کلان^۷ خود درباره‌ی تغییرات تمدنی، اجتماعی و فردی استفاده می‌کنند. فراتاریخ نگاران و کلان تاریخ‌های آنان حرف‌های بسیاری برای آینده‌پژوهی دارند. آینده‌پژوهی در حالی که در جدا کردن بشر از زمان حال قدرتمند است، لیکن اغلب در چارچوب‌بندی پارامترهای آینده‌های ممکن ضعیف عمل می‌کند. کلان تاریخ‌ها از طریق ترسیم ساختارهای تاریخ، علت‌ها و مکانیزم‌های تغییرات تاریخی، بررسی آنچه تغییر کرده و آنچه ثابت باقی مانده، تجزیه و تحلیل عناصر تاریخ و معرفی مراحل تاریخ، ساختاری برای پیش‌بینی آینده و کسب بینش نسبت به آن فراهم می‌سازند.

^۱ Macrohistory

^۲ این قسمت از این فصل بر مبنای مقاله‌ای با عنوان «machrohistory and futures studies» نوشته‌ی سهیل عنایت‌اله که در نشریه فیوچرز به چاپ رسیده، تنظیم و تدوین شده است.

^۳ تصاویر آینده فعالیت‌های کنونی ما را به سمت آینده می‌کشند، در حالی که وقایع گذشته آن‌ها را به جلو هل می‌دهند. در اینجا منظور نویسنده این است که کلان روندهای تاریخی می‌توانند تصاویر آینده را تعدیل کنند.

^۴ این آینده‌پژوه پرکار در ایران بیشتر با روش تحلیل لایه‌ای علی شناخته می‌شود، در حالی که آثار برجسته‌ی زیادی از ایشان به چاپ رسیده است که همه‌ی آن‌ها می‌تواند به فراخور، مورد استفاده آینده‌پژوهان و پژوهشگران علوم اجتماعی قرار گیرد.

^۵ مفهوم nomothetic را باید تقریباً به وضع قانون ترجمه کرد. قانون سازی برگرفته از nomos یونانی است. بنابراین یعنی رویکردی که وقتی به چیزها نگاه می‌کند دنبال قانون سازی است. یعنی تأکید بر چیزی که تکرار می‌شود، تأکید بر چیزی که عام است و تکرارپذیر است، بنابراین می‌توان از آن یک قانون استخراج کرد و گفت که ما همیشه با چنین «نوموس» یا قانونی روبرو هستیم. این رویکردی است که عمدتاً در جامعه‌شناسی وجود دارد. جامعه‌شناسی در پژوهش خودش به دنبال چیست؟ دنبال این است که گرایش‌های «نوموتیک» یا در واقع گرایش‌های قابل تعمیم را پیدا کند. جامعه‌شناسی به دنبال تعمیم‌پذیری است. چه چیزی را می‌توانیم بگوییم قابل تعمیم است؟ کدام متغیرها قابلیت تعمیم دارند؟ در اینجا استثناءها چندان مهم نیستند. منبع: <http://anthropology.ir/node/19775>

^۶ تحولات زبانی یک ملت در ادوار مختلف تاریخ

^۷ Grand Theory

سناریوهای آینده با شناخت آنچه که از نظر تاریخی قابل تغییر و غیر قابل تغییراند، قابل فهم‌تر می‌شوند. با کاوش و بررسی طیف گسترده‌ای از واحدها یا مجموعه‌ها، می‌توان از قید و بندها رهایی یافت. سرانجام با درک مراحل تاریخ، قدرت درک بهتری از مراحل آینده به دست می‌آید. کلان تاریخ‌ها با متعادل‌سازی کشش تصاویر آینده، ارزش و اهمیت تاریخ را برای ما مشخص می‌کنند. آن‌ها با فراهم نمودن معیاری برای تمایز گذاشتن میان آشفتگی صرف و تحولات تاریخی اصیل و پرمایه، بسیاری از ادعاهای تغییر پارادایم را رد کرده و در حالی که بینشی درباره‌ی شرایط کنونی بشر ارائه می‌دهند، قصد دارند که گذشته، حال و آینده را تشریح نموده و تا حد مشخصی حرکت واحدها^۱ را در طول زمان پیش‌بینی کنند.

در ادامه مروری کوتاه بر نظرات و آراء فراتاریخ نگاران برجسته خواهد شد. همین جا لازم به تاکید است که بررسی دقیق‌تر کلان روندهای تاریخی و جایگاه آن در مطالعات آینده، زمان و حوصله‌ی بیشتری را می‌طلبد و آنچه در اینجا به صورت خلاصه ارائه شده است، صرفاً جهت مشخص کردن شأن و جایگاه تاریخ و مطالعات گذشته در آینده پژوهی است. چیزی که در کشور ما کمتر بدان توجه می‌شود و مطالعات آینده را تافته‌ای جدا بافته و تنها مربوط به آینده می‌پندارند.

۲-۱-۲ محتوای تاریخی و شناختی^۲

در بررسی دقیق تفکرات یک اندیشمند هیچ‌گاه نادیده گرفتن زمینه‌ی تاریخی و شناختی که او در آن اندیشیده است، امکان‌پذیر نیست. جامعه‌ای که انسان در آن زیسته، جغرافیایی که در آن رشد کرده و تفکرات حاکم در زمان او، همگی جز عواملی هستند که بر اندیشه انسان تأثیر می‌گذارند.

از آنجایی که فراتاریخ نگاران ادعاهایی بر اساس تجربیات مطرح می‌کنند، درک این موضوع که آن‌ها تحت چه شرایط تاریخی اقدام به نگاشت تاریخ کرده‌اند و بر اساس کدام چارچوب معرفتی به تعیین آنچه که قابل شناخت است، پرداخته‌اند، حائز اهمیت است. برای مثال ابن خلدون^۳، فیلسوف اسلامی اظهار می‌دارد که در جامعه شناسی او زمان، مکان و فرهنگ ثابت در نظر گرفته شده‌اند، با این وجود پایه‌های نظریه‌ی او از برتری وحدت در تفکر اسلامی برآمده است. با توجه به دانش ابن خلدون از بادیه نشینان، حضور در سقوط حکومت‌ها و دسیسه‌هایی که در کاخ‌ها رخ می‌داد و مرکزیت وحدت در جهان شناسی اسلام، جای تعجب ندارد که آنچه نمود می‌یابد، تاریخی از تغییر دودمانی با چالش‌های بادیه نشینان برای دستیابی به "تمدن" است که به وحدتی که به‌عنوان متغیر توضیحی کلیدی به کار رفته، منجر می‌شود^۴.

^۱ این واحدها می‌توانند گروه‌های انسانی، قومیت‌ها، ملت‌ها، تمدن‌ها، جامعه‌ی بشری و ... باشند.

^۲ epistemic

^۳ Ibn Khaldun

^۴ ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون خَضْرَمی (۸۰۸-۷۳۲ ه.ق، تونس) معروف به ابن خلدون، تاریخ‌نگار، جامعه‌شناس، مردم‌شناس و سیاست‌مدار عرب مسلمان است. او به عنوان بزرگ‌ترین اندیشمند شرق شناخته می‌شود. در کتاب مقدمه‌ی وی، از تکرار تاریخ در یک چرخه شش نسلی سخن گفته شده است. این چرخه از آغاز یک

این واقعیت در مورد مارکس نیز صادق است. اگر چه مارکس تلاش کرد جهان جدید تمام عیاری ایجاد کند که از طریق درک عینی واقعیت قابل تشخیص باشد، اما به سنت که همان نگرانی قرن نوزدهم در اروپا بود نیز واکنش نشان داد. بافتار تفکر او با عقلانیت جنبش روشنفکری و واکنش آلمانی به آن (تفکرات ایده آلیستی کانت و هگل) شکل گرفته بود. با فرض ماهیت ایده آل گرایانه حلقه‌ی فیلسوفان اطراف وی و گذشته‌ی نزدیک متأثر از مسیحیت در آلمان، مارکس ادعا کرد که کار او دانشی عینی از جهان مادی است و نه گمانه زنی درباره‌ی جهان ایده آل گرا یا مذهبی قرون وسطی. بسیار پیش‌تر، شاید اولین نگارنده کلان تاریخ‌ها، سو-ما چین^۱ (۹۰-۱۴۵ پیش از میلاد) نیز با مشکل بافتار مواجه شد. سو-ما چین نگارنده کلان روندهای تاریخی چینی پیش از آنکه بتواند چارچوب معرفتی خود را تغییر دهد، مجبور شد در همان قالب معرفتی موجود بنویسد. او برای قابل فهم شدن آثار خود، مجبور شد در بافتار تاریخ کنفوسیوسی بنویسد. مشکلات گوناگونی همچون خاصیت تناوبی تاریخ، دلایل ظهور و سقوط دودمان‌ها و سلسله‌ها، نقش تائو^۲ (مسیر طبیعت در فلسفه چین)، اهمیت اخلاق در معنا دادن به تاریخ و محوریت گذشته و پیشینه‌ی طلایی، وجود داشت که باید حل می‌شد. هرچند نوشته‌های او بی‌همتا و انقلابی بودند، اما هنوز در چارچوب مشخصی از دانش قرار داشتند. آینده‌پژوهی نیز درون چارچوب خاصی جای گرفته که به مشکل مدرنیته و پسامدرنیته مربوط است. مطالعات آینده‌پژوهی در پاسخ به نیازهای نظام سرمایه‌داری، الگوهای اقتصادی و امنیت ملی ایجاد شده است و همزمان گفتمان ضد هرژمونی ایجاد شده، به ساختارشکنی اشکال غالب دانش و خلق آینده‌های متضاد گره خورده است. علاوه بر زمینه‌ی تاریخی فراتاریخ نگاران، برای درک آینده، مراحل تاریخی مورد نظر نیز حیاتی هستند. کنت^۳ مراحل خدانشناسی (بر اساس عقیده‌ی مذهبی)، ماوراء طبیعی (بر اساس استدلال فلسفی) و پوزیتیویسم (بر اساس حقایق علمی) را مدنظر قرار می‌دهد. سوروкин^۴ سه دوره‌ی اندیشه و خیال، دوگانگی و یکپارچگی و درک حسی را پشت سر گذاشته، و مرحله چهارم "دوره شک گرایی و آشفتگی" را به عنوان گذار، معرفی می‌کند. اسپنسر^۵ نیز گونه‌های اجتماعی خود را

اجتماع با تکیه بر کشاورزی و سپس فنون آغاز می‌شود و در آخرین مرحله اجتماع چنان قدرتمند می‌شود که مردم آن به هنر و موسیقی روی می‌آورند و پس از آن مردم از فرط امنیت و بی‌نیازی، تعصب خود را نسبت به جامعه از دست می‌دهند تا اینکه قوم دیگری آن جامعه را از خارج فتح می‌کند و در اینجا تاریخ بر همین منوال تکرار می‌شود. او برای مثال می‌گوید که ایرانیان از عرب‌ها شکست خوردند، عرب‌ها از ترکان سلجوقی و ترکان نیز از مغول‌ها شکست خوردند. اگرچه عقاید ابن خلدون تحت تأثیر افکار افلاطون و به‌خصوص سیاست ارسطو است، اما این دانشمند توانسته با اندیشه یونانی و با نگاه ژرف و تجربه طولانی خویش، به‌عنوان سیاست‌مداری کارکشته، تئوری‌های نوین جامعه‌شناسی خود را توسعه دهد. از ابن خلدون به عنوان بنیان‌گذار علم تاریخ هم یاد می‌شود. او در کتاب مقدمه برای نخستین بار شیوه‌هایی علمی برای استخراج حقیقت از منابع دست اول را طراحی کرده است. اثر معروف دیگر او کتاب‌العبر است (<http://goo.gl/jFkThm>)

¹ Ssu-Ma Ch'ien (145-90 BC)

² tao

³ Auguste Comte

⁴ Sorokin

⁵ Spencer

برای مراحل تاریخی به این ترتیب مرتب می‌سازد: بربریت، جنگ طلبی، دوره صنعتی و مرحله چهارمی که هنوز پدیدار نشده است. دوره‌های ویکو^۱ شامل خدایان، قهرمانان، بشر و بربرهاست (که از این دوره به دوره خدایان بر می‌گردد) و این خلدون در مورد یک الگوی بدوی- متمدن- بدوی بحث می‌کند.

۲-۲-۲ عاملیت، ساختار و امر متعالی (استعلایی)^۲

علاوه بر مراحل یاد شده، مسائلی درباره نقش انتخاب در ایجاد تاریخ و آینده وجود دارد. بیشتر نظریه‌پردازان اجتماعی بین عاملیت و ساختار دچار ابهام‌اند. اما، نگارندگان فرا تاریخ راه‌گزینی برای خروج از این دسته‌بندی‌ها می‌یابند. برای مثال، در نزد ویکو، تاریخ و آینده گرچه قالب بندی شده‌اند، اما از پیش تعیین شده نیستند. قوانینی وجود دارد، اما این قوانین منعطف^۳ هستند. همان‌طور که آتیل فاج^۴ می‌نویسد:

دو مفهوم کُرسی و ریکُرسی^۵ هر دو جنبه‌ی تطورشناسه^۶ و وقایع نگارانه^۷ را دارا هستند، بدان معنا که رقص‌های نرم و مدورند. ملایمت قانون یعنی اینکه ویژگی‌های متوالی این رقص لزوماً اجتناب‌ناپذیر و مستقل از موقعیت و شرایط نیست. هر مرحله تاریخی به مرحله بعدی منجر می‌شود و با آن ترکیب می‌شود، بنابراین نمی‌توانیم آن‌ها را به‌وضوح تشخیص دهیم. برای مدتی طولانی مرحله‌ها و هر آنچه به آن‌ها وابسته است، همچون آب شیرین دهانه‌ی رودخانه و آب شور دریا درهم می‌آمیزند (فاج، ۱۹۸۷، ص. ۲۲).

با این حال منتقدان خاطر نشان می‌سازند که کلان تاریخ با تمرکز روی مراحل مهم، یعنی همان قوانین تاریخ، حق انتخاب و احتمال وقوع را از بین می‌برد؛ ساختار را بر عاملیت انسانی برتری می‌دهد و بسیاری از جزئیات اساساً معنادار را نادیده می‌انگارد. با این وجود، در حالی که پارادوکس ساختار/عاملیت در الگوی خطی/توسعه‌گرا^۸ یا الگوی دَوَرانی/تقدیرگرا^۹ مهم است، برخی از فرا تاریخ نگاران همانند سارکار^{۱۰} (فلسفه‌ی اشتراکی وارنا^{۱۱}/انواع قدرت)، گالتونگ^{۱۲} (جهان شناسی)،

^۱ Vico

^۲ عنایت الله معتقد است که پیش‌گویی‌ها و پیش‌بینی‌های اولیه، بیشتر مبتنی بر نقش امر متعالی در سرگذشت و آینده بشر بوده است، در حالی که مطالعات معاصر آینده‌پژوهی مبتنی بر بررسی جایگاه ساختار و عاملیت در ساخت آینده است.

^۳ Soft (منظور این است که آن چنان سخت‌گیرانه و دقیق نیستند)

^۴ Attila Faj

^۵ این مفاهیم برمی‌گردند به نظریه ویکو در مورد چرخه تاریخ تمدن (corsi and ricorsi)

^۶ Rheology

^۷ chronological

^۸ linear/developmentalist

^۹ cyclical/fatalistic

^{۱۰} Sarkar

^{۱۱} Varna

^{۱۲} Galtung

فوکو^۱ (گفتمان) و سوروکین^۲ (درک حسی ابرسیستم‌ها، آرمانگرا/ یکپارچه و اندیشگانی) روش‌هایی برای خروج از این تناقض و دوراهی به ما ارائه می‌دهند. برای مثال از منظر سارکار علاوه بر ساختار تاریخی (بر آمده از سیر تکاملی)، اراده شخصی و اراده جهانی نیز وجود دارد: فراست و ذکاوتی بزرگ‌تر.

برتری دادن به یک منظر (عاملیت)، به فردگرایی و آزادخواهی منجر می‌شود (برای مثال نظریات اسمیت^۳). ترجیح منظر دیگر (ساختار) به ساختارگرایی می‌انجامد (برای مثال نظریات مارکس). و حرکت به‌سوی منظر سوم به الوهیت منتج می‌شود (برای مثال آگوستین^۴ یا اشتاینر^۵).^۶ واقعیت سطوح متفاوتی دارد؛ وظیفه‌ای که در همه‌ی آن‌ها به طور همزمان وجود دارد، ایجاد نظریه‌ای است، دارای ابعاد خطی و دورانی و جنبه‌های عاملیت، ساختار و ابرعاملیت^۷ (استعلایی) درباره‌ی آنچه موجب حرکت در تاریخ می‌شود. یک نظریه درباره‌ی آینده نیز ممکن است به همین اندازه نیاز به در برگرفتن این منظرهای چندگانه داشته باشد، به‌جای اینکه به اشتباه روی یک رویکرد خاص تمرکز کند.^۸

انتخاب ساختار در برابر عاملیت، می‌تواند به اندازه انتخاب عاملیت در برابر ساختار اشتباه باشد. داشتن نگاه صرف الوهیت و سایر عوامل رازآلود نیز می‌تواند اشتباه باشد. هیچ الزامی به اتخاذ تصمیم برای امتیاز بخشیدن به یک روش خاص ادراک وجود ندارد، تمام سطوح شرح و تفسیر باید همزمان ادامه یابد.

¹ Foucault

² Sorokin

³ Smith

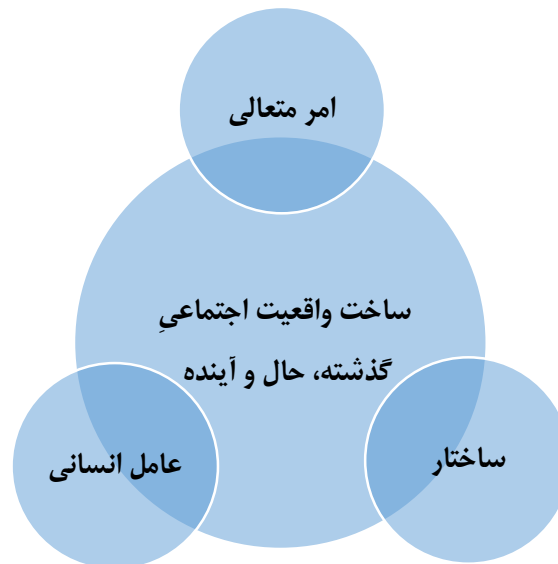
⁴ Augustine

⁵ Steiner

^۶ نظرات این اندیشمندان اشاره‌ای است به جایگاه ماورالطبیعه در شکل‌دهی به تاریخ. در پژوهش‌های متأخر می‌توان به آثار علامه جعفری و شهید مطهری رجوع کرد.

⁷ superagency

^۸ از نظر نگارنده این گفته سهیل عنایت اله بسیار کلیدی است که در آینده‌پژوهی امر متعالی، انسان و ساختار هر سه در ساختن آینده نقش دارند. لذا اگر تصاویری از آینده قرار است ساخته شود به هر سه این سازه‌ها بایستی توجه شود. در فصول چهارم و پنجم سعی شده است تا از هر سه منظر به تصاویر آینده نگریسته شود. لذا خواننده با یک دسته بندی سه گانه مواجه می شود که نقش هر سه ی این مفاهیم در ساخت تصاویر را به بحث گذارده است.



شکل ۲-۱: امر متعالی، ساختار و عامل انسانی در ساخت واقعیت اجتماعی (بر اساس نظرات سهیل عنایت اله)

از نظر گالتونگ و فوکو نیز این انتخاب‌ها اشتباه هستند. یک گفتمان و جهان‌شناسی خاص امکان در برگیری هر دو سوی دوراهی^۱ ساختار/عامل (و در صورت نیاز الوهیت) را به ما می‌دهد. به همین نحو، سوروکین نظریه‌ی خود را با این استدلال بسط داد که هر نظامی باید پویایی درونی خود را داشته باشد و با ساختار دنیای بیرونی که موجب تغییرات درونی و بیرونی می‌شود، تعامل متقابل داشته باشد. بنابراین هر دو منظر ساختار و عاملیت را در نظر می‌گیرد. اما از نظر گالتونگ، فوکو و سوروکین، "ابرعاملیت" یک امکان نیست. مداخله‌ی خدا یا دیگر نیروهای معنوی رازآلود یک امکان تجربی نیست^۲، بلکه بیشتر نوع دیدگاهی است که شخص در طول دوران اندیشگانی به دست می‌آورد، یا به گفتمان یا جهان‌شناسی بخصوصی مربوط است. از منظر بیشتر نگارندگان کلان تاریخ‌ها، افراد مهم هستند، اما در حوزه‌ی بزرگ‌تری که متناسب با انتخاب‌های آنان است، قرار دارند. حوزه‌هایی چون معرفت‌شناختی، هستی‌شناسی، اقتصاد و فرهنگ یا طبقه، جنسیت،

^۱ dilemma

^۲ درست به همین دلیل است که ابرعاملیت جایی در مباحث آینده‌پژوهی مدرن ندارد. البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که هر چند بررسی اثر امر متعالی به صورت تجربی امکان‌پذیر نیست، اما بررسی اثر تجربی اعتقاد به امر متعالی قابل آزمون است و لذا هیچ‌گاه نمی‌توان امر متعالی را به طور کلی کنار گذاشت. در مطالعه بر روی ساخت واقعیت اجتماعی نیز بیش از آنچه بر روی خود واقعیت تمرکز شود، بر روی درک جمعی از واقعیت تمرکز می‌شود.

وارنا، نوع تمدن، دودمان، شخصیت فرهنگی یا شیوه‌های فهم واقعیت. در واقع این مسئله بدان معنی است که جنبه سوم یعنی جایگاه نیروهای ماورالطبیعه را می‌توان در حوزه اندیشه‌های فرد جای داد.^۱

آینده‌پژوهان به‌طور کلی، قصد دارند روی توانایی‌های فردی در ایجاد آینده و خلق ارزش‌هایی تمرکز کنند که در موضوع بحث، درباره جامعه‌ی خوب، حاوی بینش و اطلاع باشند. اما برای فراتاریخ نگاران، این اولویت‌های ارزشی فی‌نفسه درون ساختارهای مشخصی وجود دارند: زیست‌شناسی (تکامل گونه‌ها و محیط زیست)، معرفت‌شناسی (امکان‌های تاریخی درباره‌ی آنچه فهم‌پذیر و اندیشه‌پذیر است)، اجتماع (فرهنگ و تاریخ)، فن‌شناسی (شیوه‌های مادی و اجتماعی که از طریق آن کنش‌ها را می‌توان بیان کرد) و اقتصاد (نیازهای اولیه، رشد و واقعیت‌های جهان مادی).

در حالی که برخی نگارندگان کلان تاریخ شیوه‌هایی برای متعادل ساختن افراد و اجتماع می‌یابند، دیگران روی نظام و سیستم به‌عنوان یک کل تمرکز می‌کنند. از دیدگاه کلان، ساختار (برای مثال چیدمان‌های افقی/عمودی یا فئودال/بوروکراتیک)، ارتباطات (شخص با شخص، شخص با طبیعت، شخص با اجتماع) معنادار و مقدم به امیدها و انتخاب‌های شخصی هستند.

نظریه‌های استعلایی به‌طور کلی بیشتر روی فرد (معمولاً مرد) و ارتباط وی با امر متعالی تمرکز می‌کنند و کمتر به ساختارهای اجتماعی در موضوع مورد بحث می‌پردازد. برای مثال در مورد آثار پیر تیار دوشاردن.^۲

۲-۳-۲ دورانی و خطی

اهمیت مناقشه میان مکاتب تاریخی خطی و دورانی به همان میزان تنش میان ساختار و عاملیت است. نظریه‌ی دورانی به تغییرات ابدی رجحان می‌دهد، در حالی که در نظریه‌ی خطی برتری با وضعیت ثبات و تعادل است. اگرچه این تعادل می‌تواند انقلابی باشد، چنانچه در مورد اسپنسر این‌گونه است. در نظریه‌های دورانی تغییر برای نظام، بومی است: از طریق منطق جدلی، اصل محدودیت‌ها (جایی که یک مرحله تاریخی با بزرگنمایی ماهیت خود و انکار ماهیت‌های دیگر از دیگر مرحله‌ها پیشی گرفته)، از طریق اصول چینی یین/یانگ^۳، یا از طریق اصول متون عرفانی هندی ویدیا/آویدیا^۴ (درون‌گرایی و برون‌گرایی).

^۱ نگارنده معتقد است که امر متعالی بر ساختار نیز تأثیرگذار است. مخصوصاً وقتی صحبت از ایدئولوژی‌ها می‌شود.

^۲ Teilhard De Chardin (یک دانشمند در زمینه دیرینه‌شناسی، فلسفه، الهیات، کیهان‌شناسی، و فرگشت اهل فرانسه)

^۳ yin/yang

^۴ vidya/avidya

سو-ما چین اصول بین/یانگ را با ظهور و سقوط دودمان‌ها مرتبط می‌سازد. سارکار اصل ویدیا/آویدیا را با چهار مرحله‌ی تاریخی آن و با تلاش معنوی افراد برای کسب موکسا^۱ (روشنگری) پیوند می‌دهد. در مقابل، در نظریه‌های خطی، تغییر، اغلب به دلیل علت‌های بیرونی رخ می‌دهد. مورخان دورانی ظهور و سقوط تمدن‌ها را بررسی می‌کنند. از سوی دیگر، مورخان خطی باور دارند که مسئله سقوط به تمدن‌های دیگر (برای مثال تمدن شرقی) اشاره دارد، در حالی که برای تمدن خود (تمدن غرب) پیشرفت و صعودی نامتناهی تقدیر شده است. فرمول پیشرفت کشف شده؛ اکنون مسئله فقط رسیدن به خط پایان است. ابن خلدون، که در خلال دوران انحطاط تمدن اسلامی قلم فرسایی می‌کرد، توانست مشاهده کند که حرکت تاریخ در جهت تقویت و تضعیف وحدت است نه یکی از آن دو.

هرچند نظریه‌پردازان دورانی، ابعاد خطی دارند (به بالا یا پایین حرکت می‌کنند)، این بازگشت به مرحله قبل -گرچه تعدیل شده - است که مانع ایجاد نظریه‌ی پیشرفت نامحدود می‌شود.

نظریه‌پردازان خطی نیز برای نظریه‌های خود ابعاد دورانی دارند. نظریه‌پردازان در شرح مراحل خطی اغلب فراز و نشیب‌های واحدهای کوچک‌تر تجزیه و تحلیل را مسلم فرض می‌کنند (برای مثال در تکامل بشر یا تکامل سرمایه، ممکن است ظهور و سقوط ملت‌ها، شرکت‌ها و دودمان‌ها وجود داشته باشد)، اما به‌طور کلی الگوی بزرگ‌تر، "پیشرفت" است. بشر ممکن است دچار تناقض‌گویی شود (بر اساس الگوی خیر / شر)، اما جامعه یا در مسیر فن‌آوری، انباشت سرمایه و نوآوری حرکت می‌کند.

نظریه‌پردازان مارپیچ^۲ تلاش می‌کنند، هر دو جنبه را در بر بگیرند، ابعاد مشخصی که رو به جلو حرکت می‌کنند و ابعاد مشخصی که تکرار می‌شوند. نظریه‌های مارپیچ اساساً درباره‌ی یک تعادل پویا هستند.

در تقابل با این دیدگاه‌ها، رایان ایسلر^۳ درباره‌ی یک رویکرد چندخطی به تاریخ کلان بحث می‌کند. او می‌نویسد: دگرگونی فرهنگی... بیشتر نظریه‌ای چند خطی (و نه تک خطی) درباره‌ی تکامل فرهنگی انسان‌های اولیه است: فرهنگ تنها در یک مسیر حرکت نکرده، بلکه در مسیرهای متنوعی پیش رفته است. گروه‌های مختلف در محیط‌های متفاوت تکامل یافته‌اند، برخی به‌سوی شراکت و مدل جیلانیک^۴ و برخی دیگر به‌سوی یک مدل آندروکراتیک^۵ پیش رفته‌اند.

¹ Moksa

چرخه‌شکنی یا موکشه (سانسکریت मोक्ष) یکی از مفاهیم ادیان هندی اعم از هندوگرایی، بوداگرایی و غیره است که به رهایی از چرخه زایش‌های دوباره (سَمساره) اشاره دارد. به باور این ادیان چرخه‌شکنی از راه جدایی از حس من‌بودگی و یکی شدن یا جذب شدن در هستی والاتر قابل دستیابی است و این ادیان، چنان هستی بالاتر را یک هستی توصیف‌ناشدنی و بدون صفت و ابعاد و بدون مکان و زمان می‌دانند.

² spiral

³ Riane Eisler

⁴ gylanic

⁵ Androcratic

اندیشمندان و متفکران بزرگ (فراتاریخ نگاران و آینده‌پژوهان) به ندرت برای زمان حال - وضع موجود- سودمندند، چرا که آن‌ها بیان‌کننده‌ی تغییر هستند. با تعیین علت‌های درون زاد تغییر، یادآور می‌شوند که زمان حال ضرورتاً رو به تغییر و دگرگونی است، نه می‌تواند پایدار بماند و نه به جامعه‌ی ایده آل- آرمان شهر یا ویرانشهر- تبدیل شود، چرا که آن نیز وقتی شناخته شد، تغییر خواهد کرد.

نظریه پردازان دورانی، بالاخص، از جانب نخبگان ملتها و تمدن‌های طراز اول به‌عنوان افرادی بدبین شناخته می‌شوند. از دیدگاه فرد، از آنجا که ساختار و فرآیند به عاملیت غالب است، نظریه‌پردازان دورانی در حال کاهش قدرت هستند و نظریه‌پردازان استعلایی از این جهت که الهام‌بخش کنش افرادند، در حال قدرت‌گیری هستند، اما همچنین از آنجا که همه چیز در دستان امر متعالی است، به تقدیرگرایی می‌رسند. زمانی که نظریه‌های استعلایی با ملی‌گرایی ترکیب می‌شوند، می‌توانند از برخی جهات منجر به فاشیسم شوند، وقتی افراد اعتلای یک ملت را بر اساس تقدیر تاریخی، تضمین شده می‌دانند، چرا که روح در قالب یک ملت یا رهبر جهانی حلول کرده است (همان‌طور که در مورد هگل و سری آرویندو^۱ صدق می‌کند).

بیشتر فراتاریخ نگاران در نظریه‌های خود، هر دو بعد دروایی و خطی را مد نظر قرار داده‌اند. با پیروی از ابن خلدون، وبر نیز در برخی نوشته‌های خود به بعد دورانی زمان توجه داشته است. زمانی که یک ساختار تاریخی تحلیل می‌رود، رهبری کاریزماتیک (فرهمند) خارج از ساختار پدیدار می‌شود و دست به تغییرات کودتا گونه می‌زند. همان‌طور که کاریزما فراگیر می‌شود، ساختار جدید نیز با کاهش مشروعیت و دگرگونی کاریزماتیک مواجه خواهد شد. اما این همان نظریه‌ی خطی است که وبر را بیشتر با آن می‌شناسند. وبر توسعه فرهنگ را به عنوان یک فرآیند عقلانی به طور دائم فزاینده، مربوط به انسجام و ثبات درونی رو به رشد می‌داند. این بدیهی‌ترین نظریه، در گذار از سحر به علم است. پیشرفت مذهب از چند خدایی به یکتا پرستی نیز در پرتو نور همین نظریه دیده می‌شود.

بنابراین، نزد وبر هر دو عنصر خطی و دورانی وجود دارد. در یک سطح پیشرفت وجود دارد، اما چرخه کاریزما -عادی سازی- کاریزما هم وجود دارد.

اما فقط وبر نیست که نشانی از هر دو عنصر دارد، آدام اسمیت نیز عناصر دورانی را در حرکت خطی مراحل اقتصادی خود قرار می‌دهد. نزد اسمیت چهار مرحله وجود دارد: عصر شکار، عصر چراگاه و گله، عصر کشاورزی، عصر بازرگانی و

خانم ایسلر در تئوری تحول فرهنگی خود بیان می‌دارد که تاریخ نه حرکت خطی دارد، نه چرخه‌ای و نه تصادفی مطلق، بلکه حاصل برهم کنش دو نوع متفاوت از جنبش‌هاست. اولی تمایل سیستم‌های اجتماعی برای حرکت از پیچیدگی کمتر به سمت پیچیدگی بیشتر آن هم بیشتر به دلیل تغییر و پیشرفت‌های فناورانه و دومی تغییر مسیر فرهنگ بین دو مدل از سازمان‌های اجتماعی و ایدئولوژیک که او آن‌ها را مدل‌های تسلط و همکاری یا مدل‌های حاکمان و همکاران می‌نامد یا به‌طور خاص‌تر آن‌ها را اندروکراسی (Androcy) (پدر سالارانه) و جیلنی (gylany) (سیستم اجتماعی مبتنی بر تساوی حقوق مرد و زن) می‌نامد.

¹ Sri Aurobindo (شاعر، فیلسوف، مبارز و وطن‌پرست هندی)

اقتصاد مبادله‌ای. نیرویی که جامعه را به حرکت در می‌آورد، خود دوستی (حب نفس) و عشق به دیگران است. وقتی این دو ترکیب می‌شوند، جامعه ترقی می‌کند و وقتی حضور ندارند، جامعه رو به انحطاط می‌گذارد. اسمیت با آگاهی از چارچوب نظری "ظهور و سقوط" گیبین استدلال می‌کند که ملت‌ها لزوماً صعود نمی‌کنند، انحطاطی هم وجود دارد.

به هر حال همانند وبر، الگوی اصلی "خطی" است، مرحله‌ها به‌وضوح رو به جلو هستند و هیچ بازگشتی به زمان گذشته وجود ندارد. در چارچوب کلی و در سطح دیگری از تجزیه و تحلیل، "رهبری" نزد وبر و "ملت" نزد اسمیت به یک اندازه موجب ظهور و سقوط هستند. بنابراین، گرچه آن‌ها تلاش می‌کنند این دو را با هم ترکیب کنند، اما این ترکیبی از دو سطح متفاوت است نه یک تلفیق نظری کلی مانند مورد سوروکین.

پذیرش صرف دیدگاه دورانی و نپذیرفتن هیچ یک از نظریه‌های پیشرفت، مسبب ایجاد دیدگاهی بدبینانه به آینده در شخص و تأیید قوانین نخبگان می‌شود. همان‌طور که در مورد نظریه‌های موسکا و پارتو چنین است.

اگر تاریخ به جای آنکه شامل چرخش نخبگان باشد، چرخش قدرت از یک گروه نخبه به گروه نخبه‌ی دیگر باشد، هر جنبش انقلابی چه دمکراتیک چه کمونیست دروغین است. قدرت صرف‌نظر از این که چه کسی آن را به دست می‌گیرد، متمرکز خواهد شد. دمکراسی به حکومت یک طبقه مشروعیت می‌بخشد، ارتش به حکومت طبقه‌ای دیگر.

نزد پارتو و موسکا نویسندگان قرن بیستم، چرخه در سطح طرز حکومت عمل می‌کند. هر نخبه‌ی جدیدی ادعایی برای نمایندگی مردم مطرح می‌کند، اما برای خود یا طبقه‌ی خود مزیت قائل می‌شود. این تجزیه و تحلیل چه امیدی برای تلاش در جهت افزایش مشارکت در طرز حکومت و افزایش حمایت عمومی دارد؟ به هر حال پارتو و موسکا ممکن است استدلال کنند که این پرسش اشتباه است. از منظر پارتو، چرخه نخبگان نشان می‌دهد که برای تحقق جامعه‌ی خوب، چرخش نخبگان باید مکرر و منظم باشد. از نظر موسکا، باید میان نیروهای اجتماعی و قدرت‌های اجتماعی متفاوت همچون ارتش، مالکان، کشیشان و بوروکرات‌ها و غیره، تعادل وجود داشته باشد.

دیدگاه‌های دورانی تاریخ، ساختار را به عاملیت انسانی مقدم می‌دانند. در مقابل، جنبش‌های انقلابی، تجزیه‌ی ساختار و رهایی از تاریخ را نوید می‌دهند. این گسستگی است که منجر به وفاداری فردی می‌شود. مفهوم عملی نظریه‌های کلان که جای کنش فردی را با جبرگرایی عوض می‌کند، منجر به سیاستی شک‌گرایانه می‌شود. بنابراین، رویکردهای نظری سودمندی که برای تأیید شدن تلاش می‌کنند خطی، دورانی و استعلایی هستند.

۲-۴ استعاره‌های زمانی

از دیدگاه آینده‌پژوهی، کمک کلان تاریخ، در مطالعه‌ی جامعه در طول زمان است، که بسیار سودمند می‌باشد. استعاره‌های زمانی بسیاری در کلان تاریخ بکار رفته است. میلیون‌ها سال است که گیتی و نظام آن وجود دارد و این برای نظریه‌ی

معنوی مفید است، اما برای کلان تاریخ خیر. یک "زمان معنوی" یا "بی زمانی فردی" وجود دارد که برای آرامش روحی کاربرد دارد، نه برای توسعه اجتماعی. به علاوه مدل کلاسیک انحطاط زمانی از بهشت تا جهنم، از عصر طلا به آهن نیز وجود دارد (از ساتیا Satya تا تریتا Treta تا دیواپرا Dvapara تا کالی Kali در افکار کلاسیک ودایی Vedic [کتاب مقدس هندو]). یک مدل چینی وجود دارد که در آن زمان با ستاره‌ها در ارتباط است، که بنابراین آغاز و پایانی ندارد. زمانی باختری وجود دارد که از روی سنت با تولد یا برخی دیگر از رخداد‌های مربوط به زندگی پیامبر آغاز می‌شود. زمان، در حال حاضر به پیدایش دولت ملی مربوط است.

همچنین "زمان باستانی" وجود دارد (توسط ایسلر به کار می‌رود)، که در نیمه‌ی راه میان زمان نجومی (بیلیون‌ها سال) و زمان اجتماعی (چندین هزار سال قبل) قرار دارد.

در مقابل مدل چهار مرحله‌ای که به طور ضمنی از استعاره‌ی فصل‌ها استفاده می‌کند، مدل زیست‌شناختی و مدل جنسی وجود دارد.

ظهور و سقوط ملت‌ها، دودمان‌ها و خانواده‌ها می‌تواند به صعود و نزول آلت تناسلی مرد مرتبط باشد. جنبش آلت پرستی^۱ دراماتیک (نمایشی) است و آغاز و پایان مشخصی دارد. مردان (درباره‌ی این موضوع می‌توان با استفاده از مدل خطی بحث کرد) ترجیح می‌دهند که اولین بخش چرخه، تصویر آرمان‌شهری باشد که در آن آلت تناسلی هرگز نزول نمی‌یابد. اما داده‌های تجربی نشان می‌دهند که صعود بی‌پایان رخ نمی‌دهد.

در مقابل، نه آن‌چنان که برای مردان (و آن‌هایی که درگیر سیاستمداری و تاریخ نگاری هستند) بدیهی است، تجربه‌ی زنانه موج‌گون همراه با حرکاتی چندگانه است. زمان کند می‌شود و بسط می‌یابد. به جای یک مدل صعود و نزول، آنچه پدیدار می‌شود یک مدل انبساط/انقباض است. برای مثال گالتونگ از استعاره‌ی انبساط/انقباض برای توصیف جهان‌شناسی غربی استفاده می‌کند. او همچنین بیان می‌دارد که ممکن است ارتباطی میان جهان‌شناسی‌های متفاوت باشد (برای مثال، همان‌طور که جهان‌شناسی مسیحی افول می‌کند، جهان‌شناسی اسلامی ممکن است بسط یابد).

انبساط/انقباض همچنین یادآور می‌شود که در هر مرحله‌ی چرخه، مزایایی وجود دارد. برای مثال، در انقباض، فقرا به اندازه‌ی ثروتمندانی که ثروت انباشته کمتری دارند، رنج نمی‌برند (اگر چه به طور مشخص ثروتمندان تلاش می‌کنند طبقه‌ی متوسط و ضعیف را تا جای ممکن تحت فشار قرار دهند). استعاره‌ی انبساط/انقباض همچنین توسط کُندراتیِف و والرشتاین^۲ به کار می‌رود، اما از نظر آن‌ها متغیرهای کلیدی در این مدل قیمت‌ها و جریان کالاهاست نه افراد یا ساختارهای اجتماعی.

¹ phallic movement

² Kondratieff and Wallerstein

از زمان زیست شناختی نیز می‌توان برای درک آینده استفاده کرد. ابن خلدون عقیده‌ی زمان نسلی^۱، وحدت و خلاقیت رو به زوال را برای چهار نسل به کار می‌برد. از دید سارکار هر روانشناسی جمعی چارچوب زمانی غالب مختص خود را دارد. کارگر^۲ در زمان حال زندگی می‌کند؛ جنگجو^۳ به زمان به‌عنوان فضایی برای پیروز شدن می‌نگرد؛ کشیش/روشنفکر^۴ درباره‌ی زمان نظریه‌پردازی می‌کند و زمان استعلایی را تصور می‌کند؛ درحالی‌که بازرگان^۵ زمان را به کالا تبدیل می‌کند. اما استعاره‌ی اصلی که توسط تمام نظریه‌پردازان دورانی استفاده می‌شود، چرخه‌ی عمر^۶ است. اسپنگلر^۷ به خصوص، با استفاده از این دیدگاه استدلال می‌کند که هر فرهنگ دارای شخصیتی منحصر به فرد با ویژگی‌های خاص است. این مرحله سرانجام، به تمدن توده تنزل می‌یابد، جایی که در آن نیروی روح پول منجر به امپریالیسم و در نهایت مرگ فرهنگ می‌شود. نزد توبینی نیز تمدن چرخه‌ی بخصوصی دارد که نخبگان باید آن را بررسی کنند. برخی نخبگان به این چالش از طریق قوه‌ی ذهنی خلاق خود پاسخ می‌دهند و برخی دیگر با این چالش‌ها مواجه نمی‌شوند. دسته‌ی اول از نظر ذهنی بسط می‌یابد، درحالی‌که دسته‌ی دوم از نظر فکری تنزل می‌یابند. آن‌هایی که با این چالش‌ها مواجه نمی‌شوند به آرامی به انحطاط می‌رسند (مگر آنکه از درون جوان‌سازی دوباره‌ای وجود داشته باشد، همان‌طور که ابن خلدون استدلال می‌کند). از منظر معرفتی، زمان‌های مختلفی وجود دارند. برای مثال، معرفت مدرن به طرز خاصی در زمان کمی، علمی و خطی قوی است اما در زمان فصلی، معنوی و اساطیری ضعیف می‌باشد. مراحل سوروکین نیز مدل‌های مختلفی از زمان را نمایش می‌دهند.

بهترین یا کامل‌ترین کلان تاریخ یا تاریخ آینده، باید قادر به گفتگو درباره بسیاری از انواع زمان باشد: فصلی، صعودی و نزولی، دراماتیک (نمایشی)، اساطیری، انبساط/انقباض، کائناتی، خطی، دورانی - اجتماعی و نیز مداخله‌ی بی‌زمان در جهان زمان. این دو (کلان تاریخ و تاریخ آینده) باید با مفهوم ساختار اجتماعی و عاملیت فردی و استعلایی پیوند خورده باشند.

به‌طور کلی، چرخه‌ی باستانی فی نفسه منجر به تقدیرگرایی و الگوی خطی فی نفسه منجر به امپریالیسم می‌شود، در حالی‌که ماهیت اشتراکی ویژه‌ای از آن‌ها می‌تواند در امتداد نردبان موفقیت اقتصادی قرار گیرد. زمان استعلایی به خودی خود منجر به تمرکز روی کائنات و غفلت از پیشرفت اقتصادی و توسعه‌ی اجتماعی می‌شود. برای قدرت بخشیدن به کلان تاریخ به هر سه نیاز است. درست مانند مدل‌های آینده از آرمان‌شهرها یا آینده‌های محتمل، تعداد کمی از فراتاریخ نگاران

¹ generational time

² Shudra

³ Ksatriya

⁴ Vipra

⁵ Vaeshya

⁶ lifecycle

⁷ Spengler

از عهده‌ی در برگیری تمام این ویژگی‌ها بر می‌آیند و ترجیحاً، انواع خاصی از زمان را رجحان می‌بخشند، از برخی اجتناب می‌کنند و باقی را به حاشیه می‌رانند. ایجاد یک نظریه‌ی تاریخی یا یک نظریه‌ی آینده که به طرزی منسجم، انواع بسیاری از زمان‌ها که در بالا به آن‌ها اشاره شد را یکپارچه کند، کار دشواری است و قطعاً چالش آینده خواهد بود.

۲-۵- آینده از منظر تاریخ کلان

اکنون به ارائه سهم فراتاریخ نگاران برای مطالعه‌ی آینده پرداخته می‌شود. برای انجام این کار، فراتاریخ نگاران منتخب را در نظر می‌گرفته و به خلاصه‌سازی متغیرهای کلیدی که آن‌ها برای تفکر درباره‌ی آینده به کار می‌برند، پرداخته می‌شود. همچنین تلاش خواهد شد تا افکار آنان در پرتو دسته‌بندی‌های جهان مدرن (نظام دولت-ملت، نظام سرمایه‌داری جهانی، ساختارهای هسته و محیط، انقلاب‌های شناختی و اطلاعات) در بافتار جدیدی قرار گیرد.

این کار در ابتدا می‌تواند به دو دسته‌ی خطی و دورانی تقسیم شود. از منظر ابن خلدون از سه عقیده می‌توان استفاده کرد: عصبیه^۱ (وحدتی ناشی از تلاش جمعی)، ظهور و سقوط دودمان‌ها و نظریه‌ی چهار نسل (از خلاقیت به تقلید، از تقلید به کوری و کوری ادامه می‌یابد تا به سستی می‌رسد) سپس پرسیده می‌شود که: بادیه نشینان جدید چه کسانی هستند؟ کدام یک از اجتماعی که در حال متحد شدن هستند، آماده‌اند امروز را برای فردا قربانی کنند؟ کدام یک تا حد قابل ملاحظه‌ای مبارزه کرده‌اند و هنوز روحیه‌ی جنگجویی را حفظ کرده‌اند؟ چه مدت در قدرت باقی خواهند ماند؟ یک پاسخ به این پرسش‌ها آن است که بادیه نشینان جدید، ژاپنی‌ها و ببرها^۲ هستند. فرهنگ کنفوسیوس، وحدت و ساختارهای سلسله مراتبی ایجاد می‌کند و شکست در جنگ، منجر به تلاش مضاعف می‌شود.

اما با دور شدن از تجزیه و تحلیل دولت-ملت، این جنبش‌های اجتماعی هستند که می‌توانند رهبران جدید باشند. جنبش‌های محیط زیست، جنبش‌های زنان و جنبش‌های معنوی گوناگون. وحدت آن‌ها ممکن است به واسطه‌ی مبارزه علیه وضع موجود ایجاد شده باشد.

^۱ Asabia

^۲ چهار ببر آسیایی لفظی است که برای اشاره به اقتصادهای توسعه یافته، یعنی هنگ کنگ، کره جنوبی، سنگاپور و تایوان به کار می‌رود. این کشورها و مناطق به دلیل داشتن رشد بالا و صنعتی شدن سریع بین اوایل دهه ۱۹۶۰ تا دهه ۱۹۹۰ مشهورند. تا قرن بیست و یکم، هر چهار کشور به اقتصادهایی پیشرفته و با درآمد بالا تبدیل شده‌اند، و در زمینه‌های مزیت رقابتی تخصص یافتند (ویکی پدیا، دانشنامه‌ی آزاد)

از منظر سوروکین، می‌توانیم از اصل محدودیت و نظریه‌ی آونگی^۱ تاریخ استفاده کنیم. مرحله بعدی در تاریخ بشری چیست؟ آیا به محدودیت‌های تمدن حسی^۲ رسیده‌ایم؟ و اگر رسیده‌ایم، چارچوب‌های تمدن اندیشگانی در حال ظهور یا ایده آل گرایی مختلط، چه هستند؟

سوروکین همچنین الگویی برای آینده ارائه می‌دهد که از طریق آن می‌توانیم تشکیل مرحله یکپارچه‌ی بعدی را درک کنیم. او این الگو را نه در سطح ابرسیستم که در سطح تمدن قرار می‌دهد. از آنجا که تمدن غربی به طرز بسیار شدیدی با تمدن حسی متناظر است، به عبارتی از آنجا که غرب به عنوان سیمای نظام جهانی پنداشته شده، سوروکین به‌طور مستقیم درباره‌ی آینده غرب صحبت می‌کند. الگویی که او ارائه می‌دهد بحران‌ها، تطهیر، کاریزما و رستاخیز است. در حال حاضر، غرب ایستاده در میان تمدن درک حسی، در انتظار پایان دو مرحله کاریزما و رستاخیز است. غرب در انتظار رهبر جدیدی است که بتواند به آن الهام بخشد و منجر به تجدید حیات روح و جامعه، ذهن و بدن، فرد و اجتماع شود. اما در نهایت از آنجا که هر مرحله موقتی است، مرحله بعدی پدیدار خواهد شد و آونگ ادامه خواهد یافت. اما آیا خود این دسته‌بندی‌ها می‌توانند متعالی باشند؟ با توجه به شواهد تجربی تاریخ و ساختار واقعیت، از نظر سوروکین پاسخ، حداقل در سطح نظام اجتماعی ممکن است منفی باشد. از لحاظ فردی، شخص ممکن است دیدگاهی نسبت به واقعیت داشته باشد که نه اندیشگانی است نه یکپارچه و نه حسی، بلکه پوچ‌گرایانه است. این دیدگاه پوچ‌گرایانه به هر حال به نظام اجتماعی منتج نمی‌شود.

سارکار بالاخص در نظریه تفسیری و پیشگویانه از آینده قوی است. سارکار نظریه چرخه‌ی اجتماعی؛ نظریه‌ی تمدن؛ و بینش آینده را ارائه کرده است. برخی پرسش‌های مناسب برای آغاز یک تجزیه و تحلیل عبارتند از: کدام وارنا منجر به مرحله بعدی خواهد شد؟ اکنون در کدام مرحله هستیم؟ آیا حرکت چرخه رو به جلو خواهد بود یا برعکس؟ کدام تمدن یا ایدئولوژی ادامه پیدا خواهد کرد و کدام یک سقوط خواهد کرد یا باعث بیداد و ستم خواهد شد؟ بدیهی است که از منظر پیروان سارکار، ملت‌های کمونیست سابق^۳ اکنون در حال حرکت به سوی عصر (کشیش/روشنفکر) هستند. آیا این دوره تحت تسلط کلیسا یا دانشگاه قرار خواهد گرفت و چه مدت طول خواهد کشید تا این روشنفکران جدید، برای اینکه دوران سرمایه‌داری ظهور پیدا کند، تکنوکرات (فن سالار) شوند؟ در ملت‌ها یا گروه‌هایی که در حال حاضر در چرخه‌ی سرمایه‌داری قرار دارند، انقلاب یا تکامل کارگری از کجا و چه زمانی آغاز خواهد شد؟ و کدام تمرکز قدرت پس از آن می‌آید؟ یک (جنگجو/نظامی) ایالات متحده آمریکا به چه چیزی شبیه خواهد بود؟

^۱ pendulum

^۲ تمدن حسی (sensate civilization) واژه‌ای است که سوروکین به تمدن غرب اطلاق می‌کند. تمدنی با وجه مشخصه‌ی پیشرفت فناوری که او سقوط آن را پیش بینی می‌کند.

^۳ Kasattriyan

باترا^۱ یادآور می‌شود که از لحاظ تاریخی، این دوره‌ی جنگجویان بوده است که اغلب به‌عنوان دوران طلایی شناخته شده است- حداقل برای کسانی که در مرکز امپراطوری بوده‌اند- چرا که آن‌ها امنیت و رفاه را برای شهروندان فراهم می‌کردند و باعث افزایش ثروت می‌شدند. کشورهای جنگجو از لحاظ فیزیکی نیز گسترش می‌یافتند. آیا فضا، مرز پایانی خواهد بود؟

همچنین می‌توانیم از نظریه‌ی تمدن‌ها و جنبش‌های سارکار برای ارزیابی موفقیت‌های احتمالی آن‌ها استفاده کنیم. آیا این جنبش‌های جدید فمینیستی، بوم‌شناختی، منطقه‌ای، مصرف‌کننده، ویژگی‌های لازم برای ایجاد یک نظام جدید را دارا هستند؟ آیا آن‌ها دارای یک نص معتبر، رهبری، نظریه‌ی اقتصادی - سیاسی، شیوه‌های معنوی، چشم‌انداز جهانی برادرانه و نظریه‌ی بودن/هوشیاری هستند؟ آیا اصلاً ایدئولوژی وجود دارد که این معیارهای موفقیت را تحقق بخشد؟ پاسخ به این پرسش‌ها ممکن است کمکی برای درک آینده‌ی بلندمدت جنبش‌های جدید باشد.

از منظر تویینی، می‌توانیم پرسیم کدام تمدن‌ها می‌توانند با چالش‌های بیشمار بقای بوم‌شناختی و فن‌شناختی که پیش روی بشر است، مواجه شوند؟ کدام تمدن‌ها پیشرفت خود را سد شده می‌بینند، چرا که قادر نیستند با چالش‌های آینده مقابله کنند؟ آیا تجدید حیات معنوی وجود خواهد داشت که به زمان حال سرزندگی دوباره دهد؟ آیا مرحله بعدی، دولت جهانی خواهد بود؟ یا مرحله بعد یک کلیسای جهانی است؟ اقلیت خلاق در آینده نزدیک چه کسانی و در کجا خواهند بود؟ آیا تمدن غرب بقا خواهد یافت یا به مسیر تاریخی انحطاط می‌پیوندد. اگر تجدید حیات معنوی وجود دارد، چه کسی آن را رهبری می‌کند و چگونه به انجام خواهد رسید؟

برادل^۲، کندراتیف^۳ و دیگر نظریه‌پردازان نظام جهانی، نظریه‌ای درباره‌ی چرخه‌ی اقتصادی و جنگ ارائه می‌دهند. آیا برای ورود به توسعه‌ای نو یا انقباض آماده‌ایم؟ با فرض انقباض، آیا باید رکودی جهانی را پیش‌بینی کنیم؟ آیا از آنجا که مدت‌هاست هژمونی غالبی وجود ندارد، آینده‌ی بسیار محتمل جنگ خواهد بود؟ توسعه‌ی جدید به چه صورت خواهد بود و در کجا جایگزین خواهد شد؟ از منظر کندراتیف و دیگر نظریه‌پردازان موج بلند^۴، این پرسش‌های مربوط به قدرت و کنترل برگرفته از اقتصاد است که باید پرسیده شود.

از منظر سو-ما چین اقتصاد، متغیری مهم نیست؛ بلکه بیشتر، موضوعات رهبری و تعادل طبیعت مهم هستند. برای مثال، رهبر با بصیرتی که به تائو (مسیر طبیعت در فلسفه‌ی چین) بازگردد و تعادل را در ارتباط چین و غرب حفظ کند، چه کسی خواهد بود؟ در روسیه، آیا یلستین یا جانشین او، پادشاه جدیدی است که به دودمان استبداد پایان می‌دهد یا صرفاً

¹ Batra

² Braudel

³ Kondratieff

⁴ long wave

احیایی مقطعی در انحطاط طولانی‌مدت است؟ رهبر (پادشاه) دانایی که تجدید ساختار مشابهی برای ارتباط شمال - جنوب فراهم خواهد کرد، کیست؟ کدام ملت‌ها از فضیلت دور شده‌اند و اکنون توسط حاکم ستمگر اداره می‌شوند؟ آیا نظام جهانی مطابق با تائو حرکت می‌کند یا نیروهای دیگری در کار هستند؟ و مهم‌تر اینکه، چطور می‌توانیم درک خود از تاریخ و آینده را از نو بیاراییم تا با دقت بیشتری درس‌های فضیلت و اخلاقیات را بازتاب دهیم؟

از منظر اشیپنگلر ابزار یا متغیر حیاتی برای درک آینده، چرخه‌ی عمر فرهنگ است. به پیروی از اشیپنگلر، ممکن است برای قرار دادن فرهنگ‌ها در الگوی چرخه‌ی عمر تلاش کنیم. ممکن است بپرسیم، کدام فرهنگ‌ها در روزهای پایانی هستند و کدام فرهنگ‌ها در حال تجدید کردن خود از طریق تعامل با فرهنگ‌های دیگر هستند؟ همچنین می‌توانیم بپرسیم که کدام فرهنگ‌ها در حال نزول و کدام فرهنگ‌های جدید در حال ظهورند؟ برای مثال، آیا فرهنگ اسلامی به خاطر تعصبات مذهبی جدید، مراحل پایانی خود را طی می‌کند؟ در واقع، بنیادگرایی جهانی از دید پیروان اشیپنگلر به عنوان نفس آخر فرهنگ‌های در حال مرگ دیده می‌شود. با توجه به این گفته که "روح‌های بزرگ، فرهنگ‌های جدید ایجاد می‌کنند"، می‌توانیم چشم‌انداز جهان را بررسی کنیم و تخمین بزنیم که متفکران / عمل‌گرایان / رهبران ممکن است به صورت بالقوه، فرهنگ جدیدی خلق کنند.

از منظر ویکو، مرحله بعدی در تاریخ را می‌توان به تأخیر انداخت یا حتی حذف کرد. از مرحله پایانی بربریت می‌توان توسط یک جنگجو، پادشاه یا قهرمان اسطوره‌ای اجتناب کرد. همچنین در این مرحله گریز یا انفصال نیز وجود دارد. نباید همانند دیگر فرا تاریخ‌نگاران، تلاش کنیم برای هر دوران شاخص‌های تجربی ایجاد کنیم: مرحله خدایان، قهرمانان، بشر و بربریت؛ بلکه تلاش روی بینش و تفسیر است. اما می‌توانیم بپرسیم در کدام مرحله هستیم: آیا اکنون در دوران بربریت هستیم؟ آیا تجدید حیاتی معنوی وجود دارد که بتواند ما را از چرخه خارج کند؟ آیا دوره‌ی بعدی، دوران خدایان است؟

از منظر پارتو و موسکا، نظریه‌ی نخبگان با اهمیت‌ترین نظریه‌ها هستند. میزان چرخش نخبگان در آینده چه خواهد بود؟ این چرخش سریع است یا ثابت؟ بدون توجه به بیانیه‌های دموکراسی و مشارکت همه‌جانبه، نخبگان واقعی در حال کار، چه کسانی هستند؟ نخبگان آینده چه کسانی خواهند بود؟

آیا حکومت نخبگان تنها طرح ممکن برای شیوه‌ی حکومت است؟ گروه‌های مختلف نخبگان پارتو نیز با اهمیت است: مبتکران و ادغام‌کنندگان. با توجه به موسکا، می‌توانیم بپرسیم که آیا در حال حرکت از یک جامعه‌ی ثروتمند به یک جامعه‌ی جنگجو هستیم؟

از منظر گنت می‌توانیم بپرسیم، آیا به انتهای مرحله مثبت رسیده‌ایم؟ یا از آنجا که تنها تعداد کمی از ملت‌ها وارد مرحله مثبت شده‌اند، آیا هنوز راهی طولانی وجود دارد تا باقی جهان به آن بپیوندند و توسعه بیابند؟ یا، آیا فروپاشی کمونیسم یا انحطاط اسلام (از نظر قدرت سیاسی نه از لحاظ تعداد) به جنبش دائمی پوزیتیویسم اشاره دارد؟ در واقع، زمان حال می‌تواند

به‌عنوان اعتبار کُنت و اسمیت، در میان دیگران تفسیر شود. آزادخواهی به ایدئولوژی غالب تبدیل شده است؛ جهان‌بینی علمی، ایدئولوژی جهانی رسمی باقی می‌ماند.

از منظر هگل، ما در طلب جایگاه هستیم. کدام جامعه تناقض‌های تاریخی را حل کرده است؟ برخی استدلال می‌کنند که Giest^۱ از ایالات متحده آمریکا به ژاپن منتقل شده است. رهبران تاریخی جدید جهان چه کسانی خواهند بود؟ و اگر از نتیجه‌گیری هگل پیروی کنیم، آیا نباید راه‌حل نهایی Giest در قالب دولت جهانی را یا از طریق پیروزی یک دولت یا از طریق برخی از انواع یکپارچگی ببینیم؟ از دیدگاه پیروان هگل (هگلیون)^۲، متغیرهایی که باید روی آن‌ها تمرکز کنیم منطق دیالکتیک (جدلی) روح، قدرت دولت و رهبران برجسته جهان^۳ است.

از منظر مارکس (با تجدید نظر والرش‌تاین) می‌توانیم پرسیم آیا پایان کمونیسم به طور کلی به تبدیل کردن جهان به کالا کمک کرده است (پرولتاری کردن اروپای شرقی)؟ آیا موفقیت جامع و چشمگیر سرمایه‌داری و دگرگونی احتمالی آن منجر به سوسیالیسم (جامعه‌گرایی) می‌شود؟ آیا به سوسیالیسم جهانی نزدیک‌تر از قبل هستیم؟ آیا فن‌آوری‌های الکترونیکی و ژنتیکی جدید ارتباطات اجتماعی را تغییر خواهند داد، یا آن‌ها فقط کارگران را به کالا تبدیل می‌کنند؟

از نظر آدام اسمیت، آنچه باید در جستجویش باشیم، تنها آینده تجارت به عنوان یک استعاره هژمونیک و فضایی برای تبادلات اقتصادی نیست، بلکه دیگر دسته‌بندی کلیدی اسمیت نیز مهم است: عشق به دیگران و عشق به خود به عنوان

¹ Giest

یک واژه‌ی آلمانی است که در فلسفه‌ی تاریخ هگل به کار می‌رود و بیشتر به معنا و مفهوم روح جهان است.

² Hegelian

^۳ در برداشت هگل از فلسفه، تاریخ امری محوری است. به نظر او، تاریخ را به سه شیوه می‌توان نگاهت: ۱- تاریخ دست اول، ۲- تاریخ اندیشه گران، ۳- تاریخ فلسفی یا فلسفه تاریخ که روش برگزیده هگل است. بر جهان عقل حاکم است، در نتیجه تاریخ جهانی جریانی عقلانی و ضروری است نه تصادفی. موضوع تاریخ فلسفی، روح است. روح جوهری است خودآگاه و آزاد و در سیر تاریخی خود به آزادی خود وقوف پیدا می‌کند. هر قوم یا ملت روحی دارد که مرحله‌ای است از تحقق روح جهان. روح جهان توسط شور و شوق افراد جهان - تاریخی به پیش رانده می‌شود. ایشان دوره جدید و مرحله عالی‌تری از آزادی و خودآگاهی را تحقق می‌بخشند. هگل تاریخ جهان را به سه دوره شرقی، کلاسیک و ژرمنی تقسیم می‌کند.

روح در تاریخ: تاریخ جهان، جریانی است که از راه آن روح به خویش در مقام آزادی، آگاهی واقعی می‌یابد. این آگاهی تنها از راه ذهن انسان به دست می‌آید و روح خداوندی، که در تاریخ از راه آگاهی بشری نمایان می‌شود روح جهان است. بنابراین تاریخ جریانی است که از راه آن، روح جهان به خویش در مقام آزادی آگاهی می‌یابد. اما اگر چه آگاهی روح جهان به خود در مقام آزادی تنها در ذهن انسان و از طریق آن محقق می‌شود، سروکار تاریخ‌نگار با ملتها است نه افراد. پس متعلق پژوهش باید روح ملی یا روح قومی باشد. اما روح ملی تنها در دولت و از طریق آن است که برای خود می‌زید، یعنی به خود آگاه است. بنابراین هر روح ملی که در یک دولت مجسم می‌شود، مرحله‌ای است در زندگی روح جهان. روح جهان برآیندی است از تأثیر متقابل روح‌های ملی. اینها مراحل از تحقق آن هستند. روح‌های ملی محدودند. سرنوشت و کردار ایشان در رابطه با یکدیگر نمایانگر دیالکتیک محدودیت این روح‌ها است. از درون این دیالکتیک، روح کلی بر می‌خیزد. بنابراین روح در پیشرفت به سوی خودآگاهی کامل و آشکار، صورت نمودهایی محدود از خود را به خود می‌گیرد، یعنی صورت روح‌های ملی چندین‌گانه را. به نظر هگل، در هر دوره خاص، ملتی نماینده پرورش روح جهانی است. این ملت در این دوره از تاریخ جهان سرور است و تنها یک بار این فرصت را به دست می‌آورد. روح ملی او پرورش می‌یابد و اوج می‌گیرد و سپس به پستی می‌گراید. روح جهان توسط شور و شوق افراد به پیش رانده می‌شود، به ویژه توسط شور و شوق افراد جهان - تاریخی (world_historical individuals) یا قهرمانانی همچون سزار و ناپلئون که صرفاً آگاهی مبهمی از غایت تاریخی خود داشتند، اما نبرنگ عقل (cunning of reason) راهنمای آنها بود. ایشان دوره جدیدی را پدید می‌آوردند و مرحله عالی‌تری از روح آزادی و خودآگاهی را تجسم می‌بخشیدند. هگل، بر خلاف کانت و ولتر، معتقد بود چنین قهرمانانی نباید بر اساس اخلاقیات عمومی و ضوابط اخلاقی ارزیابی شوند. روشن است که این دیدگاه هگل راه را برای دیکتاتوری باز می‌کند.

مکانیزم علیّ تغییر اجتماعی. آیا آینده، جامعه‌ای را خواهد دید که عشق به دیگران را با عشق به خود را در هم آمیزد، یا آیا این ترکیب پدیدار نخواهد شد و جامعه رو به زوال خواهد رفت؟

نظریه‌ی اسپنسر و استعاره‌ی زیست شناختی وی، حکومتی جهانی را پیش‌بینی می‌کند که ممکن است به‌عنوان مغز تمدن به کار رود. این حکومت جهانی همچنین ممکن است به توحش دوباره‌ی تمدن‌ها ختم شود (جنگ جهانی). اسپنسر همچنین مرحله اجتماعی جدیدی را پیش‌بینی می‌کند که نه وحشی است، نه جنگ طلب و نه صنعتی. او می‌نویسد: «اما تمدن به صنعتی گرایی ختم نمی‌شود، احتمالاً نوعی آینده‌ی امکان‌پذیر پدیدار می‌شود».

این مرحله بسیار متفاوت از صنعتی گرایی است و به همان اندازه با جنگ طلبی تفاوت دارد. جامعه‌ای که با داشتن یک نظام پشتیبانی‌کننده، بیشتر از هر آنچه تا کنون می‌دانیم، رشد یافته است. محصولات صنعتی را نه برای حفظ سازمان‌های جنگ طلب استفاده می‌کند، نه انحصاراً برای بزرگنمایی مادی؛ بلکه آن‌ها را به انجام فعالیت‌های بزرگ‌تر اختصاص خواهد داد.

اما اسپنسر جزئیاتی درباره‌ی خطوط این جامعه‌ی جدید ارائه نمی‌دهد. او فقط می‌نویسد: از آنجا که به اختلاف بین گونه‌های جنگ طلب و صنعتی از طریق وارونگی این باور که افراد برای سود دولت‌ها وجود دارند، به باوری که دولت‌ها برای سود افراد هستند، اشاره شده است؛ بنابراین اختلاف بین گونه‌ی صنعتی و گونه‌ای که احتمال دارد از آن برآید از طریق وارونه کردن این باور که زندگی برای کار است به باور کار برای زندگی است، اشاره می‌شود.

در این بینش یک تاجر می‌تواند جامعه را روبه‌جلو سوق دهد. به گفته‌ی رابرت نلسون اقتصاددان، "در داروینسم اجتماعی، تاجر موفق برگزیده، اکنون عامل اصلی پیشرفت تکاملی نوع بشر است. هربرت اسپنسر باور داشت که نتیجه‌ی نهایی پیشرفت می‌تواند جهانی بدون دولت باشد که به واسطه‌ی نوع دوستی در رفتار فردی مشخص شده است."

در نزد ایسلر^۱ سؤال‌های مناسب، با جنسیت مرتبط هستند. جامعه‌ی مشارکتی چگونه است؟ روندهای حمایتی کدامند؟ خبرهای مربوط به گرایش‌های متناقضی که نشان می‌دهند دو جنسی بودن در سراسر کره‌ی زمین افزایش یافته، کدامند؟ آیا جامعه‌ی مشارکتی به ساختارهای اجتماعی آونگی یا دورانی بازمی‌گردد یا بدون کاستی آینده را دنبال خواهد کرد؟

ایسلر بیان می‌دارد که ما تشنه‌ی داستان‌هایی درباره‌ی آدم و حوای جدید هستیم. عاملیت انسانی با معطوف کردن توجه به اسطوره‌های الهه‌های غرب باستان، فرضیه جایا^۲ (فرضیه‌ای که به زمین به‌عنوان یک اندام واحد خود به خود تنظیم شونده‌ی وسیع می‌نگرد) و نیز ابعاد مشارکتی ملایم‌تر در تمام ادیان جهان، می‌تواند به خلق داستان‌های جدید کمک

¹ Eisler

² GAIA

کند. ایسلر نمونه‌های بسیاری از افرادی که داستانی جدید می‌گویند، ارائه می‌کند، اما بحث اصلی او این جمله‌ی کنت بولدینگ را منعکس می‌کند "اگر وجود دارد، پس می‌تواند باشد." بدان معنا که اگر نمونه‌هایی از جوامع مشارکتی چه اکنون و چه در تاریخ وجود دارد، پس می‌توانیم تمدنی جهانی ایجاد کنیم که بر چنین ارزش‌ها و اصول اخلاقی استوار است. با بازگشت به تاریخ، او یادآوری می‌کند که چنین فرهنگ‌هایی واقعاً وجود داشته است. با کاوش در زمان حال و تاریخ بیان می‌دارد که چه اشتباهاتی رخ داده، چگونه آموزش و پرورش ما، کنش‌های روزانه‌ی ما، پژوهش‌های ما، نظریه‌های ما، همه بر اسطوره‌های غالب تأکید می‌کنند. او با تجسم سازی آینده‌ی بدیل قصد دارد "آنچه می‌تواند باشد" را خلق کند.

پولاک به‌طور اختصاصی روی تصویر آینده تمرکز می‌کند. اجتماع‌هایی که تجسمی از آینده ندارند رو به زوال می‌گذارند؛ آن‌هایی که تصاویر آینده‌ی مثبتی دارند، متعالی، ماندگار و پیشرفته می‌شوند. بشریت، مخصوصاً اکنون برای ایجاد فردایی جدید، نیازمند تصاویر آینده‌ی مثبت است. از منظر بولدینگ، با توجه به قدرت عاملیت بشری، آینده را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. تصویر آینده قابل پیش‌بینی نیست. بر طبق نظر ویلیام ایروین تامپسون^۱ تاریخ نویس فرهنگی، تصویر در اصل در یک سطح اسطوره‌ای ناخواسته پدیدار می‌شود. اساطیر را نه می‌توان طبقه‌بندی کرد و نه از لحاظ منطقی ایجاد کرد، همیشه بیش از آنچه ما می‌دانیم، در حال تغییر مداوم هستند. اما اگرچه آینده را نمی‌توان پیش‌بینی کرد، می‌توانیم ادعا کنیم که تاریخ، صعود و نزولی را دنبال می‌کند که با تصویر آینده مرتبط است.

همچنین می‌توانیم بپرسیم که چرا برخی جوامع تصویر آینده‌ی تاثیرگذار ایجاد می‌کنند و برخی دیگر چنین نمی‌کنند؟ پاسخ به این پرسش‌ها می‌تواند منجر به نظریه‌ی تاریخی بسیار پیچیده‌تری شود. همچون ایسلر، دیدگاه بولدینگ نسبت به آینده منجر به ایجاد نظریه‌های سیاسی او شد که در آن جوامع تلاش می‌کنند تصویرسازی کنند و به آینده‌ی دلخواه خود متعهد باشند. برای ایجاد این ایمان – باوری عینی به امکان‌های آینده – بولدینگ از تاریخ‌های آینده‌ای دفاع می‌کند که در آن‌ها افراد پس از تصور دیدگاه‌های خود، استراتژی‌هایی برای چگونه به واقعیت پیوستن این دیدگاه‌ها ایجاد می‌کنند و از این خطوط تاریخی، امیدهایی برای تغییر آینده به دست می‌آید. بنابراین عاملیت بر ساختار غلبه می‌کند.

سارکار از جنبش‌های samaj (جامعه، مردم) طرفداری می‌کند که ملی‌گرایی، سرمایه‌داری و عقاید سنتی را به چالش می‌کشند. سارکار باور دارد که این جنبش‌ها با انجام فعالیت‌های محلی و جهانی، بی‌عدالتی‌های نظام سرمایه‌داری جهانی غالب را دگرگون می‌کنند. سارکار با پیوند دادن این جنبش‌ها با رهبری معنوی، امید دارد که بتوان مرحله‌ی جدیدی را در تاریخ بشر آغاز کرد.

¹ William Irwin Thompson

این نگارندگان کلان تاریخ کمک می‌کنند که گفتمان از لیتانی رخدادها و روندهای جزئی به سطح کلانی از مرحله‌ها و علت‌های مهم تغییر یابد. به‌علاوه این مرحله‌ها برای مطالعه‌ی آینده، تکیه‌گاهی فراهم می‌کنند، ساختاری که از طریق آن امکان بحث و گفتگو میسر می‌شود. در غیر این صورت، تفکر درباره‌ی آینده، فرد محور و به شدت ارزش بنیان باقی می‌ماند. این مهم‌ترین بحثی است که کلان روندهای تاریخی می‌توانند در درک، شناخت و احیاناً ساخت تصاویر آینده به ما بیاموزند. و درست در همین جاست که روش تحلیل لایه‌ای علی به دلیل تمرکز عمودی بر علت‌های جهان بینی و اسطوره‌ای می‌تواند به‌عنوان یک روش تفکر نظام‌مند در شناخت تصاویر آینده به ما کمک کند.

آیا اکنون می‌توانیم درباره‌ی کلان تاریخ و آینده، اشکال اجتماعی فضا/ زمان/ چشم‌انداز به نتیجه‌ی نهایی برسیم؟ اول آنکه، خلاقیت یک متغیر مهم در درک صعود و نزول اجتماعات است. این خلاقیت با تقلید متعادل می‌شود. خلاقیت به توسعه، رشد و ثروت بیشتر، قدرت بیشتر و پیشرفت درونی منجر می‌شود. خلاقیت از دل چالش و از طریق تجربه به دست می‌آید. عوامل بیرونی از قبیل منابع، شرایط جغرافیایی و تعارضات برای نگارندگان کلان تاریخ مهم هستند، اما عوامل اصلی نیستند. دوم اینکه ساختار مراحل تاریخی، دیالکتیک (جدلی) مضاعف است.

سوروکین سه مرحله خود را دارد، اما مرحله چهارمی هم وجود دارد، نوعی مرحله آشفته که حقیقت در هیچ نقطه‌ای از آن تثبیت نشده است. این مرحله همان دوران shudra ی سارکار، مفهوم زمان قالب پذیر گالتونگ یا جهان پسا مدرن فوکو است. شنایدر استدلال می‌کند که ما به یک جامعه‌ی متعادل، دارای سه حوزه مستقل اقتصاد، فرهنگ و سیاست نیاز داریم. این هر سه با حوزه‌ی چهارم یعنی محیط زیست تعامل برقرار می‌کند. در هر صورت، مفهوم مرحله‌ها حیاتی است. تاریخ باید در مقولاتی قرار گیرد که در همان زمان که واقعیت را ساده می‌کند، درباره‌ی یک دوران خاص اطلاعاتی بیشتر از یک جمع‌بندی اجمالی از رخدادهای خاص در آن زمان ارائه کند.

این مرحله‌ها همچنین به‌طور مستقیم به علت‌ها یا موقعیت‌های ماوراء طبیعی گوناگون (تناقضات یا دوراهی‌ها) مربوط می‌شوند، برای مثال: ذهن/ بدن؛ خیر/ شر؛ درونی/ بیرونی؛ انبساط/ انقباض؛ انباشت/ توزیع؛ مطلق/ نسبی؛ نظریه/ داده. هر نظریه درباره گذشته یا آینده باید با این دوگان‌های بنیادی روبرو شود. ضعف بسیاری از مطالعات درباره‌ی آینده این است که این موارد به‌عنوان مسائلی که به جامعه‌ی فردا مرتبط نیستند، کنار گذاشته می‌شوند.

تناقض میان شهر و مرتع نیز باید شرح داده شود؛ تناقض میان متمدن و وحشی؛ دلیر و ضعیف؛ متحد و چند پاره. از منظر ابن خلدون، روشن بود که جهان شهرنشین موجب به پایان رسیدن Asabia (عصبیه) شده است. در واقع این مفهوم برای نظریه‌ی تاریخی اشپنگلر حیاتی است. از نظر دیگران مانند دورکیم^۱ و اسمیت، این جهان شهرنشین است که باعث

¹ Durkheim

پیشرفت شده، بیماری‌ها را کاهش داده و منجر به پیشرفت اقتصادی شده و نامعقولی ادیان را با استدلال عقلی توجیه کرده است. شهر نشینی به توسعه‌ی جامعه‌ی دموکراتیک و دوری از جامعه‌ی سنتی کمک کرده است.

به هر حال، باید راه‌هایی برای پیوند دادن مرحله‌ها وجود داشته باشد. هر یک چگونه ظاهر می‌شوند؟ الگویی که اغلب مورد استفاده قرار می‌گیرد، دیالکتیک (جدلی) است. به‌طور طبیعی هر مرحله از دل مرحله قبلی بیرون می‌آید که به خاطر تناقضات درونی در مرحله قبلی است. برای مثال سورو کین اصل محدودیت‌ها، مارکس و هگل دیالکتیک و سو-ما چین بین و یانگ را ارائه کردند. نظریه‌ی پیوند مراحل تاریخی به یکی از مهم‌ترین ابزار در درک آنچه "مرحله آینده" باید باشد، مبدل می‌شود. این پیوند بینشی به ما می‌دهد که چگونه زمان حال می‌تواند یا خواهد توانست به آینده تبدیل شود.

زمانی که یک کلان تاریخ، جامعه‌ای جدید را متصور می‌شود که بناست ایجاد شود، (همان‌طور که در مورد مارکس و هگل صدق می‌کند) آنگاه ملزم به داشتن یک طلایه‌دار هستیم. همان‌طور که پارتو و موسکا خاطر نشان کرده‌اند، همیشه اقلیت وجود دارد. آن‌ها دسترسی ویژه‌ای به واقعیت دارند، خواه به خاطر دلایل استعلائی، دلایل مبارزاتی یا به خاطر نظامی که به خودی خود این امکان را برای آن‌ها ایجاد می‌کند. آن‌ها همان رهبران تاریخی جهان هگل، Sadvipras (رهبران متعادل) سارکار، روشنفکران ارگانیک (زیستی) گرامشی^۱، بادیه نشینان ابن خلدون و اقلیت خلاق توینی هستند.

پیوند میان رهبری و ساختار تاریخی برای درک امکان‌های آینده و ایجاد یک جامعه‌ی متفاوت، حیاتی است. از منظر ایسلر، سارکار، مارکس و گرامشی، رهبری می‌تواند ساختار تاریخی را دگرگون سازد. نزد دیگران مانند ابن خلدون و سو-ما چین، رهبران در همان زمان که آینده را ایجاد می‌کنند، توسط ساختارهای تاریخی، ظهور و سقوط فضیلت، عصبیه، نوسانات آونگی مادی گرایان و ایده آل گرایان محدود شده‌اند. از دید هگل، به نظر می‌رسد رهبران عاملیت داشته باشند، ولی در حقیقت آن‌ها توسط ساختار به کار گرفته شده‌اند. رهبران صرفاً حرکت رو به جلوی ساختار را ادامه می‌دهند. اما از منظر توینی رهبری در شکل اقلیت خلاق می‌تواند تمدن را از انحطاط حفظ کند، اما از دید دیگران همچون اسپنکگلر، وقتی فرهنگ به تمدن ارادل / توده تنزل یافته و روح پول غالب شده است، رهبر دیگر کاری نمی‌تواند انجام دهد، چرخه‌ی فرهنگ تغییر پیدا نمی‌کند و ناگزیر فرهنگ از بین می‌رود.

بر خلاف آینده‌پژوهان، که درباره‌ی انفصال، انشعاب و فن شناسی دگرگونی الگوهای بزرگ تاریخی صحبت می‌کنند، فرا تاریخ‌نگاران با استفاده از استعاره‌های تولد و مرگ افراد و جهان طبیعی، آنچه تغییر نمی‌کند و آنچه نمی‌تواند تغییر کند را یادآور می‌شوند. آن‌ها به مرزهای آنچه در آینده می‌تواند ایجاد شود، نفوذ می‌کنند. اما کلان تاریخ ایستا نیست. درست مانند آینده‌پژوهی، فرا تاریخ نیز قصد بازتولید تاریخ و آینده را دارد.

^۱ آنتونیو گرامشی (۱۸۹۱-۱۹۳۷) نظریه‌پرداز مارکسیست، و از رهبران و بنیان‌گذاران حزب کمونیست ایتالیا بود. گرامشی از فعالان ضداستعماری و واضع نظریه و اصطلاح مشهور هژمونی است.

۳-۲ مطالعه تصاویر آینده در گذر زمان^۱

اولین مطالعه فلسفی نظام‌مند درباره نقش «تصاویر آینده» در فرهنگ‌های گوناگون و در طول تاریخ بشریت را می‌توان در کتاب *تصور آینده اثر فردریک پولاک*^۲ یافت. پولاک در این کتاب که در دهه ۱۹۵۰ نوشته شده است، تصورات آرمانی و معادی از آینده و رابطه آن‌ها با فرهنگ و افت‌وخیز تمدن را بررسی کرده است. پولاک به‌عنوان یک ایده‌آل‌گرای تاریخی مدعی است که «ایده یا اندیشه»، مخصوصاً اندیشه‌های معطوف به آینده، محرک‌های اصلی تاریخ هستند که نوع بشر را به قلمرویی «دیگر» هدایت می‌کنند. وی در پاسخ به نظریه‌ی تغییر تاریخی و فرهنگی «چالش‌ها و پاسخ‌های» آرنولد توینبی^۳ نوشت: تا زمانی که تصویر جامعه از آینده مثبت و رو به رشد است، فرهنگ جامعه رو به رشد و شکوفایی خواهد بود. هرچند وقتی این تصویر رو به زوال بگذارد و سرزندگی‌اش را از دست بدهد، فرهنگ بقا پیدا نمی‌کند و از دست می‌رود.

بنابراین مسئله نخست شرح چگونگی افت و خیز فرهنگ‌ها نیست، بلکه تشریح ایجاد تغییرات موفقیت‌آمیز در تصاویر آینده است. وقتی پولاک بر مبنای فلسفه‌ی تاریخی‌اش به مطالعه دوران مدرن پرداخت، به نتیجه‌ی تکان دهنده‌ای رسید: به دلیل «مرگ آرام» تمام تصاویر معادی و آرمانی، تصاویر از آینده در دنیای مدرن دچار «جابجایی شدید»^۴ شده‌اند. پولاک بر این باور بود این گذر از دوران مدرن به دوران الترا مدرن^۵ که شاید بتوان به بهترین وجه آن را زمان آخر یا مرحله آخر نامید، به دلیل تغییر در معنویات – به معنای عام آن – است که این تغییر نیز ناشی از تخریب کل تصاویر آینده است. به علاوه، او معتقد بود که برای اولین بار در تاریخ تمدن غرب، هیچ شوقی برای درک تصویرهای نو از آینده وجود ندارد. در واقع، برخلاف تمام اعصار قبل، در این دوره حمله‌ی پرخاشگرانه‌ای علیه تصاویر آینده انجام شده است. انسان قرن بیستمی به‌صورت فعال، به دنبال جامعه و تمدنی «بدون آینده»^۶ است.

چه کسی مسئول این «حمله قدرتمند» به تمام تصاویر آینده است؟ طبق نظر پولاک، اگزستانسیالیته‌های (هستی‌گرایان) فرانسوی و آلمانی دوره‌های بعد از جنگ جهانی، تصور بدون آینده بودن را ترویج دادند که این فعالیت اندک فرهنگ باقی مانده برای انسان و جامعه مدرن را به‌طور خیانت‌آمیزی تحلیل برد و خاموش کرد و به‌طور مؤثری شروع به "بی‌اثر سازی و کنار گذاشتن خدا و قدرت ایده‌آل‌ها و آرمان‌های انسانی بر جریان حوادث" کردند. پولاک می‌دید

^۱ این بخش برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «Images of the future: a historical perspective» نوشته دیس مورگان است که در سال ۲۰۰۲ در نشریه فیوچرز به چاپ رسیده است.

^۲ Fredrich Polak

^۳ Arnold Toynbee

^۴ به نظر می‌رسد منظور پولاک از این عبارت یک نوع تغییر منفی در فرهنگ است.

^۵ در اینجا از لفظ ultra-modern استفاده شده است، به مفهوم مدرنیت شدید در همه جوانب زندگی

^۶ futureless

که فرهنگ غرب به وسیله‌ی پوچ‌گرایی هستی‌گرایانه‌ای (نیپیلیسم اگزیستانسیال) که آن را سست می‌کرد و با ناتوانی در معرض پاسخ به آینده قرار می‌داد، در نطفه خفه شد؛ از این رو «فقدان درک و پاسخ ما به آینده، مرگ آرام تصویرهای ما را تسریع کرد»، در حالی که هیچ‌کس «...آن زخم بازی که نیروی حیات فرهنگ به دلیل آن خشک می‌شود را مشخص نکرد...» جایی که «...تصاویر تپنده و مهیج از آینده، همیشه جامعه را به جنبش در می‌آورد، اکنون خاموش مانده است».

۲-۳-۱ تصورات کهن و قرون وسطایی از آینده

پولاک با شناساندن خود به‌عنوان یک ایده‌آل‌گرای تاریخی و نوشتن چیزی که در اصل فلسفه‌ی تاریخ بود، خود را به‌عنوان یک فیلسوف در معرض نقد قرار داد. تا حدود زیادی، فلسفه تاریخ به دلیل تقلیل‌گرایی‌اش توسط تاریخ دانان قرن بیستم از اعتبار ساقط شده بود. اگر چه تأمل و مذاقه در تصاویر آینده‌ی جامعه به‌عنوان عاملی مهم در ارتباط با شکوفایی یا نزول فرهنگ بایستی مورد توجه قرار بگیرد، اما بسیار ساده‌لوحانه است که بگوییم نزول تصاویر آینده، همان دلیل یا مهم‌ترین دلیل نزول جامعه است. تاریخ‌دانان دست به کارهای بزرگی زدند تا تنها با وجود یک دلیل ایده‌آل‌گرایی و یا ماده‌گرایی تاریخی را رد کنند. در حقیقت در حالی که توجه به هر دو چارچوب سودمند است، هر کدام به تنهایی برای توضیح و شرح افت و خیز تمدن‌ها و فرهنگ‌ها کافی نیستند. نابهنجاری‌های زیادی وجود دارد که به نظر می‌رسد استفاده از یک چارچوب خاص برای توضیح کامل افت و خیزهای تمدنی را به چالش می‌کشد.^۱

پولاک تلاش کرد که تصویرهایی از آینده را در دنیای کهن و قرون وسطا مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد؛ اما باید پرسید آیا توصیف تصاویر یونانیان و یهودیان از آینده می‌تواند مرجع مناسبی برای تمام تصاویر آینده باشد. یونانی‌ها درک روشنی از آینده نداشتند، اگر چه ممکن است یهودیت مفهوم روشن‌تری از آینده داشته باشد، اما این آینده‌ای نیست که بتوان از طریق تلاش‌های انسان آن را درک کرد؛ بلکه باید تنها از طریق مداخله خداوند آن را فهمید. جنبه‌هایی از فرهنگ یهودی و یونانی را که طبق ادعای پولاک تصاویر آینده‌اند، می‌توان به راحتی به عنوان تصورات اسطوره‌ای از هویت، بدون رجوع به تصویری از آینده توصیف کرد. نه فرهنگ یونان و نه فرهنگ یهود تلاش آگاهانه‌ای برای آینده نکرده‌اند.^۲ در این تصاویر همان‌گونه که اغلب در ایده‌آل‌گرایی تاریخی و فلسفه‌ی تاریخ نیز رخ می‌دهد، تنها بر آن منابع تاریخی که به نظر می‌رسد از تفکرهای مطرح شده حمایت می‌کنند، تأکید شده است. در حالی که منابعی که با این «سیستم» انطباق

^۱ برای مثال پولاک همه‌ی بحث‌ها و توضیحات پیرامون امپراتوری روم را کنار گذاشته و مدعی است که رومیان هیچ تصویر مثبتی از آینده نداشتند. این مسئله مشکلی را برای نظریه‌اش ایجاد کرد زیرا رومی‌ها موفق شدند برای یک هزاره، و به‌عنوان طولانی‌ترین حکومت تاریخ تمدن غرب بمانند. اکنون چگونه ممکن است رومی‌ها هیچ تصویر مثبتی از آینده نداشتند باشند؟

^۲ البته جمهوری افلاطون تصویری آرمانی است، اما این سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توان در زمینه‌ی تصاویر آینده به آن رجوع کرد زیرا اساسی در جامعه معاصر خود ندارد و افلاطون هیچ روند سیستماتیک برای درک فعال این تفکر ارائه نداده است.

نداشتند، نادیده گرفته شده‌اند. بنابراین، در حالی که تأکید پولاک بر تصورات مدرن از آینده انکار ناپذیر است، به نظر می‌رسد بر تحلیل تاریخی‌اش از تصاویر کهن یا قرون وسطایی آینده، بر اساس اسطوره‌شناسی یونانی و معادشناسی یهودی-مسیحی تأکید کرده است. به گفته‌ی یکی از پیشینیان پولاک، J.B. Bury، شرایط اجتماعی و تاریخی برای تصاویر آینده مساعد نبوده‌اند.

مطالعه تاریخی پری، "ایده‌ی پیشرفت"، که در دهه‌ی ۱۹۳۰ نوشته شده است، خاستگاه و رشد ایده‌ی پیشرفت، یعنی نظریه‌ای که ترکیبی از گذشته و پیشگویی آینده را در برمی‌گیرد، را مورد بررسی قرار می‌دهد. بنابراین، تصویر آینده برای پری در ایده‌ی پیشرفت تداوم می‌یابد. به نظر می‌رسد پری نسبت به پولاک به کاربرد جامعه‌شناسی شناخت در بررسی تفکرات حساس‌تر است، وی اظهار داشت که «ایده‌ها شرایط ذهنی و عقلانی خود را دارند»، تا آنجا که پری اشاره می‌کند، شرایط عقلایی در عهد عتیق کلاسیک و دوره‌های پس از آن برای آغاز اصول پیشرفت مساعد نبود. در واقع، تا قرن شانزدهم که موانع ایجاد این پیشرفت تضعیف شد، جو مثبتی برای ظهور تدریجی دکترین پیشرفت به وجود نیامد.

پری نشانه‌هایی از ایده‌ی پیشرفت را در نوشته‌های یونان یافت، اما دریافت که چنین نشانه‌هایی به وسیله‌ی «دخالت‌های ذاتی (طبیعی) تخیلات شاعرانه» که نه قابل مقایسه با باورهای گسترده رایج در نسل‌های اولیه‌ی نژاد بشر هستند؛ و نه معمولاً به‌عنوان دکترین رقیب تلقی می‌شوند، محدود شده‌اند. بنابراین، در حالی که پذیرفتن برخی نظریه‌های مبهم پیشرفت، امکان‌پذیر است، نظریه کلی فیلسوفان یونانی این بود که آن‌ها در دوره‌ی فساد و تباهی اجتناب‌ناپذیر زندگی می‌کنند، آن هم به این دلیل که ذات کائنات برای آن‌ها مقرر کرده بود. جهان‌بینی اکثر یونانی‌ها و رومی‌ها، نظریه‌ی «چرخه‌های دنیا»، «نظریه‌ی ارتدوکس دوره‌ی کیهانی» بود. کائنات دارای نظم ثابتی تلقی می‌شد، سرنوشتی که خط محدودی بین انسان‌ها و خدایان کشیده است. بنابراین پیشرفت انسان به سمت کمال، به سمت کمال مطلوب همه چیزدانی، یا کمال مطلوب شادی، ویرانی موانعی که انسان را از خدا جدا می‌کرد، بود. پری ایده‌ی پیشرفت در اندیشه‌ی یونان را با استنتاج نظرهایی رد کرد که می‌گفت تجربه‌ی تاریخی محدود یونانی‌ها برای اشاره کردن به چنین ترکیبی کافی نبود. حقیقت اندیشه‌ی آن‌ها، شک آن‌ها به تغییر، نظریه‌ی مویرا^۲، نظریه آن‌ها در مورد انحطاط و چرخه‌ها، به نوعی جهان‌بینی اشاره می‌کند که آنتی‌تز یا پادنهاده بسط و گسترش ایده‌ی پیشرفت است.

ایده‌ی پیشرفت و تصاویر آینده نمی‌تواند جامعه قرون وسطایی را نیز نشان دهد. اگرچه نظریه چرخش، منسوخ شده بود و خداشناسی مسیحی شامل ترکیبی می‌شد که، برای اولین بار تا آن زمان، به گذشته به‌عنوان مسیری به اهداف آینده نگریسته می‌شد، با این وجود اصول قرون وسطایی هنوز تاریخی تلقی می‌شدند و نه به‌عنوان پیشرفتی ذاتی، بلکه به‌عنوان

¹ The idea of progress

^۲ مویرا، الهه سرنوشت در فرهنگ یونانی بود. در اینجا اشاره‌ای است به نقش سرنوشت در زندگی

مجموعه‌ای از رویدادها که با دخالت خدا و وحی تنظیم شده بود، بدان‌ها نگریسته می‌شد. به‌علاوه ذهن قرون وسطایی نتیجه گرفت که اگر انسانیت به حال خود رها شود، نابود خواهد شد. این استنتاج با دکترین گناه اصلی^۱ آدم که بیان می‌کند هر کودکی صرف‌نظر از این که پدر و مادرش چقدر مذهبی یا خوب هستند شیطانی به دنیا می‌آید، ایده هر گونه پیشرفت اخلاقی انسان به سمت کمال را صریحاً غیر ممکن تلقی می‌کرد. چرا که باورهایی که مقامات کلیسا مطابق کتاب مقدس اجرا می‌کردند، بیشتر از این که نتایجی استدلالی باشند، دگما^۲ (دارای تعصب دینی) بودند، پری ادعا کرد که این تعصبات تأثیر قوی‌تری نسبت به نظریه‌های یونانی داشتند. به عبارتی بدینی قرون وسطایی سیاه‌تر از بدینی یونانیان بود. بنابراین، هر دو تفکر مشیت الهی و گناه نخستین آدم، ایده‌ی پیشرفت را به‌صورت ترکیب مسیحی در نطفه خفه کردند، به گونه‌ای که درست مانند یک تصویر قرون وسطایی از آینده از نظر اجتماعی کارآمد نبود.

تصاویر پولاک از آینده، در جوامع کهن و قرون وسطایی، تصوراتی پیش ساخته از بهترین حالت آینده‌اند. تصورات یونان را در بهترین حالت می‌شد به‌عنوان تصاویری از هویت تفسیر کرد، در حالی که تصورات یهودیت یا مسیحیت از حاکمیت خدا بر فلسفه‌ی جبری و دخالت خدا بیشتر از تلاش انسان برای درک آینده تأکید می‌کند. درحالی که تشخیص نشانه‌های پیش از رنسانس تصاویر آینده امکان پذیر است، لیکن این تصاویر در برابر جهان‌بینی‌های چرخه‌ای و مشیتی ضعیف بودند. مفهوم آینده با تمام دلایل و اهداف کاربردی، در روانشناسی اجتماعی و جهان‌بینی جوامع کهن و قرون وسطایی وجود ندارد. در واقع به درستی می‌توان گفت که تصاویر آینده پدیده‌ای مدرن و زاده‌ی رنسانس است.

۲-۳-۲ زایش تصاویر آرمان شهری و مترقی آینده در دوران مدرن

تصاویر مدرن از آینده شامل ایده‌ی پیشرفت، قانون طبیعی و سوسیالیسم آرمان شهری، منشأ خود را مدیون رنسانس هستند. تصاویر کهن و قرون وسطایی از آینده، ایستا، غیر قابل پیشرفت، مبهم، ناتوان و بدون شک خارج از دسترس نوع بشر بود. اگرچه ظهور و ورود مسیحیت موجب رشد ایده برتری و تفوق شد و بذر دگرگونی را در طول قرون وسطا پاشید، اما طلوع رنسانس و اصول و آیین پروتستان تمام تصاویر را از شکل قرون وسطایی کنار گذاشت تا برای اولین بار تصاویری از آینده را به وجود آورد که قابل درک، پویا و زنده و قابل دسترسی بوده و اشاره‌ای باشند برای بشر جهت پیشروی در فضا و زمان. پولاک رنسانس را به‌صورت «مواجهه‌ای هم با گذشته و هم با آینده» توصیف کرد. این مسئله نه تنها تولد دوباره‌ی انسان‌گرایی (اومانیزم) کلاسیک و مسیحی را نشان داد، بلکه «تجدید کننده‌ی آینده‌ای بود» که در آن رویاهای آرمان شهری و معادی، تعابیر و معانی تازه‌ای یافتند. انسان دوره رنسانس «انسان دیگری» است و «به وسیله‌ی ضرورتی

¹ Original sin

² dogmas

درونی برای تغییر شکل این جهان و ساختن جهان‌های دیگر در زمان و فضا برانگیخته می‌شود». آن‌ها با نیروی درونی خودشان پیش می‌روند و خودشان نیروی جدا کردن فضا و زمان دنیای بیرونی را تولید می‌کنند. این عصر، دوره خلاقیت، گسترش و کشف است - آغاز آگاهی جهانی.

اگر رنسانس دوره گذار را مشخص کرد، عصر روشنگری به خوبی مرحله گذار را به اوج خود رساند. اهمیت این اوج، تغییری است که از تکیه به نیروی ابرانسانی به نیروی انسانی از طریق کاربرد دلیل و منطق در کشف قانون طبیعی شد. این آزادی تازه کشف شده، براساس خودگردانی و کنترل قدرت در زندگی انسان بنا نهاده شده است. این عصر از طریق گسترش و کاربرد عملی استدلال در دنیای طبیعی، یعنی همان «آزادی انسان» که مرحله جدیدی را از تصویر دنیایی که بیشتر از این‌که با چرخه‌های ثابت یا مشیت الهی مطابقت داشته باشد، با قانون طبیعی تطابق داشت، تعیین هویت می‌شود. تصویر جدید ماحصل تأثیر طبیعی فلسفه‌های دکارت و بیکن و کشفیات نیوتون بود. در نتیجه، مفهوم جدیدی نیز از خدا ظهور پیدا کرد، -خالق به‌عنوان یک وجود عقلانی، که جهان را بر اساس تصویر عقلانی خود شکل داده است - اگر چنین باشد، انسان‌ها فقط یک وظیفه دارند و آن تحلیل و هدایت نقشه الهی از طریق روند استدلالی است. چیزی که پیش از این به فرا طبیعت نسبت داده می‌شد، حالا با وجود این‌که هنوز ناشناخته بود، به‌راحتی مورد پذیرش قرار گرفت. پولاک ادامه می‌دهد که این دنیای جدید روشنگری که با قوانین طبیعی تطابق دارد، «جهان دیگری» است، و نوع «جدید انسان» که «مرتباً این دنیا را بررسی می‌کند»، دانشمند یا انسان دیگری است. «انسان با این کشف که کائنات ضرورتاً عقلانی است، به این فهم و درک دست یافت که خود او و تمام نهادهای اجتماعی‌اش نیز باید به همین اندازه عقلانی باشند. بنابراین، رفتار و فرهنگ انسان می‌تواند موجب پیدایش چنین تحلیل نظام‌مندی مانند دنیای طبیعی شود».

انسان روشنفکر شده‌ی غربی در آزادی جدیدش از موانع مافوق طبیعی، خوش‌بینی بی‌سابقه‌ای را در خود، استدلال‌ها و آینده‌اش تجربه کرد. او اسم این خوش‌بینی را «پیشرفت»، یعنی وسیله‌ای برای درک، «علم» و «جستجویش برای خوشبختی» گذاشت. این مسئله به درستی عصر جدیدی را به رسمیت شناخت که انسان‌ها در آن به صورت فعال شروع به تغییر خودشان در روابط خود با جهان، خدا و طبیعت کردند. در آغاز پیدایش انسان، طبیعت به‌صورت بی‌رحمانه‌ای بر انسان چیره بود. در نتیجه، انسان‌ها طبیعت را معبود خود قرار دادند و به جای شاد بودن و لذت بردن به دنبال نجات جان خود بوده و برای بقا تلاش می‌کردند. وقتی انسان از قابل درک بودن قوانین طبیعت و قابلیت کاربرد آن‌ها در جهت ترقی، پیشرفت و بهتر شدن مطلع شد، دیگر از طبیعت نترسید و در نتیجه دیگر نیاز نبود برای نجات، آن را بپرستد. رابطه انسان با طبیعت با نوعی حس انتقام عوض شد و حقیقتاً این دانش تبدیل به کلیدی شد که قبل از آن حتی انسان رویای در اختیار داشتن آن را هم نداشت؛ قدرتی نامحدود. در طول دوره روشنگری، تصاویر آینده در ایده‌ی پیشرفت و علم تبلور یافتند که نه تنها نوید آزادی انسان از طبیعت غیرقابل پیش‌بینی را می‌داد، بلکه امید به داشتن نیرویی برای چیرگی، غلبه و بهره‌برداری

کردن از طبیعت در جهت بهبودی یا شادی آینده را نیز در خود جای داده بود. درحالی که آینده‌های معادی ناپدید شدند، تصورات آرمان‌شهری و مترقی آینده به‌طور فزاینده‌ای کنترل تخیل و تصویرسازی اجتماعی را که توسط انقلاب صنعتی و رشد شتابان ابداعات و کشفیات علمی رخ می‌داد، به دست گرفتند. در واقع تمام دنیا به آزمایشگاه بزرگی برای آرمان‌شهر و پیشرفت تبدیل شد و تمام آن چیزی که در جهان وجود داشت، و انسان مدرن را به یاد گذشته بدوی و ناتوانی‌اش می‌انداخت (دورانی که به صورت چالشی مداوم و بی‌معنا برای زنده ماندن آن هم به لطف طبیعت، تلقی می‌شد) به‌عنوان یک امر «وحشی» و «بیگانه» تلقی شد که یا باستی «متمدن» (یعنی، همانند ما نگاه و عمل کند و همچنین همانند ما خدای استدلالی‌اش را بیرستد) می‌شد، یا برده یا نابود می‌گردید.

آینده‌های آرمان‌شهری به‌طور فزاینده‌ای با خدای عقلانیت و پیشرفت شناخته می‌شد، تغییری کیفی که نه تنها خارج از مسیحیت بلکه با همدستی آن به‌عنوان نقش اصلی در گسترش خداپرستی و «عقلانیت تاریخی» با لزوم درک تصویر آرمان‌شهری از قلمرو خدا در زمین رخ می‌داد. این قلمرو باید نظامی عقلانی و اخلاقی داشته باشد که شامل آزادی‌ها و برابری‌های مذهبی، سیاسی و اجتماعی در سیستم برادر و خواهری خدا می‌شد. در نتیجه به گفته‌ی پولاک (و سایر تاریخ دانان) این آرمان‌گرایی «ضد مسیحیت» نبود. این امر در واقع به نسخه مسیحیتی بستگی دارد که به آن رجوع می‌کنید، زیرا پروتستان‌ها سکولار شده بودند.

در روی دیگر سکه، نقش تلاش‌های مسیحی برای متمدن کردن دنیا مطمئناً تحت تأثیر ایده‌ی پیشرفت از طریق عقلانیت و علم بوده است. در واقع، غالباً، پروتستان‌ها استفاده از عقلانیت و علم به‌عنوان وسیله‌ای برای گذار و بازسازی جهان را مانند یک فتوای کلیسایی مورد توجه قرار دادند. کلمه نوشته شده، کتاب مقدس، تبدیل به مقیاس اصلی در سنجش عدل و وجدان شد و البته تفسیر کتاب مقدس بر عهده عقلانیت و منطق گذاشته شد و نه مقامات کلیسا. همان‌گونه که به‌طور فزاینده‌ای بر نقش عقلانیت تأکید می‌شد، درک فرد از خدا، اصلاح می‌شد. برای بسیاری این دو قابل تشخیص نبود، به‌طوری که عقلانیت به تنهایی به‌عنوان نجات‌دهنده و هدایت‌گر انسان مورد ستایش قرار گرفت. و خدا به‌عنوان خدای عقلانیت و قانون درک شد و جهان تمایل داشت که این تصویر را «تمدن» نام نهد.

جهان‌بینی مکانیکی نیوتون، به‌عنوان پارادایم روشنفکری جدید، تأثیر عمیقی بر مسیحیت گذاشت. او کمک کرد تا تصاویر آینده، ترتیب عقلانی از حاکمیت خدا بر زمین باشد. برعکس، دکترین ایده‌ی پیشرفت بر اساس ظرفیت عملکردش برای مسیحیت، به‌عنوان یک ایدئولوژی مذهبی ویژه پذیرفته شد. این پویایی به گفته پولاک در کتاب پیش‌بینی‌ها^۱ بین مسیحیت و علم قابل چشم‌پوشی نبود. تفاوت بین مسیحیت قرون وسطایی و مسیحیت مدرن و پروتستان‌یسم فقط چگونگی عملکرد عصر جدید در هل دادن و کشیدن گذشته به سمت آینده نیست. اگرچه این دکترین بسیار مطلق‌گرایانه است و

¹ Prognostic

جبرگرایی را ترویج می‌دهد که اثرش بر توده‌ی مردم درست به قدرتمندی تفکر مشیت در دوره قبل است، ولی این تمرکز با زیرکی، بیشتر از این که به خدا معطوف باشد، بر تلاش انسان تمرکز دارد. همان گونه که پولاک شرح داد: «...اعتقاد راسخ به پیشرفت عقلایی به عنوان وظیفه‌ای که هم‌اکنون از روی قصد و با هدف به عهده‌ی خود انسان قرار داده شده و تاریخ خودش را می‌سازد، درک می‌شود و خودش به عنوان مذهبی جایگزین برای انسان مطرح است.»

این گذار لطیف و زیرکانه، در «اصول اخلاق پروتستانیسم» منعکس است. اصولی که با محاسبه سوداگران از اخلاق و مذهب عقلانی شده، در انباشت ثروت منعکس شده است. ماکس وبر در اثر کلاسیک خود یعنی «*اخلاق پروتستانیسم و روح کاپیتالیسم*»^۱ نه تنها ویژگی کاپیتالیسم به سمت پروتستانت کالوینیسم^۱ را دنبال کرد، بلکه چگونگی نابود شدن پروتستانت کالوینیست را هم بیان کرد. روح کاپیتالیسم مبتنی بر «اصول مکانیکی»، توجیهات مذهبی خود را منتشر کرد و هویت مستقلی برای خود کسب کرد که نیرویی مضاعف و در نهایت تسلیم نشدنی بر زندگی انسان‌ها اعمال کرد که شبیه هیچ دوره‌ی تاریخی دیگری نبود. نیروی دگرگون شده‌ی مسیحیت با ادغام شدن در «اصول مکانیکی»، ترقی و پیشرفت بیشتری نسبت به پاک‌دینان (فرقه‌ای از پروتستانت‌های انگلستان که زمان الیزابت علیه سنن مذهبی قیام نمودند و طرفدار سادگی در نیایش بودند) کرد. بدین ترتیب پرداختن به درون دیگر تنها ویژگی آن نبود، بلکه مشتاقانه به بیرون و در فعالیت اقتصادی نیز رخنه کرده بود، فعالیت‌هایی که دیگر تنها وسیله‌ی برآوردن ضرورت‌های سنتی زندگی تلقی نمی‌شدند، بلکه به خودی خود به یک هدف تبدیل شده بودند. شغل، پیشه و جایگاهی که باور مذهبی یک فرد را در «فعالیت دنیوی و مادی» که یک انسان به خاطر آن زندگی می‌کند و حیات دارد، نشان می‌دهد و نه برعکس این قضیه؛ وجود زندگی مادی و حیات دنیوی بخاطر انسان.

با روی کار آمدن مالکیت خصوصی، پویایی و تحرک و نیز موفقیت اصول اخلاقی پروتستانت، منجر به ارائه تصویر آرمانی آینده در جوامع پیوریتن^۲ (پاک‌آیین) به صورت تصویر متری از آینده شد. وبر بیان داشت که روشی که این اصول

^۱ کالوینیسم نام فلسفه و مکتب سیاسی و مذهبی منسوب به ژان کالون، الهی‌دان و اصلاح طلب پروتستان فرانسوی در قرن ۱۶ که در ۱۵۴۱ وی را برای اصلاحات مذهبی به ژنو دعوت نموده و در آنجا اصلاحاتی انجام داد و انضباط شدیدی در کلیسای ژنو برقرار کرد.

^۲ پیوریتنیسم به مجموعه‌ای از فرق مذهبی نوین اطلاق می‌شود که در حدود قرن هفدهم در انگلستان پدید آمدند و شامل گرایش‌های فرعی همانند استقلال طلب‌ها، مجلسیان، پاپتیست‌ها (Paptist) و کوپکرها (Copper) بودند. پیوریتنیسم یکی از فرق منشعب از کالوینیسم (Caloinism) است و به دلیل تأکیدی که بر خصایصی نظیر «ثروت‌اندوزی»، «مشروعیت دادن به سرمایه‌داری و تجارت»، «تأکید بر کار تصرف‌گرانه ماشینی» و «توصیه به صرفه‌جویی و انباشت سرمایه» داشت، به طور کامل با نظام سرمایه‌داری قرون هفدهم و هجدهم منطبق بود، از نظر متفکرانی چون وبر یا فروم هم یکی از عوامل ایجاد سرمایه‌داری در اروپا و به ویژه آمریکا به حساب می‌آید. پیوریتنیسم اصلی‌ترین عنصر فرهنگی و مذهبی تشکیل دهنده تمدن امریکایی است و تفسیرهای عقلانی و سرمایه سالارانه آن‌ها به خوبی با روح سرمایه‌داری در حال تکوین آمریکا همخوانی دارد. در این نگره - به اصطلاح مذهبی - با تأکید افراطی بر انضباط در رعایت برخی ظواهر، روح متعالی و معنوی و ملکوتی دین - که در اتصال آدمی با ساحت قدس تجلی می‌یابد - تابع منطق سوداگری و عقل معاش و روش زندگی سرمایه‌داری تجاری و کار از خود بیگانه صنعتی قرار می‌گیرد. بیش‌تر مهاجران

اخلاقی به صورت تاریخی به یک کاپیتالیست (سرمایه‌داری) خالص و اندیشه بورژوازی تبدیل شد، پیوریتن‌های پیشین را ترسانند. در زمان انقلاب آمریکا، پیوریتن‌ها واقعاً ناپدید شدند؛ تا آن زمان روح سرمایه‌داری که حیات خود را مدیون اصول اخلاقی پیوریتن‌ها بود، به سرعت کشور را در قرن‌های بعدی تحت اختیار خود گرفت. وبر با توجه به تأثیر پیوریتن‌ها بر زندگی آمریکایی‌ها به این نتیجه رسید که پیوریتن‌ها بیش از تشویق به ثروت‌اندوزی، به پیشرفت زندگی اقتصادی عقلانی بورژوازی توجه می‌کردند. به بیانی ساده‌تر تصویر مربوط به قشر متوسط یا مزیت قشر متوسط بود که منجر به مشخص شدن شیوه‌ی زندگی ویژه‌ی آمریکایی شد. سرانجام این تصور آینده‌ی آمریکایی در جنبش جهانی شدن در قرن‌های بعدی بر سایر نقاط جهان تأثیر گذاشت.

۳-۳-۲ شکست تصورات آرمانی و پیشرفت‌گرایانه از آینده

وقتی وبر *اصول اخلاقی پروتستانت* را در سال ۱۹۰۵ نوشت، رهبران دنیای صنعت، آمریکا، انگلیس و آلمان همگی کشورهایی پروتستانت بودند. تاریخ جهان، کمابیش، پیش‌بینی پنهانش را به دلیل آن که بیشتر جهان تا آن موقع از تصویر مترقی بورژوازی آینده تأثیر پذیرفته بودند، تثبیت کرد. تصویر جهانی به آینده، به تصویر پیشرفت و تغییر از طریق کشفیات قوانین ماشینی طبیعت مبدل شد. سپس این کشفیات توانست بر خلق جامعه آرمانی جهانی که با قوانین عقلایی اداره می‌شد، اعمال شود. خوش‌بینی روشنگری انتظار داشت که این قوانین با هم هماهنگ و سازگار هستند.

اما، به نظر می‌رسد که تاریخ پیام دیگری را منتقل می‌کند. در طول نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم متفکران متعددی مانند نیچه، کییر گگور و داستایوفسکی با عمارت بزرگ عقلانی بنا شده با احتیاط و وسواس برخورد می‌کردند. با این وجود، دنیای غرب اغلب، ایده‌آل‌گرایی روشنگری را تا وقوع جنگ جهانی اول ادامه داد. قرن نوزدهم نسبتاً آرام بود و بسیاری بر این باور بودند که انسان سرانجام هدف غایی نظم جهانی را می‌فهمد. دو جنگ جهانی نیمه اول قرن بیستم شوک‌های ویران‌کننده‌ای بودند که از شدت آن‌ها، اروپا هیچوقت نتوانست به وضعیت قبل خود برگردد. در این بین تصاویر آینده به مثابه تصاویر پیشرفت به شدت آسیب دید.

پولاک این زخم را که شامل مرگ تمام تصاویر آرمانی آینده نیز می‌شد، به سوگ نشست. او به دنبال عواقب جنگ جهانی دوم که به دلیل واژگونی روحی روانی ناگهانی حاصل از سرخوردگی پس از جنگ، گریبان اروپا را گرفته بود، متحیر

انگلیسی و هلندی که به آمریکا رفتند، به فرق گوناگون پیوریتن تعلق داشتند و در عین حال، برخی از چهره‌های معروف و شاخص آن‌ها مانند آبراهام لینکلن، جورج واشنگتن و جان آدامز (John Adams) عضو محافل ولزهای فراماسونری بودند. یکی از ارکان فکری پیوریتنیسم اعتقاد به «جدایی امور دینی از دنیایی» است.

و مبهور شده بود. هرچند پولاک متوجه شده بود که ظهور و ورود به آینده‌ی پیشرفت گرایانه مستلزم مرگ آینده‌ی معادی است، اما او هرگز درک نکرد که این دو تصویر از آینده که گاهی به صورت سیاسی متعکس می‌شوند، چگونه در تضاد با یکدیگر قرار گرفته و فرومی‌ریزند تا مسیر ظهور و بروز تصویری معنادارتر، و جهانی‌تر از آینده را فراهم نمایند. در عوض پولاک مانند افراد زیاد دیگری، اگزیتانسیالیسم را به خاطر این فقدان و یأس کاپیتالیسم اروپایی سرزنش می‌کرد. امروزه فاصله گرفتن ما از دوران پس از جنگ چشم‌انداز فراخ‌تر و بازتری در این زمینه برای ما فراهم کرده است. به نظر می‌رسد سرزنش پولاک در جای دیگری باید انجام می‌شده است. در واقع جنبش اگزیتانسیالیست‌ها (هستی‌گراها) باید در ارزیابی و نقدش از فروپاشی تصاویر پیشرفت‌گرایانه و آرمانی از آینده، صادق‌تر از پولاک باشد. هستی‌گرایی در ارتباط با انسان و جامعه مدرن به اهمیت دستیابی به «اینجا و همین الان» و محدودیت انسان تکیه می‌کند. به علاوه هستی‌گرایی نقد تیز و برنده‌ای به پرستش بت‌های پیشرفت، علم و عقلانیت ایده‌آل‌گرایای روشنفکر بود. با آشکار شدن چهره‌ی آینده‌ی روشنفکری، اگزیتانسیالیسم در معرض توهماتی با شکل مدرن مذهب قرار گرفت تا کم‌کم چهره‌ی درونی انسان را درک نماید.

به گفته‌ی پولاک مسئله «انسان محدود به لحظه»، مسئله منتج از هستی‌گرایی نیست. در واقع بی‌آینده بودن انسان نتیجه‌ی بی‌معنا بودن وجود او بود که خود واسطه خلق این بی‌معنایی بود. انسان چشم‌انداز دیروز از آینده‌های متری را تنها برای خاطر نشان ساختن یک روح به دام افتاده در مارپیچ تکنولوژیک و بوروکراتیک درک کرده بود که نهایتاً وجود انسان را به صورت انتزاعی تعریف می‌کرد. انسان از آن جهت «محدود به لحظه» است که نیازهای شدید سیستم اجتماعی ماشینی برانگیزاننده‌ی او تأکید می‌کنند که «وقت، پول است»، او در حالی که سراسیمه حرکت می‌کند، به ساعتش نگاه می‌کند و مغلوب پیشرفت و اجبار بورژوازی است. کسی که از بدو تولد تحت چنین شرایط فرهنگی زندگی کند، از آنجایی که کمتر و کمتر می‌اندیشد و فکر می‌کند، در نتیجه کمتر و کمتر به آینده فکر می‌کند. چرا وقتی که روش اصلی و عادی زندگی عقلانی و سودگرا از قبل برای ما در تحصیل، آموزش و انتظارات اجتماعی فرهنگ مصرف‌کننده تعیین شده است، باز نیاز به فکر کردن داریم؟ همان‌گونه که ویلیام برت در *انسان عقلانی* نوشت: «ماشین» دیگر «صرفاً محصولات مادی تولید نمی‌کند؛ بلکه تفکر نیز ایجاد می‌کند». وقتی پولاک شکست تمام تصاویر از آینده را اعلام کرد، در واقع شکست تصاویر آرمان‌شهری و پیشرفت‌گرایانه از آینده را اعلام کرد. و اگرچه متفکران اگزیتانسیالیست قرن نوزدهم مانند کییر گور، نیچه و داستایوفسکی نیز ابتدا به نقد این آینده‌ها کمک کردند، و نقد ماده‌گرایانه به صورت مارکسیسم نیز سودمند بود؛ اما تا آن زمان، هیچ‌کدام از این نقدها نمی‌توانستند به خودی خود ادعایی برای این شکست داشته باشند. استعمارطلبی (امپریالیسم)، دو جنگ جهانی، ناامیدی بزرگ (ورشکستگی بزرگ اقتصادی در ایالات متحده در دهه‌ی ۱۹۳۰)، و بمب اتم، همه و همه، موجب بروز احساس ناخوشایندی شد که تصاویر آرمان‌شهری و پیشرفت‌گرایانه از آینده، ناخودآگاه

نشان‌دهنده نارضایتی و در برخی موارد، تصاویر مخرب از آینده بودند که نیاز به ارزیابی مجدد و تجدیدنظر داشتند. اگزستانسیالیسم معمای انسان محدود را ایجاد نکرد؛ بلکه تنها منعکس کننده شرایط انسان خارج از تصاویر مخدوش آینده، بود.

۲-۳-۴ تصویر دیالکتیکی از آینده در تاریخ جهان

برای پری تصویر آینده دربردارنده ایده‌ی پیشرفت است. پولاک به‌سختی ایده‌ی پیشرفت را بیان کرد و در عوض بر تصاویر آرمان‌شهری تأکید کرد. تاکنون ایده‌ی پیشرفت همانند تصاویر آرمان‌شهری، یکی از اساسی‌ترین تصاویر از آینده باقی مانده است. در واقع، تصاویر پیشرفت‌گرایانه و آرمانی آینده، دو بخش مجزا اما مرتبط و دارای اثر متقابل از اجزای پویای تصویر آینده هستند. به‌علاوه، رابطه‌ی دیالکتیکی تصاویر پیشرفت‌گرایانه و آرمانی از آینده در تاریخ مدرن امکان‌پذیر است.

قبل از بررسی رابطه‌ی پویای تصاویر پیشرفت‌گرایانه و آرمانی با تاریخ جهان، مشخص کردن تفاوت‌های اساسی بین این دو تصویر ضروری است. برای مثال، تصویر پیشرفت‌گرایانه از آینده شامل تفکر تغییر اجتماعی پیوسته و همیشگی است که فرض می‌کند «پیشرفت‌گرایی» به خاطر پیشرفت علمی، تکنولوژیک و نهاد اجتماعی رخ می‌دهد. وضعیت توسعه‌ی پیشرفت‌گرایانه وضعیتی نامحدود است، و فرض می‌شود که جامعه دائماً در حال رشد است و شهروندان آن شادتر از گذشته هستند. آزادی و دموکراسی از ملزومات این تصویر هستند، درحالی‌که تفکرهای کمال و ثبات این چنین نیستند. بنابراین، اگرچه نوسان، تغییر و نامحدود بودن از ویژگی‌های این تصویر است، از آنجایی که تصویر پیشرفت‌گرایانه به خودی خود یک ایده آل و هدف تلقی می‌شود، تصویری ماندنی از آینده است. به علاوه این تصویر با گذشته و آینده قطع رابطه نکرده است و مداوم و مشابه است، بدین معنی که نظریه‌ی تغییر ناپیوسته یا تجدید بنای اساسی را در خود ندارد. از طرف دیگر، تصویر آرمانی آینده، نشان‌دهنده‌ی ترکیب ضرورتاً ثابت جامعه است و شامل تفکر کمال‌گرایانه است. همان‌گونه که پولاک بیان کرد، این تصویر به طور همزمان در بر گیرنده‌ی نقد اجتماعی و تجدید ساختار اساسی نیز هست. بنابراین این تفکر تغییر ناپیوسته و یا انقلاب را به‌عنوان ابزاری برای دستیابی به تصویر آرمان‌شهر در نظر می‌گیرد. از آنجا که این تصویر بر نقد اجتماعی تأکید می‌کند، مبنا و اساس آن زمان حال است، در حالی‌که فرمول آن برای تجدید ساختار ابزاری سیستماتیک برای بدست آوردن آرمان‌شهر را نشان می‌دهد. در همین ارتباط، یکی از مبانی آرمان‌شهر زمان حال است و دیگری آینده؛ یکی ایده‌آل و دیگری واقعی.

تصورات پیشرفت‌گرایانه و آرمانی از آینده با هم تصویر کلی آینده را می‌سازند. این تصاویر در عین تناقض، مشترکاتی با یکدیگر دارند. این تصاویر در یک زمان مناسب در یک رابطه دیالکتیک با یکدیگر تعامل کرده و ترکیبی از واقعیت

تاریخی را به عنوان آینده‌ای واقعی در نظر می‌گیرند. در طول دوره‌ی روشنگری، تصور آرمانی از آینده، منعکس‌کننده‌ی تصویر سوسیالیست از آینده است در حالی که تصویر پیشرفت‌گرایانه به منظور شکل‌دهی ساختار سرمایه‌داری، بورژوازی جامعه‌ی مرفعی به واسطه‌ی اصول اخلاقی پروتستان را به خود جلب می‌کند. هر دو تصویر به ترتیب با پیشرفتی متضاد ادامه می‌یابند تا سرانجام به صورت دو جنگ جهانی فوران می‌کنند.

از منظر ایده‌آل‌گرایی این دو جنگ بازتابی از جهان‌بینی‌های متضاد و تصاویر آینده‌ای هستند که در چالشی مناظره‌ای درگیر شده‌اند. این امکان وجود دارد که فردی ادعا کند که اتحاد جماهیر شوروی در جنگ جهانی دوم، در جبهه‌ی متفقین جنگید؛ هر چند به خاطر داشته باشد که استالین و هیتلر در نیمه‌ی اول جنگ، عهدی پنهانی با هم منعقد کردند. هر کدام از تصاویر آرمان‌شهری از آینده، از نظر سیاسی با هم در تضاد بودند، و در عمل از لحاظ ایدئولوژیک و تمامیت‌خواهی با هم رقابت می‌کردند تا اشکال آرمانی دولت خود را تأسیس کنند. بنابراین وقتی هیتلر به روسیه تاخت، تصاویر آرمانی از آینده به خودی خود دچار آسیب شد که این آسیب سرآغاز زوال آن را نشان می‌داد.

در همین حال، تصویر پیشرفت‌گرایانه از آینده، تفکرهای سوسیالیست را از قبل به عنوان درمان ناامیدی بزرگ ترکیب کرده بود. این نشان‌دهنده‌ی آغاز ترکیب تصاویر پیشرفت‌گرایانه و آرمانی آینده است. رهبران متفقین پس از جنگ جهانی دوم، فرصت منحصر به فردی در تاریخ جهان کسب کردند تا یک نظم جهانی پیشرفت‌گرایانه را به زور تحمیل کنند، اما ترجیح دادند که این کار را انجام ندهند. بنابراین، به تصویر آرمانی آینده مجال داده شد تا به شکل کمونیزم نجات پیدا کند و جدال میان تصاویر آرمانی و مرفعی تاریخی آینده حتی در حالی که ترکیب جدید در مرحله‌ی اول رشد خود بود، نیز ادامه داشت. این ترکیب پیشرفت‌گرایانه -سوسیالیست جدیدی بود که به منظور در اختیار گرفتن تضاد تاریخی شروع به تأثیرگذاری کرد تا از وقوع جنگ جهانی سوم جلوگیری کند.

این تصمیمی هوشمندانه در جهت تحمیل تصویر پیشرفت‌گرایانه از آینده به نظم جدید جهانی که بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم پدیدار شده بود، نبود. ترکیب پیشرفت‌گرایانه -سوسیالیست جدید برای ایجاد انقلاب جهانی، به زمان بیشتری نیاز داشت. در طول جنگ سرد، جدال سلاح‌ها و نزاع‌های منطقه‌ای خسارتی را به مدت نزدیک به نیم قرن بر مردم دنیا تحمیل کرد، با این وجود این دوره به تصویر پیشرفت‌گرایانه -سوسیالیست آینده مجال داد تا پیشرفت کند و به طور طبیعی شکل بگیرد، در حالی که تصویر آرمانی (تاریخی) آینده، به صورت کمونیزم، تنها با تهدید زور، به صورت طبیعی از هم پاشیده شد.

سال‌های اخیر نظاره‌گر فرو ریختن دیوار برلین، اتحاد آلمان و تجزیه‌ی شوروی بوده است؛ که همه و همه یعنی پایان جنگ سرد. تصویر پیشرفت‌گرایانه -سوسیالیست از آینده استحکام یافت و پذیرای جنبش جهانی شدن گردید، نظریه جدیدی در دوران جدید. در همین حال، تصویر آرمانی جدیدی بر اساس تصویر پسا صنعتی و پست‌مدرن جامعه جهانی از پیشرفت

قابل تحمل جهانی، نظریه‌ی سیستم، آگاهی جهانی و اخلاق بوم‌شناختی و آینده، به‌عنوان یک آنتی‌تز یا پادنهاد در مراحل ابتدایی مفهوم‌سازی و بسط و گسترش پدیدار شد.

بار دیگر این دو تصویر دیالکتیک آینده با یکدیگر تعامل می‌کنند تا ترکیب جدیدی از آنچه تاریخ جهان آن را به‌عنوان یک دنیای به هم پیوسته تلقی خواهد کرد، به وجود آورند که در این ترکیب کانون تمرکز شیوه‌ی پیشرفت از توسعه‌ی کمیت بیرونی به کیفیت درونی تغییر می‌کند. کانون تمرکز این نیروی جدید، تصویر جدیدی از آینده همانند درک آگاهی جهانی است که پیشرفت مناسب و قابل تحمل اجتماعی و جهانی و متوازن شده توسط اصول اخلاقی بوم‌شناختی و آینده‌ای که برای تمام بشریت و زمینی که در آن زندگی می‌کنیم و گونه‌های دیگر زندگی، آینده بهتر است را، در نظر می‌گیرد.

۲-۴ متفکران و تصاویر آینده^۱

آیا می‌توان راجع به آنچه که درباره‌ی آینده گفته می‌شود، اظهار نظر کرد؟ اگر ما به ارزیابی تلاش‌هایی که برای تدوین سناریوهای آینده انجام شده است، بپردازیم، به یک ساختار مشترک به‌صورت یک دیالکتیک کلاسیک دوگانه خواهیم رسید که از یک سو شامل اظهارنظرهای مثبت و خوش بینانه در مورد آینده است و از یک سو حاوی بیان‌هایی منفی و بدبینانه. آثار جیم دیتور در این میان کاربرد خاصی دارند. دیتور، چهار تصویر نوعی از آینده به شرح زیر ارائه می‌دهد:

۱. رشد مستمر؛

۲. فروپاشی یا فاجعه؛

۳. بازگشت به گذشته؛

۴. تحول و گذار.

مورد نخست اغلب با انقلاب علم و فناوری ارتباط دارد و درک معمول ما از پیشرفت است. مورد دوم تصویر بدبینانه و فاجعه بار از آینده بر اساس رویدادهای مختلف زندگی یا تصویر تاریخی یک فاجعه است که در ناخودآگاه ما وجود دارد یا ترس و بیم از سناریوی "چه اتفاقی می‌افتد اگر تمام امور از هم بپاشند؟"، مورد سوم، دوری جستن از فاجعه و رسیدن به دوران ثبات است که در آن زندگی مفهوم داشت و زمان به آهستگی می‌گذشت و بدیل چهارم، یادآوری و فراخواندن دیگری و نوعی تحول متفاوت جامعه است.

در اینجا نمی‌توان به خلق هر یک از این سناریوها پرداخت، اما می‌توان پرسید که چرا عملکرد بسیار خوبی دارند؛ چرا افراد آن‌ها را تشخیص می‌دهند و برای معنا بخشی به زندگی خود به کار می‌گیرند؟ سناریوی نخست از این نظر معنا دارد

^۱ این بخش برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «FROM 'WHO AM I?' TO 'WHEN AM I?」 نوشته سهیل عنایت اله است که در سال ۱۹۹۳ در نشریه فیوچرز به چاپ رسیده است.

که درباره زمان حال و آنچه که پیرامون ما وجود دارد، است. در حقیقت در مورد داده‌هایی است که با آن زندگی می‌کنیم. سناریوی نخست فرض می‌کند که زندگی روزانه ما با اطمینان خاطر تداوم خواهد یافت. سناریوی دوم فرض بر فروپاشی دنیای ما دارد. به بحران‌های محیطی، کشتار اتمی یا قحطی اشاره دارد و محور آن عدم توانایی در مدیریت و مواجهه با این فجایع است. این امر به ترس، گناه، قصور یا بحران‌های تاریخی یا شاید حتی پاسخ طبیعی ارتباط دارد تا اطمینان حاصل شود که ما خودبین، گستاخ و مغرور نمی‌شویم.

در سناریوی سوم با این فرض که گذشته را به خاطر می‌آوریم، بازگشت به دوران قبل (که به دلیل امنیت روانی ما نسبت به آن احساس رومانتیکی داریم) طبیعی به نظر می‌رسد. این دوره می‌تواند به رحم مادر، کودکی، کمون اولیه، مادر سالاری، عصر کشاورزی یا دیگر دوره‌های تاریخ جمعی اشاره داشته باشد که در آن دوران، عدم قطعیت کمتری وجود داشت و احساس خوبی از آن داشتیم.

سناریوی آخر احتمال تحول، چشم‌انداز پروانه شدن پيله، آرمان‌گرایی و کامل بودن است. این سناریو یک رؤیا است. خلق یک چیز جدید نه به معنای گسترش یافتن یا فروپاشی و بازگشت به گذشته، بلکه به معنای رسیدن به سطحی فراتر از محدودیت‌های پیشین است.

جهانی بودن سناریوهای چهارگانه‌ی دیتور به تجربیات تاریخی و دلایل ساختاری وابسته است. زمان حال ادامه می‌یابد، فرو می‌پاشد یا افت می‌کند، به گذشته یا وضعیت قبلی باز می‌گردد یا متحول می‌شود. بر اساس یک اصطلاح عامیانه انگلیسی می‌توان گفت:

هر چیزی یا بالا می‌رود یا پایین یا برمی‌گردد یا تغییر می‌کند. انتخاب دیگری وجود ندارد. این نوع تفکر به ما در درک احتمالات (الگوهای ساختاری)؛ مرجحات (عامل رشد)؛ و ممکنات (ناشناخته‌ها) کمک می‌کند.

مجموعه دیگری از استعاره‌های ارائه شده توسط اسلاتر در کتاب وی، ابزارها و تکنیک‌های آینده‌پژوهی، بنا به دلایل مشابه، ارزشمند است. او چهار تصویر را برای درک بهتر چگونگی مشاهده آینده پیشنهاد می‌کند. نخست، «تاس» (کاملاً مبتنی بر شانس)، دوم، «رودخانه» (انتخاب محدود)، سوم، ترن هوایی (فاقد انتخاب) و چهارم «اقیانوس» (آزادی کامل). این تصاویر کارآمد هستند زیرا به پرسش‌ها و تضادهای بین آزادی و انتخاب مرتبط هستند و موجب آشکارسازی اسطوره‌ها می‌شوند.

ویلیام اروین تامپسون، مورخ فرهنگی، روش دیگری را برای بیان ابهام موجود بین چشم‌انداز «رشد مستمر» و چشم‌انداز بازگشت به گذشته، مطرح ساخته است. او آن را به صورت دیالکتیک شهر/ مرتع ارائه می‌کند: «هنگامی که فرد به یک چشم‌انداز بدیل از تاریخ باور دارد ... از شهر خارج می‌شود تا چشم‌انداز مرتع را مشاهده کند که در آن ساختمان‌ها، اداره‌ها

و دانشگاه‌ها مانع دیدن ستاره‌های قدیمی نیستند ... افرادی که پشت حصار شهر ماندند خود را به‌عنوان افرادی مسئول و سالم تعریف کردند و افراد خانه به دوش را دیوانه فرض می‌کنند. فرد خانه به دوش خود را به‌عنوان تنها فرد عاقل در یک شهر نا آگاه می‌داند و در جستجوی احتمالات دیگر خارج می‌شود. به نظر می‌رسد تمام تاریخ، موج و ضربان این ریتم دیدگاه شهری و چشم‌اندازهای روستایی است.

والتر تروت آندرسن^۱ در اثر خود با عنوان «واقعیت آن چیزی نیست که بدان عادت شده است» از شش سناریو استفاده کرده است. در واقع او به جای سناریوها، از زبان تعبیری‌تر استفاده می‌کند و آن‌ها را «داستان‌ها» می‌نامد. داستان‌ها، «توصیف معمول شیوه‌هایی است که افراد به شرح چگونگی رسیدن جهان به سطح کنونی، آنچه که رخ می‌دهد و آنچه که احتمالاً رخ خواهد داد، می‌پردازند». داستان نخست، داستان پیشرفت و مدرنیته است، داستان دوم بنیادگرایی مسیحی است، داستان سوم بنیادگرایی اسلامی، داستان چهارم مارکسیسم، داستان پنجم حرکت‌های دوست دار طبیعت و یا به اصطلاح جنبش سبز و داستان ششم تحول‌گرایی است. یعنی ایده وقوع یک گسست عمده در تاریخ و شکل‌گیری فرم اجتماعی جدید - داستانی جدید برای عصری جدید است.

وجود شباهت این دیدگاه با ساختار مطرح شده توسط دیتور واضح و آشکار است. داستان نخست شبیه به سناریوی «رشد مستمر» دیتور است. در هر دو دیدگاه، داستان مسیحیت و اسلام، عامل بازگشت به یک رویداد یا زمان تاریخی قبلی است. مارکسیسم شبیه «رشد مستمر» است اما دارای بعد توزیع افزوده است و به زمانی باز می‌گردد که هیچ‌گونه حس خودبیگانگی وجود ندارد. داستان آخر آندرسون، یادآور عصر جدید است. دوباره، الگویی چهار بعدی به دست می‌آید. آندرسون بر این باور است که از طریق گفت‌وگو، نیاز به خلق یک فرا داستان داریم. بحث منطقی میان تمام داستان‌ها، برای خلق فضای گفت‌وگویی که ما را به داستان جدیدی می‌رساند. متأسفانه، این که کل جهان به مرحله‌ای برسد که ما در آن قادر به زندگی با استفاده از استعاره باشیم (هضم کامل نظریه انتقادی)، و این باور وجود داشته باشد که - پیروزی‌های کسب شده در جنگ‌های دشوار، جنگ‌های ایدئولوژیک ما، داستان‌های شهادت، به صلیب کشیده شدن مسیح، مرگ تلخ علی (ع)، وضع اسفناک زنان و کار - صرفاً استعاره و نه حقایق صرف هستند، غیر محتمل هستند. او به این سخن فوکو بی‌توجه است که تغییرات در چارچوب‌های دانش، همان‌گونه که در نوشته‌های مائو^۲ ذکر شده، نزاع‌های بنیادین و نه «مهمانی‌های چای» هستند. او اسطوره‌شناسی را فراموش می‌کند که این ساختارهای پایه خارج از دانش منطقی ما هستند. هر داستان به‌طور دقیق یک مدل یا اسطوره جذاب است، زیرا انسان‌ها بر این باورند که تنها مدل موجود است. در حالی که آندرسون آن‌ها را دروغ‌های شرافتمدانه می‌نامد، والرشترین^۳ بسیار آموزنده‌تر برخورد می‌کند.

^۱ Walter Truett Anderson

^۲ Mao

^۳ Wallerstein

نقش عمده اسطوره‌ها، بسیج افراد از طریق ایجاد امید و خوش‌بینی در آن‌ها است. ما در واقعیت‌های روزمره غرق شده‌ایم و جملگی از مشارکت در مبارزه سیاسی ابا داریم. ما از انرژی به هدر رفته بیم داریم. ما از سرکوب بیم داریم. ما از جدا شدن از خانواده و دوستانمان بیم داریم. یکی از مهم‌ترین سازوکارهای حفظ وضعیت کنونی، همواره ترس فراگیر از جدا شدن از مسائل عادی است. یک جنبش انقلابی در معنای دقیق خود جنبشی است که خواهان جدا شدن از وضعیت و امور عادی است و خواهان قربانی کردن زمان حال برای رسیدن به دنیایی بهتر در آینده است و دلیل وجود ترس آن است که قربانی شدن امری واقعی و فوری است، در حالی که دنیای بهتر دور و غیر قطعی است و سازمان‌دهی آن همواره دشوار است. اسطوره‌ها عنصر پایه سازمان‌دهی فرآیند و حفظ نیروها در طی یک جنگ طولانی سیاسی هستند.

از منظر دیدگاه‌های انتقادی، سهم یک نظریه در کمک به بشریت آن نیست که آیا با مطالبی از پیش انتخاب شده به عنوان واقعیت‌ها (همچون دیدگاه تجربی)، مطابقت دارد یا نه، بلکه این است که چطور می‌تواند نحوه شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی را تغییر دهد. در نتیجه، در دیدگاه انتقادی، نظریه مارکس مهم است زیرا به آرایش مجدد روابط اجتماعی و سیاسی از طریق ساختاربندی مجدد شیوه‌های مشاهده و تجزیه و تحلیل آن‌ها می‌پردازد و سرمایه‌های جدیدی در اختیار طبقه جدیدی از افراد قرار می‌دهد و موجب بروز انقلاب توسط کشاورزان و کارگران در مقابل بورژواها، اشراف و کلیسا و دیدگاه‌های طبیعی، عادی و تکاملی می‌شود. دلیل اهمیت وی پیش‌بینی‌های تجربی او نیست؛ در هر موردی، شواهد نادرست زیادی در گفتمان تجربی وجود دارد. در نتیجه، ما به جای بیان صرف داستان‌های بیشتر درباره داستان‌ها - فرا داستان - نیاز به اسطوره‌شناسی‌های جدید داریم.

اما تنها متفکران بزرگ به دنبال خلق دنیایی جدید نیستند. آینده‌پژوهان نیز چشم‌اندازهای بدیعی در اختیار ما می‌گذارند. آینده‌پژوهان با درک چگونگی ظهور و رشد جنبش‌های اجتماعی و خلق اسطوره‌شناسی‌ها، امیدوارند بتوانند دست به خلق سناریو بزنند و سپس حمایت عمومی از چشم‌انداز خود از آینده را به دست آورند. بعضی از آن‌ها حتی امیدوارند از فرایندهای منطقی برای خلق اسطوره‌شناسی استفاده کنند. اما غیرمحمتمل است که سناریوهای یک آینده‌پژوه دانشگاهی یا شرکتی موجب تغییر جهان و سطح آگاهی ما از آن شوند. با داشتن دانش عظیم آرمان‌شهری، دروغ‌ها و ادعاهای شرافتمندانه است که تئوریسین‌ها قادر به بسیج فعال توده‌ها بوده‌اند و بدون طرح این ادعاها، تلاش‌های آن‌ها صرفاً فعالیت‌های روشنفکری بود.

چشم‌اندازهای آدام اسمیت و کارل مارکس^۱، فمینیست‌ها، پیامبران و عصر روشنفکری مهم هستند و این به دلیل شکوه و عظمت آنان است. بدون بیان غیر انتقادی آن‌ها از واقعیت، از فرایندهای طبیعی و این باور که جنبش‌های آن‌ها توسط «تقدیر و سرنوشت» هدایت می‌شوند، آن‌ها قادر به حفظ انرژی و تعهد مورد نیاز برای تحول فردی و اجتماعی نبودند. در

¹ Adam Smith and Karl Marx

واقع روایت‌ها از مراحل بزرگ تاریخ باید از منظر دیدگاهی قابل پیش‌بینی و منطقی نوشته شوند. چنین روایتی به نظریه ما قدرت و توان می‌دهد. آیا مارکسیسم بدون دادن وعده یک جامعه بی‌طبقه قدرتی داشت؟ آیا سرمایه‌داری بدون وعده بازار جادویی آرمانی و این نکته که به کار سخت به طور کامل پاداش داده می‌شود، قدرتی دارد؟ آیا لیبرالیسم با اسطوره‌های دست ناپیدا، تقدس منافع خود و تقسیم فلسفی جهان به عصر کهن، میانی و مدرن (کامل بودن آینده، خوب بودن زمان حال و بد بودن گذشته)، جهانیان را تبدیل به مصرف‌کنندگانی صرف کرده است؟ آیا انسان‌گرایی می‌تواند بدون خلق قلمرو حاکمیت انسان و سلسله‌مراتب نیازها با سطوح بالاتر درک و خودشکوفایی موفق باشد؟

در نتیجه یک تناقض وجود دارد. برای تغییر تاریخ، آینده باید خارج از تاریخ بایستد و ادعاهای تجربی داشته باشد حتی اگر این ادعاها همراه با استعاره باشند. متأسفانه این امر منجر به وحشت و کنجکاوی اذهان می‌شود و نظریه‌پردازان به توسعه طرح‌های کلی و بزرگ تاریخ و آینده بر مبنای قوانین طبیعی یا بنیادین ادامه می‌دهند.

در حالی که ممکن است فردی خواهان نظریه‌هایی با سطح استعاره آگاهانه‌تر نسبت به طرح‌های پایان یافته - با فضاهای باقی مانده برای تفسیر، گفت‌وگو و مخالفت برای تکثیرگرایی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی - باشد، ولی این امر غیرمحتمل است، زیرا اکثر تلاش‌ها در تفکر آرمان‌شهری موجب طرح ادعاهای دانشی می‌شوند که خارج از یک نظریه بزرگ و فاقد تاریخ قبلی قابل درک نیستند. مثلاً یکتاپرستان ادعا می‌کنند که نه تنها درک بهتری از جهان دارند، بلکه درک کامل‌تری از کافران دارند. علم خود را به عینیت محدود ساخته است و جادو را امری غیر منطقی و حاشیه‌ای می‌داند. راه خروج کدام است، به خصوص آن‌گونه که آشیس ناندی^۱ نظریه‌پرداز اجتماعی هندی می‌نویسد: چیزی که تا دیروز با آن مخالفت می‌شد، اغلب امروز تثبیت شده است و اگر در مقابل آن مقاومت صورت نگیرد، تبدیل به موضوع وحشت آفرین فردا می‌شود؟ (ناندی، ۱۹۸۷). از دیدگاه ناندی، راه حل، به جای خلق اسطوره‌ای منطقی، در یادآوری یک چرخه جاویدان قرار دارد، مثلاً آن‌گونه که ماهابهاراتا^۲ نوشته است: افسوس، پس از شکست دادن دشمن، ما نیز شکست خورده‌ایم ... شکست خوردن پیروزی است ... بدبختی همچون خوشبختی به نظر می‌رسد و خوشبختی همچون بدبختی به نظر می‌رسد. در نتیجه پیروزی با شکست قرین است. شناسایی رنج انسان (و دیدگاه‌هایی که موجب طرح اتمام آرمان‌شهر خواهد شد)، یک گام برای خروج از گفتمان‌های مطلق و نظریه‌های خطی آینده است که موجب می‌شوند «گذشته» تبدیل به ابزار شود.

^۱ Nandy

^۲ Mahabharata

البته، پاسخ علمی به مسئله گفتمان‌های مطلق شده، آن است که نظریه‌ها باید از منظر تجربی آزمایش شوند (علیت، همبستگی و تشریح) و نمی‌توانند تنها متکی به خود باشند. استفاده از نظریه‌های خطی هنگامی که تغییر و دانش دارای رشد تصاعدی و فزاینده هستند، مرجح است. اما حتی گفتمان علمی نیز یک اسطوره خاص تاریخ و آینده است.

با بازگویی مطالب فوق، پرسشی که باقی می‌ماند آن است که چرا یک نظریه را به جای آن که یک حقیقت جدید یا واقعیت جدید بنامیم، اسطوره و روش دیدن نمی‌نامیم؟ آیا می‌توان صرفاً با میل به تحول و سیاست‌گذاری و بدون وجود اسطوره به تحول پایدار رسید؟ آیا حقیقت بدون وجود دروغ‌ها امکان‌پذیر است؟ شاید ما نیاز به بازاندیشی مفاهیم مورد نظر خود از حقیقت و دروغ داشته باشیم. در این معنا ایده دروغ‌های شرافتمندانه آندرسون مفید است؛ به هر حال، او فراموش کرد که راه‌حل داستان‌ها خود نیز یک دروغ شرافتمندانه است.

سارکار در ارائه بافتار تاریخی برای تغییرات پسامدرن در تفکر اجتماعی معاصر کاملاً مفید عمل کرده است. از دیدگاه وی، انتظار می‌رود فروپاشی نظام یکپارچه معنایی مربوط به حاکمیت، اقتصاد و فرهنگ در پایان عصر واشیان^۱ (نظام سرمایه‌داری جهانی) رخ دهد. از منظر سوروکین، انتظار می‌رود این فروپاشی هنگامی رخ دهد که تمدن حسی فرو بپاشد. این فروپاشی منجر به کثرت دیدگاه‌ها می‌شود که هیچ کس به سخن دیگری گوش نمی‌دهد، «خودها» در ساختارهای اجتماعی سرگردان خواهند بود و هیچ «خود» یکپارچه‌ای برای کنار هم قراردادن آن‌ها وجود ندارد و تنها ساختارهایی همچون مذهب، ملیت یا نژاد می‌توانند به یکپارچه‌سازی نظام بپردازند. همچنین شواهد آشوب اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جامعه، در سطح نظریه فکری ظاهر می‌شود. جامعه و حقیقت از تمرکز می‌افتند و دانش تبدیل به امری کاملاً مناسباتی و ارتباطی می‌شود. هیچ زمینه‌ای برای باور و اقدام وجود ندارد، نظریه اجتماعی فاقد محتوا می‌شود و تنها به تفسیر تفسیرها می‌پردازد.

تجربه‌گرایان به دلیل از دست رفتن این مرکز اظهار می‌دارند که ما نیاز به علم (همراه با قوانین) جامع و نه صرفاً تعبیر آینده داریم. اما این حرکت نیاز به بستن حلقه باز تعبیر و استعاره و توجه همزمان به موضوع ایجاد فضا برای گفت‌وگوی بین جهان‌بینی‌ها دارد.

ترس از صدای فراگیر تاریخ منجر به آن شده است که نظریه‌پردازان انتقادی سعی در پرداختن به مسائل پیچیده گذشته و آینده داشته باشند، یعنی همان که ریچارد اشلی^۲ می‌نویسد:

مسائل مورد نظر نظریه انتقادی ارائه یک هم‌تاسازی (طرح) دیگر و در نتیجه تأیید و توانمندسازی یک یا چند جنبش سیاسی به نیابت از «انسان» نیست. مسئله، درک این نکته است که چگونه انسان، از طریق عمل، به‌عنوان فاعل تاریخ در

^۱ Vaeshyan

^۲ Richard Ashely

نظر گرفته می‌شود و قدرت می‌یابد و اثرات این اقدامات بر ساخت و قدرت گرفتن «انسان» کدام است و چه نوع مقاومت و ارتباطات جدیدی خلق شده و ظاهر می‌شوند.

سپس، دیدگاه انتقادی به‌طور مستمر به بدیل‌های زمان حال اشاره می‌کند (گذشته‌های بدیل و آینده‌های بدیل)، اما برخلاف دیدگاه فرهنگی از بیان اینکه چگونه توسط هر کدام از آن‌ها محدود می‌شود، اجتناب می‌ورزد. نتایج کار عبارتند از: مقاومت‌های محلی، آزمایش، به چالش کشیده شدن و آن‌گونه که فوکو نوشته «نا امید شدن از دستیابی به هرگونه دانش کامل و جامع از آنچه که ممکن است مرزها و محدودیت‌های تاریخی ما را شکل دهد». در حالی که شماری از آینده‌پژوهان صرفاً به دنبال ارائه بدیل‌ها هستند، دیگران به دنبال ارائه چارچوب کلی معنایی جدیدی هستند که از جمله می‌توان به متفکران سیستم‌های کلی و پسا صنعت گران اشاره کرد. اما دیدگاه انتقادی ترسیم شده توسط ریچارد اشلی از یک نگرش دارای مفاهیم فوق طبیعی و رسیدن به یک امکان متافیزیکی اجتناب می‌ورزد و می‌پذیرد که از میل به تحمیل یک تعبیر کلی به‌عنوان راهنمای تحول زندگی در سطح جهانی کنار بکشد و چنین ادعایی نداشته باشد. در نتیجه، به‌جای وجود ادعاهای دانش عینی و تجربی یا چارچوب‌های دانش فرهنگی و معنوی و مدل‌های جامعه‌ی خوب، آنچه که به دست می‌آید، بدیل‌هایی در جست‌وجوی دائمی برای رسیدن به بدیل‌های بیشتر و اجتناب جستن از خلق یک طرح، هستند. اما از منظر بسیاری از آینده‌پژوهان، تلاش برای خلق یک علم یک تلاش ضروری برای رسیدن به یک کشف است که باید همواره جریان داشته باشد و اگرچه این امر در دانشگاه‌ها و آکادمی‌ها مفید است اما بایستی منجر به فعالیت اجتماعی و تغییر جهان مادی نیز بشود. شاید مهم‌ترین نکته، بحث فرهنگی باشد و دیدگاه تعبیری با پرداختن به نسبیت فرهنگی، تصاویر مختلفی از آینده و مدل‌های جامعه خوب ارائه می‌کند.

۲-۵ تصویر آینده از منظر رئالیسم انتقادی با تأکید بر آراء وندل بل^۱

بی‌گمان وندل بل را باید یکی از ارکان آینده‌پژوهی دانست. در نگاه اول، کارِ بل اشتغال ذهنی به اهمیت تصاویر آینده در درک تغییر اجتماعی است و بر نقش علوم اجتماعی و آینده‌پژوهی در درک فرآیند تغییر اجتماعی تأکید می‌کند. اما سهم بل فراتر از این‌هاست. بخش مهمی از تلاش وی به نظریه‌ی دانش برای طرح گزاره‌های صادق در مورد آینده اختصاص داده شده است. بل نگران بود که بسیاری از فلسفه‌های مد روز و دکترین‌های مربوط به آن‌ها می‌توانستند ایده رشته قابل دوام آینده‌پژوهی را از بین ببرند. همان‌طور که «تصاویر آینده» تلاشی برای مقابله با محدودیت‌های فکری اثبات‌گرایانه در مورد آینده‌پژوهی است، پذیرش «رئالیسم انتقادی» وی، حرکتی است برای مقابله با حرکت به همان اندازه سؤال‌برانگیز

^۱ این قسمت از این فصل بر مبنای مقاله‌ای با عنوان «A critical realist image of the future Wendell Bell's contribution to the Foundations of futures studies» از Paul Dragos Aligica که در نشریه فیوچرز به چاپ رسیده، تنظیم و تدوین شده است.

به سوی آنچه او پوچ‌گرایی^۱ و نسبیت‌گرایی^۲ پسا اثبات‌گرایی پسا نوگرا^۳ می‌نامید. بنابراین در می‌یابیم که کار بل هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ فیلسوفانه تلاشی است برای حفظ تعادل میان طرفین و نیز می‌کوشد بنیان‌های هنوز در حال تغییر آینده‌پژوهی را تثبیت نماید. بنابراین تلاش وی نه تنها سرمشقی برای منازعه فکری نسل اول محققان آینده‌پژوهی است، بلکه به بحث‌های جاری در مورد این رشته و آتی‌های آن مربوط می‌شود. به این ترتیب، کار وی سزاوار یک بررسی دقیق است.

۲-۵-۱ نظریه‌ی اجتماعی و تصاویر آینده

در کانون توجه نظریه اجتماعی بل، مفهومی است که در آن ایده‌ها^۴ به‌طور گسترده به‌عنوان خوشه‌های مفاهیم تعریف شده‌اند. تصاویر و ارزش‌ها هر دو بلوک‌های سازنده‌ی هستی‌شناختی و نیز کلیدهای معرفت‌شناختی نظم اجتماعی هستند. لذا، این استنباط مهم حاصل می‌شود که باورها و ارزش‌های بازیگران اجتماعی باید در ردیف اول تحقیقات علوم اجتماعی قرار گیرند. اما، مهم‌تر آن است که این مفهوم هسته‌ای بخشی از یک دیدگاه بزرگ‌تر نسبت به جامعه، به‌عنوان یک فرآیند و بخشی از یک چشم‌انداز تغییر اجتماعی باشد که در آن نظام باورها و ارزش‌ها پیش‌برنده‌های اصلی هستند. نتیجه، نظریه‌ای اجتماعی «شبیه به جامعه‌شناسی دیالکتیکی» با تأکید بر «موازنه‌های پرمخاطره، همواره در حال تغییر، سیال و خودانگیخته» و «فرآیندهای پی در پی ساختاردهی، ساختارشکنی و ساختاردهی مجدد» است. بل می‌نویسد، واقعیت اجتماعی «همواره در حال حرکت، لبریز از تنش، در حال نوسان و تجدید است».

توجه به این مفهوم دو وجهی حائز اهمیت است. از یک سو، این دیدگاه به جامعه به‌عنوان فرآیندی که بر «ابتکار عمل، تازگی، خودانگیختگی، خودبهبودی، خلاقیت، هدف‌جویی و خودمختاری» تأکید می‌کند، می‌نگرد و از سویی دیگر، بیان می‌کند که در تغییر اجتماعی، ایده‌ها و باورها «صورت‌بندی‌هایی از آنچه ما درباره جهان می‌اندیشیم، اشیاء آن و روابط آن‌ها، نوعی نقشه‌شناختی از موقعیت» نیروی پیش‌برنده اصلی هستند. نه تنها تمامی نظریه اجتماعی بل حول این دو جنبه شکل گرفته است، بلکه بررسی‌های هنجاری و معرفت‌شناختی او نیز در آن‌ها ریشه کرده‌اند. ایده‌ها و باورها، صرف‌نظر از ماهیت یا اعتبار معرفتی خود، اهمیت دارند. تغییر اجتماعی، یعنی آینده، به‌واسطه آن‌ها شکل می‌گیرد. در واقع تأکید بیش از حد بر اینکه تا چه اندازه عنصر متمایز تفکر بل، اصرار او بر نقش ایده‌ها در تغییر و نظم اجتماعی است، باز هم ناکافی است.

^۱ nihilism

^۲ relativism

^۳ postmodernist post-positivism

^۴ در اینجا ایده (idea) به معنای تصورات ذهنی اعم از حسی، خیالی یا عقلی در نظر گرفته می‌شود.

این تصور از نظم اجتماعی، پیامدهای مهمی در بردارد. در پرتو مشاهده این تصور است که بُعد آینده‌شناسی کار بل فوراً آشکار می‌گردد. آینده‌پژوهی درباره‌ی تغییر اجتماعی است و تغییر اجتماعی نیز درباره ایده‌ها و با صراحت بیشتر، درباره «تصاویر آینده» است. این پیوند، روشن و واضح است. همچنین اگر باورها یا تصاویر آینده تا این اندازه مهم هستند، پس این پرسش مطرح می‌شود که ما چگونه محتوای معرفتی این باورها را ارزیابی می‌کنیم. از این رو، کار بل در مورد معرفت‌شناسی است. و نیز، اگر ارزش‌ها، انتخاب‌ها و کنش‌های ما را نسبت به آینده تعریف می‌کنند، چگونه تصمیم می‌گیریم که چه آینده‌ای ترجیح دارد یا مرجح است؟ از این جهت، کار بل با ارزش‌ها مرتبط است. به علاوه، این تلاش‌های فکری، عناصر آنچه را او «بنیان آینده‌پژوهی» می‌نامد، تشکیل داده‌اند، یکی از نظام‌مندترین تلاش‌ها برای اینکه یک نظریه اجتماعی و چارچوب فلسفی را برای این رشته بهم پیوند دهد.

۲-۵-۲ ایده‌های موردنظر

یک روش سریع برای قرار دادن چشم‌انداز بل در بافتار و زمینه، پیروی از گلدنشتاین و کئوهان^۱ در دسته‌بندی نظریه‌های اجتماعی گوناگون به منظور مفهوم‌سازی نقش ایده‌ها و سازمان‌دهی رویکردهای متفاوت به سه دسته زیر است: اول، تجزیه و تحلیل‌های متمرکز بر تأثیرات مستقیم ایده‌ها به عنوان متغیرهای مستقل یا میانجی. در این راستا، تحلیلگران برای ردیابی پیوند علی میان ایده‌ها و پیامدهای سیاسی خاصی تلاش می‌کنند؛ برای مثال، با ارزیابی نسبت واریانس تبیین شده توسط ایده‌ها در مقابل سایر متغیرهای مستقل. بنابراین ایده‌ها آن دسته از روابط باقیمانده‌ای هستند که به بیان آنچه سایر متغیرها همچون منافع و قدرت به تنهایی قادر به بیان آن‌ها نیستند، کمک می‌کنند. از این منظر، این که آیا ایده‌ها «مهم» هستند یا نه، پرسشی تجربی در سنت اثبات‌گرایی است. گاهی آن‌ها اهمیت دارند و گاهی خیر.

رویکرد دوم بر آن است که منافع تنها در بافتار چارچوبی از ایده‌ها درک شده‌اند. چارچوب‌های ذهنی که مردم برای تفسیر جهان استفاده می‌کنند، و در درون آن منافع خود را تعریف می‌کنند، از دل ایده‌ها بر می‌آید. ایده‌ها مجموعه بخصوصی از هزینه‌ها و مزایا را تعریف می‌کنند. منافع نیز از منظر ایدئولوژی‌های موجود در زمینه‌های تاریخی گوناگون درک می‌شوند. در این رویکرد، تحلیلگران معمولاً چگونگی شکل‌دهی ایده‌ها به منافع را که پی در پی بر تغییر سیاست اثر می‌گذارند، بررسی می‌کنند. سپس این پرسش‌ها پیش می‌آیند: چرا این ایده‌ها به جای ایده‌های دیگر به تصویب رسیده‌اند، چرا در این زمان و نه قبل‌تر، چرا اینجا و نه در جای دیگر و پرسش‌هایی از این قبیل.

سرانجام، رویکرد سوم حتی فراتر رفته و استدلال می‌کند که مهم‌ترین ساختارها در زندگی اجتماعی، ساختارهای مرتبط با اندیشه هستند و نه ساختارهای مادی. هویت‌ها و منافع بازیگران، هر دو توسط ساختارهای اندیشگانی اساسی شکل

¹ Goldstein and Keohane

گرفته‌اند. بدان معنا که این ساختارهای اندیشگانی به جای تحلیل رفتاری بازیگران، منافع و هویت آن‌ها را شکل می‌دهد. در این رویکرد تأثیر ایده‌ها در دسته‌هایی منعکس شده است که در آن بازیگران فکر می‌کنند، «قواعد بازی» مبنایی است که قوانین، هویت‌ها، منافع و معیارهای مشروعیت و مطابقت را تعریف می‌کند. این رویکرد محرک بیان پرسش‌هایی درباره اثرات غیرمستقیم می‌شود. ایده‌ها «همیشه نمی‌توانند به‌طور مستقیم به پیامدها مرتبط شوند، چرا که این، تنها روش تأثیرگذاری ایده‌ها در زندگی اجتماعی نیست، بلکه در عوض چارچوبی برای جهان اجتماعی ارائه می‌دهند». بنابراین ممکن است چگونگی تغییر ایده‌های جدید، گفتمان‌های سیاسی و مقوله‌های اساسی که به‌واسطه آن‌ها بازیگران واقعیت را می‌بینند، چگونگی بازتاب مفهوم تغییر یافته مشروعیت، تفاسیر تاریخی جدید یا نگرش‌های انتقادی توسط آن‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. به علاوه، بررسی چگونگی کاربرد این مفاهیم جدید توسط گروه‌های متنوع بازیگران به‌منظور ایجاد مفهوم جدیدی از هویت و نظم اجتماعی نیز امکان‌پذیر است. ایده‌ها تنها زمانی که بر پیامدها تأثیر می‌گذارند، حائز اهمیت نیستند، بلکه بر چگونگی تفسیر پیامدها بر اساس حقیقت، تأثیر می‌گذارند.

با مراجعه به کار بل، این دسته بندی‌ها کاملاً مرتبط و مفید به نظر می‌رسند. به‌سرعت می‌توان متوجه شد که رویکرد بل انحرافی صریح از اثبات گرایی است. بنابراین به دسته‌های دوم و سوم نزدیک‌تر است، اگر چه سعی در حفظ تمامی مفاهیم روش‌شناختی سازنده دسته اول نیز دارد. با این وجود، اگرچه این رده‌بندی گامی به جلوست، اما سخن زیادی درباره ماهیت و ارتباط سهم او به میان نمی‌آورد. بنابراین ورود عمیق‌تر به بافتار و زمینه فکری که تنظیم‌کننده پارامترهایی بوده‌اند که کار وی درون آن پرورش و رشد یافته است، ضروری است.

توجه به این نکته حائز اهمیت است که زمانی که بل در حال توسعه رویکرد ایده محور خود بود، دیدگاه نظری و روش شناختی مدنظر او برخلاف گرایش علوم انسانی مرسوم بود. روی هم رفته، جو حاکم بر خلاف رویکرد ایده محور بود. در بیشتر موارد، ایده‌ها تنها به‌عنوان ابزاری که در خدمت منافع خاصی بودند، در نظر گرفته می‌شدند. باید به خاطر سپرد زمانی که تاریخ اندیشه‌های آینده‌پژوهی و کار پیشگامان آن همچون بل در حال ارزیابی بود، رفتارگرایان و دکتترین‌های آنان بر این محیط فکری حکم‌فرمایی می‌کردند. یکی از محققان آن زمان از مواجهه با مشکلی مشابه تعصب در برابر ایده‌ها، توصیفی بسیار قدرتمند از آن بافتار برای ما به جای گذاشته است:

«برخورد با ایده‌ها به عنوان تصاویری که واقعیت اجتماعی را پنهان کرده‌اند، به‌طور فزاینده‌ای به فعالیت عملیاتی دانشمندان علوم اجتماعی تبدیل می‌شد. حتی خارج از مکتب‌های مارکسیست، ایده‌ها برچسب «ایدئولوژی» و بازتاب‌هایی از «توجیه عقلانی» و «هشیاری اشتباه» خورده بودند و تنها موردتوجه اندکی قرار می‌گرفتند. به‌طورکلی با ایده‌ها در عرصه‌های سیاسی سازنده، به‌عنوان ایدئولوژی‌های بدون شایستگی بنیادی برخورد می‌شد.

فرض بر این بود که منافع بر فعالیت‌های انسانی تسلط دارد و آگاهی از این امر که پیگیری منافع در جوامع انسانی به مکان ایده‌ها در ساختمان صورت‌بندی‌های پیچیده روابط قانون‌مدار در جوامع وابسته است، به‌طور فزاینده‌ای از دست رفته بود. گویی این بازی چه کسی، چه چیزی، چه موقع، چگونه و در ارتباط با چه کسی، چنان‌که قانون توجه قرار گرفته بود که مابقی مسائل از خاطرها رفته بود».

این شیوه‌ی تفکر اساساً برای پی بردن به اثبات‌گرایی و بکارگیری ماشینی تحلیل‌های وام گرفته شده از علوم طبیعی است. همان‌طور که نویسندگانی که آن را رد کرده‌اند، مکرراً یادآور شده‌اند، با وجود این حقیقت که هستی‌شناسی علوم اجتماعی، به همان اندازه که از "واقعیت" جهان طبیعی متمایز شده، نیازمند توسل به ایده‌ها، قواعد فهم‌پذیر و شیوه‌های آگاهانه است، دانشمندان علوم اجتماعی قصد داشتند وانمود کنند که متوجه آن نیستند.

این همان شرایطی است که بل و به‌طور ضمنی اغلب نویسندگان رشته نوظهور آینده‌پژوهی ناچار به مواجهه با آن بودند. نیازی به گفتن نیست که این شرایط از همان آغاز مشکلاتی را برای آنان ایجاد کرد. علت ساده بود، رویکرد ایشان دیر یا زود، فراهم کردن زمینه‌ای برای یکی کردن ایده‌ها بود. زمانی که آینده و روش‌های پیش‌بینی و اجرای آن به‌عنوان موضوع تحقیق انتخاب می‌شود، باید هر چه زودتر جایگاهی ممتاز به ایده‌ها اختصاص داد. اما همان‌طور که مشاهده شد، جو فکری و معرفت‌شناسی حاکم، برای کسانی که چنین رویکردهایی را پذیرفته بودند، دلگرم‌کننده نبود. شایان ذکر است که اگر چه جریان اصلی دانشگاهی آینده‌پژوهی در طی دوره آغازین، مشوق و ترغیب‌کننده‌ی رویکرد متمرکز بر ایده نبود، اما این عدم تشویق به این معنا نیست که هیچ‌گونه سنت تحقیقات فکری در آن جریان‌ها وجود نداشته است و مطالعات جدید در یک فضای خالی رشد کرده است. در حقیقت این دیدگاه که عوامل و نیروهای بنیادین شکل‌دهنده‌ی تغییر و نظم اجتماعی هستند، پیشینه‌ای ممتاز و دیرینه داشت که به ماکس وبر و پیش از آن باز می‌گشت و بل و همکارانش مشتاقانه آن را به‌عنوان مبنا و شالوده‌ی کار خود استفاده کردند.

به‌طور خلاصه، بل گزارش ویژه‌ای از ماهیت تغییر اجتماعی تهیه کرد که در آن جو ایده‌ها، عامل تعیین‌کننده‌ی حیاتی بود. در سطح فردی، تغییرات رفتاری عمدتاً به‌عنوان پیامد تغییرات ایده‌ها بروز پیدا می‌کنند. از این منظر، توسعه جامعه تا حد زیادی به‌عنوان وضعیتی رقابتی میان ایده‌ها، تصاویر و ارزش‌ها تشریح شده است. به این ترتیب، کار بل بخشی از یک سنت فکری قوی است، اگر چه نظریه اجتماعی و آینده‌شناسی وی زمانی ظاهر شد که محیط فکری نسبت به آن نوع رویکرد اگر نگوئیم مخالف، ولی بی تفاوت بود. آینده‌پژوهی برای پیشرفت ناگزیر به غلبه بر این بی‌تفاوتی بود. و بدین ترتیب، به نقطه‌ای رسیدیم که می‌توان در آن به‌وضوح خطوط اصلی سهم او را مشاهده کرد: کار بل تلاش متمرکز و

بلندمدتی برای رها ساختن آینده‌پژوهی از محدودیت‌های روش شناختی، معرفت‌شناختی و نظری تحمیل شده توسط جریان روز و ایجاد یک بنیان فلسفی و نظریه اجتماعی راسخ بود.

۳-۵-۲ رده‌بندی کارکردگرای ایده‌ها

زمانی که بافتار فکری و سنت فکری روشن شد، گام بعدی در انتشار سهم وندل بل تمرکز بر رویکرد خاص وی نسبت به ایده‌ها و شیوه‌ای است که او ایده را به کنش اجتماعی پیوند می‌دهد. این رده‌بندی کارکردگرا حول تمایز میان باورهای علی، باورهای هنجاری و دیدگاه‌های جهانی است. امروزه اغلب رده‌بندی‌ها در ادبیات موضوعی اختصاص داده شده به این مسئله، حول این سه محور می‌گردند. نخست، جهتی است که می‌توان ایده‌ها را به‌عنوان جهان‌بینی‌ها مشاهده کرد. این ایده‌ها جهان «احتمالات کنش»^۱ را هم از منظر هستی‌شناختی و هم از منظر هنجاری تعریف می‌کنند. آن‌ها در «رمزگرایی فرهنگ»^۲ تعبیه شده‌اند و عمیقاً بر حالات تفکر و گفتمان اثر می‌گذارند. این ایده‌ها بسیار پیچیده‌اند، نه کاملاً هنجاری و نه صرفاً توصیفی هستند، دیدگاه‌های اخلاقی، گیتی‌شناختی و هستی‌شناختی را در بر می‌گیرند و عمیقاً با مفاهیم هویت افراد در هم تنیده‌اند. مثال‌هایی چون دیدگاه‌های جهانی، باورهای مذهبی یا مفاهیم مدرنی چون حاکمیت، حریم شخصی و غیره از این دست هستند. باورهای اصولی یا باورهای هنجاری، یا ارزش‌ها شامل «ایده‌های هنجاری که معیارهایی برای تشخیص درست از نادرست و عادلانه از ناعادلانه تعیین می‌کند» می‌شوند. آن‌ها «ناظر به مسائل مشخصی (برای مثال برده‌داری نادرست است، تورم سرقت است، سقط جنین قتل است و غیره) و منحصر به فرد و یگانه هستند (اگرچه آن‌ها اغلب بر حسب دیدگاه‌های جهانی توجیه می‌شوند، اما دیدگاه‌های جهانی بیش از حد گسترده است و می‌تواند از توجیهات مخالف نیز پشتیبانی کند).

باورهای علی «باورهایی درباره روابط علت و معلول که اعتبارشان توسط اجماع مشترک برگزیدگان به رسمیت شناخته شده، نشأت گرفته است، خواه این برگزیدگان، بزرگان روستا باشند یا دانشمندان در مؤسسات ممتاز». آن‌ها راهنمایی‌هایی در مورد چگونگی دستیابی به اهداف و استراتژی‌ها برای نیل به اهداف ارزشمند به واسطه باورهای اصولی مشترک ارائه می‌دهند.

عنصر تازه در رویکرد بل تأکید بر یک وجه مشخص از «ایده‌ها» بود. او صرف‌نظر از ماهیت آن‌ها می‌نویسد، ایده‌ها در ایجاد «تصاویر آینده» همگرا می‌شوند. و این مهم است. به عبارت دیگر، بل درون دسته بزرگی از «ایده‌ها»، بر وجه یا دسته مشخصی تأکید می‌کند: تصاویر آینده: «مفهوم روشنگری که به عنوان متغیر اصلی در نظریه تغییر اجتماعی مطرح

^۱ possibilities for action

^۲ symbolism of culture

می‌شود، درباره تصاویر آینده است». بل در توسعه این مفهوم در راستای کار ماثو، به طرز گسترده‌ای به پولاک و لاسول استناد کرده و اعلام می‌کند که به آن‌ها مدیون است. بل بیان می‌دارد که تصویر آینده «انتظاری در مورد چگونگی وجود پدیده‌ها در زمانی در آینده است». البته این امکان وجود دارد که چنین انتظارات سودمندی را به عنوان «بازه‌ای از امکان‌های محتمل و نه فقط یک نقطه بر روی یک پیوستار» در نظر بگیریم. تصاویر آینده ممکن است از جهات زیادی دارای تنوع باشند. برای مثال، ممکن است بیشتر هنجاری باشند تا علی، یا ممکن است جنبه‌های مختلف واقعیتی را در بر بگیرند یا دربردارنده‌ی درجاتی از انتزاع باشند. ممکن است این تصاویر درباره «موفقیت‌های پولی فرد، یک بحران نظامی ملی، روابط در حال تغییر میان نژادهای مختلف»، یا آینده نوع بشر به عنوان یک کل باشد. آن‌ها ممکن است مربوط به «آینده نزدیک یا زمانی بسیار دور باشند، و ممکن است درباره‌ی محلی بخصوص یا هر مکان دیگری روی این کره خاکی یا هر جای دیگری باشد». آن‌ها ممکن است «به‌طور گسترده‌ای توسط بسیاری از گروه‌های اجتماعی به اشتراک گذاشته شده باشند یا به‌طور متفاوتی توسط گروه‌های مختلف حفظ شوند؛ آن‌ها ممکن است مطلوب یا نامطلوب در نظر گرفته شوند». آن‌ها ممکن است «به منافع گروه‌های مختلفی خدمت کنند، ساده یا پیچیده باشند، کمابیش تحقق‌پذیر، کمابیش باورپذیر و متقاعدکننده، کمابیش مشخص برای اینکه به زمان حال تبدیل شوند، کمابیش متفاوت از زمان گذشته و حال، خودآگاه یا ناخودآگاه خلق شده، کمابیش از روی عمد دستکاری شده، به‌طور قوی یا ضعیف نگاه داشته شده و کمابیش مؤثر در جهت‌دهی به رفتار باشند». در نهایت ممکن است «قدیمی یا جدید، مقدس یا بی‌دین» باشند.

همان‌طور که می‌توان دید، تنوع این تصاویر هم بر حسب محتوی و هم بر حسب کارایی‌ها دلهره‌آور است. با این وجود، بل پیشنهاد می‌دهد که درک ساختمان این ساختارهای شناختی حائز اهمیت است. نقشی که آن‌ها در کنش انسانی و تغییر اجتماعی بازی می‌کنند، نیازمند این تلاش است. در نتیجه بل در ادامه به بررسی بیشتر چگونگی خلق این تصاویر می‌پردازد و عناصر سازنده آن‌ها را باز می‌نماید. برای مثال او یادآور می‌شود که تصاویر آینده توسط باورهایی در مورد گذشته تعریف شده‌اند. از آنجا که هر فرد و گروه تاریخی دارد، «باورها درباره آن تاریخ، بازه تصاویر آینده بدیل را محدود می‌کند و تسلط و حاکم شدن یک تصویر خاص (و نه هیچ تصویر دیگری) را محتمل‌تر می‌سازد».

افراد و گروه‌ها دارای پیشینه‌ها و هویت‌هایی هستند که در حال حاضر وجود دارد. این مطلب که باورهای افراد ارزشمند (افرادی که برای فرد مهم هستند، همانند همسر و ...) تعیین‌کننده‌های مهمی در تصاویر آینده هستند، گزاره‌ای اصلی و پایه‌ای است. به علاوه، «صورت‌بندی‌ها در مورد «حقایق» زمان کنونی تعریف‌کننده‌ی نقشه‌های واقعیت اجتماعی هستند که افراد برای پیدا کردن راه خود در جهان از آن‌ها استفاده می‌کنند». آنچه بل یادآوری می‌کند، بدین معناست که باورها نه تنها با جزئیات خاصی از زمان حال «چنانکه توسط بازیگران، ادراک و فهمیده شده است»، مرتبط است، بلکه با تعاریفی از موقعیت، و در سطوح بالاتر انتزاع، دیدگاه‌های اصلی درباره ماهیت بشر و جهان ارتباط دارند. همچنین ساخت تصویر

آینده تا اندازه‌ای به صورت بندی‌های علت و معلول‌های حفظ شده توسط شخص یا به اشتراک گذاشته شده توسط گروهی که به طرح‌ریزی می‌پردازند، بستگی دارد. در یک سطح، باور افراد درباره نحوه کار جهان، می‌تواند باعث اتخاذ تصاویری از آینده شود که کمابیش قدری هستند: «آنچه افراد در مورد شیوه کارکرد جهان به آن باور دارند، می‌تواند به نحوه انجام کارها به همان شیوه منتهی شود، مهم نیست آن باور تا چه اندازه درست است، اما می‌تواند در هدایت انرژی‌های انسانی در یک جهت خاص، سهمیم باشد».

در شکل‌دهی تصاویر آینده، که با باورها در مورد گذشته ترکیب شده، زمان حال و علیت ارزش‌هایی هستند که افراد و گروه‌های اجتماعی به آن‌ها اعتقاد و باور دارند. ارزش‌ها «مجموعه‌ای از معیارها را برای تعریف تصاویر آینده مطلوب و نامطلوب تشکیل می‌دهند و مبنایی را برای ارزیابی هزینه‌ها و تعاریف پیچیده میان تصاویر آینده بدیل در حوزه‌های گوناگون فعالیت عرضه می‌کنند. از آنجایی که ارزش‌ها «مرجعی برای ارزیابی گذشته، حال و علت و معلول‌های مفروض، و همراه با این باورها، برای تعریف امیدها و ترس‌ها فراهم می‌سازند»، نقشی محوری و بنیادی ایفا می‌کنند. بل و مائو با پیروی از پولاک، دو جنبه دیگر برای تصاویر آینده پیشنهاد می‌کنند. نخست نسبت به محتوی آن بدبینی یا خوش‌بینی وجود دارد، بدان معنا که «آیا وضعیت آینده بر طبق تصویر ارزیابی شده نسبت به زمان حال بدتر یا بهتر است». دوم، این فرض که این تصویر در بردارنده «عواملی است که بر آینده واقعی تأثیر خواهند داشت، خواه آن‌ها تحت کنترل انسان باشند، خواه از کنترل آن‌ها خارج باشند». تفاوت‌های حیاتی در رفتار انسانی در قالب فرضیه بیان شده‌اند. در نتیجه با استفاده از تصاویری که اساساً خوش‌بینانه یا بدبینانه هستند و همچنین تصاویری که بشر را همانند یک عامل علی در مقایسه با عواملی که اینگونه نیستند، در نظر می‌گیرند، فرضیه‌سازی می‌شود.

به طور خلاصه، تصاویر آینده وجوه، عناصر و ابعاد بسیاری دارند. آن‌ها پدیده‌های نامتجانسی هستند. هر یک از اجزاء آن‌ها پتانسیل عملی یا کارکرد ویژه‌ای را معرفی می‌کند. اکنون بهتر می‌توان این ادعا را درک کرد که فهم تغییر اجتماعی مستلزم درک تصویرهای آینده به عنوان نقشه‌های راه در دسترس و چگونگی انتخاب این تصاویر توسط افراد است. آنچه باورهای اصولی و علی نامیده شده بودند، «نقشه‌های راه» قدرتمندی هستند. اگر بازیگران اجتماعی با قاطعیت از پیامدهای کنش‌های خود آگاهی و شناخت نداشته باشند، این تأثیرات مورد انتظار کنش‌هاست که آن پیامدها را تشریح می‌کند. و تحت شرایط عدم قطعیت، انتظارات تا حد زیادی به باورهای علی وابسته است. چنین باورهایی تعیین می‌کنند که از میان ابزارهای بسیار، کدامیک برای دستیابی به اهداف مطلوب مورد استفاده قرار خواهد گرفت و رفتار را توسط الگوهای علی مسلم هدایت می‌نماید. ایده‌های اصولی این امکان را برای افراد به وجود می‌آورند که با وجود عدم قطعیت علی، به طور قطعی رفتار کنند. سرانجام، زمانی که تصاویر آینده در میان شرایط بحث سیاسی به هم می‌پیوندند و هنگامی که بر طراحی سازمانی اثر می‌گذارند، تأثیر قدرتمندی بر چیدمان‌های سازمانی و اجتماعی در حال ظهور دارند.

بل بحثی قوی را مطرح کرد که تصاویر آینده، در تمام جنبه‌های خود، علی، هنجاری، جهان‌بینی، در نظم بخشیدن به جهان سهمیم هستند. تصاویر آینده با نظم دادن به جهان «اهمیتی حیاتی در تأثیرگذاری بر این امر که کدامیک از آینده‌های بدیل به واقعیت زمان حال تبدیل می‌شوند، خواهند داشت».

یک تصمیم یک کنش یا مجموعه‌ای از کنش‌ها، شامل توجه همزمان به حقایق، ارزش‌ها و مخصوصاً انتظارات است. تصمیم‌گیرنده نمی‌تواند بدون انتظارات درباره‌ی آینده تصمیم‌گیری کند؛ به‌عنوان مثال، انتظارات مربوط عبارتند از احتمال یک جنگ طولانی یا کوتاه‌مدت، افزایش یا کاهش درآمد ملی، ثبات یا بی‌ثباتی دول خارجی. میزان صراحت انتظارات یک فرد، ارزیابی آن‌ها را بر حسب ارزش‌ها، اهداف یا مقاصد از یک سو و ارزیابی اینکه کدام دانش عملی ممکن است در دسترس باشد از سوی دیگر، ناگزیر می‌سازد.

دو مجموعه مفهوم اصلی از بحثی که بل توسعه داده، به وجود آمده است. هر دو، ابعاد قابل توجه از کار وی را بیان می‌کنند. اولی در سطح روش شناختی و دومی نظریه اجتماعی است. همان‌طور که قبلاً نشان داده شد، نظریه اجتماعی او بر نقش ایده‌ها متمرکز است. بنابراین تغییر اجتماعی درون آنچه او «مدل سایبرنتیک تصمیم^۱» می‌نامید «که با کل فرآیند همچون یک چرخه بازخورد رفتار می‌کند که نتیجه حرکت مارپیچ تعامل پیش رو میان اطلاعات و کنش است» بیان شده است. افراد، تصاویر آینده و رفتار آنان «عناصری اصلی هستند که سیستم را در حال حرکت نگاه می‌دارند و تجسم آینده را در زمان حال امکان‌پذیر می‌کنند». این یک مدل «تصمیمی» است که در آن رفتار تا حد زیادی به‌عنوان نتیجه تصمیماتی که «در اصل انتخاب‌هایی از میان آینده‌های بدیل» هستند، در نظر گرفته می‌شود. از بعد روش‌شناختی، زمانی که افراد واحدهای تجزیه و تحلیل هستند، مشکل عملی تعیین باورها و ارزش‌های افراد و چگونگی نحوه‌ی ورود آن‌ها به تصاویر آینده، تصمیمات و کنش‌های هر فرد است. اما هنگامی که جمع واحد تجزیه و تحلیل است، مشکلات عملی دیگری نیز به وجود می‌آید. یکی توزیع و پراکندگی باورها و ارزش‌ها در درون جمع و دیگری درجه و شدت تضاد و تأثیر قدرت نسبی افرادی که باورها و ارزش‌های خاصی را حفظ می‌کنند. البته این احتمال وجود دارد که این عوامل نیروهای متنوعی را متأثر سازند.

مجموعه دوم مفاهیم حول بینش بسیار جذابی شکل گرفته است. دانشمند اجتماعی نه تنها یک پژوهشگر بی‌طرف و بی‌غرض است، بلکه یک خالق و انتشار دهنده تصاویر آینده نیز هست. تصاویر آینده در حقیقت دو وجه دارند: از یک طرف، هدف تحقیق هستند و از طرف دیگر بیان‌کننده یک مشکل هستند. بل و مائو با پیروی از پولاک، یادآور می‌شوند که دانشمند اجتماعی نسبت به آینده مسئول است، بدان معنا که به‌صورت خودآگاه یا ناخودآگاه هم حامل و هم خالق تصویر آینده است. بنابراین آگاهی دانشمندان از این نقش، ضرورت دارد. برای دستیابی به این آگاهی، «او همچنین باید تصاویر

¹ cybernetic-decisional model

آینده را به عنوان موضوعی برای پژوهش در نظر بگیرد». فرآیند «نگارش تاریخ آینده از طریق مطالعه تصاویر آینده جنبه منحصر به فرد خود را دارد، چرا که نگارش تاریخ به طور نامحسوس با کنش پاسخگوی ایجاد تاریخ ادغام می شود». صورت بندی نیز همچون توصیف تصاویر آینده، ممکن است بر خود آینده تأثیر بگذارد. به طور خلاصه، بل نه تنها اهمیت تصاویر آینده را در درک تغییر اجتماعی در کانون توجه قرار می دهد، بلکه همزمان نیز بر نقش فعال علوم اجتماعی و آینده شناسی در فرآیند تغییر اجتماعی تأکید می کند.

۲-۵-۴ ایده ها، آینده پژوهی و تغییر اجتماعی

بحث بل در مورد درستی پیش بینی ها و رابطه میان پیش بینی ها و واقعیت، ما را بر مشکل ایده ها و ارتباط آن ها با واقعیت اجتماعی و تغییر اجتماعی متمرکز می کند. مسئله ساده است: آینده پژوهی فراتر از یک رشته دانشگاهی استاندارد است. از منظر بل، آینده پژوهی باید یک «علم کنشگر فرارشته ای»^۱ در نظر گرفته شود. فرا رشته ای چرا که «برای دسترسی و توجیه یافته ها و اظهارات خود به بسیاری از رشته های مختلف متوسل می شود». کنش گرا چرا که «قصد دارد درباره کنش انسانی طراحی شده برای شکل دادن به آینده آگاهی دهد». این تنها یک مسئله معرفت شناسی نیست، ما اینجا در قلمرو وسیعی از تغییرات اجتماعی هستیم. این نقطه ای است که آینده پژوهی به علم کنش تغییر شکل می دهد.

کنترل انسانی در طراحی سیستم ها و رفتار، منجر به توانایی پیش بینی با درستی فزاینده می شود. در حالیکه توانایی بهتر برای پیش بینی منجر به طراحی بهتر و کنترل بهتر می شود: کنترل آینده، یعنی همان شکل دادن به آینده ای همواره در حال تغییر و بی ثبات، در پایان، غایت و هدف همواره در معرض دگرگونی باقی می ماند». با این وجود، همیشه می توان انتظار داشت که درجه کنترل به چالش کشیده شود و موفقیت پیش بینی ها به واسطه عدم قطعیت و تأثیرات پیشگویی خود-تغییر دهنده تضعیف شود. بنابراین در پایان، قلمرو آینده پژوهی وسیع تر، پیچیده تر و غیر قابل پیش بینی است و اگرچه ما پشتیبان ارتباط میان ایده ها و واقعیت (یا به عبارت دقیق تر، میان دانش، ایده ها، پیش بینی ها و تغییر اجتماعی) هستیم، این دیدگاهی عمیق تر و بالاتر از دیدگاهی است که ما با آن شروع کردیم.

کار بل دری به سوی حوزه فکری سحرآمیزی می گشاید: مطالعات در مورد پویایی ایده ها (به ویژه به عنوان تصاویر آینده) و وجه مشترک آن ها با آینده. و از این رو ما به سمت پرسش های جالبی درباره ماهیت و موقعیت ایده ها و شیوه ای که آن ها کنش انسانی را شکل می دهند، در مورد آینده، محتوی دانش، شیوه ای که آینده را تصور می کنیم و درباره ماهیت سیستم های اجتماعی طراحی شده، هدایت می شویم. ما به رویکردی واقع گرا و انتقادی نسبت به آینده شناسی و عناصر سازنده آن دعوت شده ایم، با این امید که این تلاش به داشتن انتخابی منطقی و امکان رفتار شایسته کمک کند. به طور

¹ trans-disciplinary action science

خلاصه، ما دعوت شده‌ایم تا به شیوه‌ای نظام‌مند و از لحاظ معرفت‌شناسی آگاهانه، قدرت و نیز محدودیت‌های کنش‌ها و ایده‌های انسانی را در برخورد با آینده، کاوش کنیم.

۶-۲ زمان در حال تغییر، واقعیت در حال تغییر^۱

جامعه با فرهنگ‌های زنده‌اش، شبیه یک تصویر سه‌بعدی^۲ است که از گستره‌ای از جزئیات کوچک تشکیل شده است. هرکدام از این عناصر جزء، تنها در ارتباط با یکدیگر و کل سازه معنادار می‌شوند. این تصویر سه بعدی از پدیده‌های بسیار جالبی همانند: رویدادهای اجتماعی و طبیعی و همچنین هیجانات و واکنش‌های انسانی تشکیل شده است. ما این چنین عادت کرده‌ایم که این روند هولوگرافیک (تمام نگار) را واقعیت بدانیم. این واقعیت آن‌گونه که باید باشد نیست. در طول تاریخ بشریت، پیچیدگی و انتزاعی بودن واقعیت اجتماعی همپشه افزایش یافته است. بنابراین، هولوگرام به تغییر و بازسازی خود و اصلاح اجزای خود ادامه می‌دهد. طوری که هم‌اکنون این روند به سطحی رسیده است که درک واقعیت اطراف‌مان، یا سازگار شدن با آن - نه تنها برای جوانان که برای همه ما - بسیار سخت است. هرچه واقعیت اجتماعی ما پیچیده‌تر باشد، امکان انتخاب، انعطاف‌پذیری، تغییر انطباقی و سازمان‌دهی مجدد نیز بیشتر می‌شود و البته به همین نسبت مسائل دشوار و غامض بیشتری نیز با خود به همراه می‌آورد. وقتی پیچیدگی جامعه افزایش می‌یابد، امکان کشمکش و تعارض میان معیارها و علایق نیز به دلیل تفاوت تفسیرهای معنا و واقعیت افزایش پیدا می‌کند. این مسئله به نوبه خود باعث افزایش آسیب‌پذیری جامعه تا حد بحران‌های اتفاقی و ناخواسته می‌شود. برای جوانان این مسئله به مثابه چالشی جدی در تصویرسازی فردی از آینده و ساختن هویتی منسجم و قوی نمود پیدا می‌کند.

وقتی آینده را در نظر می‌گیریم، جامعه اطلاعاتی^۳ - اگر مرحله کنونی گذر اجتماعی - سیاسی را باید چنین نام نهاد - از نظر فردی، خصوصاً برای جوانان، پدیده‌ای دو پهلو است. از یک سو همان‌طور که در نگاه مثبت امکانات بی‌شماری مانند گسترده شدن امکان ارتباط با دیگران، ارتباطات برخط و لحظه‌ای، شبکه‌ها، تغییر در سبک زندگی، تغییر در ارزش‌ها و ... را ممکن می‌سازد، همین مسائل می‌توانند ابعاد و پیامدهای منفی نیز داشته باشند. ابعاد منفی مانند گسترش روز افزون فقر و گسترده‌تر شده ابعاد این پدیده در جهان، و عمیق‌تر شدن شکاف بین کسانی که دسترسی به تکنولوژی دارند و آن‌هایی که از نظر دسترسی، مهارت‌آموزی، نوآوری و ... در زمینه فناوری محروم هستند.

^۱ این بخش برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «Hidden, inconsistent, and influential: Images of the future in changing times» نوشته آنیتا روبین (Anita Rubin) است که در سال ۲۰۱۳ در نشریه فیوچرز به چاپ رسیده است.

^۲ hologram

^۳ Information society

بدون آگاهی از چالش‌های حاصل از چند بعدی بودن تصاویر آینده، ممکن است به صورت کاملاً غیرعمدی و ناخواسته، به افزایش نابرابری کمک کنیم و اقدامات ما باعث گسترش شکاف بین آن‌هایی که به اصطلاح موفق شناخته می‌شوند و آن‌هایی که ناموفق شناخته می‌شوند، شود.^۱ علاوه بر این، همین مسئله‌ی افزایش تعداد انتخاب‌های پیش رو و امکانات گسترده‌تر سبب خواهد شد با پدیده‌هایی چون خوش گذرانی و کوتاه‌بینی^۲ مواجه شویم.

ما خبرها و اطلاعات را بلادرنگ و بی وقفه از گوشه و کنار جهان دریافت می‌کنیم. آگاهی از امکان فاجعه، جنگ، بلایای طبیعی، تغییرات آب و هوایی و دیگر تهدیدهای محیطی و خشونت‌های انسانی، نابرابری و بی‌عدالتی اجتماعی بهتر از این است که بی‌مقدمه با آن‌ها روبرو شویم. این اطلاعات ضرورتاً ما را افرادی باهوش‌تر یا بهتر نمی‌کنند در مقابل، این مسئله ما را به موجوداتی بی‌احساس و بی‌تفاوت تبدیل می‌کند. به خصوص جوان‌ترها با اذعان به بزرگ بودن مشکل یا بی‌توجهی به مشکلات دیگران، حس می‌کنند نمی‌توانند کاری انجام دهند.

عوامل متعددی بر زندگی ما تأثیرگذار هستند که پایداری و ثبات، شاخصه همه این عوامل است. حتی اگر برخی از این عوامل مانند ابزارهای فناورانه از این قاعده مستثنی شوند با این حال نوع برخورد ما با این عوامل به قضاوت‌ها و برخی سنت‌های پذیرفته شده از طرف ما بستگی دارد. درحالی‌که سنت‌ها، فرهنگ و مبانی و اعتقادات درک ما از گذشته را می‌سازند، روندهای حاکم بر زندگی جاری و ساری هستند. بنابراین روح زمانه همواره ترکیبی از نو و کهنه است. ترکیبی ساخته شده از تنش میان اعتقادات و ارزش‌های به ارث برده شده از گذشته و اخلاقیات و ارزیابی‌های جدید. اینرسی که برای حفظ انسجام جامعه و توسعه صلح در آن ضروری می‌نماید.

برای یک کنشگر فردی، زمان ضرورتاً تجربه‌ای ذهنی است، و جامعه اطلاعاتی به عنوان دوران گذر میان اعصار تاریخی، به تفکر شخصی فرد مرتبط است. می‌توان چنین تصور کرد که در جریان مداوم تکامل، چرخه‌های زمانی اتفاقی و جریان‌های متقاطع وجود دارد که اگرچه از منظر کوتاه‌مدت، از نظر ذاتی و ماهوی عجیب و گاه مخالف روندهای موجود به نظر می‌رسند، ولی در نگاه بلندمدت، زمان، سیر طبیعی خود را طی می‌کند. به هر حال وقتی از درون این جریان متقاطع مرتبط با دوره زمانی به آن می‌نگریم، ذات خود تغییر، در حال تغییر به نظر می‌رسد. انطباق رویه و روش‌های مشترک عملکرد، و همچنین عملکرد نهادها و سیستم‌های به جا مانده از دوره‌های زمانی پیشین، دیگر قابل پیش‌بینی نیست. روش‌ها و عرف‌های مرسوم نیز در موقعیت‌های تصمیم‌گیری کنونی، متناقض، غیر عملی و بی‌فایده به نظر می‌رسند.

^۱ جوانان برای این که در جامعه اطلاعاتی موفق باشند، باید کاریزما برای خود ایجاد کنند. که این وضعیت بیشتر و بیشتر به شبکه‌های عضویت وابسته است. همراه با رشد رسانه‌های اجتماعی، تأثیر گروه‌های عضویت افزایش یافته است. از طرفی، این مسئله به فرد امکان می‌دهد تا خلاق باشد، تعامل داشته باشند و شبکه دوستی خود، مجموعه معیارها، روش زندگی و غیره را انتخاب کند. از طرف دیگر، ذات یکنواختی و همگنی این گونه از گروه‌ها و اجتماعات خود ممکن است باعث فشار بر فرد شود.

^۲ shortsightedness

پدیده‌هایی وجود دارند که ناپیوسته‌اند، هیچ پیشینه‌ای ندارند (مانند سیگنال‌های ضعیف)، تنها یک بار اتفاق می‌افتند (مانند شگفتی‌سازها یا پدیده‌های بسیار نادر^۱)، یا حتی اگر از مدت‌ها پیش هم وجود داشته‌اند، ناگهان تغییر می‌کنند یا به چیزی کاملاً متفاوت تبدیل می‌شوند. این پدیده‌ها با عوامل مهم عدم قطعیت همراه‌اند. حتی اگر هنوز هم ندانیم آن پدیده‌ها چگونه جهان را تغییر می‌دهند، می‌دانیم چیزهایی هستند که به ناچار رخ می‌دهند.

این مسئله منجر به وضعیتی می‌شود که دیگر در آن نمونه‌های قراردادی عمل و پیش‌بینی آینده به کار نمی‌آیند. نهادها، ابزارها و روش‌های انجام هر کاری-که از نیازهای پیشین ایجاد شده و با فرهنگ پیشرفت کرده است- دیگر به سودمندی گذشته نیستند. این نوع تغییر، بلا استثنا بر تمامی نهادها، کنش‌گران اجتماعی یا جوانان تأثیر می‌گذارد. به گفته‌ی پوپر^۲، می‌توان چنین تصور کرد که سرنوشت همه ما تغییری است که هنوز به روشنی برای ما مشخص نشده است. برای جوانانی که در این عصر تغییرات در حال تغییر^۳ زندگی می‌کنند، این وضعیت بدین معناست که آن‌ها باید ساز و کار کاملاً جدیدی برای سازگاری ایجاد کنند. همچنین این تغییر مداوم یعنی رفتار آن‌ها در برابر زمان و مخصوصاً آینده می‌تواند به سمت چیزی متفاوت از پدر و مادر و معلمان و آشنایان‌شان پیشرفت کند. پدیده‌هایی که فی‌نفسه بسیار پیچیده و انتزاعی‌اند، به شکلی منطقی و ملموس در زندگی هر روزه آن‌ها تبلور پیدا می‌کند، برای نمونه امروزه گجت‌ها و ابزار تکنولوژیک و ابداعات اجتماعی که امکان مشارکت و ارتباطات جهانی را طوری فراهم می‌کنند که حتی تصورش هم برای پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایشان غیرممکن بود، تولید محتوا در وبلاگ‌ها و وب سایت‌ها، چت کردن و انجام دادن بازی کامپیوتری در رسانه‌های اجتماعی، تماشای خبرهای فوری و لحظه‌ای از سراسر جهان در اینترنت، احساس دسترسی مداوم به مدهای جهانی و روش‌ها، تفکرات و رسومی که به سرعت انتشار می‌یابند، آن هم درست از خانه، این‌ها و عواملی از این دست، مسائلی هستند که جوانان را مجبور می‌کنند که دائماً بر میزان یادگیری خود بیفزایند، چیزهای جدید یاد بگیرند و چیزهای قدیمی را دوباره خوانی کرده یا آن‌ها را دور بریزند. و آنچه اغلب امروز و یا به ناچار فردا، برای آن‌ها، «چیزی قدیمی» است هنوز برای والدین آن‌ها نا آشنا و دست اول است.

فرهنگ در نتیجه‌ی جهانی شدن، ابداعات تکنولوژیک و مشکلات محیط ریستی، به‌طور آگاهانه شکل گرفته، خصوصیات خاص به خود می‌گیرد و خود را اصلاح می‌کند. محدودیت‌های مربوط به ممکن‌ها و شدنی‌ها همیشه در واقعیت کنونی ما بازسازی شده، به جلو رانده شده، و از اول طرح‌ریزی می‌شوند تا بلکه در قدم بعدی در پرتو اطلاعات جدید بتوان آن‌ها را از پیش پا برداشت. ذات فرهنگ-همان‌طور که همیشه بوده- همیشه پدیده‌ای دیالکتیک، پویا و در حال تغییر بوده، و به عنوان یک روند از محیط خود قابل تفکیک و تشخیص نیست. افراد درک خود را در ارتباط و تعامل همیشگی

^۱ (قوهای سیاه: نظریه قوی سیاه، اشاره به اتفاقات بسیار نادر و مهمی دارد که به‌طور معمول کسی انتظار وقوع آن‌ها را ندارد) Black swans

^۲ Popper

^۳ ever-changing change

با فرهنگ، شکل، گسترش و تغییر می‌دهند، در نتیجه، فرهنگ نیز تغییر کرده، و بنابراین جامعه تغییر شکل می‌دهد. هر چند، عقلانیتِ تصمیم‌گیری پدیده‌ای خود آشکار نیست و عقلانیت همیشه و همه‌جا تعریف یکسانی ندارد. در عوض، عقلانیت بر فرهنگ و سنت‌های آن، باورها و عادات متکی است که به صورت عرفی و فرهنگی پذیرفته شده‌اند و روش انجام کارها را به اشتراک می‌گذارند. بنابراین، عقلانیت نمی‌تواند به صراحت و روشنی و به دور از ابهام تعریف و حدود آن مشخص شود. عقلانیت هر تصویر آینده، سؤالی در مورد فرهنگ است، و منعکس کننده انتظارات، ترس‌ها و امیدهایی است که نه شخصی است و نه متعلق به جامعه، بلکه ریشه در فرهنگ دارد. بنابراین پژوهش در باب تصاویر آینده یک پژوهش فرهنگی است.

۲-۶-۱ ذات تصاویر آینده

ما انسان‌ها در زندگی خود، تصاویری از آینده داریم و آن‌ها را بهبود و رشد می‌دهیم، برخی فی‌نفسه بسیار شخصی‌اند، در حالی که سایرین، به وضوح جمعی بوده و با جامعه مشترک‌اند. برخی از این تصاویر در یک بخش خودآگاه عمل می‌کنند، در حالی که بقیه در سطحی ناخودآگاه بر تصمیم‌ها، انتخابات و پیش‌بینی‌های ما تأثیر می‌گذارند. اگرچه برای ما ممکن نیست که مطمئناً چیزی از آینده بدانیم، اما فکر کردن در مورد آینده چیزی است که انسان به خاطر مدیریت کل زندگی و سازگاری فردی، می‌خواهد انجام دهد. پوپر نیز خاطر نشان می‌سازد که ما هنوز مجبور به انتخاب هستیم و باید به گونه‌ای عمل کنیم که بهترین پیش‌بینی‌های ما از آینده، روزی امکان تحقق داشته باشند.

نیاز و میل به دانستن در مورد آینده، ویژگی انسان است. افراد در طول تاریخ وسایل و ابزارهای گوناگونی ایجاد کرده‌اند تا به پیش‌بینی و شفاف شدن آینده کمک کنند. ساخت مدل‌های ذهنی در مورد آینده به منظور ایجاد توانایی برای انجام هر عمل یا فعالیتی در انسان، یکی از وسوسه‌انگیزترین جنبه‌های این ویژگی است. یعنی ایجاد فرضیه و ارزیابی چیزی که قرار است، آینده باشد. این روند تصویرسازی از آینده نسبتاً ارادی است، اما عناصر نیمه خودآگاه را هم در برمی‌گیرد. ما پیش‌فرض‌ها و باورهای عمیقی در مورد چگونگی چیزها، چگونه بودن آن‌ها، چگونگی رشد آن‌ها ایجاد می‌کنیم و سپس در مورد چگونه بودن آن‌ها در آینده نتیجه‌گیری می‌کنیم. بنابراین، در روند تصمیم‌گیری و انتخاب گزینه‌ها، ما بر این نمونه‌های خودساخته تکیه می‌کنیم.

برای یک آینده‌پژوه، تصاویر آینده لذت به‌خصوصی دارند، چرا که آن‌ها تأثیر شگرفی بر آنچه آینده به واقع خواهد بود، می‌گذارد. تصاویر آینده از باورها، آرزوها، عقاید، و فرضیه‌هایی درباره‌ی آنچه آینده خواهد بود، تشکیل شده‌اند، بنابراین ذاتاً نظام‌مند هستند. آن‌ها از دانش ساخته شده‌اند و چاشنی آن‌ها تخیل است. آن‌ها با اطلاعاتی در مورد گذشته، مفاهیمی از حال، دانش فرهنگی و اجتماعی، سلیقه شخصی، معیارها و نیازها و همچنین آرزوها، رؤیاها و آرمان‌ها ساخته می‌شوند. در

قالب امید، ترس و انتظارات بروز می‌کنند و بر تصمیم‌گیری، انتخاب، رفتار و کنش تأثیر می‌گذارند. به این دلیل تأثیر آن‌ها بر انگیزش انسان بسیار زیاد است. ما با تصمیمات خود یا می‌خواهیم آینده‌ای را مطرح کنیم که تصویر مثبت و مطلوب ما را به‌روراند، یا تلاش می‌کنیم از وقوع آینده‌ی منفی و ناخوشایند اجتناب کنیم.

در نتیجه، تصاویر آینده می‌توانند بر زندگی و سرنوشت ما تأثیر بگذارند. آن‌ها در ذهن افراد، گروه‌ها یا نهادها به عبارت دیگر، تمام کنش‌گران متفاوت در هر سطح از جامعه، وجود داشته و همچنان رشد می‌یابند. آن‌ها می‌توانند به اشتراک گذاشته شوند، پذیرفته شوند، شکسته شوند و تغییر کنند. می‌توانند کاملاً از نو ساخته شوند، و به صورت‌های مختلف مورد دفاع واقع شوند. بنابراین، تصاویر آینده قابل دسته‌بندی و ارزیابی هستند. در حالی که آینده‌ی واقعی، وقتی که سرانجام به حقیقت پیوندد، از عناصری که در انتظارات قبلی ما وجود داشته‌اند، تشکیل شده است. می‌توان آینده را به‌عنوان تجسم نتایج کنش‌ها و انتخاب‌های حال ما (که از تمام چیزها و پیشرفت‌هایی که مستقل از ما هستند نیز، تأثیر گرفته) دید.

۲-۶-۲ تصاویر متفاوت

تصاویر متفاوت آینده دقیقاً مانند ارزش‌ها و جهان‌بینی‌های متفاوت می‌توانند شامل عناصر مختلف شوند. این مسئله نه تنها از منظر فردی، بلکه در درون و بین گروه‌های اجتماعی، انجمن‌ها، سازمان‌ها و کل جامعه نیز درست است. تعامل دو طرفه و تنش بین تمام این سطوح اجتماعی، جزء جدا نشدنی از کدهای رفتاری هر روزه ما را می‌سازد. از طرف دیگر، پژوهش‌های انجام شده در مورد تصاویر آینده نشان می‌دهد که تصاویر آینده موجود در ذهن یک کنشگر ممکن است ذاتاً ناهماهنگ و غیرمنطقی باشد. وقتی این تصاویر به صورت جزئی تحلیل می‌شوند، شامل عناصری می‌شوند که با یکدیگر در تضادند و حتی گاهی نامعقول‌اند.

در عین حال، بین تصاویر آینده که در کل در اجتماع پذیرفته شده‌اند و تصاویر موجود در ذهن تک‌تک اعضای جامعه یک رابطه وجود دارد. کنشگران، گروه‌ها و نهادها، تصاویر هم‌زمان متعددی از آینده دارند. چنین تصاویری از یکدیگر مستقل‌اند، و شامل عناصری‌اند که وقتی با هم مقایسه شوند، کاملاً متضادند. این تضاد باعث ایجاد تنش در جامعه می‌شود که در بهترین حالت، منبع پیشرفت صحیح می‌شود، اما عدم تعادل نیز ایجاد می‌کند. واضح و مبرهن است که این‌گونه تنش‌ها و اختلاف تصاویر می‌توانند جنبه سیاسی نیز پیدا کنند. وجود هم‌زمان چنین تصویرهایی امکان‌پذیر است چرا که آن‌ها بر اساس تفسیرهای گوناگون پدیده‌های اجتماعی-سیاسی مشابه در زندگی معاصر، مانند مدرنیته، پست-مدرنیته، جامعه صنعتی، جامعه اطلاعاتی، جهانی شدن، و... ساخته شده‌اند. اگر بین تصاویر آینده فردی و جامعه، اختلاف زیادی باشد، یا اگر این تصاویر متضاد به نظر برسند، این مسئله بر یکپارچگی اجتماعی اثر داشته و در حالی که باعث فروپاشی احساس امنیت می‌شود، سرآغازی بر کم‌رنگ شدن یکپارچگی جامعه خواهد شد.

پنهان بودن و بیان نشدن تصاویر آینده، یکی از ویژگی‌های این تصاویر است. چرا که این تصاویر بر فرایند تصمیم‌گیری، انتخاب‌ها و کنش‌ها اثر می‌گذارند و با پدیده قدرت سر و کار دارند. جوانان با انجام کاری مشخص یا انتخاب یک گزینه معلوم، تلاش می‌کنند تا از آینده‌ی ناخوشایند یا وحشتناکی که تصور می‌کنند پیش روی آن‌ها قرار خواهد گرفت، جلوگیری کنند. سپس با انجام کار دیگری، با گرفتن تصمیمی دیگر، و انتخاب یک استراتژی دیگر، ممکن است برای حصول چیز مثبت‌تری تلاش کنند. در عین حال این نکته را بایستی مدنظر داشت که تصویر آن آینده‌ی ترسناک که جوانان سعی می‌کنند از آن دوری کنند، ممکن است نیمه خودآگاهانه باشد، یا اینکه در مورد آن تجزیه و تحلیل خاصی صورت نگرفته باشد و یا شاید هم متناقض باشد، و از عناصری تشکیل شده باشد که ترکیبی از فرضیه‌ها، باورها و اطلاعات پراکنده از رسانه‌ها است. این تصاویر آینده، هیچ‌گاه به درستی انتشار نیافته‌اند، درست به دلیل اینکه ذاتاً پنهان‌اند. این امکان وجود که دارد «حقیقت رسمی» از آینده در جامعه در ذهن کسانی وجود داشته باشد که بر مردم و نهادها نفوذ دارند یا کسانی که به گونه‌ای رهبران عقیدتی مردم باشند. ماهیت واقعی چنین تصویرهایی هیچ‌گاه نشان داده نمی‌شوند یا در نهایت در قالب کلمات و به گونه‌ای تنظیم می‌شوند که بتوان آن‌ها را به صورت عمومی مورد بحث قرار داد. در نتیجه آینده‌ای که توسط چنین تصاویری نشان داده می‌شود، تنها به صورت پیش فرض وجود دارد، هیچ وقت مورد سؤال واقع نمی‌شود و همان طور پذیرفته می‌شود.

از نگاه پژوهش گران این مسئله، تحلیل تصاویر آینده را چالش برانگیز و در عین حال هیجان‌انگیز می‌کند. وقتی تصاویر آینده در ذهن یک کنشگر یا گروهی از کنشگران با ذهن‌هایی شبیه به یکدیگر با تصاویر سیاستمداران و کسانی که بر سر قدرت‌اند، متفاوت است، نتیجه‌ی آن باعث تنش می‌شود که می‌توان آن را در نزاع‌های اجتماعی یا سیاسی گوناگون و بحران‌های قانونی مشاهده کرد. این ویژگی‌های تصاویر آینده دو سؤال در ارتباط با قدرت ایجاد می‌کند: (۱) تصویر آینده‌ی چه کسی در جامعه غالب می‌شود؟ و (۲) تصویر آینده‌ی غالب چگونه در جامعه جاودان می‌شود؟

۳-۶-۲ تصاویر آینده‌ی جوانان^۱

آگاهی از این موضوع که سرانجام هیچ‌گاه به طور کامل آماده نخواهیم شد، نسبتاً خوشایند است: هویت‌سازی، چه در سطح جامعه و چه در سطح فردی، داستانی تمام نشدنی است. این داستان از بخش‌ها، پاراگراف‌ها، جملات و کلماتی تشکیل شده است که برخی ویژگی‌ها با تکامل و ژن تعیین شده‌اند، و در نتیجه غیر قابل تغییر هستند؛ اما برخی با زمان، بلوغ، افزایش سن و رشد، تغییر می‌کنند؛ برخی را یاد می‌گیریم و برخی را انتخاب می‌کنیم. در نتیجه شخصیت هیچ‌وقت ثابت نیست، در عوض روندی متشکل از عناصر ثابت و متغیر است. انعطاف‌پذیری شخصیت همیشه مدیون تنش‌های

^۱ مورد مطالعه در این پژوهش دانش آموزان دبیرستانی هستند.

مداوم در درون این عناصر و میان آن‌هاست. به هر حال بدون قید و بندهای اجتماعی مطمئن متشکل از معنای تعلق و احساس تأیید شدن و پذیرفته شدن به‌عنوان یک فرد در جامعه، هویت شکننده و ضعیف می‌شود. نتایج مطالعات انجام شده در زمینه تحصیل و یادگیری نشان می‌دهد که خودشکوفایی و مسئولیت‌پذیری عوامل انگیزشی بوده و در نتیجه پیش‌نیازهایی برای یک زندگی سالم و متعادل‌اند. آن‌ها اساسی را می‌سازند که مبنای کنش مثبت و توانایی مراقبت از دیگران است.

نحوه‌ی تشکیل و ترکیب تصاویر آینده نیز مبتنی بر یک روند بازسازی است و تحت تأثیر عوامل اجتماعی و رشد فردی قرار می‌گیرد. یکی از نتایج اصلی تحقیق در مورد تصاویر آینده در ذهن جوانان فنلاندی این بود که مشخص شد تصاویر آن‌ها از آینده‌ی شخصی بسیار با آینده جامعه و کل جهان متفاوت بود. ورای حوزه‌ی زندگی بی واسطه‌ی فرد (یعنی خانواده، تحصیل در مدرسه، یافتن شریک، انتخاب شغل و غیره) مسائل دیگری که مرتبط با آینده بودند حاوی جنبه‌های مثبت کمتری می‌شدند. در صورتی که آینده‌ی شخصی به‌عنوان درکی از امید انسان باشد، آینده‌ی فنلاند به رنگ‌های نا امیدکننده‌ای رنگ‌آمیزی می‌شد و آینده‌ی دنیا با واقعیت دادن به تمام خطرهای و تهدیدهایی که رسانه‌های جمعی و داستان‌های علمی تخیلی مناسب دیده و به سادگی به ما منتقل می‌کنند، توصیف شد. تصویر خوش‌بینانه‌ی آینده‌ی شخصی هنوز بر اساس نمونه‌های زندگی خوب و موفق، نمونه مدرنیته و اساس جامعه‌ی صنعتی بنا شده‌اند. این تصویر از اساس ذاتاً متریالیستیک (وابسته به ماده‌گرایی) است. برای مثال، شادی به‌عنوان نتیجه رفاه اقتصادی و موفقیت در زندگی کاری تلقی شد. در همان زمان تصویر نا امیدکننده و گیج‌کننده‌ای که آینده‌ی دنیای احاطه‌کننده (که آینده‌ی شخصی در آن رخ می‌دهد) را نشان می‌داد، بر اساس ویژگی‌ها، پدیده‌ها و نمونه‌های فکری جامعه اطلاعاتی بنا نهاده شده بود. فاجعه‌های جهانی آینده، -مخصوصاً فاجعه‌های بوم‌شناختی و اجتماعی- نه به‌عنوان مشکلات و تهدیدهای ممکن، بلکه به‌عنوان واقعیت‌های اجتناب‌ناپذیر دیده شدند.

همچنین این دوگانگی^۱ در پژوهش‌های بسیاری در مورد تصاویر آینده در ذهن معلمان و مربیان آشکار شد. برای مثال، وقتی تصویر خود را از آینده توصیف کردند، که به مدرسه یا دانشگاه خود مربوط می‌شد، از مفاهیم و گزینه‌هایی استفاده می‌کردند که مثبت‌تر و خوش‌بینانه‌تر از کسانی بود که مدرسه یا دانشگاه را به‌عنوان نهادی فراتر از معنای خود توصیف کردند. وقتی نوبت به خود جامعه و مخصوصاً آینده‌ی جهان رسید، تصاویر نا امیدکننده‌تر شد و مسائل و تفکراتی که به صورت منفی رشد کرده بودند، به‌طور مرتب به‌عنوان ویژگی‌هایی که بهتر آینده را توصیف می‌کند، ذکر یا انتخاب شد.

^۱ یکی از نتایج پژوهش حاضر نیز همین دوگانگی است.

نتایج اولین بارومتر آینده^۱ در مورد تحصیلات در فنلاند نیز به صورت ۵ سناریو نشان داده شد. ۳ سناریو که در سال ۲۰۳۰ رخ می‌دهند، بسیار بدبینانه است (پیش به سوی اروپای متحد، ثروتمند شدن با کسب و کار و نهایتاً گدایی، دزدی و قرض)، یکی خنثی بود (دور از دنیای شیطانی)، و تنها یکی خوش بینانه بود (من با تو به تمام جهان می‌نگرم)^۲. بزرگ‌ترین چالش زمانی که به نتایج تحقیقات می‌نگریم این است که تصویر دوگانه‌ی آینده - یعنی تصاویر ذهنی خود جوانان یا تصاویر ذهنی معلمان و مربیان آن‌ها - راه حل و تصمیمی برای جوانان ارائه نمی‌کند که برای یک زندگی شاد و موفق ضروری باشد. در مقابل احتمال دارد چنین تصاویری با کاهش امکان تصمیم‌گیری واقعی و معقول، توان مدیریت زندگی فرد را نیز تحلیل ببرند. تصاویر متضاد آینده، واقعیت را به شیوه‌ی سودمند تفسیر نمی‌کنند، چرا که در افزایش به هم پیوستگی جهان‌بینی موفق عمل نمی‌کنند. نه تنها امکان رشد درک جوانان از واقعیت یا توانایی‌شان برای تغییر و این‌که آینده را به دست‌های خود بگیرند، وجود ندارد، بلکه این درک همچنان ساختارنایافته و مبهم باقی می‌ماند. اگر تصویر شخصی از آینده بر اساس امیدها بنا گردد و در روند تصمیم‌گیری غالب شود، در پشت تصمیمات بزرگ زندگی یک فرد نقش انگیزاننده قوی را ایفا می‌کند. در ابتدا این مسئله مثبت به نظر می‌رسد، اما اگر این تصویر شخصی از آینده دربرگیرنده - ی عناصری باشد که بر مبنای واقعیت نباشند^۳، یا درکی از توانایی‌های شخص به دست ندهند، مشکلاتی ایجاد خواهد شد. این مسئله اثبات شده است که اگر امیدها و آرزوها، تنها بلندپروازی و مقصد یک فرد باشند، دسترسی به آن‌ها کاملاً غیر ممکن خواهد بود. پس اولین مسئله و سختی در مسیر پیش رو به مشکلی غیرقابل حل و غیرممکن تبدیل شده و

^۱ (futures barometer) بارومتر به معنی فشارسنج است. به نظر می‌رسد منظور از این اصطلاح پیش‌بینی آینده است. طراحی سناریوها و بحث در مورد احتمال وقوع و نتایج حاصل از اتفاق افتادن هر سناریو به نوعی بارومتر کردن آینده است.

^۲ نام‌ها از ترانه‌های فنلاندی معروف گرفته شده‌اند. به سمت اروپای متحد، این سناریو، جهانی را توصیف می‌کند که می‌تواند به صورت جامعه‌ی رسانه‌ای توصیف شود. برخی وقتی اقتصاد قدرتمندتر شده و زندگی سخت‌تر می‌شود، گوشه‌ی عزلت می‌گیرند. بقیه انرژی می‌گیرند و پیشرفت می‌کنند. سیستم آموزشی به شدت بر اساس اقتصاد بازار و فردگرایی است. هدف تحصیلات فراهم کردن موفقان جهانی و خلاق است. دومین سناریو، ثروتمند شدن با کسب و کار است که توصیف جامعه‌ای سخت‌تر است که در آن همه چیز با پول و معیارهای اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرند. تحصیلات تحت کنترل اقتصاد است و جامعه جداً به دو دسته فقیر و غنی تقسیم شده است. سیستم تحصیلات جدا شده است. کسانی که پول دارند، می‌توانند بهترین تحصیلات و ماهرترین معلمان را برای فرزندان‌شان فراهم کنند، در حالی که آن‌هایی که چنین پولی ندارند، مجبورند با تحصیلات کم سر کنند. سومین طرح، گدایی، دزدی و قرض، دنیایی است که اقتصاد در آن نابود شده است. گرسنگی و فقر همه جا هست. خانواده‌ها در خانه به فرزندان‌شان درس می‌دهند زیرا سیستم آموزشی به علت نبود پول نابود شده است. چهارمین سناریو، دور از دنیای شیطانی است که دنیایی را توصیف می‌کند که فنلاند در آن، دور خود حصار بلند کشیده است. دلیل این کار تروریست جهانی و فاجعه‌های همه گیر و سایر فاجعه‌های جهانی است. آن‌ها از خارجی‌ها و دخالت‌های کشورهای خارجی ترسیده‌اند و به دنبال امنیت هستند. در اینجا مذهب، سنت و رسم و رسوم پدیده‌هایی هستند که تحصیلات را توصیف می‌کنند. آخرین سناریو، من با تو به تمام جهان می‌نگرم است که در آن مردم به دنبال سیستم اقتصادی‌اند که با رفاه انسان، ارتباطات و زندگی فرهنگی و مدنی توصیف شده است.

^۳ یک آینده پژوه ممکن است تذکر دهد که آینده نمی‌تواند واقعیت داشته باشد، زیرا هنوز وجود ندارد و بنابراین، تصاویر آینده نمی‌توانند براساس واقعیتی باشند که هنوز وجود ندارد. با این حال ایده در اینجا این است که حتی اگر نمی‌توانیم دانش مستقیمی از آینده داشته باشیم، می‌توانیم پتانسیل‌ها، امکانات، تصورات و هدف‌ها را بشناسیم و این دانش، به عنوان شکل واقعی یا غیرواقعی عقیده‌ای که در حال حاضر می‌توانیم بشناسیم، ارزیابی شود.

موجب کاهش انگیزه و حتی ناامیدی می‌شود. در صورت عدم درک و حمایت جوانان در آماده شدن برای غلبه بر مشکلات و مواجه شدن با موانع بر سر راهشان به سمت آینده توسط والدین و مربیان، تصویر خوش‌بینانه آینده به باری تبدیل می‌شود که بیش از این که انرژی، انگیزه و لذت زندگی ایجاد کند، باعث فرسایش آن می‌شود.

به علاوه این احتمال وجود دارد که تصاویر بدبینانه و منفی آینده که به توصیف جهان بیرونی زندگی شخصی یک فرد می‌پردازند، به عامل برتر در تصمیم‌گیری تبدیل شوند. حتی اگر این تصاویر ذاتاً ترسناک باشند، در برخی مواقع می‌توانند منجر به کشمکش فعال و موفقی برای ساخت جهانی بهتر باشند. جای تعجب است که این تصاویر با وجود تمام منفی بودن‌شان، با این حال می‌توانند انگیزه‌ای برای آینده‌ی مثبت‌تر باشند. سپس دوباره، تصویر آینده‌ای که اساساً بر مبنای به وقوع پیوستن ترس‌ها و تهدیدها ساخته شده است، می‌تواند منجر به انفعال و سلطه‌پذیری چالش‌ها و سختی ناگزیر زندگی شود. زمانی که نوبت به تفکر درباره‌ی امکانات آینده‌ی شخصی رسید، برخی از جوانان فنلاندی در مصاحبه‌ها به گرایش به بی‌تفاوتی کامل و یا رفتار فرصت‌طلبانه و لذت‌جویانه اشاره کردند.^۱ تصویر منفی آینده، با تمام این ترس‌ها، موجب ناتوانی شده و ناامیدی یا بی‌تفاوتی را افزایش می‌دهد.

۲-۶-۴ تحصیلات، عرصه تصاویر^۲

طبق پژوهش‌های متعدد، به نظر می‌رسد تمام معلمان و مربیان از مشکلی که تصویر جوانان از آینده را مغشوش می‌کند، آگاه نیستند و حتی بیشتر به نظر می‌رسد که به این اغتشاش و برآفتگی دامن نیز می‌زنند. تصاویر ذهنی آینده معلمان و مربیان کمابیش بر اساس این فرضیه بنا شده است که مسیر پیشرفت در آینده همان مسیری را که در گذشته دنبال نموده است، ادامه خواهد داد. به علاوه از منظر آنان، آینده پدیده‌ای مشخص بود و توسط معیارها و قراردادهای عام و شناخته‌شده موجود و بدون توجه ژرف و عمیق توصیف می‌گردید.

از آنجا که معلمان سبقه عمیق‌تری در مدرنیته و بنیادهای جامعه صنعتی دارند، ما هم‌اکنون با وضعیتی غیرقابل تحمل مواجهیم. زمانی که معلمان شیوه‌های زندگی، خانواده، ارزش‌ها، جامعه و غیره و تصمیم‌ها و انتخاب‌هایی که در ارتباط با آن شرایط گرفته می‌شوند را مد نظر قرار می‌دهند، تدریس آن‌ها منعکس‌کننده نیازها و ایده‌آل‌های جامعه صنعتی و مدرن است. هرچند، وقتی معلمان با پدیده‌های جامعه‌ی اطلاعاتی مواجه می‌شوند، ممکن است بی‌اختیار ترس‌ها و تبعیض‌های موجود را تقویت کنند یا حتی ترس‌ها و هیجانات جدیدی بسازند.

^۱ تحقیقات انجام گرفته در زمینه ارزش‌ها نشان می‌دهد که معیارهای فرصت‌طلبانه و لذت‌گرایانه در سلسله مراتب ارزش‌ها، خصوصاً در بین جوان‌ها جایگاه بالاتری به خود اختصاص می‌دهد.

^۲ در ابتدا نیت پژوهشگر حذف این قسمت بود، اما در تجزیه و تحلیل نهایی، نتایجی به دست آمد که مطابق با این قسمت بود و لذا متن در این فصل باقی ماند.

به علاوه، نتایج نشان می‌دهد که تصویری که معلمان در ذهن خود دارند، مغلوب باور به جایگاه نهادهای سنتی و روش‌های قراردادی و مرسوم انجام دادن کارها شده است. این تفکر فی‌نفسه و شاید تنها به این دلیل که هیچ‌وقت به صورت آشکار مورد بحث قرار نگرفته است، پنهان، تحلیل نشده و ضعیف است. نهادها و ساختارهای اجتماعی به‌عنوان حقیقت‌های پایا و خود آشکار تلقی می‌شوند و ویرانی آن‌ها بنیان امنیت را خواهد لرزاند. در نتیجه شاید بحث جدی و باز در مورد این فرضیات، سخت باشد.

به هر حال، تغییرات زیادی وجود داشته است که فعالیت نهادی جامعه‌ی صنعتی نه می‌تواند آن‌ها را نادیده بگیرد و نه می‌تواند برای آن‌ها توضیحی ارائه دهد. تغییراتی که تحولات عمیق‌تر اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را منعکس کردند. این گذار اجتماعی- سیاسی و جهانی هم اکنون خود را در اختلاف بین انتظارات و ایده‌های موجود در تصاویر ذهنی معلمان و دانش‌آموزان‌شان از آینده و همچنین در انتخاب‌ها و کنش‌های هر روز آشکار می‌کند. شبکه‌سازی، ابزار کمک آموزشی مبتنی بر اینترنت، کار کردن و یادگیری از راه دور، یادگیری براساس بازی‌های کامپیوتری، یادگیری پدیده محور و غیره زمینه آموزش جدید را شکل داده و هنوز نیز شکل می‌دهند. مرزهای جدیدی ایجاد شده‌اند، اما پیشرفت هنوز هم کند است.

جوانان نیازمند تفکر در مورد این موضوع هستند که چرا، چگونه و چه گزینه‌های لازمی برای سروکار داشتن با آینده می‌توانند و باید ایجاد کنند. آن‌ها همچنین باید بیاموزند که چگونه فعال و خلاق باشند و با اقتدار مهار زندگی خود را به دست بگیرند. روزه‌روز و با اختراعی پس از اختراع دیگر، با گجتی پس از گجت دیگر، با انتشار خبری پس از انتشار خبر دیگر، واقعیت پیچیده‌تر و انتزاعی‌تر می‌شود. در همین زمان، این احساس به وجود می‌آید که شیوه‌ی مرسوم و معمول انجام کارها، ابزاری که برای نیازهای جامعه صنعتی به وجود آمده‌اند و تا همین چند وقت اخیر به خوبی کار می‌کرده‌اند، همچنین تفکر در مورد دنیا به شیوه‌ای که عادت داشته‌ایم، دیگر کافی و قانع کننده نیست. آن‌ها دیگر، پاسخ‌های مناسب برای مسائل تصمیم‌گیری هر روزه ما را تأمین نمی‌کنند. زیرا واقعیت همواره در حال تغییر است و در نتیجه کاملاً متفاوت از منابع کاربردی، دانش و باورهای برآمده از سیستم آموزشی و آن چیزی است که از جوانان انتظار می‌رود.

تصاویر آینده به‌عنوان ارزش‌های درونی انتظارات، معنایی قوی برای جوانان در آماده شدن برای مواجه با فضای ممکنات آینده، درک آن‌ها از اهداف، و در انتخاب ابزار برای دستیابی به این اهداف، به همراه دارد. گزینش مرتبط و سپس انتخاب ابزارهای مفید، واقعی و منطقی که با آن به هدف خود برسند، در واقعیت در حال تغییر امروز، ساده نیست. این موضوع بر اهمیت درک تصاویر جوانان از آینده و استنباط آن تصاویر تأکید می‌کند، تا بتوان آن‌ها را تحلیل و اگر لازم شد، اصلاح کرد. در نتیجه، بررسی تصاویر ذهنی معلمان و مربیان آن‌ها ضروری است. این اطلاعات نه تنها برای درک چگونگی فعالیت جوانان در آینده، یا این که چه تصمیم‌ها یا گزینش‌هایی انجام می‌دهند، باید انجام دهند و می‌توانند انجام دهند،

مهم است، بلکه انگیزه و رفتار آن‌ها را جهت داده و به آن‌ها کمک می‌کند، گزینه‌های موجود را انتخاب کرده و کنار هم قرار دهند. اولین گام در این مسیر، کشف مبنایی جهانی برای تصاویر ذهنی از آینده کسانی است - برای مثال، معلمان، مربیان، سیاست‌مداران و سایر افرادی که مسئول رویه تحصیل‌اند - که مسئولیت آماده کردن جوانان برای ایجاد آینده را به عهده دارند.

۷-۲ تصاویر آینده و جوانان^۱

۷-۲-۱ تأثیرات تصاویر

چرا درک تصویرهای آینده مهم است؟ ما به طور مداوم در حال تصمیم‌گیری هستیم، خواه خودآگاه یا ناخودآگاه. هر تصمیم‌گیری چهار مرحله دارد: اطلاع‌یابی و آگاهی، طرح، انتخاب و پیاده‌سازی. وقتی شخصی آنچه را که باید درباره‌اش تصمیم بگیرد تشخیص داد (مرحله بینش)، شروع به در نظر گرفتن تصمیم‌های چندگانه می‌کند (مرحله طرح)، بهترین تصمیم را انتخاب می‌کند (مرحله انتخاب) و آن را انجام می‌دهد (مرحله پیاده‌سازی). در مرحله‌های طرح و انتخاب، شخص نه تنها آنچه قبلاً رخ داده، بلکه آنچه می‌تواند در آینده رخ دهد را نیز ارزیابی می‌کند. آن رخدادهای آتی، تصویرهای آینده هستند. این فرآیند تصمیم‌گیری یکی از ادعاهای مهم در آینده‌پژوهی را منعکس می‌کند؛ بدان معنا که رفتارهای کنونی هر شخص یا سازمان بستگی به تصویری دارد که آن شخص یا سازمان در ذهن دارد. بولدینگ تأکید می‌کند که: «اشخاص یا ملتی که نه درک روشنی از زمان حال دارند، نه درک واضحی از آینده‌ی پیش رو، به احتمال زیاد در رفتارشان مردد و نامطمئن خواهند بود و شانس کمی برای بقا خواهند داشت».

دو ژوئل استدلال می‌کند: «اگر کنش‌های ما که آینده را شکل می‌دهند، خود از دیدگاه‌های ما نسبت به آینده شکل گرفته‌اند، پس این دیدگاه‌ها از بالاترین درجه اهمیت برخوردارند.»

در حوزه تأثیرات بلندمدت تصویرهای آینده، پولاک پایه نظریه تغییر اجتماعی را بر اساس تصویرهای آینده قرار می‌دهد. او ۳۰۰۰ سال تاریخ تمدن بشر را بررسی و دریافت که تصویرهای مثبت منجر به شکوفایی فرهنگ می‌شود، در حالی که تصویرهای منفی زوال فرهنگ را به بار می‌آورد؛ و اینکه قدرت فرهنگ‌ها همبستگی معناداری با قدرت تصاویرشان از آینده دارد.

^۱ این بخش برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «Learning from young people's image of the future: a case study in Taiwan and the US» نوشته ریوتو اُنو (Ryota Ono) است که در سال ۲۰۰۳ در نشریه فیوچرز به چاپ رسیده است.

با به کار بردن این نظریه برای زمان حال، وی آینده تمدن کنونی (منظور تمدن زمان پولاک است) را اسفبار یافت. واقعیت‌گرایی حال محور و تصویرهای اساساً بدبینانه‌ی غالب نسبت به آینده، هرگونه آرمان‌گرایی آینده محور را نابود نموده و این اندیشه را رد کرده‌اند که تجسم یک آینده بهتر، منطقی و ایجاد آن امکان‌پذیر است. واقعیت‌گرایی و تصویرهای منفی به طور دائم موجب فرسایش بسیاری از عناصر فرهنگ می‌شوند و به تدریج بشر را نسبت به ارزش خود نامطمئن‌تر می‌سازند. در تمام تاریخ بشر، در هیچ دوره زمانی تصویری تیره‌تر از آنچه اینک هست، از آینده وجود نداشته است.

۲-۷-۲ تصویرهای جوانان

آنچه در جوانان مشاهده شده، واقع‌گرایی حاکم در زمان حال است. بل مشاهده کرد که بسیاری از جوانان اغلب نسبت به تمام امکاناتی که پیش رویشان است و رفاهی که نه تنها دیگران بلکه خود دارند، نا آگاه‌اند. تمرکز عنایت اله در تدریس بر آن است که جوانان این مسئله را تشخیص دهند که تا چه حد زیادی آینده دیگران را به عنوان آینده خود پذیرفته‌اند و اینکه پیامدهای مضر ادامه چنین کاری را به طور کامل دریابند. برخی مطالعات نشان دادند که افرادی که تصویرهای منفی درباره آینده داشته‌اند، احتمالاً از توانایی‌های کمتری برای مواجهه با مشکلات کنونی برخوردار بودند و این بدبینی میان جوانان متداول است.

هیکس^۱ به نگرانی جوانان درباره جنگ، آلودگی و فقر در آینده پی برد. در یک بررسی که توسط هِنلی ستر در سال ۱۹۹۱ صورت گرفت گزارش شد که کودکان (۱۰ تا ۱۴ سال) به‌طور کلی تصویری بدبینانه درباره آینده داشتند و درباره مسائل جهانی مانند قطع درختان جنگلی، آسیب لایه اوزون و آب و هوای آلوده نگران بودند. در سال ۱۹۹۴ اِکِر سلی چنین نتیجه گرفت که تصویرهای منفی درباره آینده در میان جوانان در حال تقویت بوده است. رابین در بررسی خود روی جوانان فنلاندی بین ۱۱ تا ۲۲ سال گزارش می‌دهد که آن‌ها اغلب تصویرهای مخربی چون فجایع زیست محیطی، افزایش جمعیت مهاجران و پناهندگان و آلودگی جنگل‌ها و دریاچه‌ها را بازگو می‌کردند. این یافته‌ها هشدار جدی برای جامعه کنونی و آینده آن هستند، چرا که بدبینی جوانان به‌طور قطع بر دیدگاه آنان نسبت به جامعه آینده‌شان تأثیر خواهد گذاشت، جامعه‌ای که آن‌ها مسئول ساختن آن هستند.

¹ Hicks

۲-۷-۳ از تصویر منفی به تصویر مثبت

چندین بررسی نشان داده‌اند که در زندگی کنونی که سرشار از واقع‌گرایی و بدبینی‌گرایی حال-محور است، یک کارگاه (آموزشی) آینده‌گرا می‌تواند نقشی مهم در تغییر تصویرهای افراد از آینده از یک حالت نسبتاً منفی به حالت مثبت‌تر داشته باشد.

مجسم‌سازی یا تصور^۱، یک تمرین سخت و چالش برانگیز فکری است که آنچه یاد گرفته‌ایم، آنچه طبیعی می‌انگاریم و آنچه به آن باور داریم را زیر سؤال می‌برد. تجسم آینده به معنای کشف تصویرهای تأثیرگذار نسبت به آینده است، که در نتیجه، شیوه‌ی رفتار و نحوه‌ی انتخاب کنش‌های ما را در زمان حال تغییر خواهد داد. یک تمرین مجسم‌سازی، به شرکت کنندگان کمک می‌کند تا امکان وجود تصویرهای نو و هیجان‌انگیز بسیار از آینده را درک کرده و اسطوره‌های جدیدی از آینده به دست آورند. زمانی که شخص با برخی مشکلات مواجه می‌شود که نمی‌تواند برایشان راه‌حلی در عقاید، فرضیات، دانش و تجربیات قبلی خود پیدا کند، احساس می‌کند هیچ چیزی به جز کوچه‌ای بن‌بست در مقابلش قرار ندارد. اما زمانی که تشخیص می‌دهد که آینده‌های دیگری^۲ نیز وجود دارند، تمام دیدگاهش به جهان تغییر می‌کند، این تغییر به او کمک می‌کند تا از کوچه بن‌بست خارج شود.

اگرچه داشتن تصویرهای مثبت از آینده برای رفاه یک جامعه حیاتی است، تنها بخش بسیار کوچکی از کل جمعیت ممکن است فرصت شرکت در چنین کارگاه آینده‌گرایی را داشته باشند. چطور اکثریت جمعیتی که چنین فرصتی را ندارند، از تصویرهای خود از آینده آگاه می‌شوند؟ چه چیزی به آن‌ها کمک می‌کند که تصویرهای خاصی داشته باشند؟ چه اتفاقی باعث شده که آن‌ها تصویرهای بدبینانه پیدا کنند؟ به‌عنوان اولین قدم برای در نظر گرفتن این پرسش‌ها، مهم است که به تصویرها به‌صورت کل‌نگر و با یک دید کلی رسیدگی کنیم.

۲-۷-۴ پیام‌ها و مقیاس‌های ارزشی

بولدینگ شرح می‌دهد که:

در یک مرحله، تصویر چیزی غیر از یک حرکت یا هاله‌ی نامتمایز نیست. از لحظه تولد، اگر نگوئیم از پیش از آن، جریانی دائمی از پیام‌ها وجود دارد که از طریق حواس پنج‌گانه وارد بدن کودک می‌شود. در ابتدا این پیام‌ها ممکن است صرفاً صداها و نورهای نامتمایز باشند. اما همان‌طور که کودک رشد می‌کند، آن پیام‌ها به‌تدریج به‌صورت افراد و موضوعات،

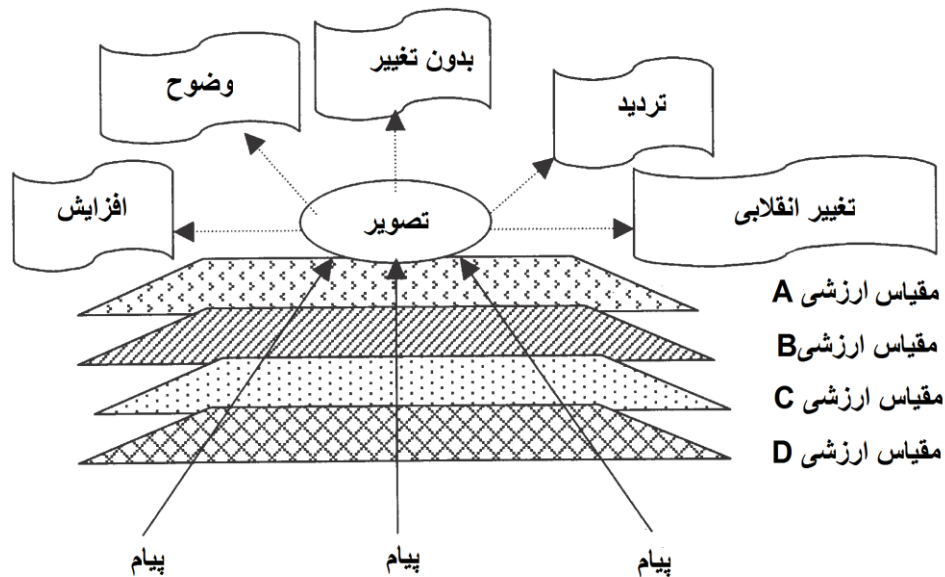
¹ Envisioning

² alternative

قابل تشخیص می‌شوند. کودک شروع به درک خود به عنوان یک موضوع در میان دنیایی از موضوعات می‌کند. تصویر خودآگاه شروع به شکل‌گیری کرده است.

بولدینگ درباره پنج شیوه‌ای که در آن پیام‌های دریافت شده از طریق حواس، بر روی تصویر موجود تأثیر می‌گذارند، بحث می‌کند. اولین و معمول‌ترین اثر، عدم تأثیر است. پیام‌هایی که اثری بر روی تصویر ندارند و به صورت ناخودآگاه توسط دارنده‌ی تصویر نادیده گرفته می‌شوند. دومین اثر یک ترکیب ساده است. پیام‌های دریافت شده تصویر موجود را به صورت اساسی تغییر نمی‌دهند، اما به شیوه‌ای مشخص چیزهای جدیدی را به تصویر اضافه می‌کنند. سومین نوع تغییر با عنوان «وضوح» توصیف شده است. بیشتر تصویرها شامل درجاتی از عدم قطعیت، عدم احتمال یا ابهام هستند. پیام‌های خاصی برای بهتر کردن این جنبه‌های تصویر موجود به کار می‌روند. چهارمین اثر، متضاد اثر سوم است. برخی پیام‌ها ممکن است با تصویر موجود در تناقض باشند و در نتیجه باعث برخی تردیدها یا عدم قطعیت‌ها در ذهن دارنده‌ی تصویر می‌شوند. آخرین و اما نه کم اهمیت‌ترین تغییر، تغییرات انقلابی نامیده می‌شوند. زمانی که این اتفاق می‌افتد، تصویر قبلی، اساساً از نو شکل می‌گیرد و با یک تصویر جدید جایگزین می‌شود. سپس تصویر جدید شروع به اثرگذاری بر روی رفتار دارنده‌ی تصویر می‌کند.

با در نظر گرفتن اینکه چطور یک قسمت از پیام منجر به یکی از پنج نوع تأثیری می‌شود که بر روی تصویر رخ می‌دهد، بولدینگ بحث می‌کند که مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده نوع تأثیر، مقیاس ارزشی فرد یا سازمان است. مقیاس ارزشی برای اندازه‌گیری ارزش پیام دریافت شده بر روی تصویر موجود به کار می‌رود. پیامی که توسط فرد یا سازمان دریافت شده است، به وسیله‌ی مقیاس‌های ارزشی گوناگون تفسیر می‌شوند، و موجب تأثیرات خاصی بر روی تصویر می‌شوند. این فرایند در شکل ۲-۲ نمایش داده شده است.



شکل ۲-۲: پیام‌ها، مقیاس‌های ارزشی و پنج نوع اثر بر روی تصویر

۲-۷-۵ جنبه‌های کلیدی یک تصویر

بولدینگ همچنین بیان می‌کند که کیفیت کلی تصویر، مانند خوش‌بینی یا بدبینی، قطعیت یا عدم قطعیت، وسعت یا محدودیت بسیار مهم‌تر از محتوای عملی تصویر است. ادبیات حوزه مطالعات تصویر، چندین جنبه از یک تصویر را "مهم" تشخیص می‌دهد. این جنبه‌ها در جدول شماره ۲-۱ خلاصه شده‌اند.

جدول ۲-۱: جنبه‌های کلیدی یک تصویر

جنبه	تغییرپذیری
۱- زمان	الف. گذشته
۲- مجاورت	الف. بازه‌ی کوتاه
۳- ماهیت	الف. مثبت
۴- مقیاس	الف. شخصی
۵- آشنایی	الف. آشنا
۶- وقوع	الف. ممکن
	ب. حال
	ب. بازه‌ی بلند
	ب. منفی
	ب. ملی
	ب. نا آشنا
	ب. محتمل
	ج. آینده
	ج. جهانی
	ج. مرجع

"مدل تصمیم‌گیری سایبرنتیکِ تغییر اجتماعی" بل و مائو جنبه زمانی را با بیان اینکه باورها درباره زمان گذشته و حال باعث تشکیل تصویر آینده می‌شوند، شرح می‌دهد. تصویر آینده مستقل از تصویر گذشته و حال نیست و در حقیقت تا اندازه‌ای محصول آن دو تصویر است.

بازه‌ی زمان آینده، بسته به دارنده‌ی تصویر از سال‌ها تا قرن‌ها متغیر است. گرچه تعریفی از بازه کوتاه و بلند وجود ندارد، اما یک تصویر به طور ذاتی دارای جنبه مجاورت است.

ماهیت تصویر غالباً یا منفی است یا مثبت. بررسی‌ها نشان داده است که جوانان نسبت به آینده‌ی فردی خود خوش‌بین‌ترند، در حالی که درباره آینده‌ی جهان، بدبین‌تر هستند (برای مثال انقلاب، بلایای طبیعی و جنگ هسته‌ای). این یافته‌ها نشان می‌دهند که جنبه‌ی ماهوی یک تصویر ارتباط خاصی با فاصله تصویر از دارنده‌ی آن دارد، از این واقعیت به‌عنوان جنبه‌ی مقیاس تصویر یاد می‌شود.

یکی از موضوعات مرتبط با جنبه مقیاس، جنبه‌ی فاصله‌ی روان‌شناختی است که در این تحقیق به آن با عنوان «آشنایی» اشاره می‌شود. مائو در بررسی خود درباره رهبران اصلی جزیره‌ی جامائیکا طی جنبش استقلال، دریافت که دیدگاه بدبینانه‌تر به آینده که برخی افراد ممکن است وسوسه شوند آن را واقع‌گرایی بنامند، به دلیل «جهل» ایجاد شده بود. این مسئله نشان می‌دهد که وقتی شخصی با مسئله خاصی نا آشنا است، تصویر آینده‌اش را نسبتاً اسفبار می‌بیند.

آخرین ولی نه کم‌اهمیت‌ترین جنبه‌ی یک تصویر که به طرز خاصی به تصویر آینده مربوط است، وقوع تصویر در آینده است. از یک طرف، همان‌طور که در بخش قبل بحث شد، مطالعاتی که دیدگاه کلی مردم درباره‌ی آینده را بررسی می‌کنند، نشان داده‌اند که مردم مایل‌اند تصاویر بدبینانه‌ای از آینده‌ی جامعه داشته باشند.

بسیاری از مردم تمایل دارند احساسی بدبینانه درباره اتفاقاتی که در گذشته رخ داده یا در زمان حال در حال رخ دادن هست، داشته باشند. از نظر آن‌ها احتمال اینکه همان اتفاقات بد یا حتی اتفاقات بدتری در آینده رخ دهد، بسیار زیاد است. از طرف دیگر، زمانی که آن‌ها از امکان آینده‌ی دیگری آگاه شوند، به آینده نسبتاً خوش‌بین‌تر خواهند شد. مطالعات درباره کارگاه‌های مجسم‌سازی نشان داد که ادراک مردم درباره آینده از بدبینانه به خوش‌بینانه تغییر کرد. با توجه به این پدیده‌ها چنین استدلال می‌شود که جنبه وقوع تصویر ممکن است با جنبه‌ی ماهوی تصویر بسیار مرتبط و همبسته باشد.

۸-۲ تصویرسازی به عنوان یک روند اجتماعی^۱

آینده و تصاویر آن نقشی بیش از آنچه تاکنون درک شده، در زندگی و فرهنگ ما ایفا می‌کنند. جدای از انتزاعی بودن، فهم آینده به طور عمومی جزئی از ذات انسانی ماست. بدون آینده‌نگری قادر به برنامه‌ریزی، تعیین مقصد و هدف، نیت کردن و... یا خلق مفهوم نخواهیم بود. نمی‌توان زندگی و فرهنگ انسان را به سادگی تنها با آنچه از گذشته به ما می‌رسد یا به عبارتی فشار گذشته، توصیف و تشریح کرد. زیرا زندگی به شدت تحت تأثیر کشش آینده نیز هست. کارل پوپر، مخالف سرسخت تاریخ‌گرایی، این مسئله را روشن می‌سازد:

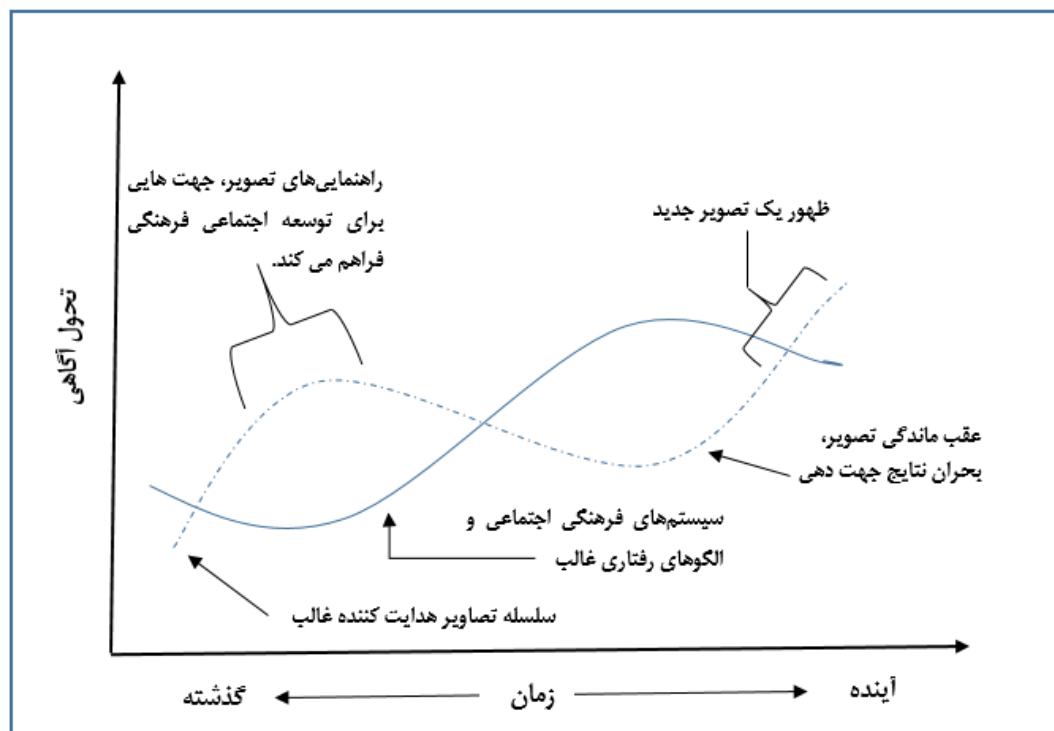
آینده مانند یک وعده، یک وسوسه، یک فریب؛ در واقع در تمام لحظات حضور دارد. جهان قدیم یا به عبارتی جهان گذشته حامل مکانیزمی بود که بر پایه عللی کار می‌کرد که همه ریشه در گذشته داشتند - گذشته‌ای که ما را به جلو می‌راند تا به آینده برسیم - گذشته‌ای که از بین رفته است و دیگر برای جهان پر از عدم قطعیت ما کافی نیست. اما این فشار گذشته نیست که ما را پیش می‌برد، بلکه جذبه، وسوسه‌ی آینده و امکانات جذاب آن است که ما را مسحور می‌کند: این چیزی است که زندگی - و در واقع جهان - را زنده و رو به حرکت نگه می‌دارد.

تصاویر آینده گزینه‌ها و امکاناتی را به ما نشان می‌دهند که می‌توانیم از بین آن‌ها انتخاب کرده و یا درباره آن‌ها بحث و گفتگو کنیم. در هر صورت، آن‌ها فعال هستند و اجزای آگاهی انسان را شکل می‌دهند. هدف اصلی از توجه به آینده و تصاویر آینده، پیش‌بینی آنچه دقیقاً یا تقریباً در آینده رخ می‌دهد، و یا حتی انتخاب از میان گزینه‌ها نیست. شاید هدف اصلی تشخیص زمینه وسیع‌تری که تصاویر از آن‌ها تشکیل شده‌اند، است تا نقش فعالی هم در خلق و هم پرورش تصاویر با ارزش داشته باشد.

تصویرسازی به هیچ وجه فعالیتی ویژه یا مستقل از فاعل انسانی نیست. و در بسیاری از مشاغل خلاق، نقش اصلی را ایفا می‌کند. نویسندگانی را در نظر بگیرید. او ابتدا با یک تصویر اصلی آغاز به کار می‌کند. اگر آن تصویر، تصویر تأثیرگذاری باشد مانند یک آهن‌ربا عمل می‌کند و -به تدریج- سایر جزییات-- بافت متن، شخصیت‌ها، طرح و غیره- نیز که داستان با آن نوشته می‌شود را به خود جذب می‌کند. همچنین، یک معمار یا طراح داخلی احتمالاً پروژه‌ی جدید خود را با مجموعه‌ای از طرح‌های کلی یا اولیه آغاز می‌کند. این طرح‌ها به طرح‌های اصلی تبدیل می‌شوند. روش اصلی یک نقاش یا مجسمه‌ساز

^۱ این بخش برگرفته از مقاله‌ای با عنوان «Changing images of the futures in 20th century» نوشته ریچارد اسلاتر است که در سال ۱۹۹۱ در نشریه فیوچرز به چاپ رسیده است.

نیز مشابه است، اول مفهوم یا تصویر به ذهن می‌رسد؛ بعد روند اصلاح و بهبود آن خواهد بود؛ و نهایتاً مرحله‌ی خطیر تبدیل تصاویر و مفاهیم به کار تکمیل شده است. به نظر می‌رسد تصویرسازی اجتماعی مطابق این الگوی کلی باشد. تصویرسازی فرایندی اجتماعی با سابقه‌ی طولانی است. اگر برخی آثار اصلی باستانی را در نظر بگیریم - پارتئون (معبد الهه آتنا در آتن)، اهرام ثلاثه مصر، دیوار بزرگ چین - واضح است که این آثار هرگز بدون یک تصویر هدایت‌گر و راهنما ساخته نشده‌اند. اگر این تصویر قادر نبود تلاش اجتماعی توانمندی را برای تبدیل یک واقعیت «تصور شده» به نوع حقیقی و ملموس آن جمع کند، کارگران بسیار زیادی که در ساخت این کارها شرکت داشتند، نمی‌توانستند مسئولیتی به عهده بگیرند. در نتیجه تصویر درست، در سطح اجتماعی، می‌تواند به‌عنوان یک نیروی فرهنگی برای به بار نشاندن پروژه‌های جدید عمل کند (شکل ۲-۳ را ببینید).



شکل ۲-۳: رابطه محتمل بین تصاویر برتر و رشد اجتماعی - فرهنگی (بر اساس اسلاتر، ۱۹۹۱، ص. ۵۰۰).

چنین تصویرهایی ممکن است بصری یا انتزاعی و سمبلیک باشند. جمله‌ی: «من رویایی دارم...» مارتین لوترکینگ یا جمله‌ی جان کندی: «ما ترجیح می‌دهیم به ماه برویم...» را در نظر بگیرید. هر دو جمله کمک می‌کنند که یک تلاش مشترک اجتماعی را تعریف کرده و بر آن تمرکز کنیم تا اهداف اصلی اجتماعی جملات را درک کنیم: در جمله‌ی اول عدالت اجتماعی برای سیاه‌پوستان ایالات متحده؛ جمله‌ی دیگر تلاش گسترده‌ی تخصصی برای درک اهداف برجسته‌ی فرهنگی (اعتماد به نفس، رهبری بر شوروی) مورد نظر بوده است. هرچند رؤیاهای باشکوه در قرن بیستم به ندرت دیده می‌شود. چرا این‌گونه است؟

یکی از دلایل آن این است که موضوع نظریه‌های معاصر در مورد آینده بیشتر از آنچه در مورد چیزهایی باشد که می‌خواهیم به دست بیاوریم، در مورد چیزهایی است که قصد اجتناب از آن‌ها را داریم -مانند آلودگی، اثر گلخانه‌ای، نابودی جنگل‌های استوایی.

۲-۸-۱ فراسوی آرمان‌شهر و ویران‌شهر

تلاش برای تصور جامعه‌ی ایده‌آل سابقه‌ای طولانی دارد. بیش از ۴۰۰ سال نویسندگان، متخصصان و متفکران با انگیزه‌های متفاوت، قلم بر کاغذ رانده و سعی کرده‌اند تا تصور کنند چگونه بر مشکلات جامعه‌ی خود غلبه کنند و امکانات جدیدی را فراهم آورند. بعد از کتاب آرمان‌شهر توماس مور خیل چنین مواردی به طور گسترده و گوناگون به وجود آمد. این مسئله فضا را برای برخی ابداعات اجتماعی که هم‌اکنون آن‌ها را بدیهی می‌پنداریم -مانند بیمه‌ی سلامت، دولت دموکراتیک، دادگاه مجازات و آزادی زنان - آماده کرد.

شاید آخرین آرمان‌شهر بزرگ، تلاش‌های دی ایچ ولز بود، برای این‌که از آنچه «آرمان‌شهر مدرن» می‌نامد، بنویسد. این رویای جسورانه بر اساس منفعت‌های مفروض علم و تکنولوژی تصور شده بود. اما این تصویر جنبه‌های منفی‌تری نیز داشت. او نه تنها ساختار منطقی کارهای انسان که منجر به دوران صلح و موفقیت می‌شود، بلکه تانک زمینی مسلح و سلاح‌های اتمی را نیز پیش‌بینی کرد. او مورد دوم را در یکی از کتاب‌های آخرش به ثبت رساند. ولز بی‌نهایت نگران چیزی بود که آن را حماقت انسان می‌نامید.

سال‌ها پس از انتشار آرمان‌شهر ولز، نویسنده‌ی دیگری داستانی قوی نوشت که به نکات منفی دیدگاه ولز توجه داشت. نویسنده‌ی مورد نظر ای ام فارستر بود و اسم داستان «ماشین توقف می‌کند» بود. این داستان رؤیا و دیدگاه قوی و محکم جهانی بود و هست، که کل زندگی انسان‌ها در آن به ماشین‌ها بستگی داشت. این آینده‌ای سرکوب‌کننده با تکنولوژی پیشرفته است که افراد در آن فراموش کرده‌اند چگونه ماشین‌ها را کنترل کنند و همچنین به خاطر ندارند همان‌گونه که تکنولوژی آن‌ها را تأمین می‌کند، می‌تواند آن‌ها را از بین ببرد.

بنابراین در آغاز قرن بیستم دیدیم که آرمان‌شهر جای خود را برای مدت‌ها به ویران‌شهر، ضدآرمان‌شهر^۱ داد. این دو غایت افراط و تفریط، دو قطب سرنوشت ما-پیشرفت و فاجعه- را نشان می‌دهند. جالب این است که با گذشتن قرن حاضر، به تدریج تصور ویران‌شهر ساده‌تر می‌شود و باور به پیشرفت سخت‌تر. آرمان‌شهر دست‌خوش تغییرات منفی بوده است و نشان می‌دهد که نظریه‌های بهبود اجتماعی «غیرواقعی»، «وعده توخالی» یا ظالمانه و تحمیلی است. مطمئناً تصاویر و رخدادهای ویران‌شهری بسیاری مانند شهرهای پرجمعیت، دریا‌های آلوده، حیوانات و پرندگان در حال مرگ، تصاویر سیاه قحطی، جنگ و فساد وجود داشته که از آن برداشت کنند. استفاده از سلاح‌های اتمی در پایان جنگ جهانی دوم، افزایش نگرانی در مورد محیط زیست و احساس فراگیر عدم قطعیت و کنترل نداشتن، آینده را بیشتر و بیشتر مشکل آفرین نشان می‌داد. این مفاهیم مشهود نیستند، زیرا اثر چنین تغییراتی اغلب به صورت پنهانی و دور از توجه و دید رخ می‌دهد. دانفی پس از توجه به این که می‌توان افراد را به صورت حیوانات نمادین مورد توجه قرار داد و معنایی را ایجاد کرد، بیان کرد: «تغییر سطح نمادها و سمبل‌ها به شدت روی ما تأثیر می‌گذارد، چرا که این تغییر اغلب سمبل‌هایی که به زندگی ما معنا و تداوم بخشیده‌اند را از هم می‌درد.»

در فرهنگ عمومی به حالات فلسفه‌ی کلیبی^۲ (بدینی)، خشونت و ناامیدی عادت کرده‌ایم که اثر بازدارنده‌ی آن در کوتاه‌مدت مشهود نیست. ویران‌شهرهای بزرگ قرن (دنیای جدید بی‌باک اثر هوکسلی و ۱۹۸۴ اثر جورج اورول) نگرانی‌هایی در مورد زوال شخصیت و خطرهای دیگر داشتند. در دهه‌ی ۱۹۹۰ فکر تلویزیون دیدن در یک بعدازظهر یا فیلم‌های هفتگی بدون ذکر این که آن‌ها به موضوع‌های آشنای ویران‌شهری فاجعه، فساد و نبود راه‌حل برمی‌گردند، غیرممکن بود. واضح است که نگرانی ما در مورد تکنولوژی‌های جدید، ناهشیاری جمعی را فریب نداده است: چیز مهمی گم شده است. این احساس فقدان واقعاً در رسانه‌های جمعی بازتولید شد. با این وجود چه به دلیل تکثیر تصاویر منفی آینده، چه به خاطر مفاهیم انسانی، جهان‌های جایگزین، نشان‌دهنده‌ی آگاهی اندکی هستند. به عبارت دیگر، تحریف تصویر تکنولوژیک بین ما و دنیای طبیعی، وظیفه‌ی درک آن و انجام عملی که موجب حفظ آن برای نسل‌های آینده شود را پیچیده‌تر کرد.

ویران‌شهر همیشه از هر لحاظ، دارای ظاهری بد و منفی نیست. می‌توان به ویران‌شهرهای بزرگ به عنوان هشدار یا مقصدی که باید از آن اجتناب شود، نگاه کرد. در جزییات نقشه‌ی آینده، ناحیه‌های خطر از اهمیتی برابر با مقصدهای

^۱ dystopia

^۲ کلیبه، مکتب فلسفی کلیبی‌ها (منسوب به کلب به عربی به معنای سگ)، فرقه‌ای از فلاسفه یونان بود که توسط «آنتیستینس» یکی از شاگردان سقراط پایه‌گذاری و سپس بوسیله دیوژن (دیوجانس) مشهور گردید. دلیل شهرت آنان بدین نام، رد و حتی تحقیر تمام آنچه راحتی و آسایش نامیده می‌شود و نیز تمامی روابط اجتماعی، و در پیش گرفتن یک زندگی بسیار بدوی و عادت به سرزنش و خرده‌گیری از مردم کوی و برزن بود و به جهت در پیش گرفتن چنین روشی در زندگی، با سگان مشابهت داشتند.

ممکن برخوردارند. به علاوه، بیم آن می‌رود که موضوع چنین خطرهایی، با عملی مشترک بد نشان داده شود. برای قدرت پیش‌بینی به کار رفته نیز همین‌گونه است. از طرف دیگر گاهی، مُسکن یا تصاویر ظاهراً مثبت، بسیاری از خطرهای پست یک نمای خارجی که بی‌ضرر به نظر می‌رسد، پنهان می‌کنند. این مسئله باید به ما هشدار بدهد که آرمان‌شهر و ویران‌شهر نیز مانند خوش‌بینی و بدبینی مبهم و گمراه‌کننده‌اند. در باور و تفسیر آن‌ها باید دقت کافی اعمال شود. این دو نظر متضاد ساده بیشتر از یک جهان واقعاً به هم پیوسته، با ترجیح ذهن انسان در مورد عقاید متقابل سروکار دارد. داشتن یک جهان به هم پیوسته نیازمند روش ژرف‌تری برای تصویرسازی این دوراهی است.

۲-۸-۲ واکنش به معضل تصویرسازی

هر چه به انتهای قرن بیستم نزدیک می‌شدیم، علاقه به سال ۲۰۰۰ و هزاره‌ی جدید رشد ناگزیری می‌یافت. شمار چنین گذارهایی بسیار بیشتر از ابزار و موضوع سیستم شماره‌گذاری بود؛ آن‌ها اهمیت فرهنگی زیادی داشتند. بنابراین درک پروژه‌هایی که تفکیک تاریخی را تقدیس می‌کردند، باب شد. اما در همین حین، تصاویر آینده نادر و کمیاب شد. شاید به این دلیل که توانایی تصویرسازی طولانی‌مدت ما زمانی که بیشترین نیاز به آن حس می‌شد، دچار ضعف شده بود. هنوز هم این مسئله سؤالی شک‌برانگیز است. این مسئله به این حقیقت وابسته است که ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که برخی ویژگی‌هایی که نسل‌های قبلی به آن به دید ویژگی‌های آینده می‌نگریستند را در هم ادغام نموده است. بشر روی ماه قدم گذاشته است. عمل جراحی قلب انسان به صورت امری عادی انجام می‌شود. ما در سرتاسر دنیا می‌توانیم با هم صحبت کنیم و از سیاره‌های دور عکس بگیریم. اما دستاوردهای فناوری دیروز خیلی زود قدرت تعالی و الهام بخشی خود را از دست می‌دهند. شاید باید به این نکته بیندیشیم که شگفتی‌های امروز، تمام چیزی نیست که درباره‌ی آن تبلیغ می‌شود. دو عامل متضاد، مشهود هستند. از طرفی، اعتماد به توانایی حل مشکلات بزرگ و نجات یافتن در دنیایی که به شدت به دلیل کارهای انسان به خطر افتاده، وجود ندارد. از طرف دیگر، دستاوردهای زیادی داشته‌ایم که وقتی تنها رؤیا و آرزویی در آینده بودند، افراد زیادی برای رسیدن به آن کار کردند، عمر ما بلندتر، سفرمان درازتر و دانش‌مان بیشتر از گذشته است، اما توانایی اجتماعی تصور آینده‌ی جدید و متفاوت به وضوح کاهش یافته است. برای این مسئله چه باید کرد؟ گزینه‌های زیادی وجود دارد.

اول می‌توانیم تشخیص دهیم که خستگی آشکار توانایی تصویرسازی موقتی است. منابع انسانی و فرهنگی تصاویر مطمئناً به پایان نرسیده است. حتی از برخی جوانب مستدل‌تر و در دسترس‌تر از پیش شده است. مادامی که برخی از آن‌ها به تصویرسازی فرهنگی مربوط باشند، می‌توانند اصلاح شده و به کار گرفته شوند. دوم این که می‌توانیم به ارزش‌گذاری مجدد ضدارزش‌هایی که عناصر خیالی مرزهای فرضیه‌ها و عملکردهای هر روزه را نقض می‌کنند، بپردازیم. بیان اینکه

مبارزه بزرگ و تلاش بیشتری برای بررسی و جستجوی آینده ضروری است، منطقی می‌باشد. اما رسیدن به این مهم مستلزم ایجاد تغییری اساسی در ادراک و آگاهی است. این تغییری اولیه است که آینده را دوباره ارزش گذاری می‌کند؛ که نه به دید انتزاعی و نه یک فضای خالی بلکه به دید یکی از اصول فعالیت کنونی به آن می‌نگرد.

آغاز انواع روندهای اجتماعی که افراد به موجب آن تشویق می‌شوند تا در تصویرسازی نوع آینده‌ای که می‌خواهند در آن زندگی کنند و در اختیار فرزندان‌شان قرار دهند، شرکت کنند، بسیار اهمیت دارد. ایجاد و حمایت از چنین روندهایی ساده نیست. اما دانش ما برای شروعی خوب کافی است. فرهنگی که می‌تواند داروهای شگفت‌انگیز کشف کند و ماشین در مدار قرار دهد، نباید از چنین کار ساده‌ای به دلیل این که بیشتر انسانی و فرهنگی است تا علمی و فنی اجتناب کند. این تعصب (نسبت به برتری علم و فناوری) به خودی خود سابقه‌ای طولانی دارد که معضل کنونی ما را ساخته است.

پس درحالی که به نظر می‌رسد بدبینی از ابتدا وجود داشته است، زمینه‌ی بنیان گذاری نظریه‌های سازنده نیز وجود دارد. می‌توان در آن زمینه‌ها تحقیق کرد و بدون مرز و محدوده پیشرفت داشت. آن‌ها می‌توانند شبیه مجموعه‌ای از ابزارها باشند که در انتظار به کار رفتن، پیشرفت کردن و به صورت گسترده‌تر مورد استفاده قرار گرفتن، می‌باشند. اگر کمی دقیق‌تر شویم، هم امکان نقد تصاویر مثبت و هم امکان نقد تصاویر منفی وجود دارد. کارگاه‌های آینده می‌توانند به افراد کمک کنند تا تصاویر متفاوتی را بیابند و از آن‌ها به عنوان آهن ربایی برای اهداف شخصی یا انواع ابداعات اجتماعی استفاده کنند. همچنین رعایت انفعالی دستورها و باید و نبایدهای وضع شده توسط تکنولوژی روز و سرمایه‌ی بین‌المللی ضرورتی ندارد. سایر جایگزین‌ها نیز آگاهانه می‌توانند فراهم آیند.

از میان دقیق‌ترین گزینه‌هایی که در دسترس هستند، توانایی ما برای جستجوی لایه‌های زیرین ظاهر جهان‌بینی صنعتی، تشخیص عیب‌های سیستماتیک آن و بازبینی برخی فرضیه‌ها و ارزش‌های درونی شده است. شاید این به معنای انتخاب و اعمال اخلاق مشترکی برای حقوق نسل‌های آینده یا تعریف مجدد رشد باشد. هیچ احساس نیازی به انجام کارهای مهم اجتماعی در چنین حوزه‌هایی وجود ندارد. باید فرهنگ و جهان‌بینی آن را از نو خلق کرد.

در ادامه خلاصه‌ای از مهمترین مطالعات انجام شده بر روی موضوع تصاویر آینده ارائه می‌گردد.

۲-۹ پیشینه‌ی پژوهش داخلی

مطالعات اندکی در زمینه تصاویر آینده در ایران انجام شده است که در زیر بدان‌ها اشاره می‌شود:
پور عزت در مطالعه‌ای از تصویرپردازی از آینده به عنوان گونه‌ای از استراتژی اقدام در سیستم‌های اجتماعی نام برده و چنین بیان می‌دارد که:

«با توجه به پیچیدگی سیستم‌های اجتماعی و حضور اقدام کنندگان مختار در آن، طراحی و ساخت آینده، مستلزم اتخاذ راهبرد ویژه‌ای است که بتواند این عناصر مختار را با خود هم‌نوا سازد. تحقق این مهم مستلزم تصویرپردازی از آینده است، بدین صورت که یا با ایجاد بصیرتی درباره آینده، تصویری حقیقی از آینده مطلوب ارائه نماید یا بینشی طراحی شده را از وضع مطلوب ترویج کند تا چشم‌اندازی القایی به آینده تحمیل شود. تصویرپردازی از آینده در سطوح بین المللی، معمولاً توسط کشورهای پیشرو انجام می‌پذیرد و سایر کشورها را در موقعیت واکنش و مقابله قرار می‌دهد؛ واکنش‌هایی که هوشمندانه یا ناآگاهانه به گونه‌هایی متنوع انجام می‌پذیرد؛ نظیر واکنش‌های هم‌نوا، انفعالی، آشفته حال، فعال و فوق‌فعال. به هر حال، دستاورد مهم این بحث، ضرورت اهتمام جوامع به ارائه تصویری مناسب درباره آینده خود است؛ تصویری که از جاذبه کافی برای برانگیختن جوامع انسانی مورد نظر برخوردار باشد. این تصویر، در عمل گاهی بر مبنای بازسازی موقعیت مطلوب در افسانه‌های رویایی گذشته؛ گاهی بر مبنای وضعیت موجود در زمان حال، و گاهی صرفاً در چشم‌اندازی معطوف به آینده طراحی می‌شود» (پورعزت، ۱۳۸۲).

محقق در این مطالعه ضمن برشمردن مثال‌های متعدد از تلاش کشورهای پیش رو در القای تصاویر مطلوب خودشان به جوامع دیگر، در ژانرهای مختلف از مباحث فلسفی و سیاسی گرفته تا قدرت پیش‌گویی شخصیت‌هایی چون نوستراداموس، چنین نتیجه می‌گیرد که استراتژی فوق‌فعال می‌تواند و باید به عنوان نوع واکنش و برخورد جامعه برای تصویرسازی از آینده مورد توجه قرار گیرد. واکنش فوق‌فعال متضمن وقوف بر قواعد بازی و برخورداری از توانمندی کافی برای برهم زدن آن و پی ریزی قواعد جدید است. این مهم از طریق ارائه تصویری متمایز و رقیب، قابل اجرا است (پورعزت، ۱۳۸۲).

پورعزت در مقاله‌ای دیگر به تشریح استراتژی فوق‌فعال می‌پردازد. در این پژوهش با عنوان "تصویرپردازی بصیرت بخش از آینده موعود: استراتژی فوق‌فعال انتظار شهر عدل در ایران"، محقق چنین بیان می‌دارد که تحقق مختصات تمدن مطلوب توسط یک ملت، مستلزم پذیرش و باور عمیق ارزش‌های منبعث از آن تمدن است. در واقع برای تحقق مختصات تمدن موعود، برانگیختگی عزم ملی برای حرکت به سوی آن ضرورت دارد و آگاهی، ضرورت این استمرار است. پژوهش مزبور چنین نتیجه می‌گیرد که تصویرپردازی موعود بر مبنای جلوه‌های سنت محمدی و حکومت علوی، زمینه ساز آنست که نسل‌های امروز و آینده آگاهانه قدم در راهی نهند که خود و نیاکانشان هوشیارانه برگزیده‌اند. راهی که در اقتدا به ائمه هدی، راهی روشن است که باید آن را گام به گام بپیمایند و چشم از آن برنگیرند تا به مقصود نائل آیند (پورعزت، ۱۳۸۴).

نقی پورفر و افضل‌ی در مطالعه‌ای به تصویرپردازی از ویژگی‌های آینده موعود بر مبنای الگوی قرآنی و دینی پرداختند. در این مطالعه ضمن ارجاع به الگوی پورعزت (۱۳۸۲) در تقسیم بندی رویکردهای تصویرپردازی از آینده به دو رویکرد القایی و بصیرت بخش، بیان می‌دارند که رویکرد القایی از مشروعیت لازم برخوردار نبوده و در سیر زمان محکوم به شکست می‌باشد و لذا جهت ارائه تصویری عقلایی و منطقی از آینده باید آن را با رویکرد بصیرت بخش دنبال نمود. از این رو تنها زمینه قابل اعتنا، آینده‌نگاری الهی است که منجر به تصویرپردازی بصیرت بخش می‌شود. در این میان قرآن کریم و روایات ائمه (ع) حاوی نکات برجسته‌ای در مورد آینده و خصوصیات آن بوده و تصویری که آنها ارائه می‌دهند تصویری روشن و امید دهنده است و بر اساس گسترش عدل و فراگیر شدن آن ترسیم شده است (نقی پورفر، افضل‌ی، ۱۳۸۷).

گودرزی و ذوالفقارزاده نیز با رویکردی قرآنی، به تصویرپردازی از مدیران آینده پرداخته‌اند. این تحقیق با نگاهی کوتاه به ادبیات آینده پژوهی و بررسی اجمالی آینده‌نگری در افق دین، بر موضوع تصویرپردازی بصیرت بخش از آینده، به عنوان یکی از بهترین روش‌های آینده‌نگری الهی تاکید کرده، و با محور قرار دادن آیه ۱۰۵ از سوره مبارکه انبیاء، صالحین را از جانب خداوند، مدیران صحنه‌های آینده عالم دانسته و ویژگی‌های صالحین را بر می‌شمارند (گودرزی، ذوالفقارزاده، ۱۳۸۷).

باصری و حاجیانی در مطالعه‌ای به بررسی نقش رسانه‌های ماهواره‌ای در تصویرسازی ذهنی مردم پرداخته‌اند. در این مطالعه به ارزیابی نوع و میزان اثرات رسانه‌های ماهواره‌ای در مقایسه با رسانه ملی در ایجاد تصویرهای ذهنی مردم تهران پرداخته شد. جامعه آماری این مطالعه کلیه ساکنان بالای ۱۸ سال تهران بزرگ بودند که به صورت تصادفی چند مرحله‌ای نمونه‌ای معادل ۹۰۰ نفر انتخاب و از طریق پرسش‌نامه‌ی محقق ساخته، مورد ارزیابی قرار گرفتند. با استفاده از روش تحقیق علی مقایسه‌ای از نوع پس رویدادی، دو گروه از مردم تهران که از تلویزیون‌های ماهواره‌ای و رسانه ملی به عنوان مهم‌ترین منبع کسب خبر استفاده می‌کردند، مورد مقایسه تطبیقی قرار گرفتند. نتایج این تحقیق نشان داد که رسانه‌های ماهواره‌ای در حد زیادی توانسته‌اند بر تصویرهای ذهنی مخاطبین خود در حوزه‌های اعتماد عمومی مردم به نظام و ارکان آن، اعتماد به نیروهای مسلح، انسجام اجتماعی، ترویج احساس نا امنی در جامعه و کاهش باورهای دینی آنان تاثیر گذار باشند (باصری و حاجیانی، ۱۳۸۹). هر چند در این مطالعه در مورد نحوه شکل‌گیری تصاویر آینده و حتی تصاویر موجود از آینده در ذهن جوانان صحبتی به میان نیامده است، اما نتایج تحقیق روشن‌گر یکی از ابزارهای مهم در ساخت تصاویر ذهنی یعنی رسانه است. رسانه به عنوان یک فناوری نرم می‌تواند در ساخت تصاویر گوناگون از آینده در ذهن جامعه، تاثیر قابل تاملی داشته باشد.

رضایان قیه باشی و کاظمی (۱۳۹۳) در مطالعه‌ای به بررسی تصویرپردازی و کلان تصاویر آینده سیاست جهانی پرداختند. در این مطالعه به بررسی هشت کلان تصویر ارائه شده برای آینده‌ی جهان، آثار، پیامدها و نقدهای وارد شده بر آنها پرداخته شده است. دنیای بدون مرز، دنیای سراسر دموکراسی، تضاد و جنگ تمدن‌ها، قرن چینی، رشد جامعه‌ی بین الملل، ترقی و پیشرفت بخش‌های جنوبی جهان، فاجعه زیست محیطی آینده و در نهایت به سوی دموکراسی جهان وطنی، هشت کلان تصویر مطرح برای آینده جهان هستند، که در مطالعه مذکور بررسی شده‌اند.

۲-۱۰ پیشینه‌ی پژوهش خارجی

فرد ال پولاک را می‌توان اولین نفری دانست که در دوران معاصر درباره‌ی تصویرسازی آینده به انتشار دیدگاه‌های خود پرداخته است. پولاک، تاریخ‌دان مشهور آلمانی و یکی از بنیان‌گذاران جنبش آینده‌اندیشی در اروپا بود که در کتاب گرانسنگ خود در مورد تاریخ تفکر تمدن غرب، با عنوان "تصویر آینده"، معتقد است که هر یک از دوران‌های تمدن بشری نظیر عصر کلاسیک، رنسانس، عصر روشنگری و دوران انقلاب صنعتی، در نقطه اوج خود از سوی دیدگاه‌های جدید انسان نسبت به آینده به چالش کشیده شده‌اند. در همین راستا است که پولاک تصویر وحشتناکی را از تمدن مدرن امروزی بشری ارائه می‌دهد. چرا که از نظر او این تمدن (برخلاف تمدن‌های قبلی) به لحاظ فکری، افق‌ها و دیدگاه‌های تازه‌ای ندارد تا از سوی این دیدگاه‌ها به چالش کشیده شده و به حرکت و پویایی در آید. پولاک معتقد است که تمدن امروزی بشر به جای حرکت کردن، از ترس تحولات آینده، منفعل شده و توانمندی خود را برای ترسیم آینده به واسطه نوعی بدبینی گسترده نسبت به آن از دست داده است. از نظر پولاک تمدن این عصر، عملاً هیچ چشم‌انداز چالش‌برانگیزی فراتر از "ثروت" و "قدرت فناوری" ندارد. پولاک معتقد است که تنها نقطه امید برای احیاء این تمدن، گسترش افق‌های فکری جدیدتر در جامعه و تلاش برای شکل‌دادن به یک جامعه بهتر است (پولاک، ۱۹۷۳).

اُنو در پژوهشی به بررسی تفاوت میان جوانان آمریکایی و تایوانی از منظر تصاویر آینده می‌پردازد. او با اذعان به اهمیت مسئله شناخت ذهنیت جوانان به عنوان آینده سازان جامعه و بررسی عوامل موثر بر ساخت این ذهنیت‌ها، این تصاویر را از جهات گوناگون مورد بررسی قرار داده، رابطه بین تصاویر آینده و برداشت از زمان حال و نیز ارزش‌های نهفته در این تصاویر را مورد مذاقه قرار می‌دهد (اُنو، ۲۰۰۳).

اُنو در مقاله‌ای دیگر که در نشریه آینده پژوهی^۱ به چاپ رسیده است، ضمن بررسی شاخصه‌های اجتماعی تاثیرگذار بر روی تصاویر آینده در بین جوانان ژاپنی، بر آن است که خانواده، بازار، مدرسه و جامعه هر کدام تاثیر ویژه‌ای بر آینده دارند. او در این مقاله، کژدار و مریض از روش تحلیل لایه‌ای علی (CLA)، به منظور بررسی تصاویر آینده استفاده می‌کند. در سطح لیتانی این تحلیل، سه مورد مشخص وجود دارد: تلاش کم در راستای ساختن آینده، عدم شناخت خود، و دانش کم درباره جامعه (اُنو، ۲۰۰۵). در نهایت برخی نتایج مطالعه‌ی اُنو با نتایج مطالعه‌ی حاضر همخوانی داشتند.

ویونلر^۲ (۲۰۱۱) در مقاله‌ای با عنوان «فراتر از مناقشات اجتماعی و اقتصادی: تصاویر اسطوره‌ای از آینده‌ی شهرها»، به بررسی جایگاه تصاویر آینده در مقولات مربوط به شهر، شهرسازی و معماری پرداخته و توانایی بشر در توسعه تصاویر آینده‌ی شهرها را عمدتاً وابسته به سواد بصری^۳ آنها می‌داند. او با به کارگیری مفاهیم تصاویر، کهن الگوها، اسطوره‌ها و آینده‌های بدیل،^۴ سناریوی محتمل برای شهرها استخراج می‌کند.

دنيس مورگان^۴ به عنوان یکی از کسانی که تحقیقات زیادی در زمینه‌ی تصویرسازی آینده انجام داده است، در مقاله‌ای تاثیرگذار و خواندنی، با تاثیرپذیری از تحقیقات گلن پیج^۵ در مورد امکان پذیری تحقق جهان بدون جنگ یا به طور کلی جهان بدون خشونت، با بررسی تاریخ، باستان شناسی و شواهد انسان شناسی، بروز جنگ را یکی از الزامات تمدن‌ها دانسته و معتقد است، در عصر مدرن با دستیابی بشر به سلاح‌های مرگبارتر و ویران کننده‌تر، همان الگو تشدید شده است. با وجود این او به دنبال این سوال است که آیا تمدن‌های مدرن و به دنبال آن پست مدرن، می‌توانند تصاویر مربوط به آینده بدون جنگ را محقق سازند؟ در پاسخ به این سوال او نقش تفکر پست مدرن را برجسته کرده و راه رسیدن به آینده بدون خشونت را در ترویج این فکر می‌داند که بایستی پارادایم یا انگاره‌ی ذهنی امپراتوری جهانی^۶، به انگاره ذهنی انجمن زمین^۷ تبدیل شود (مورگان، ۲۰۱۲).

^۱ این نشریه (The Journal of Futures Studies (JFS)) در دانشگاه تام کانگ تایوان منتشر می‌شود و تاکنون مقالات متعددی در زمینه آینده پژوهی از آینده پژوهان به نام در آن به چاپ رسیده است.

^۲ Cynthia Frewen Wuellner

^۳ سواد بصری به معنای فهمیدن معنای تصویر، یکی از مهارت‌های مهم انسانی در فهم و ترجمه تصویر است. البته این درک عموماً از نوع آگاهانه است و گونه‌های مختلف بازنمایی تصویری و قواعد بصری برای درک عملکرد و معنی آنها، در حیطه دانش سواد بصری قرار می‌گیرد.

^۴ Dennis Ray Morgan

(از ابتدا با این شخصیت علمی و فروتن در مورد این رساله، روش اجرای آن و نتایج آن مکاتبه کرده‌ام، جا دارد در این جا از او سپاسگزارم دنيس)

^۵ Glenn Paige

^۶ Global Empire

^۷ Earth Community

هافمن (۲۰۱۲) به واکاوی تصاویر آینده‌ی کشور چین با استفاده از روش تحلیل لایه‌ای علی می‌پردازد. در این مطالعه با تکیه بر تصویرپردازی در فضای روابط بین الملل، بر روی دو تئوری «خطر چین» و «رشد صلح آمیز» تمرکز شده و نشان می‌دهد که هر دو تئوری در مسیر خود حامل مشکلاتی هستند. هافمن پیشنهاد می‌کند که برای بررسی دقیق‌تر آینده‌ی چین به استفاده از ابزارهای پیچیده‌تری نیاز بوده و بدین منظور روش تحلیل لایه‌ای علی را به کار می‌گیرد. او با استفاده از روش تحلیل لایه‌ای علی هر دو تئوری را تجزیه و تحلیل کرده و در هر چهار لایه‌ی این روش، عناصر اصلی را استخراج می‌کند.

سون (۲۰۱۳) در مقاله‌ای به بررسی تصاویر آینده در کره جنوبی می‌پردازد. او که دانش آموخته دانشگاه هاوایی و از دانشجویان جیم دیتور است، دوره‌ی مورد مطالعه‌ی خود را به دو دوره‌ی پیشامدرن و مدرن تقسیم کرده و معتقد است که در دوره‌ی پیشامدرن تصاویر آینده عمدتاً متأثر از فرهنگ کنفوسیوسی و دوران طلایی چین باستان است. در حالی که در دوران مدرن ۵ تصویر شاخص از آینده برای کره جنوبی وجود دارد. این ۵ تصویر عبارت اند از: ۱- تبدیل شدن به یک کشور پیشرفته و توسعه یافته، ۲- مباحث آخرازمانی، ۳- یکپارچگی و انسجام ملی، ۴- جامعه‌ی پیشرفته اطلاعاتی و ۵- چشم انداز فمینیستی.

مورگان در مقاله‌ی اخیر خود که در نشریه فیوچرز به چاپ رسیده است، به دیالکتیک بین تصاویر آینده و ایده‌ی پیشرفت می‌پردازد. در این مقاله نظرات پولاک، مانهایم و پوپر مورد مذاقه قرار گرفته و ضمن بیان تاریخچه و پیشینه‌ی این دو نظریه، نقاط ضعف آنها را برشمرده و در نهایت یک تصویر جدید برای دوران جدید ارائه می‌دهد. این تصویر توسعه پایدار جهانی نام گرفته است، از نظر مورگان این تصویر با شرایط و ویژگی‌های دنیای جدید همخوانی دارد (مورگان، ۲۰۱۵).

۱۱-۲ خلاصه فصل

آنچه در این فصل گذشت، تلاشی بود برای روشن شدن مفهوم تصاویر آینده از مناظر گوناگون. واضح و مبرهن است که این تلاش همه‌ی آنچه شایسته و بایسته است را در بر نمی‌گیرد. عمده‌ی کوشش محقق، ایجاد فضای فکری و هم‌بانی در راستای اهداف تحقیق بود. لذا بیشترین تأکید بر روی بررسی مقالات مربوط با تصاویر آینده بود. با این وجود، زمینه‌ای را ایجاد کرد تا از رهگذر مطالعات کتابخانه‌ای انجام گرفته، به سمت شکل‌دهی به روش تحقیق حرکت کرده و زمینه

طراحی ابزار گردآوری داده‌ها و ورود به میدان تحقیق فراهم آید. در فصل بعد روش تحقیق، ابزار تحقیق و شیوه‌ی گردآوری داده‌ها بیان خواهند شد.

فصل سوم

روش پژوهش

اگر هنرمند در اثر خود چشم‌انداز نو نیافریند، کار گِل کرده و انگاره‌های کهنه را که در ذهنش حک شده‌اند، تکرار کرده است (جان دیویی^۱، ۱۹۳۴).

۱-۳ مقدمه

پایه هر علمی، روش شناخت آن است و اعتبار و ارزش قوانین هر علمی به روش شناختی مبتنی است که در آن علم به کار می‌رود. روش تحقیق مجموعه‌ای از قواعد، ابزار و راه‌های معتبر و نظام‌یافته برای بررسی واقعیت‌ها، کشف مجهولات و دستیابی به راه‌حل مشکلات است. لذا انتخاب روش تحقیق یکی از مهم‌ترین و فنی‌ترین مراحل است که پژوهشگر باید با حساسیت ویژه، ابزار مناسبی برای گردآوری داده‌ها طراحی نموده و با انتخاب نمونه آماری، داده‌های نگرشی و جمعیت شناختی مورد نیاز را جمع‌آوری کند. علاوه بر این، انتخاب روش پژوهش مناسب امری دشوار و مهم است و شناخت روش‌های پژوهش و آگاهی از میزان دقت آن‌ها از حساسیت بیشتری برخوردار می‌باشد (خاکی، ۱۳۹۱، ص. ۱۹۲). به عبارت دیگر پژوهش، فرایند جستجویی است که دارای پارامترهای به‌دقت تعریف شده است و هدف آن بدین قرار است: کشف و یا تولید دانش و ساخت نظریه، آزمون، تأیید، بازنگری یا ابطال نظریه و دانش، و یا بررسی مسئله برای تصمیم‌گیری محلی (گورمن و کلایتون^۲، ۲۰۰۴ به نقل از صدوقی، ۱۳۸۶، ص. ۸۴).

اما قبل از اینکه صحبت از روش به میان آید و بنابر حساسیت نظری موضوع این پژوهش که در واقع کنکاشی میان رشته‌ای در بین علوم اجتماعی، علوم رفتاری و آینده‌پژوهی است، لازم است تا به موازات تشریح روش تحقیق که معمول این فصل است، بر روی کلیت پژوهش‌های کیفی به عنوان سنت پژوهشی مدنظر این تحقیق امعان نظری مختصر شود. در این پژوهش، مصاحبه، روش جمع‌آوری داده‌های خام و ابزار پژوهشگر در ورود به میدان تحقیق است، لذا در ادامه و در بخش دوم تحقیق به تفصیل به تحلیل روش جمع‌آوری داده‌های پژوهش در قالب مصاحبه‌های نیمه ساختار یافته، پرداخته‌شده، به فرایند انجام مصاحبه‌ها و چگونگی طراحی سؤالات اولیه‌ی مصاحبه‌ها اشاره خواهد شد و در ادامه به‌رسم روش در پژوهش، به بررسی روش‌های تجزیه و تحلیل داده‌های خام و فرایند تحقیق پرداخته خواهد شد.

۲-۳ رویکرد کیفی به مثابه روش شناخت الگوهای اجتماعی

امروزه پژوهش‌های کیفی با توجه به ارائه نتایج تفسیری و معنایی، مقبولیتی عام یافته‌اند. امکان پژوهش بر روی مفاهیمی چون تجارب زنده، هیجانات و احساسات، تحرکات اجتماعی، تعاملات بین افراد و جوامع، کشف علل ظهور و از

¹ John Dewey

² Gorman & Clayton

بین رفتن پدیده‌های اجتماعی، همه و همه انگیزه‌ای مضاعف و زمینه‌ای مساعد برای گرایش پژوهشگران به این‌گونه پژوهش‌ها به وجود می‌آورند. بر این اساس ابزارهای لازم جهت انجام چنین تحقیقاتی روزبه‌روز در حال گسترش می‌باشند (دولانی و همکاران، ۱۳۹۱، ص. ۷۷).

بسیاری از موضوعات در حوزه علوم انسانی با روش‌های استقرایی و کمی قابل تحقیق نیستند و نیاز به روش‌های کیفی یا ترکیبی است. همان‌طور که مک میلان و شوماخر^۱ گفته‌اند، تحقیق کیفی در واقع، سامانه‌ای از توصیف مقولات و روابط میان آن‌هاست (فراسنخواه، ۱۳۹۲، ص. ۳). تحقیق کیفی عموماً به هر نوع تحقیقی اطلاق می‌شود که یافته‌های آن از طریق فرایندهای آماری و با مقاصد کمی سازی^۲ به دست نیامده باشد. این نوع تحقیق، تحقیقی است که اطلاعات خود را با ارجاع به عقاید، ارزش‌ها و رفتارها در بستر متنی و اجتماعی به دست می‌آورد (محمدپور، ۱۳۸۸، ص. ۱۲۹).

اصطلاح تحقیق کیفی به چندین روش جمع‌آوری داده‌ها از قبیل تحقیق میدانی^۳، مشاهده یا مشارکت^۴ و مصاحبه‌های عمیق^۵ اشاره دارد. تفاوت‌های قابل‌ملاحظه‌ای بین این راهبردهای^۶ تحقیقی وجود دارد، اما همه آن‌ها بر "نزدیک شدن به داده‌ها"^۷ تأکید دارند. و بر این مفهوم استوارند که «تجربه» بهترین راه برای درک رفتار اجتماعی است. فیلسند^۸ به راهبردهای تحقیقی مانند مشاهده با مشارکت، مصاحبه عمیق، مشارکت کامل در فعالیت مورد تحقیق، کار میدانی^۹ و ... اشاره دارد که به محقق اجازه می‌دهند تا اطلاعات دست اول را در مورد جهان اجتماعی مورد بررسی به دست آورد. روش‌شناسی کیفی به محقق اجازه می‌دهد تا به داده‌ها نزدیک شود و از آن طریق جنبه‌های تحلیلی^{۱۰} و مفهومی^{۱۱} خود را از داده‌ها به دست آورد (به جای اینکه از تکنیک‌های انعطاف‌ناپذیر^{۱۲} کمی از پیش تعیین شده استفاده کند که جهان اجتماعی را به صورت تعاریف عملیاتی^{۱۳} که خود محقق ساخته است، در آورد). نزدیک شدن به داده‌ها به معنای تعامل با مردم مورد مطالعه، یادگیری فرهنگ، عقاید، ارزش‌ها، الگوهای رفتاری و زبان آن‌ها و تلاش برای درک احساس، انگیزه‌ها و هیجانات آن‌هاست، محقق کیفی، رفتار اجتماعی را درک می‌کند، چون او ادراک شخص، تعبیر او از واقعیت و چگونگی ارتباط آن‌ها با رفتار او را کشف می‌کند و با قرار دادن خود به جای شخص دیگر به این درک می‌رسد. بعضی از محققین

¹ Mc Milan and Schumacher

² Quantification

³ Field Research

⁴ Participand Observation

⁵ In-Depth Interviews

⁶ Strategies

⁷ Getting Close to Data

⁸ Filstead

⁹ Field Work

¹⁰ Analytical

¹¹ Conceptual

¹² Rigid

¹³ Operational Definition

کیفی به دلیل این که تقلید از راهبردهای تحقیقی علوم فیزیکی را اشتباه می‌دانند، روش علمی کمی را رد می‌کنند، چون به نظر آن‌ها رفتار انسان متفاوت از موضوع مورد مطالعه شیمی‌دانان، زیست‌شناسان و فیزیک‌دانان است. به نظر بعضی از محققین کیفی، پذیرفتن روش‌های علوم طبیعی، دانشمندان اجتماعی را وادار می‌کند که همه چیز را اندازه‌گیری کنند، اما چیزی را درک نمی‌کنند.

به نظر آن‌ها توسعه و آزمون نظریه‌های انتزاعی با استفاده از روش‌های کمی به دلیل وفادار بودن محقق به چارچوب نظری، موجب سوء برداشت از واقعیت اجتماعی می‌شود. در روش‌های غیر کیفی، توجه به کمی کردن^۱ به عنوان موانعی^۲ در نظر گرفته می‌شوند که از مطالعه تجربیات غیر قابل مشاهده یا تجربیات درونی جلوگیری می‌کند. در واقع به نظر محقق کیفی، تأکید بر رویدادهای قابل مشاهده، دانشمند اجتماعی را از آنچه که او واقعاً سعی دارد درک کند، دور می‌سازد. البته همه محققین کیفی چنین نظر افراطی‌ای ندارند؛ بسیاری از آن‌ها مشاهدات خود را با توجه به نظریه‌های رسمی سازمان می‌دهند و تعداد زیادی از تحقیقات کیفی شامل شمارش و ثبت دقیق رویدادها نیز می‌باشد. با این وجود هدف، توصیف واقعیت‌های اجتماعی از دید آزمودنی‌هاست، نه از دید مشاهده کننده.

تعریف موقعیت مردم مورد مطالعه مشتمل است بر رفتار قابل مشاهده، انگیزه‌ها، احساسات و هیجانات ذهنی آنان. توجه به تعاریف ذهنی، فایده نظریه‌ها و اندازه‌گیری‌ها را کاهش می‌دهد، چرا که اعتقاد بر این است که «رویدادهای درونی»^۳ فقط از طریق تجربه شخصی مردم در مورد این که زندگی خود را چگونه می‌بینند و تفسیر می‌کنند، قابل درک است. بعضی از محققین کیفی معتقدند بهترین راه درک دقیق نگرش‌های دیگران این است که محقق تا حد امکان حداقل تئوری‌ها یا عقاید اندازه‌گیری از پیش تصور شده را وارد شرایط تحقیق بنماید. در عوض رویکرد ایده‌آل^۴ این است که محقق در تعامل با آزمودنی‌های تحقیق و شرایط زندگی آن‌ها، خود را بیامیزد^۵ و اجازه دهد آگاهی از الگوهای اجتماعی از طریق مشارکت عمیق^۶ با آزمودنی‌ها خود به خود پدید آید. البته به دست آوردن این آگاهی آسان نیست. محقق باید ارزش‌ها، ادراکات و احساسات شخصی را کنار گذارد و سعی کند دنیا را از دید افراد منتخب تجربه کند (دلاور، ۱۳۸۹، ص. ۳۰۸ و ۳۰۹). در جدول ۳-۱ به‌طور خلاصه همانندی‌ها و ناهمانندی‌های بین پژوهش‌های کیفی و کمی آمده‌اند. بر مبنای توضیحات داده شده و خلاصه‌ای که در جدول ۳-۱ آمده است و با توجه به موضع پژوهش حاضر که بررسی تحلیلی تصاویر آینده است، می‌توان از انتخاب روش پژوهش کیفی در تحقیق حاضر دفاع کرد.

¹ Quantification

² Impediments

³ Inner Events

⁴ Ideal Approach

⁵ Immerse

⁶ Deep-Involvement

جدول ۳-۱: همانندی و ناهمانندی میان تحقیقات کیفی و کمی (افتخاری، ۱۳۹۲، ص. ۲۴).

شیوه پژوهش کمی	شیوه پژوهش کیفی	گام های مشترک
شناسایی متغیرهای دخیل در مرحله تدوین طرح	متغیرها در جریان تجزیه و تحلیل داده ها خودنمایی می کنند.	گزینش موضوع پژوهش
ارائه نظریه بر اساس متغیرهای شناسایی شده در مرحله تدوین طرح	ارائه نظریه بر اساس متغیرهای شناسایی شده از طریق تجزیه و تحلیل داده ها	بیان مسئله پژوهش
تبدیل نظریه به فرضیه	تلاش برای فهم وحدت گرای اجزاء	بررسی ادبیات موجود
تعیین پیشگویی فرضیه	تلاش برای فهم روندهای پویا برای رسیدن به فهم بهتر	تبیین هدف پژوهش
آزمون فرضیه	پژوهشگر خود میزان و معیار فهم واقعیت است	
تعیین نوع رابطه میان متغیرهای مستقل و وابسته	رابطه خود پژوهشگر با موضوع پژوهش مطرح می شود.	
تعریف عملی فرضیه و تعیین شاخص های متغیرهای فرضیه	ارائه فرضیه بدون تلاش برای آزمون آن	
تعیین روش کنترل متغیرها یا روش آزمایشگاهی، یا روش آزمونی و ...	مشاهده پدیده در حالت طبیعی آن و بدون اعمال کنترل	
دستکاری متغیر مستقل	متغیرها دستکاری نمی شوند تنها در حالت طبیعی مورد مشاهده قرار می گیرند.	
مشاهده شاخص های متغیر وابسته به منظور پی بردن به دگرگونی احتمال آنها	توصیف خود پدیده مورد نظر است نه توصیف تغییر آن	
- گردآوری داده ها (عموما از طریق نمونه برداری) - تجزیه و تحلیل داده ها بیاری اعداد و ارقام - تفسیر و نتیجه گیری از آنچه داده ها نشان می دهند.	استفاده از فهم حاصل از تجزیه و رده بندی داده ها به عنوان وسیله ای برای فهم بهتر و عمیق تر پدیده مورد نظر مانند برداشتن مرتب قشرهای پیاز برای رسیدن به مغز آن. مغز پدیده های اجتماعی همان باورها، سنت ها و گرایش های انسان است که سرچشمه عمل انسانی و در نتیجه پدیده های اجتماعی است.	

۳-۳ عاملیت انسان در رویکرد کیفی پژوهش

بدیهی است در تحقیقات کیفی که محقق با بهره‌گیری از رویکرد کل‌نگرانه، در پی فهم عمیق پدیده‌های پیچیده بوده و بی‌واسطه در ارتباط با متعلق پژوهش خود می‌باشد، به مراتب عاملیت انسان، نقش فعال‌تر و مؤثرتری را ایفا می‌کند. یکی از دلایل مهم برای بهره‌گیری از رویکرد کیفی در حوزه علوم انسانی، تأکید پژوهش‌های کیفی بر عنصر اختیار انسان است. فروکاستن شأن انسان در حد یک شیء و یک ماده‌ی بدون تفکر و اختیار، از جمله مبانی نادرستی است که پوزیتیویست‌ها روی آن تأکید داشته و بر اساس آن تلاش می‌کردند از طریق تحقیقات کمی نگاه یکسانی به حوزه‌های علوم اجتماعی و فرهنگی و علوم تجربی داشته باشند. توجه به ویژگی‌های علوم اجتماعی که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد، بیانگر آن است که عاملیت و اختیار انسان مهم‌ترین نقش را در پژوهش‌های کیفی در حوزه‌های علوم انسانی و فرهنگی بازی می‌کند.

- الف- موضوع مطالعه‌ی علوم اجتماعی و فرهنگی بر خلاف علوم طبیعی، انسان است، نه ماده بدون تفکر و اختیار
- ب- در علوم اجتماعی و فرهنگی موضوع مورد مطالعه و شخص مطالعه کننده برخلاف علوم طبیعی یکی هستند. اغلب پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی قابل تکرار نبوده و نمی‌توان در شرایط یکسانی آن‌ها را مورد مطالعه قرار داد.
- ج- نظم و ترتیبی که در بین پدیده‌های طبیعی وجود دارد، در پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی موجود نیست (مانند واکنش فلزات در برابر حرارت و مقایسه آن با واکنش یک انسان در برابر دروغ)
- د- رفتار انسان‌ها بر خلاف پدیده‌های طبیعی قابل اندازه‌گیری نیست.
- ه- امور اجتماعی - فرهنگی عمدتاً تعریف روشن و همگانی ندارند.

بنابراین کسانی که انسان را در حد یک شیء فروکاسته و عنصر اختیار را از او سلب کرده‌اند، نمی‌توانند از طریق پژوهش‌های کیفی در پی کشف حقیقت برآیند؛ لذا می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین وجوه متمایز و متفاوت مبانی در روش‌های پژوهش کیفی و کمی، توجه بیش‌تر به عاملیت انسان است. به بیان دیگر شیوه دسترسی به میدان پژوهش در تحقیقات کیفی به صورت اساسی از تحقیقات کمی متمایز است. به‌زعم دیویس و دویر^۱ روش‌های کیفی زمینه را برای درک و مداخله بیش‌تر و بهتر در عرصه پژوهش به ویژه در قلمروی مطالعات انسانی فراهم می‌سازند (دیویس و دیور، ۲۰۰۷، ص ۲۵۷). به‌زعم برنز و گراو^۲ (۲۰۰۱) تحقیق کیفی یک نگرش و شیوه منظم برای توصیف تجربیات زندگی و معنا دادن به آن‌هاست. همان‌گونه که تعریف نیز نشان می‌دهد، در رویکرد کیفی بحث معنایی و معناکاو مطرح است و این از طریق اعمال عاملیت محقق، ممکن خواهد شد (نوروزی و بیدهندی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۸ و ۱۸۹).

^۱ Davis and Dwyer

^۲ Burns and Grove

به بیان دیگر، تعامل محقق با آزمودنی‌ها و سایر افراد دیگر درگیر در پژوهش بیش‌تر و پررنگ‌تر از پژوهش‌های کمی است و این امر در برخی از بخش‌های اجرایی روش‌های کیفی نظیر عملیات میدانی و نمونه‌گیری به‌صورت ویژه مطرح می‌شود. برای مثال بهره‌گیری از مصاحبه‌های باز در این رویکرد نیازمند آن است که افراد مورد مصاحبه و محقق در پر کردن پرسشنامه یا پاسخ به سؤالات با هم تعامل بیش‌تری داشته باشند. ثبت مکالمه‌های روزمره و خصوصی آزمودنی‌ها که معمولاً تا حدودی به افشای حریم خصوصی و روزمره اعضای جامعه تحقیق منجر می‌شود و معمولاً محققان نمی‌توانند به آسانی و به طور وسیع آن را کنترل نمایند، از دیگر مواردی است که بیانگر فضاسازی برای نقش فعال پژوهشگر در میدان پژوهش است.

این نکته که پژوهشگران معمولاً با افراد مورد پژوهش تعامل دارند و میدان تحقیق برای آن‌ها طبیعی بوده و مانند پژوهش‌های کمی شکل مصنوعی ندارد، چگونگی دسترسی به میدان مطالعه را با اهمیت‌تر از پژوهش‌های کمی می‌سازد. بنابراین بدیهی می‌نماید که فرآیند پژوهش کیفی به ویژه در برخی از عناصر اجرایی این رویکرد (در مقایسه با پژوهش کمی) فضای لازم را برای بازیگری فعال و پررنگ‌تر محققان در میدان تحقیق گشوده و از این طریق عرصه تنگ‌دخالت و عاملیت محقق در پژوهش کیفی را باز می‌نماید (نوروزی و بیدهندی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۰). در پژوهش حاضر نیز از آنجا که از روش مصاحبه‌های نیمه ساختاریافته جهت جمع‌آوری داده‌های خام از میدان تحقیق استفاده شد، پژوهشگر رابطه‌ی نزدیکی با مشارکت‌کنندگان داشت و در واقع از نزدیک به بررسی ذهنیات آن‌ها پرداخت.

۳-۴ طرح تحقیق کیفی

کرلینجر^۱ (۱۹۸۶) دو هدف اساسی طرح تحقیق را به شرح زیر بیان کرده است:

- فراهم آوردن پاسخ به سؤالات تحقیق و
- کنترل واریانس

طرح خوب به درک و تفسیر نتایج مطالعه کمک و نتایج قابل استفاده‌ای را تضمین می‌کند. هم در مورد تحقیقات کیفی و هم کمی، واریانس کنترل و اندازه‌گیری می‌شود. اما در تحقیق کیفی محقق سعی می‌کند پدیده مورد مطالعه را همراه با واریانس از طریق شرحی از تفسیر منطقی آنچه که مشاهده می‌شود، توجیه و تبیین کند.

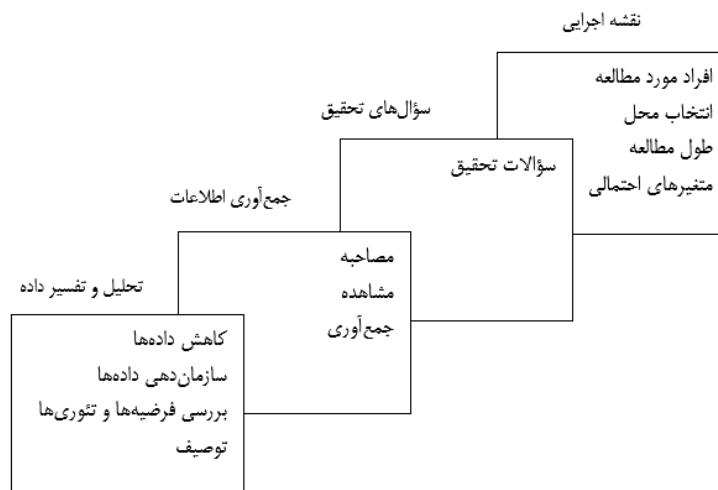
پژوهشگران کیفی نوعاً، تحقیق را در شرایط طبیعی انجام می‌دهند. آن‌ها چیزی را دست‌کاری^۲ نمی‌کنند و هیچ‌گونه دخالتی^۳ در شرایط ایجاد نمی‌نمایند. بنابراین طرح تحقیق کیفی مستلزم انعطاف‌پذیری و تحمل در طول تحقیق است. در

^۱ Kerlinger

^۲ Manipulation

^۳ Intervene

واقع از همان زمان شناسایی مسئله تحقیق باید در مورد آغاز تحقیق تصمیماتی گرفته شود. نقشه اجرایی از ابتدا تا انتهای پژوهش اهمیت دارد. در شکل شماره (۳-۱)، بخش‌هایی که هم‌پوشی^۱ دارند، نشان داده شده و به این موضوع تأکید می‌شود که هنگام اجرای تحقیق کیفی، فعالیت‌های پژوهشی به‌طور وسیع به هم آمیخته است (دلور، ۱۳۸۹، ص. ۳۱۰).



شکل شماره ۳-۱: اجزای طرح تحقیق در تحقیقات کیفی

در پژوهش حاضر از این طرح جهت پیاده سازی موفق تحقیق استفاده شد.

۳-۵ فرضیات پژوهش

در مورد «فرضیه» می‌بایستی این نکته را یادآور شد که در رویکرد کیفی با وجود این که پژوهشگر قصد آزمون فرضیه‌ای را ندارد، ولی این امر بدان معنی نیست که، اولاً پژوهشگر قبل از پژوهش نداند که در پی جستجوی چه چیزی است و ثانیاً، پژوهشگر هیچ حدس و گمانی پیرامون موضوع مورد پژوهش خود از قبل در ذهن نداشته باشد؛ بلکه فقط پژوهشگر فرضیه ساختارمند و از قبل تعیین شده‌ای را به شکل مرسوم روش کمی در ذهن نمی‌پروراند. به اعتقاد بیتس، "هیچ پژوهشگری در هیچ رشته‌ای علمی نیست که تحقیقش را به‌سان یک لوح نانوشته آغاز کند" (بیتس، ۱۳۷۵ به نقل از منادی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۷). به عبارتی، در فرضیه انعطاف‌پذیری وجود دارد. به همین دلیل اطلاعات به دست آمده، تحلیل‌ها و نتایج، پژوهش را هدایت و فرضیه‌ها را شکل می‌دهند. لذا فرضیه آزمایی هدف روش کیفی نمی‌باشد.

¹ Overlap

در ضمن، محدود نبودن در سطح یک یا دو متغیر، از دیگر ویژگی‌های این روش می‌باشد. در رویکرد کیفی از سویی، تعداد متغیرها محدود نبوده و از سوی دیگر به دنبال رابطه همبستگی بین متغیرها نیز نمی‌باشیم. توصیف وضعیت موجود یک موضوع یا واقعیت (بر اساس و از منظر بازیگران اجتماعی^۱ آن موقعیت)، و دلایل وجودی آن از اهداف روش کیفی می‌باشد (منادی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۷).

اما بحث قابل تأمل این است که تحقیقات کیفی به نظریه‌سازی منتهی می‌شوند. چرا بر این باوریم که روش کیفی به نظریه‌سازی منتهی می‌شود؟ زیرا از زمین پژوهش یعنی واقعیت جامعه مورد مطالعه یا واقعیت بومی می‌آغازد. در نتیجه، نظام ارزش‌ها، هنجارها، قوانین و ذوقیات همان جامعه (یا در مفهوم کلی فرهنگ) را در نظر می‌گیرد. هم‌چنین، روانشناسی افراد همان جامعه ملاک است که متفاوت از روانشناسی دیگران است. حتی وضعیت اقتصادی، معیشتی، اجتماعی و سیاسی آن جامعه ملاک و مدنظر است. دوم، تمامی ابعاد، زوایا و بخش‌های مختلف موضوع یا به عبارتی مؤلفه‌ها و متغیرهای زیادی را مدنظر قرار می‌دهد. یعنی تمامیت موضوع یا پدیده مورد مطالعه است. سوم، نوع و شکل ارتباطات بین افراد مختلف و از طرف دیگر، بین افراد و نهادهای اجتماعی آن جامعه و مکانیسم‌های نوع ارتباطات بین متغیرها، مختص آن جامعه می‌باشد. بنابراین، بررسی مسائل و مطالب زمین پژوهش و واقعیت آن جامعه، مدنظر است (منادی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۷).

در بیشتر موارد آنچه که از پژوهش کیفی حاصل می‌شود، به جای آزمون فرضیه، ارائه فرضیه است و این فرضیه‌ها پژوهشگر را قادر می‌سازد که بگوید این‌ها روابط احتمالی هستند که یافته‌های پژوهش من محسوب می‌شوند (حریری، ۱۳۸۵، ص ۵۳). در پژوهش حاضر نیز در نهایت فرضیاتی در مورد تصاویر آینده ساخته شده‌اند.

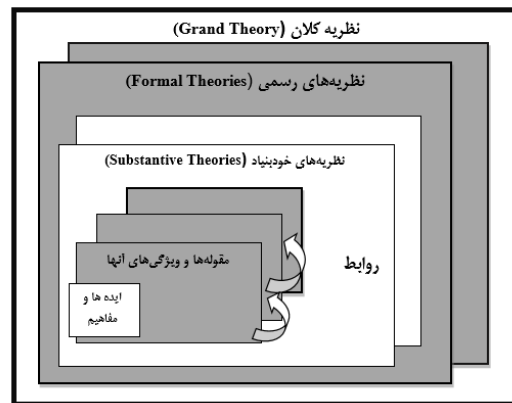
یک نکته کلیدی را نبایستی از نظر دور داشت و آن تفاوت بین سه نوع نظریه است. نظریه‌ای که پژوهش حاضر به آن می‌رسد، تنها توصیف‌کننده حوزه‌ای است که مورد مطالعه قرار گرفته است و با آنچه که به طور عمومی به آن نظریه می‌گوییم، تفاوت دارد. نظریه^۲ کلان^۳، نظریه^۴ رسمی^۳ و نظریه^۴ خودبنیاد^۴، را می‌توان انواع نظریه در دنیای علوم دانست (شکل ۳-۲ به نقل از مولایی، ۱۳۹۰، ص ۳۴)، که پژوهش حاضر به دنبال رسیدن به سومی است و در سطح خردتری از دو مورد اول قرار دارد.

^۱ Acteur Social

^۲ Grand Theory

^۳ Formal Theory

^۴ نظریه خودبنیاد برای ترجمه Substantive Theory استفاده شده است. بیوک محمدی در کتاب «اصول روش تحقیق کیفی: نظریه‌های مبانی، رویه‌ها و شیوه‌ها» (۱۳۸۷)، این عبارت را به «نظریه مستقل» ترجمه کرده است. صصلایی و همکاران هم در کتاب «تحقیق گراند تئوری در علوم پزشکی: فلسف و اصول کاربردی» (۱۳۸۶) از ترجمه «نظریه پایه» استفاده کرده‌اند.



شکل ۳-۲: انواع نظریه و رابطه آنها با یکدیگر (لمان^۱، ۲۰۱۰، ص. ۴۲).

۳-۶ نمونه‌گیری

نمونه‌گیری در پژوهش‌های کیفی با پژوهش‌های کمی تفاوت بسیاری دارد، زیرا هدف آن به جای تعمیم یافته‌ها، کسب درک عمیق از پدیده مورد بررسی است. انتخاب مشارکت‌کنندگان در پژوهش کیفی با هدف دستیابی به بیشترین اطلاعات در مورد پدیده مورد بررسی انجام می‌شود. در پژوهش کمی تأکید بسیار زیادی بر انتخاب تصادفی (شانس برابر برای انتخاب همه اعضای جامعه پژوهش) وجود دارد، اما در پژوهش کیفی نمونه پژوهش یا مشارکت‌کنندگان، انتخاب یا دعوت می‌شوند. نمونه‌گیری هدفمند که نمونه‌گیری غیر احتمالی، هدف‌دار یا کیفی نیز نامیده می‌شود به معنای انتخاب هدف‌دار واحدهای پژوهش برای کسب دانش یا اطلاعات است. این نوع نمونه‌گیری به دنبال ایجاد قوانین ثابت و تغییرناپذیر و یا تعمیم نتایج نیست بلکه سعی در شناخت بهتر هر پدیده در زمینه خاص دارد (رنجبر و دیگران، ۱۳۹۱، ص. ۲۳۸). در مقاطع گوناگونی از فرایند تحقیق با مسئله نمونه‌گیری روبه‌رو می‌شویم. در مطالعه‌ای که با استفاده از مصاحبه انجام می‌گیرد، نمونه‌گیری با تصمیم‌گیری درباره‌ی این که با کدام شخص مصاحبه شود (نمونه‌گیری موردی^۲)، و این شخص باید متعلق به کدام گروه باشد (نمونه‌گیری از گروه‌های موردی^۳) گره خورده است. علاوه بر این، به هنگام تصمیم‌گیری درباره این که کدام یک از مصاحبه‌ها را باید دنبال کرد، یعنی متن‌شان را پیاده و تحلیل کرد (نمونه‌گیری از اطلاعات^۴)، دوباره این موضوع مطرح می‌شود. در حین تفسیر داده‌ها، هنگامی که پژوهشگران تصمیم می‌گیرند کدام بخش از متن را برای تفسیر کلی یا تفسیرهای مبسوط جزئی انتخاب کنند (نمونه‌گیری از درون اطلاعات^۵)، مجدداً این مسئله پیش کشیده می‌شود و بالاخره،

^۱ Lehmann, Hans

^۲ Case sampling

^۳ Sampling groups of cases

^۴ Material sampling

^۵ Sampling within the material

زمانی موضوع نمونه‌گیری مطرح می‌شود که یافته‌ها را ارائه می‌کنید: کدام مورد یا کدام بخش از متن بیش از سایر موارد به کار اثبات یافته‌های شما می‌آید (نمونه‌گیری بازنمودی)^۱؟ (اووه، ۱۳۹۲، ص. ۱۳۴ و ۱۳۵).

در آثار مختلف پیشنهادات متفاوتی برای مسئله نمونه‌گیری ارائه شده است، اما نکته اساسی همان ارائه فضای لازم برای محقق به عنوان انسانی عامل برای تصمیم‌گیری در خصوص فرآیند نمونه‌گیری و همچنین تعداد نمونه است (نوروزی و بیدهندی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۵ و ۱۹۶).

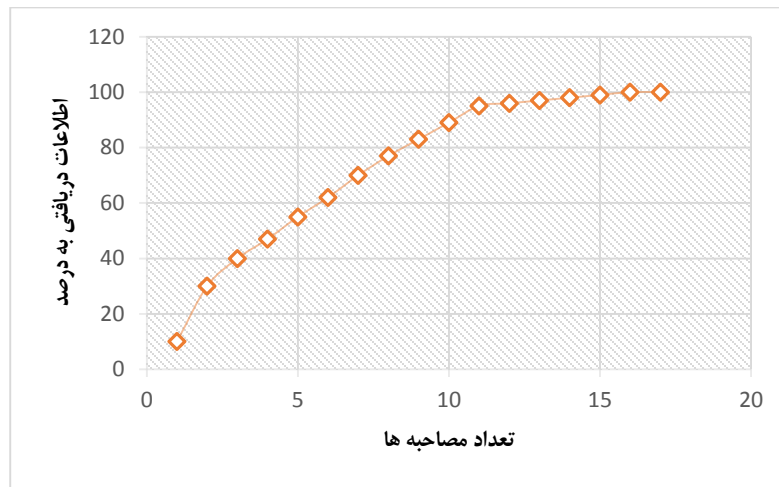
جدول شماره ۳-۲: انواع نمونه‌گیری در فرآیند تحقیق کیفی (اووه، ۱۳۹۲، ص. ۱۳۵).

روش‌های نمونه‌گیری	مراحل تحقیق
نمونه‌گیری موردی نمونه‌گیری از گروه‌های مورد	در حین جمع‌آوری اطلاعات
نمونه‌گیری اطلاعات نمونه‌گیری از درون اطلاعات	در حین تفسیر اطلاعات
نمونه‌گیری ارائه‌ای یا بازنمودی	در حین ارائه یافته‌ها

این پژوهش در میان دانشجویان مقاطع تحصیلات تکمیلی دانشگاه تهران صورت گرفت (نمونه‌گیری از گروه‌های مورد). روند کار به گونه‌ای بود که بعد از مطالعه و بررسی‌های فراوان و استفاده از نظر مشاوران، سؤال‌های مصاحبه نهایی و مصاحبه با دانشجویان داوطلب برای مصاحبه آغاز شد. بعد از آن با روش گلوله برفی و یا دعوت مستقیم توسط مصاحبه کننده (نمونه‌گیری موردی) مابقی مصاحبه‌ها انجام و مصاحبه‌ها تا حد اشباع نظری ادامه یافتند، یعنی زمانی که:

۱. به نظر نمی‌رسد در مصاحبه‌های بعدی داده‌های جدید مرتبط با مقوله‌ها پدید آید؛
۲. مقوله‌ها به غنای کافی رسیده باشند؛
۳. روابط بین مقولات برقرار و تأیید شده‌اند (استراوس و کربین، ۲۰۰۸ به نقل از حسنقلی‌پور و دیگران، ۱۳۹۰، ص. ۱۷۱). نمودار ۳-۱ بیانگر روند به اشباع رسیدن اطلاعات دریافتی از مصاحبه‌ها در این پژوهش است.

¹ Presentational sampling



نمودار ۳-۱: روند به اشباع رسیدن اطلاعات دریافتی از مصاحبه‌ها

در کل ۱۷ مصاحبه در این تحقیق انجام گرفت. در مصاحبه، به مصاحبه شونده‌گان اجازه داده می‌شد تا درباره جزئیات مربوط به موضوع اصلی به اندازه شناخت و تجربه‌های خود نظر دهند. مصاحبه‌ها در مکانی آرام ضبط می‌شدند.^۱ در ابتدای مصاحبه‌ها به طور کلی هدف پژوهش ذکر گردید و تأکید شد که از مصاحبه‌ها تنها برای مقاصد پژوهشی استفاده خواهد شد و هویت افراد به هیچ وجه در گزارش‌های تحقیق و مقالات منتشره، مشخص نخواهد شد. با توجه به سؤالات تحقیق، سؤالات زیر در مصاحبه به‌عنوان سؤالات اصلی در نظر گرفته شد و با توجه به ماهیت نیمه ساختار یافته مصاحبه‌ها، سؤالات دیگری نیز با توجه به پاسخ‌ها و به منظور روشن‌تر شدن مفهوم پاسخ‌های ارائه شده طرح گردید. در پایان هر جلسه‌ی مصاحبه نیز از مصاحبه شدگان درخواست می‌شد که چنانچه مطلب دیگری برای طرح دارند، اضافه کنند. برای افزایش دقت و درستی تجزیه و تحلیل داده‌ها، تمامی مصاحبه‌ها ضبط و سپس هر مصاحبه به طور جداگانه، واژه به واژه تایپ شد. پژوهشگر، هر مصاحبه و یادداشت‌ها را بلافاصله در ۴۸ ساعت اول با دقت و سطر به سطر مطالعه کرده و مفاهیمی که به ذهنش می‌رسید را یادداشت می‌کرد. این مرحله از نخستین مراحل تجزیه و تحلیل داده‌ها در پردازش داده‌های حاصل از مصاحبه است، که اصطلاحاً به آن کدگذاری اولیه می‌گویند.

۳-۷ تدوین سؤالات مصاحبه

بی اغراق یکی از چالش برانگیزترین و زمان‌برترین مراحل پژوهش حاضر، مرحله‌ی طراحی سؤالات مصاحبه‌ها بود. در این مرحله از مشاوره‌ی چندین تن از اساتید و خبرگان آشنا در زمینه آینده‌پژوهی استفاده شد و مطالعه عمیقی نیز بر

^۱ برخی از این مصاحبه‌ها در اتاق بین‌رشته‌ای در دانشکده علوم و فنون نوین دانشگاه تهران و برخی در خوابگاه‌های کوی دانشگاه تهران ضبط شدند.

روی متون منتشر شده بر روی موضوع آینده‌پژوهی انجام گرفت. حاصل این تحقیق و تفحص سؤالات زیر بودند که در مصاحبه‌ها از آن‌ها استفاده شد.

برای کم شدن از فشار روانی و استرس مصاحبه شوندگان و نیز برای ایجاد اعتماد در آنان، مدخل ورود به مصاحبه برخی سؤالات ابتدایی در مورد رشته تحصیلی، شغل، درآمد، تحصیلات، محل تولد و بودند. بعد از ایجاد جو دوستانه‌تر سؤالات زیر به ترتیب از مصاحبه شونده‌ها پرسیده می‌شد:

چند سؤال بعدی کمی در مورد زمان حال پرس و جو می‌کنند. مانند:

- در حال حاضر چه چیزی در کانون توجه شما قرار دارد؟ در واقع تمرکز شخصی شما روی چیست و چرا؟ (کانون توجه شما چیست؟)
- الان چه موضوعی در جامعه هست که بیشتر از همه توجه مردم را به خودش جلب کرده است؟ (کانون توجه جامعه چیست؟)

مرحله بعد وارد سؤالات تخصصی‌تر برای استخراج تصاویر می‌شد.

- کلمه‌ی آینده برای شما تداعی‌کننده‌ی چه چیزی است؟
- به نظر شما چه کسانی توانایی بیشتری برای تأثیرگذاری بر روی آینده دارند؟ مثلاً سیاست‌مدارها، بازرگانان، روحانیون، معلم‌ها، بازاری‌ها، تکنوکرات‌ها، دانشگاهیان. خود شما؟ در واقع چه گروهی را مالک آینده می‌دانید؟
- از نظر شما آیا جامعه ما آرمان شهری دارد؟ آیا خود شما آرمان شهری دارید؟
- فرض کنید دو چیز شما را حرکت می‌دهد. یکی گذشته مثل خاطرات، خانواده، شهر، قومیت یا از این قبیل چیزها و دیگری هم آینده مانند آرزوها، خواسته‌ها، آرمان‌ها. فکر می‌کنید در حال حاضر کدام یک از این دو مقوله بیشتر منجر به حرکت رو به جلوی شما می‌شوند. فشار گذشته یا کشش آینده؟
- اگر برای یک روز اختیار جامعه در دست شما باشد، چه چیزی را تغییر می‌دهید؟
- اگر شما نویسنده یک داستان باشید، قهرمان داستان شما کیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟
- دوست دارید در آینده به کدام صندلی تکیه بزنید؟
- تصور می‌کنید بهترین و بدترین اتفاقی که می‌تواند در آینده برای شما بیفتد، کدام است؟
- فرض کنید شما پیش‌گو هستید و گوی بلورینی برای پیش‌گویی جلوی شماست. چه چیزی در آن می‌بینید؟
- تیتراژ روزنامه‌ای که در همین روز در سال ۱۳۹۷ منتشر می‌شود را بنویسید (یک روزنامه با تیتراژ خالی در اختیار پاسخ‌دهنده قرار می‌گرفت).

- تصور کنید امروز یک روز بهاری در سال ۱۴۱۰ است. یعنی ۱۷ سال بعد. در آن زمان شما مشغول چه کاری هستید؟ یک روز زندگی خود را به اختصار توضیح دهید.
- لطفاً جملات زیر را کامل کنید:
- امیدوارم تا ۱۰ سال آینده
- بعید می‌دانم تا ۱۰ سال آینده
- مهم‌ترین ترس شما چیست؟
- اگر شما صاحب فرزندی بشوید (یا شاید هم هستید)، فکر می‌کنید، وقتی به سن کنونی شما برسند، چه دنیایی دارند؟ چه چیزهایی شبیه و چه چیزهایی متفاوت از زمان حال است؟
- اگر بتوانید مسائلی را از اکنون به فرزندان آموزش دهید، آن آموزش‌ها کدامند؟
- فکر می‌کنید چه تفاوتی بین سبک مادر شدن (پدر شدن) شما و سبک مادر شدن (پدر شدن) فرزندان وجود خواهد داشت؟
- اگر زندگی شما شبیه به یک کتاب باشد و خود شما نویسنده آن کتاب باشید، فکر می‌کنید فصل آخر را چگونه بنویسید؟ داستان شما چگونه پیش می‌رود؟
- اگر چیزی به ذهن شما می‌رسد که من باید بشنوم و در مورد تصاویر آینده است، ممنون می‌شوم بیان کنید.

جواب برخی از سؤالات طولانی و برخی سؤالات خود باعث ایجاد سؤالات بیشتر می‌شد. هر مصاحبه بین سی دقیقه تا یک ساعت و چهل و پنج دقیقه به طول انجامید. در تمامی طول مصاحبه‌ها، مصاحبه‌کننده سعی کرده است تا کمترین دخالت را در جهت‌دهی عامدانه به اظهارنظرهای مصاحبه‌شوندگان داشته باشد و فقط وقتی جواب سؤالات از بحث اصلی منحرف می‌شد، به‌صورت غیرمستقیم بحث را به مجاری اصلی هدایت می‌کرد.

۳-۸ تحلیل لایه‌ای علی^۱

روش تحلیل لایه‌ای علی^۲ که در گفتمان نوپدید آینده‌پژوهی قرار دارد، تا حد زیادی ناشی از پس‌اساختارگرایی، کلان تاریخ‌ها و نظریه چند فرهنگی پسا استعماری است. این روش به دنبال حرکت در فراسوی سطح ظاهری تحقیقات متعارف علوم اجتماعی و روش‌های پیش‌نگری^۳ است، چرا که این روش‌ها در اغلب موارد قادر به شکافتن و طرح مسائل گفتمان‌ها، جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌ها نیستند و نمونه آرمانی، اسطوره‌ها و استعاره‌ها را بیان نمی‌کنند. روش تحلیل لایه‌ای علی کمتر به پیش‌بینی یک آینده خاص توجه دارد و بیشتر به گشودن فضای حال و گذشته، جهت خلق آینده‌های بدیل می‌پردازد. این روش تمرکز کمتری بر فضای افقی آینده‌ها دارد و بیشتر به بعد عمودی آینده‌پژوهی و لایه‌های تحلیل نظر دارد. تحلیل لایه‌ای علی فضای خلق گفتمان‌های سازنده را می‌گشاید که در ادامه به صورت سناریوها^۴ ظاهر می‌شوند. در اصل می‌توان گفت، تحلیل لایه‌ای علی فراچارچوبی برای ترکیب سنت‌های تحقیقاتی متفاوت است. این سنت‌ها، به طور کلی در علوم اجتماعی و به طور خاص در آینده‌پژوهی، سیال و متغیر هستند. آینده‌پژوهی از سطح ملاحظات هستی شناختی درباره‌ی ماهیت پیش‌بینی‌پذیر بودن جهان، به سمت ملاحظات معرفت‌شناختی درباره منافع و علایق دانشی در ادعاهای مختلف پیرامون آینده حرکت کرده است.

این امر منجر به آن شده که آینده‌پژوهی از جایگاه و وضعیت "فرزند نامشروع اثبات‌گرایی" (پیش‌بینی) به جایگاه تعبیری و تفسیری دست یابد. تکامل مفهومی این حوزه تاکنون متوقف نشده است. این اواخر، روش‌شناسی‌های آینده-پژوهی تحت تأثیر و نفوذ دیدگاه‌های پس‌اساختاری قرار گرفته اند، و به آنچه که پیش‌نگری می‌شود، اهمیت نمی‌دهند. بلکه آن آنچه که در پیش‌نگری‌های خاص و تصاویر آینده مورد غفلت واقع می‌شوند را، مورد توجه قرار می‌دهند. این یک رویکرد لایه‌ای نسبت به واقعیت است که همزمان، محدودیت‌ها و مرزهای عقلانیت ابزاری نیز در آن لحاظ شده‌اند. محدودیت‌هایی که تا حد زیادی ناشی از نقدهای طرح شده درباره عقلانیت توسط محققان جنبش‌های محیط‌زیست، جنبش فمینیستی و جنبش‌های معنوی و فکری - علوم جدید پسا طبیعی - اند. همچنین این دیدگاه مدنظر است که ما جهان را چگونه می‌شناسیم و چگونه این دانسته‌ها در فاجعه‌های پیرامون ما سهم دارند. در واقع، داده در بافت معانی و معرفت‌ها یا پارامترهای دانشی که به معانی ساختار می‌بخشند، دیده می‌شود؛ مثلاً، طبقه، جنسیت، نظام اداری، اسطوره‌ها و استعاره‌هایی که باورهای عمیق را سازمان می‌دهند، آسیب‌ها و تعالی که در طی زمان هویت را تعریف می‌کنند، آنچه

^۱ این بخش بر اساس کتاب تحلیل لایه‌ای ای علت‌ها: نظریه و مورد کاوی‌های یک روش‌شناسی یکپارچه و متحول ساز آینده‌پژوهی (مجموع مقالات) از سهیل عنایت اله نوشته شده است که در ایران و به همت موسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی؛ مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری دفاعی ترجمه شده است. در هر جا که احساس شد ترجمه نامفهوم است، به متن اصلی کتاب مراجعه گردید. نکته قابل تأمل آنکه تقریباً تمامی مقالات و کتاب‌هایی که به زبان انگلیسی و فارسی در زمینه تحلیل لایه‌ای علی به چاپ رسیده‌اند، به لحاظ نوشتار مشابه‌اند، بدین ترتیب در اینجا به کتاب اصلی مراجعه شد.

^۲ (Causal Layered Analysis (CLA) در متون فارسی بیشتر به «تحلیل لایه لایه ای علت‌ها» ترجمه شده است. در حالی که به نظر می‌رسد که «تحلیل لایه‌ای علی» ترجمه‌ای صحیح‌تر باشد.

^۳ Forecasting

^۴ Scenarios

که معنا می‌دهد و آنچه که باید باشد. روش تحلیل لایه‌ای علی درصدد کنار زدن سطح بالای کوه یخ برای تحلیل پایین دریا نیست؛ در واقع به تمام سطوح نیاز است تا تحقیقاتی ارزشمند و متحول‌ساز انجام گیرد. از این گذشته، در این حلقه‌ی داده - معنا - معرفت - اسطوره، بازسازی از بین نمی‌رود. اقدام در دل معرفت‌شناسی قرار دارد.

در نتیجه ما به دنبال اتخاذ رویکردی به‌گزین و یکپارچه اما لایه‌ای به روش‌شناسی هستیم. این رویکرد مبتنی بر مفاهیم منحصر به فرد و خاص یک پژوهشگر نیست. همچنین به سمت پسامدرن چرخش ندارد، که در آن تمام روش‌ها یا رویکردها دارای ارزش و اعتبار برابر هستند. سلسله مراتب از بین نمی‌رود و دید عمودی باقی می‌ماند. اما قدرت دیگران را به چالش می‌کشد و سلسله مراتب را از وضعیت‌های فنودالی و سنتی جدا می‌سازد. این به‌گزینی‌گرایی صرفاً یک نسخه تجربه‌گرایی آمریکایی نیست "هر کاری که می‌خواهی بکن، تنها مشکل را حل کن". این امر که چگونه اسطوره، جهان‌بینی و بافت اجتماعی مسائل خاص لیتانی را خلق می‌کنند، موضوعی اساسی و بنیادین است. این سیاست معرفت‌شناسی بخشی از فرایند تحقیق است. سیاست مورد توجه قرار می‌گیرد و منافع آشکار می‌شوند. البته، تمام منافع و علایق شخصی آشکار نمی‌شود، در واقع، معرفت به آنچه که می‌توانیم یا نمی‌توانیم بدانیم شکل می‌بخشد. در حالی که رویکردهای به‌گزین و لایه‌ای امید به پی بردن به نکات ناشناخته دارند. اذعان و اقرار به وجود ناشناخته‌ها در مرکز و محور تحقیقات آینده‌پژوهی قرار دارد. این بدان معنا نیست که نمی‌توان آینده را به دقت پیش‌بینی کرد، بلکه بدان معنا است که مطالب ناشناخته به عنوان مفاهیمی ذهنی وارد هر نوع تحقیقی می‌شوند. از این گذشته، مطالب ناشناخته به شیوه‌های مختلف بیان می‌شود و روش‌های متفاوتی برای پی بردن به آن‌ها وجود دارد.

۳-۸-۱ جستاری در بافت تاریخی

می‌توان گفت تحلیل لایه‌ای علی برگرفته از عوامل مختلف است. عامل نخست مفهوم کدهای تمدنی عمیق یوهان گالتونگ^۱ است که در زیر سطح اقدامات روزانه ملت‌ها قرار دارد (Galtung, 1981). بنابر دیدگاه گالتونگ، به منظور درک واقعی روابط بین‌الملل باید به سطحی فراتر از مواضع رسمی و ملی برسیم و آن‌ها را بر اساس ریشه‌های تمدنی‌شان درک کنیم. می‌شود این دیدگاه را این‌گونه تصور کرد که ما باید به سطحی فراتر از اقدامات مرئی و محسوس ملت‌ها برسیم و به علل تاریخی اقدام، و به جهان‌بینی شکل‌دهنده به رفتار آن‌ها و اسطوره‌های اولیه، که تمامی معنا را شرح و توضیح می‌دهند، بپردازیم.

میشل فوکو^۲ - به‌طور عمده از طریق تعبیر و تفسیر مایکل شاپیرو^۳ - دارای نفوذ و تأثیر معادل است. معرفت‌ها یا چارچوب‌های تاریخی دانش، در درک این امر که چگونه نام‌گذاری‌های خاص واقعیت تبدیل به امری طبیعی شده‌اند،

^۱ Johan Galtung

^۲ Michel Foucault

^۳ Michael Shapiro (مایکل شاپیرو استاد علوم سیاسی در دانشگاه هاوایی است که احتمالاً عنایت اله نظرات فوکو را از وی آموخته است)

نقش اساسی دارند. تبارشناسی "چرایی" امر را شرح و توضیح می‌دهد. اگر چه فوکو کار خود را اثری ضد روش‌شناسی می‌داند، لیکن عنایت اله با کنار هم قرار دادن شالوده‌شکنی و تبارشناسی، یک روش‌شناسی چند لایه به وجود آورده است. در حالی که می‌توان از روش تحلیل لایه‌ای علی در تمامی انواع تحقیقات، به‌خصوص در علوم انسانی و اجتماعی (و مطمئناً تمام تحقیقات سیاسی)، استفاده کرد ولی این روش بر تحقیقات درباره آینده متمرکز است. عنایت اله با توجه به تحقیقات انجام گرفته در حوزه آینده‌پژوهی توسط دیگران (پژوهشگرانی همچون لین، استون، ماسینی، سردار، آمار و بزولد^۱)، آینده‌پژوهی را به سه بعد تحقیقاتی هم‌پوشان تقسیم کرد: تجربی، تعبیری و انتقادی^۲. دیدگاه نوپدید چهارم "تحقیق حین اقدام" است. هر بعد دارای فرض‌های متفاوتی درباره واقعیت، حقیقت، نقش فاعل، ماهیت جهان و ماهیت آینده است. آنچه که اینجا مهم است ویژگی منحصر به فرد روش تحلیل لایه‌ای علی در به کارگیری هر چهار دیدگاه است؛ این روش به بافتاربندی داده (پیش‌بینی) با معانی (تعبیری) داده شده به آن‌ها و سپس قرار دادن آن‌ها در ساختارهای مختلف تاریخی قدرت / دانش طبقه، جنسیت، وارنا^۳ و معرفت (انتقادی) همراه با بیان داستان‌های ناخودآگاه، به تعریف معرفت می‌پردازد. با وجود آن که روش تحلیل لایه‌ای علی به ترکیب دیدگاه‌های مختلف - علم، علوم اجتماعی، فلسفه و اسطوره‌شناسی - می‌پردازد، ولی بهترین جایگاه آن در تحقیقات آینده‌پژوهی انتقادی است.

آینده‌پژوهی انتقادی، همچون دیگر علوم اجتماعی مهم، به‌عنوان گفتمان آینده ظاهر شده و به طور قاطع از حوزه ملاحظات هستی‌شناختی درباره قابلیت پیش‌بینی‌پذیری جهان به حوزه ملاحظات معرفت‌شناختی درباره منافع دانش در ادعاهای مختلف پیرامون آینده حرکت کرده است. در رویکرد انتقادی پسا‌ساختاری، به پیش‌بینی یک رویداد خاص (مثلاً آینده جمعیت در سنت تجربی) یا تعبیر درک بهتر (معانی مختلف اعطا شده به جمعیت‌شناسی و آینده‌های جمعیت) پرداخته نمی‌شود، بلکه به واحدهای مسئله‌ساز تحلیل پرداخته می‌شود (مثلاً، چرا باید به موضوع جمعیت پرداخت؟). در نتیجه، تأکید زیادی بر تعریف بهتر آینده صورت نمی‌گیرد، بلکه به "عدم تعریف" آینده و طرح پرسش از آن پرداخته می‌شود. مثلاً، پیش‌نگری‌های جمعیتی دارای اهمیت و ارزشی معادل "جمعیت" در گفتمان تاریخی نیستند. مثلاً، می‌توانیم این پرسش را مطرح کنیم که چرا "جمعیت" به جای "جامعه" مورد پیش‌نگری قرار می‌گیرد؟ اگر از واحدهای بدیل تحلیل استفاده شود، آینده‌های متفاوت چگونه ظاهر می‌شوند؟

¹ Linestone, Masini, Sardar, Amara, and Bezold

² Empirical, Interpretive, and Critical

^۳ وارنا (Varna) (رنگ) بر اساس مفهوم «طبقه» مارکس پدید آمده و شامل معرفت (مرزهای دانستن) و نوع اجتماعی - روان‌شناختی است. به طور سنتی واژه وارنا اشاره به کاست (Cast) دارد. سارکار آن را از چارچوب فکری هندو خارج ساخته و آن را در کلان تاریخ‌ها مطرح ساخته است. در نتیجه، سارکار چهار نوع تاریخی را مطرح ساخته است: کارگر، جنگجو، روشنفکر و بازرگان. هدف نظام سارکار کسب اطمینان از چرخش نخبگان است، یعنی این که یک وارنای خاص برای مدت بسیار طولانی حاکم نخواهد بود. می‌توان آن‌ها را به‌عنوان معرفت‌ها در نظر گرفت و خطی بودن پیش مدرن، مدرن و پسا‌مدرن را به چالش کشید.

در نتیجه، با اتخاذ یک دیدگاه سیاسی گسترده‌تر می‌توانیم این پرسش را مطرح کنیم که چرا باید به پیش‌بینی جمعیت پرداخت. چرا نرخ‌های رشد مهم‌تر از سطوح مصرف هستند؟ رویکرد پساساختاری سعی در به چالش کشیدن، مورد پرسش قرار دادن روندهای مطرح شده و همچنین تعیین پایگاه طبقاتی آن‌ها همچون تحقیقات انتقادی متعارف مارکسیست‌های جدید دارد. این نکته مطرح می‌شود که کدام رویدادها و روندهای دیگر را می‌توان ارائه کرد و چگونه یک موضوع پس از طرح رویداد یا روند در گام نخست و همچنین "هزینه" آن ساخت اجتماعی خاص، شکل می‌گیرد و کدام پارادایم از طریق طرح یک روند یا رویداد مورد استفاده قرار می‌گیرد؟

بهره‌گیری از دیگر روش‌های کسب دانش، به خصوص دسته‌بندی‌های دانش در تمدن‌های دیگر، یکی از مفیدترین شیوه‌های فاصله گرفتن از زمان فعلی است. مثلاً در مثال جمعیت ما می‌توانیم این دیدگاه را مطرح سازیم که چگونه تمدن‌های کنفوسیوسی^۱، اسلامی، یا هندی گفتمان جمعیت را می‌سازند^۲ و سناریوهای آینده جمعیت مطرح و آشکار می‌شوند، زیرا دسته‌بندی بنیادین سناریوها، در این مورد یعنی جمعیت، مسئله مورد مناقشه است. در این رویکرد، زبان عنصری نمادین نیست؛ بلکه سازنده واقعیت است و تفاوت بنیادین از قلمروی تجربی دارد که در آن زبان امری شفاف و واضح فرض می‌شود که صرفاً به توصیف واقعیت به شیوه‌ای خنثی می‌پردازد و یا در دیدگاه تعبیری که زبان مبهم است و به شیوه‌های خاص به واقعیت رنگ می‌بخشد^۳. در مرکز رویکرد تعبیری و انتقادی مفهوم تحقیقات آینده‌پژوهی تمدنی قرار دارد. تحقیقات تمدنی دسته‌بندی‌های فعلی را دچار مشکل می‌سازد، زیرا آن‌ها اغلب مبتنی بر تمدن غالب هستند (به خصوص تمدن غرب در پانصد سال اخیر). این نکته برای ما آشکار می‌شود که در پشت سر سطح واقعیت تجربی، واقعیت فرهنگی (تفکرات موجود در مورد مسائل تجربی) و پشت سر آن جهان‌بینی (فرض‌های ناخودآگاه درباره ماهیت جهان واقعی) وجود دارند.

۳-۸-۲ پساساختارگرایی به عنوان یک روش

جعبه ابزار آینده‌پژوهی پساساختارگرا شامل پنج مفهوم است که عبارتند از:

^۱ Confucian

^۲ واژه «می‌سازند» به این دلیل به کار رفته که تمدن‌ها نه تنها قادر به دیدن یا توصیف هستند، بلکه همچنین ساختار اجتماعی آن‌ها در این امر دخالت دارد که چگونه یک مفهوم خاص همچون «جمعیت» خلق می‌شود. یعنی این که، چارچوب دانش قبل از مقوله دانش وجود دارد.

^۳ موجودیت قبلی واقعیت انکار نمی‌شود، اما بیان واقعیت از طریق زبان و کدهای تمدن و تاریخ انجام می‌پذیرد.

جعبه ابزار پسا ساختارگرایی
ساختارشکنی
تبارشناسی
فاصله‌گیری
گذشته‌ها و آینده‌های بدیل
نظام‌بخشی مجدد دانش

مفهوم نخست ساختارشکنی است. در این مرحله متن یعنی هر چیزی که بتوان آن را مورد نقد قرار داد مانند یک فیلم، کتاب، جهان‌بینی و به طور کلی هر چیزی یا فردی که بتوان آن را مطالعه کرد، انتخاب و به اجزای تشکیل دهنده آن تجزیه می‌شود و این پرسش مطرح می‌شود که چه چیزی محسوس و مرئی و چه چیزی نامحسوس و نامرئی است؟ پرسش‌های تحقیقاتی ناشی از ساختارشکنی عبارتند از:

ساختارشکنی
چه کسی در سطح دانش برتری دارد و در سطوح اقتصادی، اجتماعی و غیره سود می‌برد؟ چه کسی ساکت شده است؟ حقیقت چیست؟
در حوزه آینده‌پژوهی این پرسش‌ها مطرح می‌شود:
۱. کدام آینده غالب است؟
۲. کدام فرض‌های آینده، مرجح هستند؟

مفهوم دوم تبارشناسی است. این به معنای تاریخ مستمر رویدادها و روندها نیست، بلکه بیشتر تاریخ پارادایم‌ها است و به معنای تشخیص این امر است که کدام گفتمان‌ها غالب بوده‌اند و چگونه اصطلاح مورد مطالعه در گفتمان‌های مختلف حرکت و سفر کرده است. در نتیجه، از دیدگاه نیچه^۱ چندان به این موضوع پرداخته نمی‌شود که چه چیزی اخلاقی است بلکه به تبارشناسی مسائل اخلاقی می‌پردازد: یک موضوع چگونه و چه هنگام تبدیل به امری مناقشه‌آمیز می‌شود و این مفهوم در کدام گفتمان‌ها ظاهر می‌شود.

^۱ Nietzsche

تبارشناسی

کدام گفتمان‌ها در ساخت وضعیت فعلی موفق بوده‌اند؟ چگونه در تاریخ حرکت کرده‌اند؟
نکاتی که موجب اهمیت مناقشه می‌شوند، کدام‌اند؟
تبارشناسی‌های آینده کدام‌اند؟

اصطلاح مهم سوم فاصله‌گیری است. مجدداً باید گفت که این امر به مفهوم تمایزگذاری بین بی‌طرفی تجربه‌گرایی و رابطه متقابل تحقیق تعبیری است. فاصله‌گیری یک ارتباط نظری بین تفکر پساساختاری و آینده‌پژوهی ایجاد می‌کند. سناریوها پیش‌نگری امور نیستند، بلکه تصاویر ممکن‌ی هستند که زمان حال را نقد می‌کنند و آن را قابل توجه می‌سازند و در نتیجه امکان ظهور آینده‌های دیگر را فراهم می‌سازند. می‌توان با استفاده از آرمان شهرها^۱ مکان‌های کامل یا ناکجا آباد فضاهای دیگری خلق کرد.

فاصله‌گیری

کدام سناریوها زمان حال را قابل توجه می‌سازند؟ آن را ناآشنا می‌سازند؟ عجیب و غریب می‌سازند؟
غیرمتعارف می‌سازند؟ این سناریوها در فضای تاریخی (آینده‌هایی که می‌توانستند وجود داشته باشند) یا زمان حال یا آینده کدام‌اند؟

اصطلاح چهارم، گذشته‌ها و آینده‌های بدیل است. آینده‌پژوهی تنها بر آینده‌های بدیل تمرکز کرده است، اما در چارچوب انتقادی پساساختاری، گذشته نیز همچون آینده مسئله‌ساز است. گذشته‌ای که حقیقت می‌پنداریم در واقع یک نوشتار خاص از تاریخ است که اغلب توسط فاتحان صورت گرفته است. پرسش‌های این اصطلاح عبارتند از:

گذشته‌ها و آینده‌های بدیل

کدام تعبیر گذشته معتبر است؟
کدام تاریخ‌ها موجب تشویش زمان حال می‌شوند؟
از کدام چشم‌انداز آینده برای حفظ زمان حال استفاده می‌شود؟
کدام حالت موجب برهم زدن وحدت و یکپارچگی زمان حال می‌شود؟

^۱ Utopias

مفهوم آخر، نظام‌بخشی مجدد دانش، بعد متفاوتی فرا روی آینده قرار می‌دهد و به بخش اعظم کار انجام گرفته در تحقیقات آینده‌پژوهی تمدنی شباهت دارد. نظام‌بخشی مجدد دانش به ساختارشکنی و تبارشناسی شباهت دارد چرا که موجب گشودن مقوله‌های خاص می‌شود؛ و به طور خاص بر این امر متمرکز است که چگونه مقوله‌هایی خاص هم چون "تمدن" یا "مراحل تاریخ" به دانش نظم و نظام می‌بخشند.

نظام بخشی مجدد دانش
چگونه نظام بخشیدن به دانش در بین تمدن‌ها، جنسیت‌ها و معرفت‌های مختلف فرق دارد؟ چه چیزی یا چه کسی "دیگری" محسوب می‌شود؟ چه چیزی موجب غیر طبیعی جلوه نمودن نظم‌های فعلی می‌شود و آن را به جای آن که کلی و عمومی باشند، خاص می‌سازد؟

این پنج مفهوم، جعبه ابزار آینده‌پژوهی پسا ساختاری را شکل می‌بخشند. البته، ارتباط نیرومندی با دیگر روش‌های آینده‌پژوهی وجود دارد. مثلاً، روش تحلیل موضوع‌های نوپدید^۱ در یک سطح به پیش‌بینی مسائل خارج از دسته‌بندی‌های متعارف دانش می‌پردازد و این کار را از طریق بر هم زدن دسته‌بندی‌های متعارف، به وسیله مسئله‌ساز جلوه دادن آن‌ها، انجام می‌دهد. مثلاً، مفهوم "حقوق ربات‌ها" ما را وادار به بازاندیشی مفهوم حقوق می‌کند و آن‌ها را مفاهیم جهانی تصور نمی‌کند، بلکه آن‌ها را تاریخی و سیاسی می‌پندارد. همچنین ما را وادار به بازاندیشی مفاهیم هوش و حس می‌کند و این پرسش را مطرح می‌سازد که زندگی چیست؟ در نتیجه یک روش آینده‌پژوهی همچون تحلیل موضوع‌های نوپدید، که به طور متعارف جهت شناسایی روندها و مسائل نوظهور مورد استفاده قرار می‌گیرند، را نباید صرفاً یک روش پیش‌بینی تصور کرد، بلکه می‌تواند انتقادی نیز باشد.

۳-۸-۳ تحلیل لایه‌ای علی و پسا ساختارگرایی

تحلیل لایه‌ای علی از هر پنج مفهوم فوق گرفته شده است، هر چند که ساختارشکنی مفهوم نخستین و اصلی است. چرا که سطح لیتانی^۲ را آشکار می‌سازد. ابعاد دیگر جعبه ابزار پسا ساختاری به همان اندازه مرتبط هستند. تبارشناسی تاریخ چگونگی سیطره و غالب شدن گفتمان‌ها، ایدئولوژی‌ها و جهان‌بینی‌های خاص را ارائه می‌کند. فاصله‌گیری، امکان حرکت جدا از قدرت، سیطره لیتانی و سطوح نظام‌مند واقعیت را فراهم می‌سازد. گذشته‌ها و آینده‌های بدیل آینده را آشکار می‌سازند و به خصوص در سطوح جهان‌بینی مفید هستند و نظام‌بخشی مجدد دانش با به چالش کشیدن دانسته‌ها و

^۱ تحلیل موضوع‌های نوپدید (Emerging issues Analysis) روشی است که به شناسایی موضوع‌ها قبل از تبدیل شدن به یک روند یا مسئله می‌پردازد.

^۲ Litany

ندانسته‌ها و در واقع طرح این پرسش از ما جهت اکتشاف آنچه ما نمی‌دانیم که از آن اطلاعی نداریم، ظهور احتمالات جدید تحول و گذار را امکان‌پذیر می‌سازد.

در سطح کلان، لیتانی یک واقعیت بدون مناقشه است که به طور جهانی توسط نظام بزرگ‌تر سرمایه‌داری / مادی به ما خورانده می‌شود. در دنیای کمونیستی سابق، لیتانی یک حقیقت رسمی بود که توسط حزب توسعه می‌یافت. در جهان اسلام، تفسیر خاصی از قرآن که توسط روحانیون فئودال ارائه می‌شود، عمومی فرض می‌گردد. به هر حال، این بدان معنا نیست که اگر در آینده جامعه‌ای از نوع دیگر وجود داشته باشد - مثلاً جامعه جهانی - سیاره‌ای - فکری - زیست بومی - جنسیتی - مشارکت (چشم‌انداز پایدار عمیقی که توسط تشکلهای اجتماعی جهانی مختلف توسعه می‌یابد) - آنگاه لیتانی محو خواهد شد، بلکه بدین معنا است که به جای آن که یک لیتانی جدید ظاهر خواهد شد. اما فرض نظریه آینده‌پژوهی انتقادی آن است که در طی زمان منجمد شده و تعبیر و تفسیر دیگری را نمی‌پذیرد و سیطره می‌یابد. در نتیجه، هر نظامی لیتانی خاص خود را خلق می‌کند.

در نتیجه، حتی اگر این روش یک جهان‌بینی و نظام جهانی خاص را به چالش بکشد، به صراحت در مورد یک نوع نظام خاص دیگر سخن نمی‌گوید. به هر حال، برای بازیگری که از نظام فعلی منافع فکری، مالی یا معرفتی کسب می‌کند، روشی همچون تحلیل لایه‌ای علی نامطلوب خواهد بود، زیرا منافع وی را آشکار می‌سازد و موقعیتی را که عاری از منافع است به چالش می‌کشد. این روش ضدتجربی (یا ضد تعبیری یا ضد هرگونه لایه‌ای) نیست، چرا که تحقیق تجربی می‌تواند به ارائه شواهد واقعیت کمک کند. مثلاً، شواهد رو به افزایشی وجود دارند که اقدامات بهداشتی سنت‌های دیگر (هندی، چینی و ...) منفعی در بردارد. به هر حال، در یک چارچوب کاری تجربه‌گرا، هدف پیشنهاد لیتانی‌های بهتر بدون به چالش کشیدن کل پروژه است. در این مفهوم، تحلیل لایه‌ای علی به صورت کاملاً واضح به رویکرد عمودی می‌پردازد که در آن لایه‌های عمیق‌تر این امکان را می‌دهند که سطح لیتانی مورد بحث و بررسی قرار گیرد، شکافته شود و مورد پرسش قرار گیرد. از منظر یک فرد تجربه‌گرای سرسخت که به دنبال کنترل دیگر سطوح واقعیت است، این امر دشوار (نامناسب) است زیرا تحلیل لایه‌ای علی به دنبال بافتاربندی این سطوح است. یک فرد پسامدرن‌گرا نیز به کارگیری تحلیل لایه‌ای علی را دشوار می‌یابد، زیرا تمام سطوح برابر نیستند؛ واقعیت به طور کلی نسبی فرض نمی‌شود. تحلیل لایه‌ای علی ارزش "بالاتری" برای عمق قائل است اما در سطوح عمیق‌تر خاتمه نمی‌یابد. حرکت رو به بالا و پایین در سطوح مختلف یک عامل کلیدی است. باقی ماندن در جهان‌بینی یا سطح اسطوره بدون توجه به سطح نظام یا لیتانی احتمالاً موجب بروز فاجعه می‌شود. می‌توان از تحلیل لایه‌ای علی، به شیوه‌های مختلف استفاده کرد و نیازی نیست که یک مشکل جهان فعلی را به چالش کشید. مثلاً، لیتانی را می‌توان ویژگی‌هایی مری و قابل رؤیت تصور کرد. مثلاً به این گله و شکایت دقت کنید: "محسن نمی‌تواند بخواند." در سطح نظام، باید نظام موجود را مورد پرسش قرار داد که موجب ظهور سطوح پایین خواندن یا نمرات پایین ریاضی می‌شود. می‌توان جریان اطلاعات بین والدین، آموزگار، مدیر و کودک را تعقیب کرد. در سطح جهان‌بینی، دیدگاه‌های بنیادین آموزش را می‌توان مورد اکتشاف قرار داد. آن‌ها

می‌توانند صنعت و نظام بنیاد (مثلاً، دیدگاه دولت، دیدگاه والدین، دورنماهای آموزگاران) جایگاه جهانی‌سازی (به مدرسه رفتن جهت کسب مزیت رقابتی در بازار جهانی) یا یک جنبه چالش‌برانگیز دیگر همچون جنبش کنار گذاشتن مدرسه رفتن باشند. سرانجام این‌که، در سطح اسطوره / استعاره می‌توان داستان‌های اصیل آموزش را مورد بحث و بررسی قرار داد. مثلاً، آیا دانش‌آموز یک ظرف خالی است که باید توسط آموزگار پر شود؟ یا یک سنگ لوح خالی است که باید آموزگار بر روی آن بنویسد؟ یا بذری است که باید به آن آب داد یا گلی است که باید آن را تغذیه و پرورش داد؟ یا حتی یک رایانه است که نقش آموزگار صرفاً کمک به جست‌وجوی اطلاعات یا فرآیند دانلود اطلاعات است.

۳-۸-۴ روش پیاده‌سازی تحلیل لایه‌ای علی

روش تحلیل لایه‌ای علی همچون تمامی روش‌هایی که با قدرت از دل یک نظریه مطرح شده‌اند، از طریق انجام پروژه‌های گوناگون توسعه و تکامل یافته است. این روش از طریق ده‌ها بار به کارگیری واقعی آن در مجموعه‌های مختلف - سازمان‌های بین‌المللی، دانشگاه‌ها، مؤسسات، سازمان‌های غیردولتی و مراکز کسب و کار - تکامل یافته و در این فرآیند پالایش یافته است. مثلاً، در حالی که یک دانشجوی مقطع دکتری ممکن است از این روش جهت سازمان‌دهی انواع مختلف "داده" - مثلاً کمی، کیفی و انتقادی - استفاده کند، یک شرکت نیز ممکن است از آن جهت توسعه محصولات و خدمات متنوع خود یا بازاریابی هدف شرکت استفاده کند. ممکن است یک نهاد از آن جهت تدوین راهبرد خود برای مخاطبان مختلف (مثلاً دانشجویان، استادان، جامعه، دولت، گروه‌های مختلف) با انتظارات موقت مختلف (نیازهای آنی، میان و بلندمدت) استفاده کند. ممکن است یک جنبش اجتماعی از آن جهت به چالش کشیدن فرمول-بندی‌های سیاست متعارف توسط دولت‌ها و شرکت‌ها بهره گیرد. سرانجام این‌که، روش تحلیل لایه‌ای علی به دلیل برگزاری کارگاه‌های مکرر یادگیری حین عمل در کشورهای مختلف^۱ (آمریکا، استرالیا، زلاندنو، مالزی، آندورا، تایلند، تایوان، سنگاپور، کرواسی، صربستان، آلمان و هلند) و جلساتی که فرهنگ‌های مختلف در آن حضور داشته‌اند، توسعه یافته است. در نتیجه، این روش در طی یک دهه همچون هر روش مفید دیگری از آزمون‌های فردی، جنسیتی، فرهنگی و تنوع نهادی و سازمانی سربلند بیرون آمده است.

تحلیل لایه‌ای علی دارای چهار سطح است. سطح نخست "لیتانی" است. این سطح جایگاه روندهای کمی، مشکلات و مسائلی است که اغلب بنا به دلایل سیاسی در مورد آن‌ها اغراق شده (مثلاً جمعیت بیش از حد) و معمولاً توسط رسانه‌های خبری بیان می‌شوند. در این سطح رویدادها، موضوع و روندها به یکدیگر مرتبط نیستند و غیرمستمر به نظر می‌رسند. نتیجه آن اغلب حس ناتوانی (چه کاری می‌توانم انجام دهم؟) یا انفعال (هیچ کاری نمی‌توان انجام داد!) یا انتظار از دیگران (چرا آن‌ها کاری درباره آن انجام نمی‌دهند؟) است. این سطح متعارف اکثر تحقیقات آینده‌پژوهی است،

۱ عنایت اله در ایران در این زمینه، کارگاه‌هایی را برگزار کرده است.

که می‌تواند به سرعت منجر به خلق سیاست بیم و ترس^۱ شود. سطح لیتانی آشکارترین و مری‌ترین سطح است و نیاز به توانایی تحلیلی اندکی دارد.^۲ در این لایه فرض‌ها به ندرت مورد پرسش قرار می‌گیرند.

سطح **دوم** به علل نظام‌مند از جمله عوامل اجتماعی، فناورانه، اقتصادی، سیاسی، زیست محیطی و تاریخی (مثلاً افزایش نرخ تولد، فقدان تنظیم خانواده) ارتباط دارد. تعابیر در این لایه مبتنی بر داده‌های کمی است. این نوع تحلیل معمولاً توسط مؤسسات سیاستی ارائه می‌شود و به صورت سرمقاله در روزنامه‌ها یا نشریاتی که کاملاً دانشگاهی نیستند، منتشر می‌شود. این سطح عملکرد مناسبی در بیان شرح‌های فنی و هم‌چنین تحلیل علمی و دانشگاهی دارد. نقش دولت و بازیگران دیگر و منافع آن‌ها در اغلب موارد در این سطح مورد اکتشاف قرار می‌گیرد. در اغلب موارد در مورد داده پرسش می‌شود؛ به هر حال، زبان پارادایمی که در آن موضوع مورد نظر شکل می‌گیرد را به چالش و مناقشه نمی‌کشد، بلکه نسبت به آن مطیع و فرمانبردار است.

سطح عمیق‌تر **سوم** به گفتمان و جهان‌بینی ارتباط دارد که از آن پشتیبانی می‌کند و اقدام به مشروع‌سازی آن می‌نماید (مثلاً، رشد جمعیت و دورنماهای تمدنی خانواده؛ فقدان قدرت زنان؛ فقدان امنیت اجتماعی؛ بحث جمعیت و مصرف). وظیفه این سطح یافتن فرآیندهای عمیق‌تر اجتماعی، زبانی و فرهنگی مستقل بازیگران و تا حدی مستقل از نظام است. در این سطح تشخیص فرض‌های عمیق‌تر پیش زمینه، یک موضوع بسیار مهم است و تلاش‌هایی جهت چشم‌انداز سازی مجدد مسئله و موضوع صورت می‌گیرد. در این مرحله می‌توان به اکتشاف این امر پرداخت که چگونه گفتمان‌های مختلف (مثلاً ایدئولوژی‌ها و جهان‌بینی‌های بیان شده از طریق تمدن‌ها و معرفت‌ها) بیش از علت یا میانجی یک موضوع هستند و در واقع آن را می‌سازند. این سطح به تحقیق در این مورد می‌پردازد که چگونه گفتمان مورد استفاده در درک مسئله، بخشی از چارچوب‌بندی موضوع و مسئله است.

در اینجا چهار سطح وجود دارند. سطح نخست سطح ذی‌نفعان است که به معنای منافع مختلف بازیگران، سازمان‌ها و نهادها می‌باشد. سطح دوم، سطحی ایدئولوژیک و مواضع عمیق درباره وضعیت فعلی جهان و وضعیتی که باید باشد، است (مثلاً اقتصادگرایی در مقابل توسعه پایدار و یا مارکسیسم جدید). سطح سوم، تمدنی است که از طریق جهان‌بینی‌ها (مثلاً غربی، اسلامی و کنفوسیوسی) بیان می‌شود. سطح چهارم معرفتی است (مثلاً پسامدرن، مدرن و پیش‌مدرن یا نظم‌های چرخه‌ای / مارپیچی / پاندولی دانش). تصمیم‌گیری در مورد گفتمان مورد استفاده (یا ترکیب ذی‌نفع، ایدئولوژی، تمدنی و معرفتی) بستگی به موقعیت دارد.

۱ گزارش «محدودیت‌های رشد» کلوب رم و مطالعات دیگر، نمونه‌های نوین این امر هستند.

۲ البته افرادی که در توسعه سطح لیتانی دخالت دارند نه تنها باید دارای توانمندی و قابلیت تحلیل بالا باشند، بلکه باید همچنین دارای ظرفیت شکل بخشیدن به نظام، جهان‌بینی و سطح استعاره / اسطوره باشند. سطح لیتانی، لیتانی محسوب نمی‌شود مگر اینکه بر چیزی تکیه داشته باشد. لیتانی اقتصادگرایی بر نظام مالی جهان، جهان-بینی سرمایه‌داری، اسطوره حرص و طمع، دست نامرئی و منافع خود تکیه دارد.

می‌توان در این مرحله بر اساس گفتمان‌های مختلف، سناریوهای بدیل مجزایی ارائه کرد. این سناریوها یک بعد افقی به تحلیل لایه‌ای ما می‌افزایند. در این سطح بنیان‌های چگونگی ارائه لیتانی و متغیرهای مورد استفاده جهت درک لیتانی مورد پرسش قرار می‌گیرند.

لایه‌ی **چهارم** تحلیل، سطح استعاره و اسطوره است. در این سطح داستان‌های عمیق و الگوهای جمعی، یعنی ابعاد ناخودآگاه و اغلب احساسی مشکل، مسئله وجود دارند. این سطح تجربه سطح غریزی / احساسی در مورد جهان‌بینی مورد نظر فراهم می‌سازد. زبان مورد استفاده کمتر خاص و ویژه بوده و ارتباط بیشتری با تصاویر دیداری رو به تکامل دارد و به لمس قلب به جای خواندن ذهن می‌پردازد. این سطح ریشه و مبدأ طرح پرسش است.

لایه چهارم ما را به سطح اسطوره‌ای هویت می‌برد. این دورنما گامی رو به عقب از آینده واقعی جهت پرداختن به فرض‌های عمیق‌تر آینده‌ی مورد بحث، به خصوص غیرمنطقی یا پسامنتقی است. مثلاً، سناریوهای خاص فرض‌هایی خاص درباره ماهیت زمان، عقلانیت و عامل انسانی دارند. باور به این امر که آینده همچون پرتاب یک تاس است از یک ضرب‌المثل عربی درباره آینده کاملاً متفاوت است: "به خدا توکل کن اما شترت را ببند (با توکل زانوی اشتر ببند)"، و آن نیز هم از یک چشم‌انداز آمریکایی درباره آینده که این مقوله را بدون محدودیت و مملو از انتخاب و فرصت می‌داند، تفاوت دارد. از دیدگاه تفکر کنفوسیوسی، انتخاب و فرصت در بافت خانواده و اجداد و نه صرفاً تصمیم‌های فردی وجود دارد.

در کارگاه‌هایی که درباره ی آینده در خارج از غرب برگزار می‌شود، استعاره‌های متعارفی همچون دو راهی جاده، آینده جلوی خودرو یا پایین آمدن از یک رودخانه صخره‌ای به ندرت معنا و مفهومی دارد. اتباع آسیا، آینده را به‌صورت یک درخت (موجودی زنده با ریشه‌ها و انتخاب‌های زیاد)، یک فرش به‌خوبی بافته شده (خدا بافنده آن است)، یک نارگیل (سطح خارجی سفت و سطح داخلی نرم) یا خودرویی با راننده‌ای کور (فاقد کنترل) می‌بینند.

ساختارشکنی استعاره‌های متعارف و سپس خلق استعاره‌های بدیل یک روش نیرومند به چالش کشیدن زمان حال و خلق احتمال آینده‌های بدیل است. استعاره‌ها و اسطوره‌ها نه تنها بنیان‌های تمدنی عمیق‌تر را برای آینده‌های خاص آشکار می‌سازند، بلکه خلق و درک آینده را به سطحی فراتر از تلاش‌های منطقی و طراحی می‌رسانند. آن‌ها مفاهیم ناخودآگاه و اسطوره‌ای را به گفتمان‌های ما از آینده باز می‌گردانند، دیالکتیک‌های آسیب و تعالی تمدنی تبدیل به بخش‌هایی می‌شوند که موجب کسب بصیرت درباره گذشته، حال و آینده می‌شوند (Galtung, 1996).

تحلیل لایه‌ای علی‌ی‌دارای این بعد استعاره‌ای است و آن را به دیگر سطوح تحلیل پیوند می‌زند. نقطه آغاز آن، این فرض است که سطوح متفاوتی از واقعیت و شیوه‌های کسب دانش وجود دارند. افراد، سازمان‌ها و تمدن‌ها جهان را از دیدگاه‌های مختلف افقی و عمودی می‌بینند.

در نتیجه، تحلیل لایه‌ای علی‌ی‌از ما می‌خواهد که به سطحی فراتر از چارچوب‌بندی متعارف موضوع‌ها برسیم. مثلاً، تحلیل علمی عادی و طبیعی گرایش به ماندن در لایه دوم دارد و گاهی اوقات وارد لایه سوم نیز می‌شود، ولی به ندرت

از لایه چهارم (اسطوره و استعاره) استفاده می‌کند. تحلیل لایه‌ای علی ضمن آنکه به یقین خواهان انجام یک تحلیل عمیق است ولی بر یک سطح خاص متمرکز نیست یا از نظر معرفتی از آن بهره نمی‌برد. در حرکت رو به بالا و پایین در لایه‌ها می‌توان به ترکیب و یکپارچه‌سازی تحلیل و تلفیق پرداخت و در حالت افقی می‌توان به ترکیب گفتمان‌ها، شیوه‌های دانستن و جهان‌بینی‌ها و در نتیجه افزایش غنای تحلیل پرداخت.

آنچه که اغلب ظاهر می‌شود، تفاوت‌هایی است که به آسانی در سناریوهای بدیل بیان می‌شوند؛ هر سناریو به خودی خود تا حدی می‌تواند یک روش متفاوت دانستن را نشان دهد. به هر حال، تحلیل لایه‌ای علی، سناریوها را در فضای عمودی مرتب می‌سازد. مثلاً، پرداختن به موضوع فضاهای توقف و پارکینگ در مراکز شهری می‌تواند دامنه‌ای از سناریوها را خلق کند. سناریوی کوتاه‌مدت افزایش فضاهای پارکینگ (ساخت پارکینگ بر رو یا زیر زمین) دیدگاهی متفاوت نسبت به سناریوی ارزیابی ارتباط راه دور یا سناریوی توزیع فضاها به صورت شانس و تصادفی (به جای قدرت یا ثروت) یا سناریوی طرح پرسش در مورد نقش خودرو در مدرنیته (شهری با خودرو کمتر؟) یا ساختار شکنی ایده فضای پارکینگ همچون بسیاری از کشورهای جهان سوم که در آن‌ها فضاهای محدودی برای "پارکینگ" تصور شده، دارد. در نتیجه، سناریوها در هر سطح متفاوت هستند. سناریوهای نوع لیتانی ابزاری تر هستند، سناریوهای سطح اجتماعی سیاست محورتر بوده و سناریوهای گفتمان / جهان‌بینی سعی در درک تفاوت‌های بنیادین دارند. سناریوهای نوع اسطوره / استعاره مجزا و متمایز هستند و این تفاوت را از طریق یک شعر، داستان و یا تصویر نشان می‌دهند.

۳-۹ تحلیل تم^۱

تحلیل تم یکی از روش‌های اساسی تحلیل در پژوهش کیفی است. این روش برای شناسایی، تحلیل و گزارش دادن الگوهای (تم‌های) موجود در داده‌ها (تعدادی مصاحبه یا یک متن) به کار می‌رود. تم در اصل، مهم‌ترین پاسخ و معنای موجود در داده را در رابطه با سؤال پژوهش نشان می‌دهد (براون و کلارک^۲، ۲۰۰۶ به نقل از محمودی و دیگران، ۱۳۹۳، ص. ۱۷۴).

فراگرد تحلیل تم زمانی آغاز می‌شود که تحلیلگر الگوهای معنایی و موضوعاتی که جذابیت بالقوه دارند را، مورد نظر قرار می‌دهد. این تحلیل شامل یک رفت و برگشت مستمر بین مجموعه داده‌ها و مجموعه کدگذاری‌ها، و تحلیل داده‌هایی است که به وجود می‌آیند. نگارش تحلیل از همان مرحله اول شروع می‌شود. به طور کلی هیچ راه منحصر به فردی برای شروع مطالعه در مورد تحلیل تم وجود ندارد. تحلیل تم فراگردی بازگشتی است که در آن حرکت رفت و برگشتی در بین

^۱ Thematic analysis

^۲ Virginia Braun & Victoria Clarke

مراحل ذکر شده وجود دارد. به علاوه تحلیل تم فراگردی است که در طول زمان باید انجام پذیرد، به این معنی که محقق در طول زمان داده‌ها را گردآوری و تحلیل خواهد کرد (ابویی اردکان و دیگران، ۱۳۹۳، ص. ۲۲).

مضمون یا تم، مبین اطلاعات مهمی درباره داده‌ها و سوالات تحقیق است و تا حدی، معنی و مفهوم الگوی موجود در مجموعه‌ای از داده‌ها را نشان می‌دهد. مضمون، الگویی است که در داده‌ها یافت می‌شود و حداقل به توصیف و سازماندهی مشاهدات و حداقل به تفسیر جنبه‌هایی از پدیده می‌پردازد. به طور کلی، مضمون، ویژگی تکراری و متمایزی در متن است که به نظر پژوهشگر، نشان دهنده‌ی درک و تجربه خاصی در رابطه با سوالات تحقیق است (عابدی جعفری و همکاران، ۱۳۹۰، ص. ۱۵۹).

مضامین یا الگوهای داده‌ها را می‌توان به روش استقرایی (مبتنی بر داده) و روش قیاسی (مبتنی بر نظریه) شناخت. در روش استقرایی، مضامین شناخته شده، به شدت با خود داده‌ها مرتبط هستند. این روش تحلیل مضمون تا حدودی شبیه نظریه داده بنیاد است. در این روش، فرایند کدگذاری داده‌ها بدون تلاش برای انطباق آن با چارچوب کدگذاری از قبل تهیه شده (یا قالب مضامین) صورت می‌گیرد. در روش استقرایی، تحلیل مضمون بر اساس داده‌ها انجام می‌شود (همان، ص. ۱۷۴).

در این پژوهش از رویکرد استقرایی بهره گرفته شده و از فرایند تحلیل شش مرحله‌ای که توسط براون و کلارک ارائه شده، استفاده می‌شود. این مراحل شش‌گانه عبارت‌اند از:

گام اول، آشنایی با داده‌ها.

این مرحله پایه و اساس سایر مراحل پژوهش است. برای اینکه پژوهشگر با عمق و گستره‌ی محتوایی داده‌ها آشنا شود، لازم است که خود را تا اندازه‌ای در آن‌ها غوطه‌ور سازد. غوطه‌ور شدن در داده‌ها معمولاً شامل بازخوانی مکرر داده‌ها به صورت فعال، یعنی جست‌وجوی معانی و الگوهاست.

گام دوم، ایجاد کدهای اولیه.

مرحله‌ی دوم زمانی شروع می‌شود که پژوهشگر داده‌ها را خوانده و با آن‌ها آشنایی پیدا کرده است. این مرحله شامل ایجاد کدهای اولیه از داده‌هاست؛ البته داده‌های کدگذاری شده با واحدهای تحلیل (تم‌ها) که گسترده‌ترند، تفاوت دارند.

گام سوم، جست‌وجوی تم‌ها.

این مرحله زمانی شروع می‌شود که همه‌ی داده‌ها، کدگذاری و جمع‌آوری شده باشند و پژوهشگر فهرستی از کدهای گوناگون در اختیار داشته باشد، که در طول پژوهش حاصل شده باشند. در این مرحله، پژوهشگر تحلیل را آغاز می‌کند و در نظر می‌گیرد که چگونه کدهای گوناگون می‌توانند برای ایجاد یک مجموعه از تم‌های اصلی و فرعی ترکیب شوند.

گام چهارم، بازبینی تم‌ها.

مرحله‌ی چهارم زمانی شروع می‌شود که پژوهشگر مجموعه‌ای از تم‌ها را ایجاد کرده، آن‌ها را بازبینی می‌کند. معیار قضاوت نیز در این گام، تجانس درونی و تباین بیرونی است. مضامین پذیرفته شده در یک تم باید از نظر معنایی با هم متجانس باشند؛ در حالی که بین تم‌های متفاوت باید تفاوت‌هایی مشخص و واضح موجود باشند. در این مرحله پژوهشگر باید بررسی کند که آیا این تم‌ها، یک الگوی جامع و منسجم شکل می‌دهند.

گام پنجم، تعریف و نام‌گذاری تم‌ها.

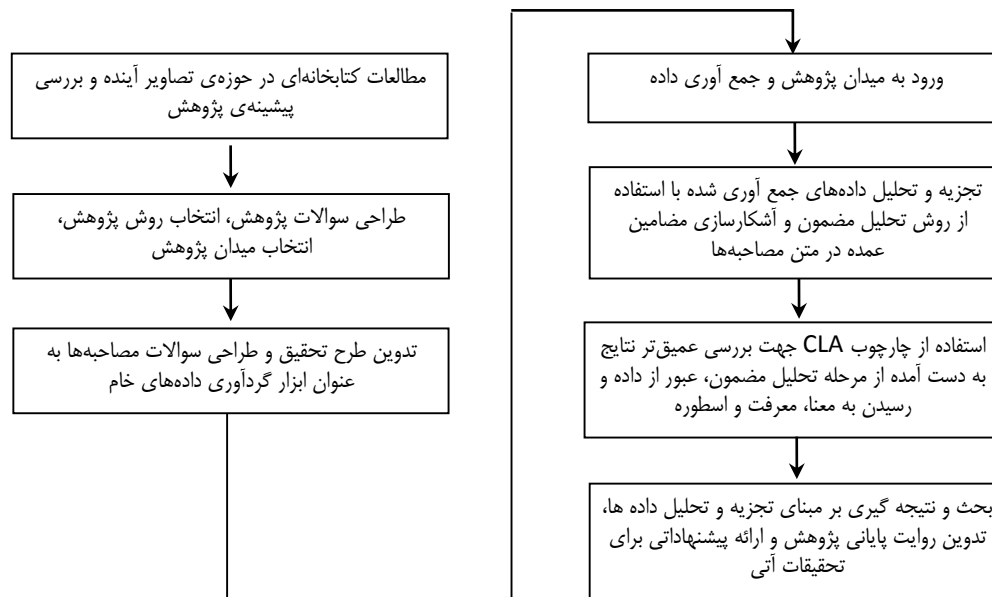
مرحله‌ی پنجم زمانی شروع می‌شود که یک نقشه‌ی رضایت‌بخش از تم‌ها وجود داشته باشد. پژوهشگر در این مرحله، تم‌هایی را که ارائه کرده، تعریف و بازبینی مجدد می‌کند. سپس، داده‌های داخل آن‌ها را تحلیل می‌کند. در این مرحله، پژوهشگر باید برای هر تم، یک تحلیل مختصر و مشخص، مرتبط با سؤال اصلی پژوهش بنویسد.

گام ششم، تهیه‌ی گزارش.

مرحله‌ی ششم زمانی شروع می‌شود که پژوهشگر مجموعه‌ای از تم‌های کاملاً آب دیده را در اختیار داشته باشد. این مرحله شامل تحلیل پایانی و نگارش گزارش است. گزارش پایانی باید یک داستان مختصر، منطقی، منسجم و غیرتکراری را درباره‌ی تم‌ها و داده‌های مرتبط با هر تم، ارائه کند (براون و کلارک، ۲۰۰۶).

۳-۱۰ فرایند انجام تحقیق

در نمودار (۳-۲) فرایند انجام پژوهش نشان داده شده است.



نمودار ۳-۲: فرایند انجام پژوهش

۳-۱۱ خلاصه فصل

آنچه در این فصل گردهم آمد، به روش تحقیق می‌پرداخت. بدین جهت اهمیت آن در این است که مشخص می‌سازد که محقق، چگونه برای پاسخ دادن به سؤالات پژوهش، خود را به روشی علمی مجهز ساخته است. در فصول بعد و بر پایه‌ی همین تجهیزات روشی، محقق قادر به تجزیه و تحلیل داده‌های خام و در نهایت نتیجه‌گیری خواهد بود.

فصل چهارم

تجزیه و تحلیل داده‌های پژوهش

«در آغاز سفر بودم. نمی‌دانستم با ادامه سفر پاسخ‌ها ناپدید می‌شوند؛ نمی‌دانستم در مقابلم پیچ و خم‌های بیش‌تری قرار دارد؛ نمی‌دانستم روابط متقابل بیش‌تر و سؤال‌های بیش‌تری هستند که هنوز نشناخته‌ام» (کاپلان^۱، ۱۹۹۴).

من به آموختن ایمان دارم و معتقدم که هر آموختنی با تکرار حاصل می‌شود. هر بار اندکی مرز دانسته‌هایت را رد می‌کنی و نادانسته‌ها را پس می‌زنی. درست مثل یک سرباز وفادار در هر حمله به دل سپاه نادانی می‌زنی. اما مغرور نباش که این سپاه را نهایی نیست، در جنگ ثابت قدم باش و میان اهل دانش متواضع. این است رمز پیروزی.

۴-۱ مقدمه

همان‌گونه که در فصل پیشین اشاره گردید، ماهیت این پژوهش به نحوی است که نمی‌توان با روش‌های کمی به اطلاعات دقیق و علل اصلی و ریشه‌ای آن دست یافت و این امر تنها از طریق مصاحبه‌های رودررو^۲ و بعد از جلب اطمینان افراد مورد مطالعه، میسر است. وقتی مصاحبه انجام می‌گیرد، محقق با انبوهی داده^۳ روبه‌رو است که حاصل گفت و گوی بین او و فرد مصاحبه شونده است. در نگاه اول این داده‌ها ممکن است جز چند سرنخ که پیش از این نیز در ذهن پژوهشگر نقش بسته بودند، چیز بیشتری به نظر نرسند. اما با استفاده از روش‌های تحلیل منسجم، از دل همین داده‌های به‌ظاهر بی‌فایده و کم عمق، می‌توان اطلاعات گران‌بهایی را به دست آورد.

این فصل نقطه شروع پژوهش در تجزیه و تحلیل داده‌های خامی است که در فرایند مصاحبه‌ها به دست آمده‌اند. فصل حاضر در دو بخش کلی تنظیم شده است. در بخش اول به تجزیه و تحلیل داده‌ها با استفاده از روش تحلیل تم پرداخته شده و در بخش دوم به کارگیری روش تحلیل لایه‌ای علی در نظم بخشی به داده‌ها، مورد امعان نظر قرار گرفته است.

۴-۲ کار بست تحلیل تم

همان‌طور که در فصل قبل آمد، رویکردهای کیفی، متنوع و پیچیده‌اند، در این میان تحلیل تم را می‌توان روشی دانست که از رویکردهای مناسب و انعطاف‌پذیری برای تحلیل داده‌های کیفی بهره می‌برد. تحلیل تم روشی است برای شناسایی،

^۱ Kaplan

^۲ face to face

^۳ این داده‌ها حتی می‌توانند ایماها، اشاره‌ها، خنده‌ها، به فکر فرورفتن‌ها و در کل حالات روانی باشند، که مصاحبه شونده در حین مصاحبه از خود بروز می‌دهد.

تحلیل و گزارشگری الگوهای (تم‌های) دورن داده‌ها. هر تم در بردارنده‌ی چیزی با اهمیت درباره داده‌هاست که به سؤال پژوهش ارتباط دارد. برای تعیین اینکه چه چیزی در پژوهش تم محسوب می‌شود، قضاوت محقق ضروری است. برای پیاده‌سازی تحلیل تم مراحل زیر انجام گرفت:

ابتدا متن مصاحبه‌ها به دقت پیاده‌سازی و برای تجزیه و تحلیل مورد استفاده قرار گرفت. برای تجزیه و تحلیل متن مصاحبه‌ها ابتدا متن مصاحبه از روی صدای ضبط شده از جلسه‌ی مصاحبه، پیاده‌سازی و با استفاده از یادداشت‌های برداشته شده در طی جلسات مصاحبه تکمیل گردید. سپس با مطالعه دقیق این متون، در ابتدا برای هر یک از مصاحبه‌های تهیه شده تمامی ایده‌های مستقل در قالب مفاهیم و تم‌های فرعی شناسایی و سپس از ترکیب تم‌های فرعی، به ساخت تم‌های اصلی پرداخته شد. قبل از پرداختن به تحلیل تم و برای آنکه در ادامه، راحت‌تر به تحلیل مصاحبه‌ها پرداخته شود، ابتدا برای هر کدام از سؤالات مصاحبه یک کد اولیه طراحی گردید. این کدها در جدول ۴-۱ آمده‌اند.

جدول ۴-۱: کدهای کلامی مربوط به سؤالات مصاحبه

ردیف	سؤال مصاحبه	کد اختصاص یافته
۱	لطفاً مختصری در مورد خودتان صحبت کنید.	مختصری درباره خود
۲	در حال حاضر چه چیزی در کانون توجه شما قرار دارد؟ در واقع تمرکز شخصی شما روی چیست و چرا؟ (کانون توجه شما)	مشغولیت کنونی
۳	الان چه موضوعی در جامعه است که بیشتر از همه توجه جامعه را به خودش جلب کرده است؟ (کانون توجه جامعه)	مشغولیت جامعه
۴	کلمه‌ی آینده برای شما تداعی کننده چه چیزی است؟	کلمه‌ی آینده
۵	به نظر شما چه کسانی توانایی بیشتری برای تأثیرگذاری بر روی آینده دارند؟ در واقع چه گروهی را مالک آینده می‌دانید؟	مالکان آینده
۶	از نظر شما آیا جامعه‌ی ما آرمان‌شهری دارد؟ آیا خود شما آرمان‌شهری دارید؟	آرمان‌شهر
۷	فرض کنید دو چیز شما را حرکت می‌دهد. یکی گذشته مثل خاطرات، خانواده، شهر، قومیت یا از این قبیل چیزها و دیگری هم آینده مانند آرزوها، خواسته‌ها و آرمان‌ها. فکر می‌کنید در حال حاضر کدام‌یک از این دو مقوله بیشتر منجر به حرکت رو به جلوی شما می‌شوند. فشار گذشته یا کشش آینده؟	فشار گذشته، کشش آینده
۸	اگر برای یک روز اختیار جامعه در دست شما باشد، چه چیزی را تغییر می‌دهید؟	اختیار یک روزه
۹	اگر شما نویسنده یک داستان باشید، قهرمان داستان شما کیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟	قهرمان آینده
۱۰	دوست دارید در آینده به کدام صندلی تکیه بزنید؟	شغل آینده

۱۱	تصور می‌کنید بهترین و بدترین اتفاقی که می‌تواند در آینده برای شما بیفتد، کدام اند؟	بهترین و بدترین
۱۲	فرض کنید شما پیش‌گو هستید و گوی بلورینی برای پیش‌گویی جلوی شماست. چه چیزی در آن می‌بینید؟	پیش‌گویی بزرگ
۱۳	تیتراژ روزنامه‌ای که در همین روز در سال ۱۳۹۷ منتشر می‌شود را بنویسد.	روزنامه ۱۳۹۷
۱۴	تصور کنید امروز یک روز بهاری در سال ۱۴۱۰ است. یعنی ۱۷ سال بعد. در آن زمان شما مشغول چه کاری هستید؟ یک روز زندگی خود را به اختصار توضیح دهید.	۱۴۱۰
۱۵	جمله زیر را کامل کنید: امیدوارم تا ۱۰ سال آینده.....	امید ۱۰ سال بعد
۱۶	جمله زیر را کامل کنید: بعید می‌دانم تا ۱۰ سال آینده.....	بعید می‌دانم
۱۷	مهم‌ترین ترس شما چیست؟	ترس
۱۸	اگر شما صاحب فرزندی بشوید (یا شاید هم هستید)، فکر می‌کنید، وقتی به سن کنونی شما برسد، چه دنیایی دارد؟ چه چیزهایی شبیه و چه چیزهایی متفاوت از زمان حال است؟	تفاوت زندگی فرزندان
۱۹	اگر بتوانید مسائلی را از اکنون به فرزندان آموزش دهید، آن آموزش‌ها چیستند؟	آموزش فرزندان
۲۰	فکر می‌کنید چه تفاوتی بین سبک مادر شدن (پدر شدن) شما و سبک مادر شدن (پدر شدن) فرزندان وجود خواهد داشت؟	تفاوت سبک والدین
۲۱	اگر زندگی شما شبیه به یک کتاب باشد و خود شما نویسنده آن کتاب باشید، فکر می‌کنید فصل آخر را چگونه بنویسید؟ داستان شما چگونه پیش می‌رود؟	فصل آخر
۲۲	اگر چیزی به ذهن شما می‌رسد که من باید بشنوم و در مورد تصاویر آینده است، ممنون می‌شوم بیان کنید.	سؤال پرسیده نشده

در ادامه و در جدول ۴-۲ نتایج حاصل از انجام مرحله‌ی اول تحلیل تم آمده است. هر کدام از مصاحبه‌ها چندین بار مطالعه و کدهای اولیه از آن‌ها استخراج گردید. گاهی برای انتقال بهتر موضوع، کدهای اولیه به صورت استعاری بیان شده‌اند. در ستون نمونه متن، برخی از جمله‌های معرف کدهای اولیه و سؤالی که با پاسخ به آن (با توجه به کدهای اختصاص داده شده به سؤالات در جدول ۴-۱، متن به دست آمده است، آمده‌اند.

جدول ۴-۲: کدهای اولیه‌ی مرتبط با تصاویر آینده مستخرج از متن مصاحبه‌ها

ردیف	نمونه متن (گزاره‌های کلامی)	کدهای اولیه ^۱
۱	مسئله ادامه تحصیل فکرم را مشغول کرده است (مشغولیت کنونی)؛ مسئله تحصیلم در بلندمدت برایم مهم است (مشغولیت کنونی)؛ موفقیت تحصیلی من (آرمان شهر)؛ من به دنبال پذیرش گرفتن برای دکتری هستم (مشغولیت کنونی)؛ دانشجویان اطراف من اکثراً به دکتری فکر می‌کنند تا کار، چون راحت‌تره (مشغولیت جامعه)؛ به فکر اخذ مدرکی هستم که هر جا درخواست کار داشتم راحت قبولم کنن (مشغولیت کنونی)؛	تحصیل و باز هم تحصیل
۲	بدترین اتفاق در این لحظه این است که برای خانواده‌ام مشکلی پیش بیاید (بهترین و بدترین)؛ فوت عزیزان بدترین اتفاق است (بهترین و بدترین)؛ خانواده من، بخشی از آرزوهای منه که دوست دارم جزئی از همین خانواده باشم (فشار گذشته، کشش آینده)؛ فکر می‌کنم از دست دادن خانواده بزرگ‌ترین ترس منه (ترس)؛ همان خانواده شاد و سالمی که دارم در آینده هم باشند (بهترین و بدترین اتفاق)؛ از هم‌پاشیدگی خانواده‌های ایرانی (ترس×)؛ سایه پدر و مادرم بالای سرم باشد (امید ۱۰ سال بعد)؛	پایبند به خانواده
۳	الان کسی فکرم را مشغول کرده، یک رابطه عاطفی (مشغولیت کنونی)؛ دخترها و پسرها تو سن من به ازدواج فکر می‌کنن و بچه‌دار شدن (مشغولیت جامعه)؛ خانواده‌ای که می‌خواهم تشکیل دهم، ازدواج مهم‌ترین مسئله است (کلمه‌ی آینده)؛ دغدغه جامعه ازدواج و تشکیل خانواده است (مشغولیت جامعه)؛ با کسی زندگی کنم که واقعاً زندگی خوبی باشه (بهترین و بدترین)؛ با کسی وارد زندگی بشم که بعداً بفهمم کسی نیست که من می‌شناختم مثلاً معتاد و خلاف‌کار بشه (بهترین و بدترین)؛ شاید دو فرزند داشته باشم (امید ۱۰ سال بعد)؛	تشکیل خانواده
۴	دوست دارم ۱۰ سال بعد برای ادامه تحصیل خارج از کشور باشم (پیش‌گویی بزرگ)؛ برای نسل ما این‌طور بود که اکثراً قصد فرار از اتفاقات رو داشتند (پیش‌گویی بزرگ)؛ نخبه‌ها در داخل با مشکل مواجه می‌شوند و مجبور می‌شوند کشور را ترک کنند (مالکان آینده)؛ من به دنبال پذیرش گرفتن برای دکتری هستم (مشغولیت کنونی)؛ سال ۸۸ دوستانم از ایران رفتند و عملاً باعث شد من هم دوره‌ای سعی کنم از ایران بروم، ولی نشد. نمی‌دانم می‌توانستم از این اتفاق آگاهانه فرار کنم یا نه (فشار گذشته، کشش آینده)؛	مهاجرت
۵	دوست دارم بدانم تکنولوژی‌ها در آینده چه نقشی دارند (کلمه‌ی آینده). علم و تکنولوژی مسئله است (روزنامه ۱۳۹۷)؛ فکر می‌کنم انتقال تکنولوژی به حدی راحت میشه که وقتی کسی چیزی رو کشف می‌کنه برای همه محسوب میشه (سوال پرسیده نشده)؛	احساس فناوری

^۱ کدها به صورت استعاره‌ی بیان شده‌اند تا راحت‌تر بتوان آنها را در نظر آورد. بنابراین ممکن است در ذهن خوانندگان مختلف کمی تفاوت معنا ایجاد شود. به هر حال در پژوهش‌های کیفی محقق به دنبال برچسب‌گذاری بر روی مفاهیم است تا از این رهگذر بتواند نقشه کلی حاکم بر جریان مفاهیم را کشف کند. درست مثل دیوار اتاق یک کارگاه جنایی که پر است از کاغذهای کوچکی که هر کدام به یک گوشه از یک حادثه اشاره دارند.

	تکنولوژی به ما نشان می‌دهد که آینده به سمت خوب شدن پیش می‌رود (پیش‌گویی بزرگ)؛	
۶	چه بلایی سر محیط زیست می‌آید؟ (کلمه‌ی آینده)؛ آرمان‌شهر من نابودکننده محیط زیست نیست (آرمان‌شهر)؛ نقش محیط زیست پر رنگ‌تر می‌شود (روزنامه سال ۱۳۹۷)؛ بحران بی‌آبی و جنگ منطقه‌ای برای آب (روزنامه سال ۱۳۹۷)؛ مسئله آلودگی و سلامت (روزنامه ۱۳۹۷)؛ آرمان‌شهر من جایی خوش آب و هواست، شلوغ و پر ترافیک نیست (آرمان‌شهر)؛ اخبار در مورد فجایع طبیعی (روزنامه ۱۳۹۷)؛ به محیط زیست فکر می‌کنم، توسعه پایدار باشه (اختیار یک روزه)؛ آب شیرین تمام خواهد شد (پیش‌گویی بزرگ)	نگرانی در مورد محیط زیست
۷	دانشگاهانی که اقتصاد بلد هستند (مالکان آینده)؛ ۱۰ سال آینده اقتصاددانان آینده را در دست دارند (مالکان آینده)؛	اقتصاددانان همه چیزدان
۸	الان به نظرم در جامعه اکثراً به خودشان توجه می‌کنند نه دیگران (آرمان‌شهر)؛ من آدم خودخواهی هستم و آرمان‌شهر ندارم بلکه آرمان خونه دارم (آرمان‌شهر)؛ امیدوارم تا ۱۰ سال بعد همه راضی و خوشحال باشند و من هم تویوتا لنکروز بخرم (امید ۱۰ سال بعد)؛	من مهم هستم نه دیگران
۹	مسائل مالی مهم هستند اما نه به اندازه بعد روحی (آرمان‌شهر)؛ اینکه در آینده آرامش داشته باشم خیلی برایم مهم است (آرمان‌شهر)؛ هیچ کینه و کدورتی از کسی نداشته باشم، همه کارها رو انجام داده باشم، با آرامش و شاد تمام شود (فصل آخر)؛ زندگی با آرامش داشته باشم (بهترین و بدترین)؛ آینده یعنی زندگی آروم با کسی که واقعاً دوستش داشته باشم (کلمه‌ی آینده)؛	آرامش، سلسله‌ای از روزهای خوش ^۱
۱۰	اشتباه‌های گذشته را تکرار نخواهم کرد (فشار گذشته، کشش آینده)؛ همه گذشته‌ام را دوست دارم (مختصری درباره خود)؛ ترکیبی از گذشته و آینده است (فشار گذشته، کشش آینده)؛ بحث هسته‌ای که بعید می‌دانم حل شده باشد (روزنامه‌ی سال ۱۳۹۷)؛ محدودیت‌های فضای دخترانه و پسرانه حل × شود که عقده‌ای بازی در نیاورند (آموزش فرزندان)؛ بافت فکری از قبل وجود دارد (کلمه‌ی آینده)؛ تجربه‌ها مهم هستند (فشار گذشته، کشش آینده)؛ در ۱۰ سال بعد هم تقریباً در همین موقعیت خواهم بود (فشار گذشته، کشش آینده)؛ چیزی که خودم در دوره ابتدایی به آن نرسیدم برای فرزندم پیاده می‌کنم (آموزش فرزندان)؛ الان که اینجا هستم در راستای همان چهار سالی است که کارشناسی بودم (مختصری درباره خود)؛ فضای سیاسی و اجتماعی جامعه، داعش و مسئله هسته‌ای (مشغولیت کنونی)؛ آینده من را پیش می‌کشد چون گذشته خوبی نداشتم (فشار گذشته، کشش آینده)؛ جایی که هر کسی حق داره عقیده خودش رو بیان کنه، به آدم‌ها و فکرشون توهین نمیشه، دزدی و اختلاس وجود نداره (آرمان‌شهر)؛ همون مسائلی که از آینده منو به خودشون جذب می‌کنن در غالب ارزش‌های ملی، قومی و مذهبی من هستند که با توجه به این‌ها آینده رو می‌بینم (فشار گذشته، کشش آینده)؛ بحث انرژی هسته‌ای	گذشته راه آینده است

^۱ گوته هشدار می‌دهد که «همه‌چیز در جهان تحمل‌پذیر است، جز سلسله‌ای از روزهای خوش». در فصل بعد در مورد گفت‌وگو و جهان‌بینی این تم فرعی توضیحاتی ارائه شده است.

	که تا چهار سال دیگه حل نخواهد شد (روزنامه ۱۳۹۷)؛ موضع انرژی هسته‌ای حل شده باشه (امید ۱۰ سال بعد)؛ گذشته سهم بیشتری داره چون ما هنوز خیلی تصویر درستی از آینده نداریم، ولی گذشته سال‌هاست که با ما زندگی می‌کنه (فشار گذشته، کشش آینده)؛ آینده برای من آرزوهای طول و درازی بوده که به آن‌ها نرسیدم (کلمه‌ی آینده)؛ ما جامعه فرزند دوستی هستیم و دوست داریم به جاهایی که خودمان نرسیدیم فرزندانمان برسند (اختیار یک روزه)؛ مسئله انرژی هسته‌ای (روزنامه ۱۳۹۷)؛ خاطراتی که در گذشته داشتم می‌خواهم به آن‌ها برسم (فشار گذشته، کشش آینده)؛ جنگ گریبان ایران را هم خواهد گرفت (پیش‌گویی بزرگ)؛
جامعه‌ی هپی ^۱	دوست دارم همه خوشحال باشند پس به همه آزادی می‌دادم هر چند خودم مذهبی هستم (اختیار یک روزه)؛ احساس می‌کنم فضای یاس و ناامیدی بر جامعه حاکم است من این فضا را تغییر خواهم داد و روحیه امید به آن‌ها خواهم داد (اختیار یک روزه)؛ فکر می‌کنم در آینده جامعه‌ی شادتری خواهیم داشت (پیش‌گویی بزرگ)؛ امیدوارم تا ۱۰ سال بعد همه راضی و خوشحال باشند (امید ۱۰ سال بعد)؛
کارخانه یا دانشگاه	دوست داشتم کارخانه داشتم، اگر وارد دکتری بشوم قطعاً به استاد شدن فکر می‌کنم (شغل آینده)؛ نمی‌دانم تصویرم برای هیات علمی شدن آگاهانه است یا نه (فشار گذشته، کشش آینده)؛ تدریس در دانشگاه رو خیلی دوست دارم (شغل آینده)؛ به نظر من محصلان هستند که در آینده کارخانه می‌سازند و شغل ایجاد می‌کنند و وارد بازار کار می‌شوند (مالکان آینده)؛ در دانشگاه تدریس کنم (بهترین و بدترین اتفاق)؛
معمولی‌های قهرمان ^۲	آدم‌های معمولی هم می‌توانند کارهای مهمی انجام دهند (قهرمان آینده)؛ خانمی که نه سوپرمن است و نه آدمی از جنسی خاص (قهرمان آینده)؛ آدم‌های معمولی که گاهی از راه راست هم منحرف می‌شن (قهرمان آینده)؛
ترس‌ها = از دست دادن ^۳	انفجار زمین؛ مردن؛ از دست دادن هدف‌ها (بهترین و بدترین)؛ کنترلی روی مسائل ندارم (ترس)؛ در زمان خاص نتوانم به چیزی که برنامه‌ریزی کرده‌ام برسم (ترس)، این‌هایی که دارم رو از دست بدم (بهترین و بدترین)؛ فکر می‌کنم از دست دادن خانواده بزرگ‌ترین ترس منه (ترس)؛ آرمان‌شهری ندارم چون ایده آل‌هایی می‌سازم و بعد دنبال نمی‌شه ترجیح می‌دم هر چی پیش آید خوش آید (آرمان‌شهر)؛
عصر اسطوره‌های ورزشی	ایران در مسابقات آسیایی قهرمان خواهد شد (روزنامه ۱۳۹۷)؛ اخبار ورزشی خوبی خواهیم داشت، والیبال که تازه شکوفا شده، موفقیت‌های بین‌المللی (روزنامه ۱۳۹۷)؛ اگر روزنامه ورزشی باشد در آینده موفقیت‌های ورزشی (روزنامه ۱۳۹۷)؛

^۱ هپی از یک ترانه با همین نام اقتباس شده است. موزیک ویدئوی های زیادی بر روی آهنگ "خوشحال (Happy)" ساخته فرل ویلیامز در کشورهای مختلف دنیا ساخته شد که در ایران البته سازندگان در کمتر از شش ساعت توسط پلیس دستگیر شدند.

^۲ در سریال طنز «پایتخت» که در زمان نگارش این رساله پخش می‌شد، یکی از شخصیت‌های فیلم با فامیلی «معمولی» قهرمان کشتی جهان بود و به کرات این دو کلمه را در کنار هم به کار می‌برد.

^۳ همه‌ی ترس‌ها در بین نمونه آماری این پژوهش، از نوع «از دست دادن» هستند، این مسئله می‌تواند در روانکاوی اجتماعی مورد پژوهش قرار گیرد. چرا ما ترسی از به دست نیاموردن نداریم؟ حدس می‌زنم پژوهش در این زمینه ما را به نتایج قابل توجهی رهنمون می‌سازد.

۱۶	سرکارم، نهار می‌خورم، نماز می‌خونم و می‌رم خونه (۱۴۱۰)؛ ازدواج کردم و شاید مسافرت برم (۱۴۱۰)؛ ماشین خوبی دارم، ازدواج کرده‌ام و در کنار خانواده احساس آرامش می‌کنم. در کنار پدر و مادرم هستم (۱۴۱۰)؛ فکر می‌کنم بچه داشته باشم و مشغول تدریس باشم (۱۴۱۰)؛ نوع زندگی ما ترکیبی است از اون چیزی که تا حالا گذروندیم و نگاه و بینش و معرفتی که ما به جامعه پیدا کردیم و اون تکنولوژی‌هایی که ما رو احاطه کرده‌اند (تفاوت سبک والدین)؛	همینی که هست
۱۷	بعید می‌دونم اقتصاد رشد کنه (بعید می‌دانم)؛ بخشی از آرمان شهر من اقتصادی است (آرمان شهر)؛ من اقتصاد را تغییر خواهم داد (اختیار یک روزه)؛ موفقیت اقتصادی می‌تواند بهترین اتفاق باشد (بهترین و بدترین)؛ الان در جامعه گفتمان حول اقتصاد است (مشغولیت جامعه)؛ اختلاف طبقاتی در جامعه کمتر شده باشد (۱۴۱۰)؛ سعی می‌کردم فاصله طبقاتی رو کم کنم، مدل هزینه کردن برای جامعه ما مشخص نیست، مردم از فقر رنج می‌برند (اختیار یک روزه)؛ هیچ فقری در دنیا نباشه (بعید می‌دانم)؛ وضع مالی خوب بشه و گشایش اقتصادی براشون ایجاد بشه و خوش بگذرونن (مشغولیت جامعه)، مسئله اقتصادی (روزنامه ۱۳۹۷)؛ همه به دنبال پول هستند (مشغولیت جامعه)؛	اقتصاد راه خود را می‌رود.
۱۸	مفهوم علم و دانشگاه فرق خواهد کرد (تفاوت زندگی فرزندان)	مفهوم علم و دانشگاه
۱۹	اعتقاداتشون فرق خواهد کرد (تفاوت زندگی فرزندان)؛ فکر نمی‌کنم مسائل مذهبی براشون مهم باشه (تفاوت زندگی فرزندان)؛	لا اکراه فی اعتقادات
۲۰	با توجه به تربیت مادر خودم (آموزش فرزندان)	مثل مادرم برای فرزندم
۲۱	برای من نقش خانواده مهم است، احساس می‌کنم الزامات حضور در خانه را هم زیاد می‌کنم (تفاوت سبک والدین)؛ بچه‌ها الان کمتر به تعاملات فامیلی علاقه نشان می‌دهند (تفاوت سبک والدین)؛	خانواده نه خوابگاه
۲۲	برخی اصول پایدارند ولی منظورم اصول اعتقادی نیست اما جزئیات فرق دارند (تفاوت سبک والدین)؛ بیس اخلاقی و فکری که از پیشینیان می‌گیرم دوست دارم برای فرزندانم هم منتقل بشود (تفاوت سبک والدین)؛ آزادی خواهم داد اما اخلاقیات را اصل قرار خواهم داد (تفاوت سبک والدین)؛ دوست دارم اعتقاداتم رو انتقال بدم (آموزش فرزندان)؛ زندگی اصولی دارد که همیشه بوده و هست (تفاوت زندگی فرزندان)؛	اصول پایدار با جزئیاتی متفاوت
۲۳	به مرگ فکر می‌کنم (فصل آخر)؛ به اشتباهاتم فکر می‌کنم (فصل آخر)؛	فصل آخر کمی تامل ^۱
۲۴	من زیاد با وسایل نقلیه عمومی رفت‌وآمد می‌کنم به نظرم دغدغه همه اقتصاد است (مشغولیت جامعه)؛ اقتصاد کانون توجه جامعه است (مشغولیت جامعه)؛	همه نگرانند

^۱ بی‌استثنا همه مصاحبه‌شوندگان برای پاسخ به این سؤال تأملی سخت می‌کردند، اما به نظر محقق همه‌ی جواب را نمی‌گفتند، یا نمی‌دانستند که بگویند.

آینده لزوماً چیزی نیست که ما هیچ نقشی نداشته باشیم (کلمه‌ی آینده)؛ دوست دارم بعد از مرگم از من یاد کنند و بگویند این‌ها حاصل تلاش است (فصل آخر)؛ به این فکر می‌کنم که آیا آینده را خودم خواهم ساخت یا ناگهانی اتفاق می‌افتد (کلمه‌ی آینده)؛	۲۵	آینده ساختنی است؟
قدرت سیاسی در برگیرنده همه انواع قدرت است. مالک آینده سیاسیون هستند (مالکان آینده)؛ دوست دارم ساختار سیاسی را عوض کنم (اختیار یک روزه)؛ تقابل رهبری و دولت آن زمان (روزنامه‌ی سال ۱۳۹۷)؛ همیشه سیاست قدرت‌مند است (مالکان آینده)؛	۲۶	قدرت در سیاست
من برای تربیت فرزندم تلاش می‌کنم اما فکر کنم شرایط جامعه طوری باشد که این تربیت اثری نداشته باشد (آموزش فرزندان)؛ ما سعی داریم تربیتی که مدنظر ماست فراهم کنیم، ولی اینکه چقدر تأثیر داشته باشد این خیلی مهم است (تفاوت زندگی فرزندان)؛ تربیت بچه‌ها اجتماعی‌تر میشه (تفاوت سبک والدین)؛ بچه‌های آینده شیطننت بیشتری دارند و کنترل روی اون‌ها سخت تره (تفاوت سبک والدین)؛	۲۷	همه برابرند، جامعه برابرتر ^۱
یکی از مسائلی که باعث عقب ماندگی ماست، نقش زنان است. نباید نگاه تبعیض‌آمیز باشد (آرمان‌شهر)؛ قطعاً یک خانمی که نه سوپرمن است نه یک آدم خاص (قهرمان آینده)؛ دوست دارم مدیر عامل یک شرکت باشم که همه زن باشند (شغل آینده)؛ به خاطر وضعیت جامعه قهرمانم را یک زن انتخاب می‌کنم (قهرمان آینده)؛	۲۸	زنان روی نیمکت‌های جلو
دوست دارم بعد از اتمام تحصیل به کشور خودم برگردم (پیش‌گویی بزرگ)؛ اگر به یه کشور دیگه برم ایده‌آلم اینه که برگردم البته مطمئن نیستم (۱۴۰۱)؛	۲۹	وطنم؛ پاره‌ی طنم
تصویرهای آینده اینکه مثلاً ۱۰ هزار سال دیگه به کجا می‌رسیم (سؤال پرسیده نشده)؛ در مورد آینده‌های خیلی دور، من فکر می‌کنم تمدن اسلامی در راه است (سؤال پرسیده نشده)؛	۳۰	نزدیک نه، ولی خیر دور

قبل از آنکه به استخراج تم‌های اصلی پرداخته شود، لازم است تا مانند مرحله‌ی استخراج تم‌های فرعی دفعات زیادی بر روی آنچه در جدول ۴-۲ آمده است، با دقت امعان نظر شود. از رهیافت حرکت رفت و برگشتی و تکرار است که می‌توان رابطه میان تم‌های فرعی را آشکار کرد. در نهایت نتایج این آشکارسازی به صورت جدول ۴-۳ ارائه شده است.

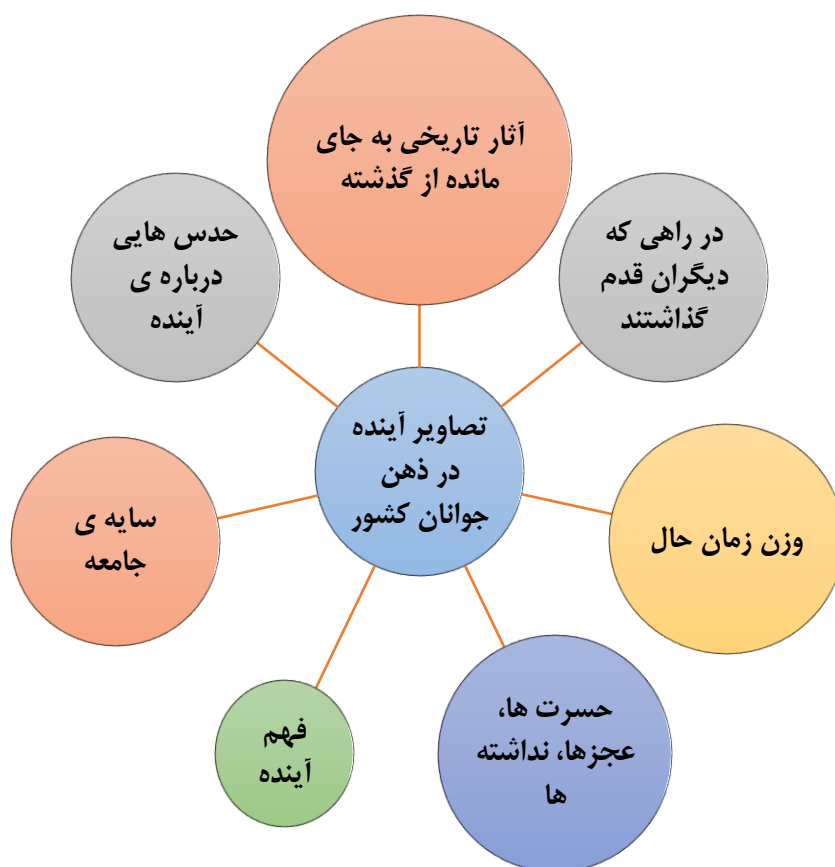
^۱ استعاره‌ای است از قدرت بیشتر جامعه نسبت به اراده مستقل افراد آن در تأثیرگذاری بر آینده (برگرفته از کتاب قلعه‌ی حیوانات نوشته جورج اورال)

جدول ۴-۳: دورنمایه و طبقات مربوط به تصاویر آینده

ردیف	دورنمایه (تم اصلی)	طبقات (تم فرعی)
۱	آثار تاریخی به جای مانده از گذشته ^۱	گذشته راه آینده است.
		همینی که هست.
		مثل مادرم برای فرزندم
		پایبند به خانواده
		اصولی پایدار با جزئیاتی متفاوت
۲	در راهی که دیگران قدم گذاشتند	تحصیل و باز هم تحصیل
		کارخانه یا دانشگاه
		مهاجرت
۳	وزن زمان حال	عصر اسطوره‌های ورزشی
		نگرانی در مورد محیط زیست
		قدرت در سیاست
		زنان روی نیمکت جلو
		اقتصاد راه خود را می‌رود
		اقتصاددانان همه چیز دان
		همه نگرانند
۴	حسرت‌ها، عجزها، نداشته‌ها	آرامش، سلسله‌ای از روزهای خوش
		جامعه‌ی هپی
		وطنم؛ پاره‌ی تنم
		معمولی‌های قهرمان
		ترس‌ها = از دست دادن‌ها
		من مهم هستم نه دیگران
		فصل آخر کمی تأمل
۵	سایه‌ی جامعه	همه برابرند، جامعه برابرتر
		تشکیل خانواده
۶	حدس‌هایی درباره‌ی آینده	احساس فناوری
		مفهوم علم و دانشگاه
		لا اکراه فی اعتقادات
		خانواده نه خوابگاه
		آینده ساختنی است
۷	فهم آینده	نزدیک نه، ولی خیلی دور

^۱ این لفظ از آن جهت انتخاب شد که به خاطر کاربرد زیاد در رسانه‌ها، به گوش شناسان و تداعی کننده مفهومی است که مدنظر محقق است.

۳۰ تم فرعی شناسایی شده در مرحله اول، در نهایت در قالب ۷ تم اصلی باز آرایشی شدند. نتیجه در نمودار ۴-۱ آمده است.



نمودار ۴-۱: تم‌های اصلی تأثیرگذار بر روی تصاویر جوانان ایرانی از آینده

در تصویر ۴-۱، سعی شده است تا با بزرگ و کوچک نشان دادن شکل‌های مربوط به هر تم، میزان تاثیر آنها مشخص شود. برای مثال «آثار تاریخی به جای مانده از گذشته» و بعد از آن «حسرت‌ها، عجز‌ها، نداشته‌ها» به ترتیب بیشترین تعداد اشاره را در مصاحبه‌ها داشته‌اند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که بیشترین سهم را در ساختن تصاویر آینده در میان

مشارکت کنندگان در این پژوهش، به خود اختصاص داده‌اند. در ادامه در مورد هر کدام از تم‌های اصلی شناسایی شده، به اختصار توضیح داده خواهد شد.

اولین تم اصلی «آثار تاریخی به جای مانده از گذشته» نام گرفت. این تم از ۵ تم فرعی ساخته شده است که عمده‌ترین آنها تم فرعی «گذشته راه آینده است»، می باشد. همانطور که ملاحظه می شود تمامی تم‌های فرعی سازنده‌ی این تم، تصاویر آینده را به گونه‌ای به گذشته پیوند می‌دهند. به عبارت دیگر، این تم مشخص کننده‌ی نقش گذشته در ساخت تصاویر آینده است. اذعان به ناتوانی در نادیده گرفتن گذشته، عشق به گذشته و تمایل به ادامه‌ی آن، وفاداری به برخی مولفه‌های گذشته مانند ارزش‌ها و اقرار به نداشتن راهی جز امتداد گذشته، برخی از مهمترین شاخصه‌های این تم اصلی هستند.

دومین تم اصلی «در راهی که دیگران قدم گذاشتند»، نام گرفت. این تم از سه تم فرعی با نام‌های «تحصیل و باز هم تحصیل»، «کارخانه یا دانشگاه» و «مهاجرت» تشکیل شده است. در نگاه اول می توان این تم اصلی را حداقل با سه تم اصلی دیگر یعنی «آثار تاریخی به جای مانده از گذشته»، «وزن زمان حال» و «سایه‌ی جامعه» ترکیب کرد، اما وقتی به تم‌های فرعی سازنده‌ی آن و گزاره‌های کلامی که این تم‌های فرعی از آنها ساخته شده‌اند، دقت می شود، نتیجه‌ای که می توان گرفت این است که این تم، خود یک تم مستقل است که وجه تشابه تم‌های فرعی آن، نه تاثیر پذیری از گذشته، نه وزن زمان حال و نه فشار جامعه، بلکه سهم همسالان است. در واقع ادامه‌ی تحصیل، مهاجرت^۱ و کار در کارخانه یا دانشگاه، بیشتر از آنکه یک نیاز درونی یا یک فشار بیرونی بر فرد باشند، جنبه تقلید و عقب نماندن از قافله را دارند.

سومین تم اصلی «وزن زمان حال»، نام گرفت. هفت تم فرعی تشکیل دهنده‌ی این تم همگی به نوعی تصاویر آینده را به مسائل جاری در زمان حال ارجاع می دهند. برای مثال وقتی مصاحبه شوندگان صراحتاً تصویر مثبتی از آینده‌ی ورزش کشور در ذهن دارند، این مسئله به خاطر مدل‌های ایران در المپیک ۲۰۱۲ لندن، راه‌یابی تیم ملی فوتبال ایران به جام جهانی ۲۰۱۴ برزیل و پیروزی‌های اخیر تیم ملی والیبال است. نگرانی‌های زیست محیطی و نگرانی‌های اقتصادی نیز از همین جنس هستند. همچنین جنبش همچنان در حال پیشروی زنان، مخصوصاً در مسائل اجتماعی که در چندسال اخیر پر رنگ‌تر شده است، تصویری از آینده در ذهن جوانان می سازد، که زنان را در صف‌های مقدم کارزارهای آینده ببینند.

چهارمین تم اصلی «حسرت‌ها، عجزها و نداشته‌ها»، نام گرفت. این تم اصلی از ۷ تم فرعی ساخته شده است. ماهیت این تم بیشتر مربوط به شخصیت افراد است. به عبارت دیگر تفسیر این تم و تم‌های فرعی سازنده‌ی آن بیشتر مربوط به

^۱ اگر تا چند سال پیش مهاجرت یک مسئله‌ی مربوط به نخبگان جامعه بود و برای اهداف والایی چون ادامه‌ی تحصیل صورت می گرفت، اما امروز مهاجرت یک اپیدمی نگران کننده است. دیگر کشور مقصد مهم نیست، بلکه رفتن اهمیت پیدا کرده است. برای مثال با اینکه جوانان از بیان نام برخی کشورها مانند هند و مالزی به قصد مهاجرت خجالت زده می شوند، با این وجود این راه را انتخاب می کنند. تعداد نگران کننده‌ی پناهندگان ایرانی گواهی بر این مدعا است.

حوزه روانشناسی است. حسرت رسیدن به روزهای خوش و آرام، حسرت و ناتوانی در رسیدن به یک جامعه‌ی شاد، ترس از دست دادن عزیزان در حالی که نمی‌توان برای آنها کاری کرد و موارد دیگر، از این دست هستند. در این تم تصاویر آینده بیشتر از آن که جولانگاه رسیدن به چیزهای نو و بدیع باشد، محلی برای جبران نداشته‌ها و جلوگیری از وقوع حوادث بد هستند.

پنجمین تم اصلی «سایه‌ی جامعه»، نام گرفت. این تم اصلی از دو تم فرعی به نام‌های «همه برابرند، جامعه برابرتر» و «تشکیل خانواده» ساخته شده است. این تم نشان دهنده‌ی نقش جامعه در ساخت تصاویر آینده است. در واقع برخی از تصاویر آینده با اثر جامعه تعدیل می‌شوند. برای مثال تصویری از آینده در ذهن مصاحبه‌شوندگان موجود بود که نشان می‌داد نقش مهم و بارزی در شکل دهی به تربیت فرزندانشان، برای جامعه قائلند.

ششمین تم اصلی «حدس‌هایی درباره‌ی آینده»، نام گرفت. ۵ تم فرعی، سازنده‌ی این تم اصلی بودند. بر خلاف تم‌های اصلی که تاکنون بررسی شد، این تم به عنوان یکی از تم‌های سازنده‌ی تصاویر آینده، خود حامل مسائلی درباره‌ی آینده است. به عبارت دیگر در اینجا گزاره‌هایی داریم که مربوط به درگیری فکری مصاحبه‌شوندگان با آن چیزهایی بودند که در آینده اتفاق می‌افتد و نه در گذشته و حال. با این وجود این تم نیز در حد پیش بینی‌ها و پیش گویی‌های صرف باقی ماند و به سمت آنچه واقعا مطلوب تصویرسازی از آینده است، پیش نرفت. در واقع این تم نشان دهنده‌ی درگیری ذهنی جوانان با سوال «چه خواهد شد؟» و «چگونه می‌شود؟» است و نه با سوال «بهتر است چه بشود؟» یا گزاره‌ی «می‌خواهم کاری کنم که این یا آن بشود».

هفتمین و آخرین تم اصلی «فهم آینده» نام گرفت. این تم تنها از یک تم فرعی یعنی «نزدیک نه، ولی خیلی دور»، تشکیل شد. مهمترین مسئله‌ای که این تم در بر می‌گیرد، اشاره به این نکته است که آینده از منظر مصاحبه‌شوندگان آن چیزی بود که در فاصله‌ی زمانی بسیار دوری از آنها قرار داشت، شناخت آنها از این آینده به مدد داستان‌های علمی تخیلی و چنین چیزهایی شکل می‌گرفت و آنها در ساخت آن هیچ نقشی نداشته و حتی نگرانی از بابت آن هم حس نمی‌کردند. از منظر جوانان، جز این بازه‌ی زمانی یعنی جایی که آنها قطعاً زنده نخواهند بود، آنچه اتفاق می‌افتد به نوعی حال بسیط است که آنها نسبت به آن شناخت دارند. چون از قبل به وسیله‌ی فشار گذشته، شرایط زمان حال، جامعه، همسالان و نیازهایشان، برایشان تقدیر شده است و هیچ گریزی از آن ندارند.

۴-۳ کاربست تحلیل لایه‌ای علی

روش تحلیل تم در حداقل خود، داده‌ها را سازمان‌دهی و در قالب جزئیات توصیف می‌کند. بر این اساس با توجه به متن مصاحبه‌ها، تلاش شد تا اطلاعات، بر اساس موضوع، در دسته‌های معنادار طبقه‌بندی و برچسب زنی شوند. اگر این کار به درستی انجام شود، تحلیل تم می‌تواند صدها جمله‌ی بیان شده در مصاحبه را به چند تم – که مسائل و نگرش‌های پاسخ‌دهندگان را خلاصه می‌کند – کاهش دهد. بدین ترتیب، با توجه به محتوای ظاهری، مباحث مطرح شده در دسته‌های مفهومی – که عملاً نشان‌دهنده یک مفهوم مستقل هستند – کدگذاری شدند. این دسته‌ها در بخش‌های مختلف بررسی شدند. در نهایت تحلیل تم باعث شد تا جملات به ظاهر بی‌ربط در مصاحبه‌های طولانی، در دسته‌بندی‌های بهتری قرار گیرند. اما نکته اینجاست که با پایان یافتن مرحله تحلیل تم، باز آنچه در پیش روی ما قرار دارد، مجموعه‌ای از جملات است. بدین معنا که هنوز می‌توان بر روی این جملات و تم‌های نهایی استخراج شده به کنکاش بیشتری پرداخت. برای مثال می‌توان در اینجا این سوال را مطرح کرد که اصولاً چرا زمان حال در ساخت تصاویر آینده اهمیت دارد؟

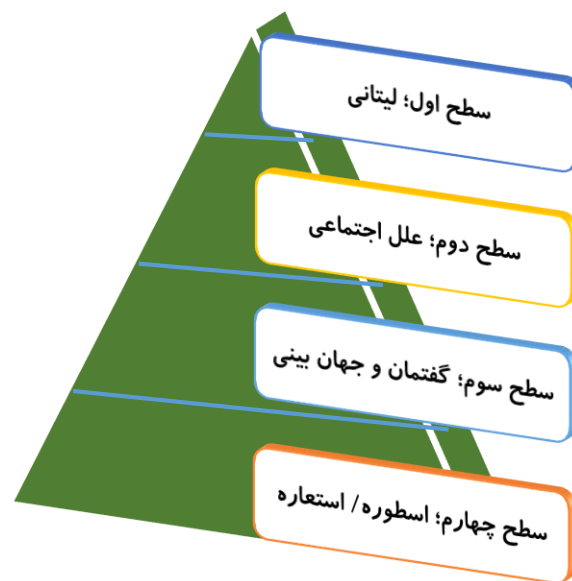
بی‌اغراق می‌توان بیان کرد که یکی از نوآوری‌های پژوهش حاضر استفاده‌ی متوالی از دو روش تحلیل تم و تحلیل لایه‌ای علی است. این ساختار مرکب، به پژوهشگران کمک می‌کند تا در مرحله‌ی اول **داده‌ها** را منظم کرده، ساختار بخشیده و دسته‌بندی کنند و در مرحله‌ی بعد بر روی این داده‌های منظم شده که اکنون حکم **اطلاعات** پر ارزشی را پیدا کرده‌اند، تحلیل‌های عمیق‌تری انجام دهند. خروجی‌های مرحله‌ی تحلیل لایه‌ای علی، قطعاً با ارزش‌تر از اطلاعات خواهند بود و به نوعی می‌توان آن‌ها را **دانش** و یا **خرد و بینش**^۱ دانست. دانشی که از تجزیه و تحلیل اطلاعات به دست آمده و خود منجر به سطوحی از خرد و بینش می‌شود.

تا اینجا ما به دسته‌بندی انواع صدف‌ها و مرواریدها پرداخته‌ایم، و اکنون می‌خواهیم ببینیم که این مرواریدها از چه چیزی ساخته شده‌اند؟

شکل زیر نمایش ساده‌ای از چارچوب تحلیل لایه‌ای علی را نشان می‌دهد. لازم به توضیح است که این مدل ساده شده به هیچ‌وجه نمی‌تواند تمامی پیچیدگی‌های این روش را نمایش دهد. برای مثال تعاملات میان لایه‌ها، مرز میان لایه‌ها، اندازه‌ی لایه‌ها نسبت به یکدیگر و ... در این شکل نشان داده نمی‌شوند. برای نمایش بهتر مدل تحلیل لایه‌ای علی باید از یک شکل سه بعدی پویا استفاده کرد.^۲

^۱ برای فهم تفاوت بین داده، اطلاعات، دانش و خرد می‌توان به متون علمی منتشر شده در زمینه‌ی مدیریت دانش رجوع کرد. این مراحل چهارگانه در مدیریت دانش به نوعی منطبق بر مراحل چهارگانه‌ی «داده – معنا – معرفت – اسطوره» در روش CLA هستند.

^۲ آینده این امکان را در اختیار ما قرار خواهد داد تا فضای دو بعدی این کاغذ را به فضایی سه بعدی تبدیل کنیم و حتی در درون آن حرکت کنیم. فعلاً CLA را در ذهن خود تصویر کنید.



نمودار ۴-۲: شمایی ساده شده از تحلیل لایه‌ای علی

در ادامه، در هر لایه، به تحلیل داده‌های تحقیق پرداخته شده است. برای روشن‌تر شدن روش به کارگیری CLA، با مبدع این روش یعنی سهیل عنایت‌اله نیز گفتگویی اینترنتی انجام گرفت و نظرات ایشان در فرایند انجام کار اعمال گردید.

۴-۳-۱ تحلیل در لایه‌ی اول (لیتانی)

گفته شد که لایه‌ی اول در تحلیل CLA مربوط به آن چیزهایی است که بدون پرسش جدی در بابت موضوع مورد نظر، از دید همگان در دسترس است. در واقع این لایه ناظر بر عینی‌ترین و آشکارترین سطح تحلیل است. اما یک نکته جدی در طرح مسئله‌ی پژوهش حاضر آن است که این تحقیق بر روی تصاویر آینده انجام می‌گیرد و همان‌گونه که در فصل دوم اشاره گردید، تصاویر آینده از باورها، آرزوها، عقاید و فرضیه‌هایی درباره‌ی آنچه آینده خواهد بود، تشکیل شده‌اند و در قالب امید، ترس و انتظارات بروز می‌کنند و بر تصمیم‌گیری، انتخاب، رفتار و کنش ما تأثیر می‌گذارند. بدین جهت در سطح لیتانی یک پرسش اساسی آن است که عینی‌ترین وجوه باورها، آرزوها و عقاید مربوط به آینده کدامند؟ برای پاسخ بدین سؤال به بررسی تکرار شونده‌ترین تصاویر پرداخته شد.^۱

سطح لیتانی تکرار شونده‌ترین تصاویر می‌آیند. پس از بررسی دوباره متن مصاحبه‌ها و مرور چندین باره‌ی آن‌ها موارد جدول ۴-۴ به‌عنوان پارامترهای سطح لیتانی استخراج گردیدند.

^۱ با خالق روش CLA، پروفسور عنایت‌اله برای بسط لایه‌های این روش در تحقیق حاضر به صورت ایمیلی مکاتبه و از نظرات ایشان بهره مند شدم.

جدول ۴-۴: تحلیل تصاویر در سطح لیتانی

ردیف	مؤلفه	برخی ابعاد مؤلفه
۱	خودمحوری	حلقه‌ی کوچک خانواده ^۱ ، آرمان خانه، آرزوهای شخصی، موفقیت‌های شخصی، ترس از دست دادن عزیزان
۲	مادی‌گرایی	موفقیت اقتصادی، استقلال مالی
۳	دنباله‌روی از جامعه	تحصیل، مهاجرت، تشکیل خانواده، پذیرفتن نقش پدر و یا مادر، نگرانی‌های همه‌گیر ^۲
۴	رودخانه‌ی جاری ^۳	فشار گذشته، برنامه‌های جاری، نیازهای ارضا نشده

همان‌طور که در جدول ۴-۴ نشان داده شده است، در سطح لیتانی، چهار مولفه ظاهر شده‌اند. این مولفه‌ها نتیجه مطالعه‌ی چندباره‌ی تم‌های اصلی و فرعی استخراج شده در مرحله تحلیل تم هستند. لازم به ذکر است در هر چهار لایه‌ی CLA، گاهی برای فهم بیشتر یک مولفه آن را در قالب یک استعاره شناختی^۴ بیان کرده‌ایم. برای مثال مولفه‌ی «رودخانه‌ی جاری» اذعان جوانان به ناتوانی در تغییر مسیر زندگیشان است که مسیری از پیش تعیین شده به وسیله‌ی فشار گذشته، برنامه‌های جاری و نیازهای ارضا نشده است.

۴-۳-۲ تحلیل در لایه‌ی دوم (علل اجتماعی)

در این لایه به این پرسش‌های اصلی پرداخته می‌شود که تصاویر رایجی که در سطح لیتانی ساخته شده‌اند، چه علل اجتماعی دارند؟ و چه کسی باعث ایجاد این تصاویر می‌شود؟ در ادامه و پس از بررسی داده‌های تحقیق و نیز با چاشنی مطالعات کتابخانه‌ای، پارامترهای این لایه در جدول ۴-۵ خلاصه شده‌اند.

^۱ منظور از حلقه‌ی کوچک، خانواده و دوستان هستند، که بیشترین وابستگی ما به آن‌هاست و بسیاری از رفتارها و برنامه‌ریزی‌های ما با تأیید آن‌ها انجام می‌شود.

^۲ به نظر می‌رسد که اعتبار یک نگرانی به این است که برای دیگران هم نگرانی باشد، گویی بدبختی‌ها و مصائب واگیردارند.

^۳ رودخانه را هل ندهید، خودش جاری است! (فریتز پرلز (Fritz Perls)).

^۴ توضیحات بیشتری در خصوص استعاره‌ی شناختی در فصل پنجم ارائه شده است.

جدول ۴-۵: تحلیل تصاویر در سطح علل اجتماعی

ردیف	مؤلفه	برخی ابعاد مؤلفه
۱	رانده‌شدگان ^۱	شانس کم برای تعامل با دیگران (ساختار)، انتظار نقش‌های کم (ساختار)، تصاویر مثبت شخصی و تصاویر منفی جمعی (عامل انسانی)
۲	شکاف طبقاتی	آرامش پولی ^۲ (عامل انسانی)، لذت مصرف (عامل انسانی)، ترویج روحیه مادی‌گرایی (ساختار)، اقتصاد دولتی (ساختار)، رانت دولتی (ساختار)
۳	آش خاله ^۳	هزینه‌ی تفاوت ^۴ (ساختار)، خواست حلقه‌ی کوچک (ساختار)، ناشکیبایی‌ها ^۵ (عامل انسانی)، جایگاه تاریخ در فرهنگ ایرانی (ساختار)، الگوهای گذشته در کنار فقدان الگوهای برای آینده (ساختار)، هویت موروثی و هویت نقش‌ها در کنار فقدان هویت مقصد (ساختار)، فشار همسالان (ساختار)، فشار خانواده (ساختار)، عدم استقلال (عامل انسانی)
۴	جامعه‌ی کلنگی ^۶	عدم انباشت درازمدت تغییرات (ساختار)، ناتوانی در برنامه‌ریزی بلندمدت (عامل انسانی)، عدم آموزش آینده‌نگری در سطح خرد در جامعه (ساختار)

همان طور که در جدول ۴-۵ نشان داده شده است، در سطح علل اجتماعی نیز ۴ مولفه شناسایی شدند. این مولفه‌ها به ترتیب بیان‌کننده‌ی علت‌های اجتماعی مربوط به هر کدام از مولفه‌های سطح لیتانی هستند. برای مثال اگر در سطح لیتانی به مولفه‌ی «خودمحوری» برخورد می‌کنیم در سطح علل اجتماعی مولفه‌ی «رانده‌شدگان» سازنده‌ی آن خواهد بود. اما برای جواب به این سوال که در این سطح چه کسی باعث ایجاد این مولفه می‌شود، ابعاد شناسایی شده‌ی هر مولفه در دو طبقه، دسته بندی شدند. سطح عاملیت و سطح ساختار^۷. این نکته نشان می‌دهد که هر علت در سطح اجتماعی می‌تواند از ساختار و یا از عامل انسانی نشأت بگیرد. در ادامه هر کدام از ۴ مولفه و ابعاد سازنده‌ی آنها شرح داده شده‌اند.

مولفه‌ی رانده‌شدگان بیان‌کننده‌ی علل اجتماعی خودمحوری در بین جوانان است. خودمحوری می‌تواند منشأ فردی داشته باشد. برای مثال تصاویر مثبت فردی و تصاویر منفی از جامعه، فرد را به سمت تقویت تصاویر مثبت و تضعیف تصاویر منفی سوق می‌دهد. بدین معنی که فرد با کوشش در راه هدف‌های شخصی خود و دوری از کوشش در راه

^۱ جوانان از طرف جامعه طرد می‌شوند و در عمل هیچ نقشی به آن‌ها داده نمی‌شود.

^۲ کم و بیش برای تمامی مصاحبه‌کنندگان چه آن‌هایی که از خانواده متمول می‌آمدند و چه آن‌ها که از خانواده‌های کم‌درآمد می‌آمدند، استقلال مالی یک هدف بود. آن که متمول بود می‌خواست مانند خانواده‌اش موفق باشد و آنکه ندار بود، می‌خواست به خانواده‌اش کمک کند.

^۳ برگرفته از ضرب‌المثل «آش کشک خالته، بخوری پاته، نخوری پاته».

^۴ برای متفاوت بودن باید هزینه‌هایی پرداخت شود، که اغلب ما حاضر به پرداخت آن نیستیم، پس همان کاری را می‌کنیم که دیگران کرده‌اند.

^۵ معمولاً برای رسیدن به نتیجه عجول هستیم، در حالی که قدم گذاردن در راه‌هایی که دیگران نرفته‌اند، صبر و حوصله می‌طلبد.

^۶ این استعاره برگرفته از کتاب «ایران، جامعه‌ی کوتاه‌مدت» اثر محمدعلی همایون کاتوزیان است.

^۷ این دسته بندی در سطح علل اجتماعی نیز یکی از نوآوری‌های تحقیق حاضر است.

هدف‌های جمعی به خودمختوری می‌رسد. در اینجا این علت از عاملیت خود فرد منشأ می‌گیرد. اما خودمختوری می‌تواند ناشی از ساختار نیز باشد. بدین ترتیب که ساختار یعنی همان جامعه در مفهوم کلی خود، که شامل دولت و نهادهای سازنده‌ی آن نیز می‌شود، خواسته یا ناخواسته از فرد برای ایفای نقش‌های اجتماعی انتظاری ندارند و شانس کمی را برای فرد در جهت تعامل با دیگران ایجاد می‌کنند. این مسئله را می‌توان در مدرسه یا دانشگاه در نظر گرفت. تعداد کم انجمن‌های دانش‌آموزی و دانش‌جویی در مقابل تعداد بسیار زیاد کلاس‌های کنکور که موفقیت شخصی را ترویج می‌کنند، یکی از این موارد است. متأسفانه حتی بسیاری از تشکلهای دانش‌آموزی و دانشجویی در مدرسه یا دانشگاه نیز عمده فعالیت‌شان برگزاری چنین کلاس‌هایی است. در سطح جامعه نیز تعداد کم سازمان‌های مردم‌نهاد و مشارکت پایین مردم در امور اجتماعی، نمونه‌هایی از این علت‌های نشأت گرفته از ساختار هستند که خودمختوری را باعث می‌شوند.

مولفه‌ی دوم در سطح علل اجتماعی «شکاف طبقاتی» است که منجر به بروز مولفه‌ی «مادی‌گرایی» در سطح لیتانی می‌گردد. در این سطح نیز هم عاملیت و هم ساختار نقش دارند. آرامشی که در سایه پول ایجاد می‌شود و لذتی که از مصرف‌گرایی حاصل می‌شود، ابعادی هستند که از عاملیت فردی بروز می‌کنند و ترویج فرهنگ مادی‌گرایی، اقتصاد دولتی و به تبع آن رانت دولتی، پارامترهای ساختاری هستند که به مادی‌گرایی در بین جوانان دامن می‌زنند.

مولفه‌ی بعدی «آش‌خاله» مولفه‌ای است استعاری، که مجموع علل اجتماعی که منجر به بروز مولفه‌ی «دنباله روی از جامعه» در سطح لیتانی می‌شوند را، در خود جای داده است. اولین بعد مشخص از این مولفه، هزینه‌ی تفاوت است. این بعد ساختاری از آنجا ناشی می‌شود که دنباله روی نکردن از گروه در سطح خرد و جامعه در سطح کلان، باعث می‌شود که این ساختارها هزینه‌هایی را به شما تحمیل کنند که اکثریت مردم از زیر پذیرفتن این هزینه‌ها شانه خالی کرده و لذا دنباله روی را بر قدم گذاشتن در راه‌های جدید و ناشناخته ترجیح می‌دهند. همچنین خواست حلقه‌ی کوچک اطرافیان اعم از خانواده و دوستان نزدیک یک عامل ساختاری دیگر است که منجر به بروز تقلید و دنباله روی می‌شود. فشار همسالان و خانواده نیز جوانان را وادار به دنباله روی می‌کند.

در یک جامعه‌ی ناسالم، سالم زیستن هزینه بر است. لذا ساختار و نهادهای آن شما را وادار به هم‌رنگ شدن می‌کنند. دو عامل ساختاری دیگر نیز در سطح علل اجتماعی بر دنباله‌روی تأثیرگذارند. اولین مورد جایگاهی است که تاریخ در ذهن و زندگی جامعه‌ی ایرانی دارد، که تاریخ را به عاملی مهم در مشخص کردن مسیر پیش رو تبدیل می‌کند و دوم فقدان الگوهایی برای زیست در آینده. برای مثال ما الگوهای زیادی از گذشتگان داریم که می‌توانیم به آنها تبدیل شویم. این الگوها معمولاً مردانی هستند در هیبت دانشمندان، عالمان دینی و وطن‌پرستان بزرگ، که منشا خیر و برکت بوده‌اند. اما الگوها یا قهرمانانی که جایی در آینده زیست می‌کنند و جوانان بخواهند به آنها تبدیل شوند، در فرهنگ ما وجود ندارند.

برای مثال آیا در میان فیلم‌های ایرانی، فیلمی وجود دارد که قهرمان آن یک ایرانی باشد که در سال ۱۴۲۰ هجری - شمسی به دنبال نجات جهان از یک فاجعه باشد؟ جواب این سوال تا آنجا که محقق بررسی کرده است، خیر است.

مولفه‌ی ساختاری دیگر، یک بحث جدی در هویت اجتماعی است. بحث اصلی در این است که هویت می‌تواند علاوه بر مولفه‌های تاریخی، مولفه‌های مربوط به تصاویر مشترک را نیز شامل شود. چه چیزی از یک آینده‌ی اتفاق نیفتاده ممکن است بین افراد یک جامعه مشترک باشد؟ اگر بتوانیم پاسخی منطقی برای این سوال بیابیم، به اعتبار «مشترک» بودن، می‌توان از آن به منزله مولفه‌ای هویت ساز در سطح جمعی نام برد. تصاویر آینده، آن وجوهی از آینده را بازنمایی می‌کنند که می‌توانند به صورت مشترک تعریف شوند. این تصاویر می‌توانند با یکدیگر بر سر «تصاحب آینده» رقابت کنند و تا حد زیادی، بین باورمندان به خود (تصاویر مذکور) انسجام و چسبندگی ایجاد کنند. برای مثال، در سطح سازمانی، تصاویر آینده از سازمان که معمولاً از طرف مدیران تعیین می‌شوند و به کارکنان در کل سازمان القا می‌گردند، در صورت پذیرش می‌توانند به عنوان نیروی پیش‌ران سازمان عمل کنند. این تصاویر باعث می‌شوند تا همه کارکنان از قومیت‌ها، ملیت‌ها، مذاهب و نژادهای گوناگون به منظور رسیدن به یک هدف مشترک که تصویری از آن برای آنها ساخته شده است، حرکت کنند. این مسئله در سطح ملی، در تصاویر آرمان شهری متجلی می‌گردد.

رویای فردی، چیزی جز خیال نیست، اما آن هنگام که رویا جمعی می‌شود، دیگر به واقعیت بدل خواهد شد. اتوپیا یا آرمان شهر که در واقع نوعی واکنش به وضع موجود است، بر مبنای فلسفه‌ی «زمانی بهتر از زمان کنونی» استوار است که بر تصور آینده‌های دلخواه متمرکز است. بر این مبنا می‌توان تعریفی از هویت ارائه نمود که بر مبنای تصاویر مشترک جمعی از آینده شکل می‌گیرد. این پژوهش، این هویت را هویت مقصد می‌نامد، هویتی که وجه مشترک افراد واجد آن، یک تصویر مشترک از آینده است. بنابر نظر خبرگان هویت مقصد به دو دلیل می‌تواند در فرایند مدیریت جامعه، ملت سازی و رهبری جامعه بهتر از گونه‌های دیگر هویت عمل کند. اول به دلیل سازگاری بیشتر با تغییرات سریع در جوامع امروزی و دوم به خاطر امکان مشارکت دادن جامعه و بخصوص جوانان در ساخت آن. هویت مقصد بر خلاف هویت‌های موروثی و هویت حاصل از نقش‌ها، «آش خاله» نیست، بلکه «آشی» است که با مشارکت آگاهانه ساخته شده است.

در نهایت مولفه‌ی «آش خاله»، دو بعد مربوط به عامل انسانی را نیز شامل می‌شود. اولین بعد ناشکیبایی‌ها نام گرفته است و مربوط به روحیات ما است که معمولاً به دنبال کارهای زودبازده هستیم و صبر و شکیبایی لازم برای به انجام رسانیدن کارهای متفاوت را نداریم. دومین مولفه عدم استقلال جوانان است. در نگاه اول شاید این عدم استقلال به ساختار برگردد، اما نمی‌توان به صورت کامل عنصر اختیار را از عامل انسانی گرفت و تمامی فشار را متوجه ساختار کرد. به هر حال مستقل بودن برای بسیاری از جوانان طاقت فرسا است و لذا برای نزدیک ماندن در کنار حلقه‌ی کوچک خود، استقلال را فدا می‌کنند.

آخرین مولفه در سطح علل اجتماعی «جامعه‌ی کلنگی» است که باعث بروز مولفه‌ی «رودخانه‌ی جاری» در سطح لیتانی می‌گردد. عدم آموزش آینده‌نگری در سطوح مختلف جامعه مانند مدارس، دانشگاه‌ها و در بین اعضای مجموعه‌های مختلف نهادها، و نیز عدم انباشت درازمدت تغییرات، ابعاد ساختاری این مولفه هستند. ساختارهای جامعه‌ی کنونی قادر به نگه‌داشت تغییرات در جامعه نیستند و لذا جامعه مدام در حال نگاه کردن به پشت سر و مرور مسیرهای رفته شده است. هیچ نگاه کلانی در سطح جامعه به آینده نیست و مدام در حال تفسیر گذشته و انکار یا قبول آن هستیم. بدین ترتیب عامل انسانی قادر به برنامه‌ریزی بلند مدت نیست. چون اولاً ساختار او را برای این کار آموزش نداده است و دوماً برنامه‌ریزی بلند مدت به دلیل عدم انباشت درازمدت تغییرات کاری بیهوده جلو می‌کند.

۳-۳-۴ تحلیل در لایه‌ی سوم (گفتمان / جهان‌بینی / ایدئولوژی)

«دیدن دنیای پیرامون با چشم‌های دیگر بسیار دشوار است و حتی ناممکن، زیرا ما به معنای واقعی کلمه محصول فرهنگ‌هایمان هستیم» (برگرفته از کتاب استعاره و مجاز با رویکرد شناختی، گردآوری آنتونیو بارسلونا، ۱۳۹۰).

در این لایه به طرح این پرسش می‌پردازیم که کدام جهان‌بینی، کدام ایدئولوژی و کدام گفتمان غالب در جامعه‌ی کنونی جاری و ساری‌اند، که باعث می‌شوند چنان مسائل اجتماعی سر برآورند و در جهت آن‌ها به آن‌چنان تصاویر غالبی در سطح لیتانی برسیم. نتایج تحلیل در لایه‌ی سوم در جدول ۴-۶ آمده است.

جدول ۴-۶: تحلیل تصاویر در سطح گفتمان، جهان‌بینی و ایدئولوژی

ردیف	مؤلفه	برخی ابعاد مؤلفه
۱	شکاف دولت-ملت / فرد-جامعه	حکومت همه‌پزندان، ولایت تمام عیار حاکمان بر مردمان
۲	عاقبت به خیران ^۱	اسلام سرمایه‌داری، الگوهای توسعه‌ی مبتنی بر نظام سرمایه‌داری
۳	چشمان باز کاملاً بسته ^۲	ایدئولوژی به‌عنوان چسب اجتماعی، عرف، حرکت گله‌ای، الگوهای در گذشته، سلبریتی‌ها ^۳ ، پاسداشت و پرستش گذشته
۴	آینده بدون های چسبان ^۴	عدم فرایندگرایی، جهان‌بینی خیامی ^۵

^۱ این واژه از یک عبارت ضرب‌المثل گونه مورد استفاده در نواحی غرب اصفهان به عاریت گرفته شده است. عاقبت به خیر کسی است که به لحاظ مالی به سروسامان رسیده است.

^۲ فردی را تصور کنید که در خوابی عمیق به سر می‌برد، اما بر روی پلک‌های خود یک چشم باز را نقاشی کرده است.

^۳ سلبریتی به اشخاص مشهور و محبوب در هر جامعه‌ای گفته می‌شود که طرفداران بسیار زیادی دارند. از جمله هنرمندان، بازیگران، خواننده‌ها، فوتبالیست‌ها و غیره

^۴ اعتقاد به یک آینده (آن‌هم آینده‌ای که دیگران برای ما تعیین کرده‌اند) و نه آینده‌ها.

^۵ فرهنگ ما مملو از عناصر خیامی است. اولویت دادن به لحظه اکنون و لذت‌های زودگذر، پوچ‌گرایی و بستن چشمان به روی آینده

در ادامه به مولفه‌های استخراج شده در سطح سوم CLA پراخته شده است. اولین مولفه «شکاف دولت - ملت/ فرد - جامعه» نام گرفته است. این مولفه در سطح اجتماعی باعث رانده شدگی و در سطح لیتانی موجب بروز خودمحوری می شود. حکومت‌هایی که خود را تافته‌ای جدا بافته از مردم می پندارند و مردمی که جامعه را چیزی جدای از خود می دانند، دو شکاف عمده هستند که فردیت را گسترش داده، خواسته‌های فردی را بر خواسته‌های جمعی برتری داده و نفع شخصی را در جایگاهی بالاتر از نفع جمعی قرار می دهند.

دومین مولفه یعنی «عاقبت به خیران» نماینده‌ی گفتمان‌ها و جهان بینی‌هایی است که منجر به شکاف طبقاتی در سطح علل اجتماعی و مادی گرایی در سطح لیتانی می شوند. مهمترین رکن این مولفه، گفتمان غالب نظام سرمایه داری در برنامه‌های توسعه‌ی کشور است که تمامی برنامه ریزی‌های اقتصادی در سطح کلان و خرد در چارچوب این گفتمان یا جهان بینی انجام می شود.

سومین مولفه یعنی «چشم‌های باز کاملاً بسته» منجر به دنباله روی فرد از جامعه و بروز حرکت‌های توده‌ای می شود. جهان بینی غالب در این سطح مروج حرکت توده‌ای، دنباله روی از دیگران و تقلید از سلبریتی‌ها است. در این گفتمان هیچ آینده‌ی بدیلی در ذهن جامعه شکل نمی گیرد و ایدئولوژی غالب در جامعه‌ی عرف، الگوهای گذشته و حرکت توده‌ای را به جامعه تحمیل می کند.

چهارمین مولفه در سطح جهان بینی و گفتمان «آینده بدون های چسبان» نام گرفته است که سازنده‌ی مولفه «جامعه‌ی کلنگی» در سطح علل اجتماعی و «رودخانه‌ی جاری» در سطح لیتانی است. این دیدگاه از دل جهان بینی تقدیرگرایانه بروز یافته است که در آن آینده همانی است که در گذشته برایمان معین شده است و از آن گریزی نیست. لذا فرو رفتن در روزمرگی، کنار نهادن خردگرایی و به خواب زدن خود، آن مسائلی هستند که از دل جهان بینی تقدیر گرایی یا جهان بینی خیامی بروز می کند.

۴-۳-۴ تحلیل در لایه‌ی چهارم (اسطوره / استعاره)

جدول ۴-۷: تحلیل تصاویر در سطح اسطوره/استعاره

ردیف	مؤلفه	برخی ابعاد مؤلفه
۱	فقط خودم ^۱	استعاره‌ی این زندگی ^۲ منه ^۳ ، کهن الگوی شهریار (چه فرمان یزدان چه فرمان شاه)
۲	ثروت‌اندوزی	استعاره‌ی پایین شهر- بالای شهر، استعاره‌ی آقا زاده‌های لاکچری
۳	فرومون ^۳	کهن الگوی نقاب ^۴ (خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو)، استعاره‌ی کلونی، پاسداشت جامعه در تقلید، نبود کهن الگوی قهرمان
۴	آینده همین امروز است	استعاره‌ی گذشته چراغ راه آینده است، استعاره‌ی زندگی درک همین اکنون است، استعاره‌ی بی خیالی طی کن

آخرین لایه در تحلیل لایه‌ای علی، سطح استعاره‌ها و اسطوره‌ها است که به عنوان عمیق‌ترین و پیچیده‌ترین سطح، جایگاه بیان احساسات است. البته همه‌ی مسئله در این سطح، با بیان اینکه این لایه جایگاه احساسات است، حل نخواهد شد. پیچیدگی این لایه از چند منظر قابل تامل است. اول آنکه احساسات وقتی به صورت جمعی مدنظر قرار گیرند، پای محقق را به حوزه‌ی روانکاوی اجتماعی و بررسی ناخودآگاه جمعی باز می‌کند، که حوزه‌ای پیچیده و بحث برانگیز است و دوم آنکه هر دو واژه‌ی اسطوره و استعاره خود پیچیده و چند بعدی هستند.

بازه‌ی تعریف اسطوره از یک خیال واهی تا نوعی گفتار و بازه‌ی تعریف استعاره از یک آرایه‌ی ادبی تا توانایی شناختی منحصر به فرد ذهن انسان، گسترده‌اند. هیچ کدام از این تعاریف اشتباه نیستند. بلکه در سنت‌های پژوهشی مختلف کاربرد خود را دارند. برای مثال در بین اهل هنر، اسطوره بیش‌تر از آنکه جنبه‌هایی از واقعیت را داشته باشد، حامل معنا و مفهومی برابر با وهم، خیال، قدرت ماوراء الطبیعه و این قبیل چیزهاست که در پس پشت خود معنایی را می‌رساند یا نمی‌رساند. اما در اسطوره‌شناسی رولان بارت^۵، اسطوره نوعی گفتار است و لذا هر چیزی می‌تواند اسطوره باشد به شرط آنکه گفتمانی را انتقال دهد، بنابراین موضوعات اسطوره‌ای را نمی‌توان بر مبنای جوهر آن‌ها از یکدیگر تمیز داد^۶.

^۱ برگرفته از یک ماشین نوشته (نوشته‌های پشت ماشین‌ها)

^۲ زندگی منه... بهم نگو چی خوبه چی بده / زندگی مال منه... خودم می‌دونم چی بهتره / هرچور می‌خواد... می‌خوام بگذره (برگرفته از ترانه زندگی منه از گروه رب زدبازی)

^۳ در کلونی مورچگان اتفاق جالبی در فرایند جستجوی غذا می‌افتد. بدین‌صورت که مسیرهای بهینه‌ای که به غذا می‌رسند، به دلیل اینکه مقدار بیشتری از فرومون (Pheromone) را در خود دارند بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرند. حرکت کلونی وار جوانان در جامعه نیز چنین حالتی دارد.

^۴ Persona

^۵ Roland Barthes

^۶ برای مطالعه‌ی بیشتر در خصوص اسطوره‌شناسی رولان بارت رک: بارت، رولان (۱۳۷۷)، اسطوره در زمان حاضر، ترجمه یوسف اباذری، فصلنامه ارغنون، شماره ۱۸. اندیشه‌های بارت در باب اسطوره بسیار پرمحتوا و آموزنده هستند. امید دارم که در آینده این اندیشه‌ها بیشتر مورد توجه آینده پژوهان اجتماعی قرار گیرند.

با این تفاسیر، شاید اولین گام برای ورود به این لایه، این است که محقق صراحتاً تعریف خود از اسطوره و استعاره را بیان نماید تا از خلط مباحث جلوگیری کند. بر این اساس در ادامه تعاریف اسطوره و استعاره‌ی مدنظر این پژوهش، مورد امعان نظر قرار خواهند گرفت.^۱

در نگاه اول واژه اسطوره ذهن خواننده‌ی ایرانی را مشغول شخصیت‌های شاهنامه، شهدای بزرگ و یا شخصیت‌های دیگری می‌کند که کم و بیش در جامعه نام آنها با واژه اسطوره گره خورده است. و نیز استعاره برای خواننده و یا شنونده تداعی کننده‌ی یک صنعت ادبی است که نام آن را بیشتر از هر جایی در کلاس‌های درس ادبیات شنیده است. متأسفانه به نظر می‌رسد که در برخی مقالات علمی داخلی و خارجی نیز برداشت نویسنده از استعاره و اسطوره در حد شخصیت‌های افسانه‌ای و صنعت ادبی باقی مانده و با این برداشت به تحلیل لایه‌ی آخر در CLA پرداخته شده است. به زعم بسیاری از اسطوره‌پژوهان و زبان‌شناسان، هر دوی این واژه‌ها به دلیل وسعت معنایی و کاربردی، سطح بالایی از ابهام و کژفهمی را با خود دارند. تا جایی که تلاش برای فهم دقیق این واژه‌ها مانند تلاش برای گرفتن هوا در دست است. به محض اینکه دست خود را می‌بندید متوجه می‌شوید که در هر جای دیگری نیز هوا وجود دارد.^۲

پژوهش حاضر نیز ادعای ارائه درک درست و دقیق از استعاره و اسطوره را ندارد. اما تلاش شده است تا با مطالعه وسیع در حوزه اساطیر و استعاره‌ها، درخورترین، پرمایه‌ترین و کاربردی‌ترین نظریه‌ها در این خصوص انتخاب و در این پژوهش به کار گرفته شوند. بدین جهت، در تحلیل اسطوره‌ها، از مفهوم کهن الگوهای معرفی شده توسط کارل گوستاو یونگ^۳ و در تحلیل استعاره‌ها از آراء لیکاف^۴ استفاده شده است.

۴-۳-۴-۱ مروری بر مفهوم اسطوره

کهن الگوها

«ضمیر ناخودآگاه جمعی»^۵ از جمله مفاهیمی است که روان‌شناسی تحلیلی (مکتب یونگ^۶) را از روان‌کاوی (فرویدیسیم^۷) متمایز می‌کند. زمان زیادی از نظریه فروید در باب ناخودآگاه فردی^۸ نگذشته بود که شاگرد وی کارل گوستاو یونگ نظریه

^۱ باید این نکته را یادآور شوم، که بر مبنای زمانی که برای مطالعه‌ی مفاهیم مربوط به اسطوره و استعاره صرف گردید و تلخیصی که بر روی انبوه داده‌های مربوطه صورت گرفت، تا تعاریف دقیق، منسجم و مربوطی از این دو مفهوم به دست آید، این مباحث جز نتایج این پژوهش هستند و در فصل چهارم پژوهش آمده‌اند.

^۲ این عبارت، نقل قولی از دکتر یوسف اباذری، استاد دانشکده علوم اجتماعی تهران است، که ایشان در مورد واژه فرهنگ یا تمدن به کار برده‌اند و در اینجا نیز موضوعیت دارد.

^۳ Carl Gustav Jung

^۴ George Lakoff

^۵ collective unconscious

^۶ Carl Gustav Jung

^۷ Freudianism

^۸ Individual unconscious

استاد را گسترش داد و اظهار داشت که در لایه‌های زیرین ناخودآگاه فردی، ضمیر ناخودآگاه جمعی جای دارد (شکرای، ۱۳۹۲، ص. ۹۶). یونگ علاوه بر ناخودآگاه فردی، قائل به لایه‌های عمیق‌تری در ذهن است که تصاویر ذهنی جهان شمول را در خود جای داده است. ضمیر ناخودآگاه جمعی از روان خود فرد نشئت نمی‌گیرد، بلکه حاصل انباشت دلالت‌های روانی تجربیات عام بشر و به عبارتی میراثی روانی است که از بدو تولد در ذهن هر فرد جای دارد. یونگ تصاویر ذهنی جهان شمولی را که در این ضمیر ناخودآگاه جمعی جای دارند «کهن الگو»^۱ می‌نامد و اسطوره را نمود آن می‌داند (موسوی گیلانی و مولوی، ۱۳۸۹، ص. ۱۴۸). کهن الگوهای یونگی ناخودآگاه، زیست شناختی‌اند. سرگذشت شخصی فرع بر آن است. این کهن الگوها یا مثال‌های اولیه، در سراسر جهان و در مقاطع تاریخی مختلف، در هیأت‌های گوناگون ظاهر شده‌اند. تفاوت ظاهری و پوشش، نتیجه شرایط اولیه محیطی و تاریخی است (کمبل، ۱۳۹۳، ص. ۸۵).

نمودهای کهن الگوها گاه فردی است – اگر چه در روان جمعی ریشه دارد – و شخصیت، توانایی و ویژگی‌های فکری و خلاقانه خاصی به فرد می‌بخشند؛ گاهی نیز جمعی است و در شکل‌گیری تمدن‌ها، جهت‌گیری جوامع و حتی تمایلات جمعی و جریان‌های توده‌ای نیز موثر است. مهم‌ترین بنیاد نظریه یونگ را همین خاصیت آفرینندگی ناخودآگاه جمعی دانسته‌اند (قائمی، ۱۳۸۹، ص. ۳۵).

ظهور ناخودآگاه جمعی از طریق دو جنبه اصلی آن یعنی غرایز و الگوهای باستانی ممکن می‌شود. از ابتدایی‌ترین غرایز حیاتی موجودات – همچون غریزه جوجه برای فرار از سایه قوش – تا عالی‌ترین تمایلات باطنی انسان در ناخودآگاه جمعی جای گرفته است. برجسته‌ترین ویژگی ناخودآگاه جمعی وجود گنجینه‌ای از نمادها و نگارهایی است که یونگ آن‌ها را آرکی تایپ^۲ می‌نامد. آرکی تایپ که به الگوهای باستانی، کهن الگو، انواع کهن، صور نوعی، سر نمون و برابره‌های آن ترجمه شده است، بخش عظیمی از عناصر سازنده ناخودآگاه جمعی است (شکرای، ۱۳۹۲، ص. ۹۶).

یونگ، شالوده خلق اسطوره‌ها، دیدگاه‌ها، اندیشه‌های مذهبی و برخی از انواع رویا را که بین فرهنگ‌های گوناگون و دوره‌های تاریخی مشترک‌اند، در ناخودآگاه جمعی می‌داند (فرضی، ۱۳۹۱، ص. ۱۷۹). از نظر یونگ، کهن الگوها حاصل تجربیات ممتد انسانی بوده و پیوسته در حال نو شدن هستند و به شکل اساطیر جلوه می‌کنند. در واقع این اساطیر که نمود کهن الگوها هستند، در قالب رمزی تجلی می‌یابند و مداوم در حال تکرار شدن هستند؛ چون نیاز فطری بشرند و بنابراین در هر دوره بدن‌ها نیاز است و لیکن در هر دوره بنا به اقتضای آن دوره اسطوره قدیمی ناپدید شده، اما از بین نمی‌رود، ولی در دوره جدید بنا به شرایط آن، در قالبی نمادین و جدید ظهور می‌یابد (موسوی گیلانی و مولوی، ۱۳۸۹، ص. ۱۴۵). الیاده می‌نویسد: اسطوره‌های باستانی به عنوان مهم‌ترین شکل تفکر جمعی موجب کامل شدن تاریخ می‌شوند که این

^۱ archetype

^۲ archetype

امر در بطن جهان مدرن حفظ شده است. بنابراین، نمادهای اسطوره‌ای هرگز ناپدید نمی‌شوند بلکه فقط به تناسب زمان تغییر شکل می‌دهند. چنانچه در ناخودآگاه فردی و جمعی انسان‌ها، که به وسیله تفسیر رویاهایشان کشف می‌شود، نه تنها غول‌ها، بلکه خدایان مذکر، مونث، پهلوانان و پریان مسکن گزیده‌اند (صانع پور، ۱۳۸۹، ص. ۱۰۲).

یک نکته را نباید از نظر دور داشت و آن تفاوت میان صورت بنیادی کهن الگو و انگاره‌های کهن الگویی است. کهن الگوها، تصورات یا انگاره‌های موروثی نیستند بلکه ممکنات ماقدم‌اند. برای یونگ انگاره ازلی یا صورت بنیادی کهن الگو که متعلق به ژرفترین لایه ضمیر ناخودآگاه است – نوعی استعداد یا آمادگی ما تقدم برای آگاه شدن از یک تجربه بشری عام عاطفه محور، یک اسطوره همگانی، یا نمو عام امتزاج اندیشه – انگاره – خیال است و کاوش دقیق یا فهم آن ممکن نیست، زیرا موجودیت آن، وضعیتی کاملاً صوری و ابتدایی است. چنان چه یونگ از آن تعبیر به حد ماورای بنفش و نامرئی طیف روانی می‌کند. اما بازنمودهای کهن الگویی، ساختارهای بسیار متنوعی هستند که همگی متکی به یک صورت بنیادی‌اند (مادیورو و ویلرایت^۱، ۱۳۸۲، ص. ۲۸۳). وفق مراد یونگ، اسطوره‌ها بخشی از بازنمودهای کهن الگویی هستند.

اساطیر در ظرف کهن الگوها

در فصول پیشین اشاره شده که نیاز و میل به دانستن در مورد آینده ویژگی انسان است. افراد در طول تاریخ وسایل و ابزارهای گوناگونی ایجاد کرده‌اند تا به پیش‌بینی و شفاف شدن آینده کمک کنند. یکی از وسوسه‌انگیزترین جنبه‌های این ویژگی این است که به منظور ایجاد توانایی در ما برای انجام هر عمل و فعالیتی، همیشه باید مدل‌های ذهنی در مورد آینده بسازیم. یعنی ایجاد فرضیه و ارزیابی چیزی که قرار است آینده باشد. این روند تصویرسازی از آینده نسبتاً ارادی است، اما عناصر نیمه خودآگاه را هم در بر می‌گیرد. ما پیش فرض‌ها و باورهای عمیقی در مورد چگونگی چیزها، چگونه بودن آن‌ها، چگونگی رشد آن‌ها ساخته و سپس در مورد چگونه بودن آن‌ها در آینده نتیجه‌گیری می‌کنیم. از جمله سازندگان این پیش فرض‌ها و باورهای عمیق، اسطوره‌ها هستند. در واقع اسطوره‌ها که عینی شدن تجربه اجتماعی بشرند و در شکل آرزوهای جمعی یک قوم یا ملت ظاهر می‌شوند (کاسیرر^۲، ۱۳۶۲، ص. ۱۵)، همیشه در پی سؤال ناخودآگاه جمعی یک ملت از محیط پیرامونش شکل یافته‌اند و در هر اقلیمی که باشند، ریشه در وجود افراد آن سرزمین دارند که به حیات خود ادامه داده‌اند.

اسطوره‌ها ریشه در کهن الگوها دارند. اسطوره واقعیت فرهنگی بسیار پیچیده‌ای است با مفهومی گسترده و طیفی وسیع. در بیشتر تخیلات می‌توان نشانه‌ای از اسطوره دید و در زیرساخت بسیاری از اندیشه‌ها، گفته‌ها و کردارها، ردپایی از

^۱ Maduro and Wheelwright

^۲ Ernst Cassirer

اسطوره می‌توان یافت (آموزگار، ۱۳۸۶، ص. ۶۱). لذا اسطوره نه شخص است، نه یک روایت مفرد است و نه حتی یک داستان. بلکه اسطوره یک واقعیت فرهنگی است که نمودهای مختلفی دارد و گاه آنچنان این نمودها جلوه‌گری می‌کنند که خود اسطوره در زیر لوای آنها کم رنگ می‌شود.

اسطوره‌ها به مثابه پدیده‌های فرهنگی، حامل بارهای معنایی – تاریخی هستند. از این رو آنها را گاه به نمادهایی از واقعیت‌های دور دست یا نوعی حافظه جمعی تعبیر کرده‌اند که با گذشت زمان به تدریج بر ابهام و پیچیدگی‌شان افزوده می‌شود، اما همواره کاربرد خود را در صیانت از گروهی از ارزش‌ها حفظ می‌کنند. شکافتن و تحلیل اسطوره چه با رویکردی معناشناسانه و به قصد رازگشایی و تبارشناسی از واژگان و تالیف‌های ادبی انجام بگیرد و چه از دریچه نگاه ساختارگرایان و با هدف بازیابی ساخت‌های پنهان در ذهنیت انسان‌ها، همواره می‌تواند راهگشای درک بهتر ساز و کارهای درونی هر فرهنگی باشد (فکوهی، ۱۳۷۹، ص. ۱۳۸). دیلم صالحی می‌نویسد: اسطوره‌ها به مثابه نخستین و دیرینه‌ترین خاستگاه تفکر انسانی، نقشی مؤثر و برجسته در «ساخت معنا» داشته‌اند. از این منظر اسطوره‌ها در برگیرنده باورهای مقدس انسان در سیر تحولات و تطورات اجتماعی جوامع ابتدایی‌اند؛ به طوری که پلی میان انسان، پدیده‌های جهان پیرامونش و نظام کائنات می‌سازند (دیلم صالحی، ۱۳۸۵، ص. ۶).

در تعریف اسطوره گفته‌اند: «اسطوره‌ها سمبول یا نماد تجربیات انسانی هستند و مجسم‌کننده ارزش‌های روحانی یک فرهنگ. هر جامعه‌ای اسطوره‌های ویژه خود را نگه می‌دارد و در حفظ آن می‌کوشد؛ زیرا معتقدات و دنیانگری‌ها درون آنها عامل قطعی پایداری و جاودانگی آن فرهنگ است (واشقانی فراهانی، ۱۳۸۷، ص. ۳۴۱). برخی از مهمترین ویژگی‌های مشترک اسطوره‌ها را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

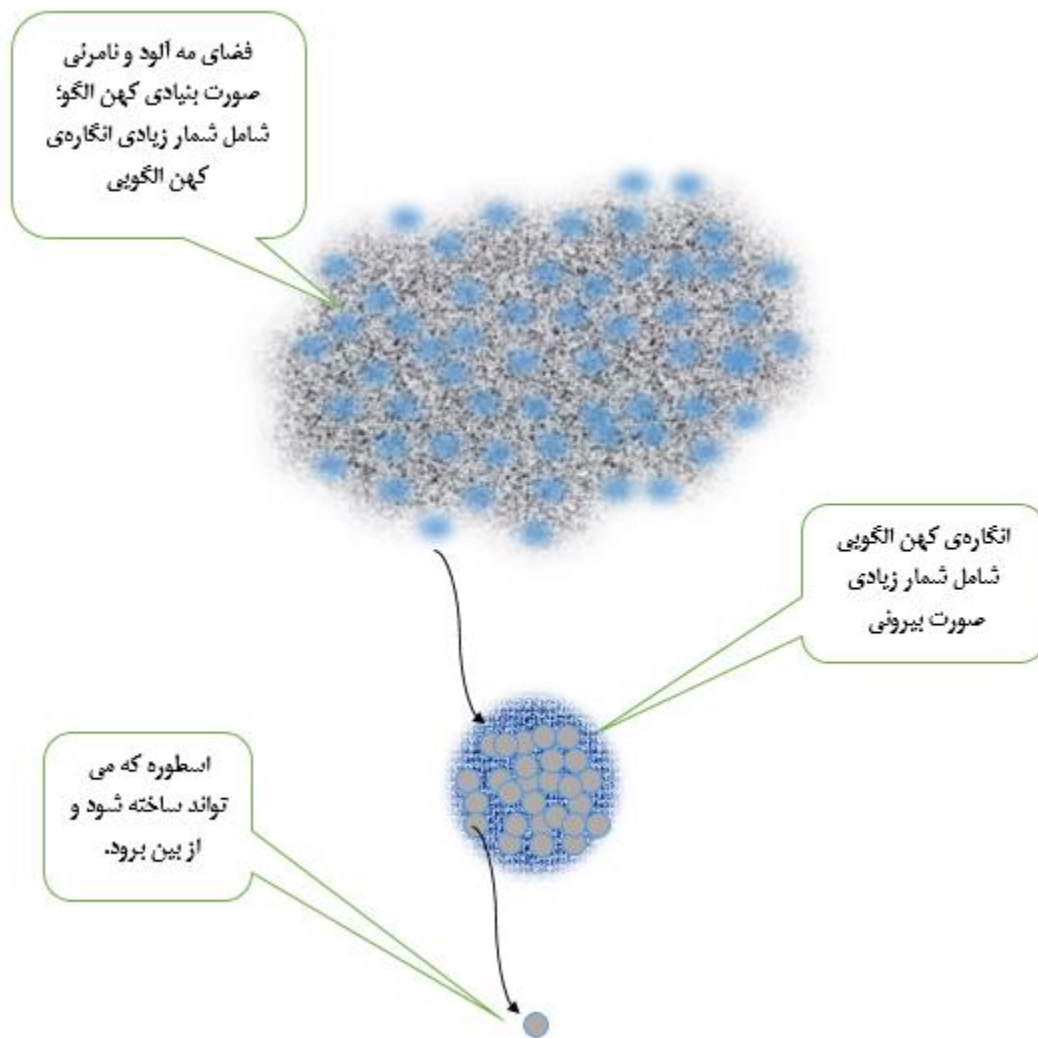
۱- دلالت روایت به گذشته یا آینده‌های بیرون از دسترس، ۲- فقدان دقت در ابعاد زمان، مکان، توانایی و ...؛ ۳- تمایل به ارائه دادن نمونه‌های مطلق، به گونه‌ای که هر چه اجزای سازنده‌ی روایت، مطلق‌تر باشند، احساس اساطیری بودن روایت، بیشتر می‌شود و هر چه از این اطلاق کاسته شود، احساس اساطیری بودن روایت نیز کاهش می‌یابد (واشقانی فراهانی، ۱۳۸۷، ص. ۲۴۲). اسطوره به عنوان رویای جمعی اجتماع، خواست‌ها، آرزوها و آمال یک گروه و جماعت را بیان می‌کند. اسطوره در این کارکرد، بیشتر چشم به آینده دارد و همان نجات و رهایی واپسین جهان، نمونه‌ی بارز این کار است (رضایی، ۱۳۸۴، ص. ۳۸).

فروید بر آن است که: اساطیر ته مانده‌های تغییر شکل یافته‌ی تخیلات و امیال اقوام و ملل و رویاهای متمادی بشریت در دوران جوانی‌اند. اسطوره در تاریخ حیات بشریت، یعنی از لحاظ تکوین و تسلسل تیره‌ای حیوانی، مقام رویا در زندگی فرد را دارد (باستید، ۱۳۷۰، ص. ۳۳). اسطوره‌ها، در لباس کهن الگوها همیشه و همیشه، تازه و نو، به زندگی دیربازشان ادامه می‌دهند و به گونه‌های دیگرسان، خود را در خودآگاهی‌مان فراقکنی می‌کنند. نمادها، همان هستند که بوده‌اند، لیک

در سان و سیمای نو و جدید، به فراخور نیازهای هر زمان. پس، اینکه بیندیشیم که اسطوره‌ها، در همان روزگار کهن و اسطوره‌ای، به زیر خاک رفته‌اند؛ و در سایه‌های دامن‌گستر تاریخ و گردهای گیتی نورد هزاره‌ها گم آمده‌اند؛ سخنی یاوه و بی‌بنیاد خواهد بود؛ چرا که، کهن نمونه‌ها، این هزار چهرگان ناخودآگاهی همگانی، با به روز نگه داشتن خویش، گرد گسسته نشانی و شکسته نامی را بر نمی‌تابند و تا همیشه به دگرگونی خود را می‌آرایند و با ما به زندگی دیربازشان ادامه می‌دهند (آتونی، ۱۳۸۹، ص. ۳۰).

اما در نگاه مدرن به اسطوره‌ها، عنصر اصلی که مورد توجه قرار گرفته، ماهیت الگووار آنها برای ساخت و جهت‌دهی به هویت مدرن جوامع در حال شکل‌گیری است (امینیان و مشهدی، ۱۳۹۱، ص. ۳۲). اسطوره‌ها، به ویژه ابعاد سیاسی‌شان، عموماً به ابزاری برای معنادار نمودن فرهنگ سیاسی جوامع بدل گردیده و در پروسه / پروژه ملت‌سازی، به عنوان نمونه‌های متعالی و الگوواره برای نسل‌های آینده به نمایش گذاشته می‌شوند. آنچه در این میان اهمیت می‌یابد، نحوه بهره‌گیری از اساطیر در ساخت هویت ملی و به تبع آن، مفهوم بخشیدن به ارزش‌های سیاسی مدنظر نخبگان برای شکل دادن به نگرش مردم یک کشور است؛ بنابراین، در فرآیند شکل‌گیری یک ملت، اسطوره به صورت طبیعی (و در مواردی تعمدی) نقش تعیین‌کننده‌ای پیدا می‌کند (امینیان و مشهدی، ۱۳۹۱، ص. ۲۹).

در نهایت و پس از باریک بینی در مفاهیم کهن الگو و اسطوره می‌توان به نمودار ساده شده‌ی زیر رسید. البته امعان نظر است که مدل در مقام استعاره، یک صورت بسیار ساده از واقعیت است.



شکل ۴-۱: نسبت انگاره‌های کهن الگویی و اسطوره (منبع: یافته‌های پژوهش)

۴-۳-۲ مروری بر مفهوم استعاره از دیدگاه شناختی

مطالعات زبان‌شناسی شناختی در چند دهه اخیر، ماهیت جدیدی برای استعاره تعریف کرد که بر اساس آن، استعاره فقط آرایه ادبی یا یکی از صور کلام نیست، بلکه فرایندی فعال در نظام شناختی بشر محسوب می‌شود. تحقیقات لیکاف و جانسون^۱ ثابت کرد که کاربردهای استعاره، محدود به حوزه مطالعات ادبی و کاربرد واژه، عبارت یا جمله نیست؛ استعاره، همچون ابزاری مفید، نقش مهمی در شناخت و درک پدیده‌ها و امور دارد و در حقیقت یک مدل فرهنگی در ذهن ایجاد می‌کند که زنجیره رفتاری طبق آن برنامه‌ریزی می‌شود. از این دیدگاه استعاره برحسب ضرورت و نیاز بشر به درک و بازنمایی پدیده‌های نا آشنا، با تکیه بر ساخت واژه‌ها و اطلاعات قبلی شکل می‌گیرد و نقشی بسزا در جولان فکری و تخیل ایفا می‌کند. همچنین تعداد زیادی از طبقه بندی‌ها و استنباط‌های ما برحسب استعاره‌ها صورت می‌گیرند و بسیاری از مفاهیم، به خصوص مفاهیم انتزاعی، از طریق انطباق استعاری اطلاعات و انتقال دانسته‌ها از زمینه‌ای به زمینه دیگر، نظم می‌یابند. بدین ترتیب توجه به بیان استعاری، به ویژه از این نظر اهمیت دارد که تبیین جدیدی از کارکرد مغز در برخورد با جهان پیرامون در اختیارمان می‌گذارد (هاشمی، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۰).

الاف جاکل^۲ (۲۰۰۲) اصول و مبانی نظریه استعاری لیکاف و جانسون را به شکل ذیل و به اختصار بیان کرد. «استعاره شناختی» عبارت است از الگوبرداری نظام‌مند بین حوزه‌های مفهومی دوگانه؛ یعنی دو حوزه مقصد و مبدأ. حوزه مقصد، حوزه‌ای انتزاعی و مجرد یا دور از تجربه آگاهانه است و حوزه مبدأ در حیطه تجربیات محسوس بشری است؛ مثلاً در جریان استعاره، مفهوم مجرد «زندگی»؛ یعنی حوزه مبدأ با مفهوم عینی «سفر» معادل حوزه مقصد، ارتباطی استعاری می‌یابند. به این ترتیب که مفهوم ناملموس‌تر «زندگی» را می‌توان به کمک مفهوم عینی‌تر و تجربی‌تر «سفر» در ذهن تداعی نمود. بنابراین، یک استعاره شناختی در ذهن داریم؛ یعنی «زندگی سفر است». این فرایند یا ارتباط استعاری بین مفاهیم، می‌تواند در عبارات زبانی زیادی تجلی و نمود یابد؛ مثل جمله «خدایا ما را به راه راست هدایت فرما»؛ «تو که حالا جوانی و اول راه» یا «نوزاد تازه از راه رسیده»؛ «به دیار باقی شتافت». می‌توانیم برای این ارتباط مفهومی، قاعده‌ای بسازیم: قاعده الف، ب است.

استعاره حوزه مقصد انتزاعی و پیچیده؛ یعنی الف را با استفاده از حوزه عینی‌تر ب توضیح می‌دهد، حوزه ب ساختاری ساده‌تر دارد و برای تجربه حسی راحت‌تر است. تفاوت میان این دو حوزه از نظر انتزاع، تفاوتی پیوستاری و مدرج است و بدین معنی نیست که مفهومی، کاملاً عینی و مفهومی دیگر کاملاً انتزاعی و مجرد است. تصورات و مفاهیمی خاص وجود دارد که بدون مراجعه به استعاره تصویری، به ندرت درک یا متصور می‌شوند. حوزه‌های مفهومی و تصویری انتزاعی، به

^۱ Lakoff & Johnson

^۲ Olaf Jäkel

ویژه ساخت‌های نظری، ایده‌های مجرد و مابعدالطبیعی تنها با استفاده از استعاره برای ما قابل درک هستند. استعاره‌های مفهومی، با ایجاد ارتباط بین انتزاعی‌ترین تفکرات و ادراک حسی، اساس بدنی، زیستی و فیزیکی برای شناخت فراهم می‌کنند و تجربه ما را یکدست و منسجم می‌کنند. استعاره‌ها را نمی‌توان به گزاره‌های غیر استعاری هم معنای خود تغییر داد. همچنین در فرایند مفهوم سازی استعاری، جنبه‌هایی خاص از حوزه مقصد، برجسته و نمایان و جنبه‌های دیگر پنهان می‌شوند (پورابراهیم و دیگران، ۱۳۹۱، ص. ۴۰ و ۵).

لیکاف، در مقاله‌ای با عنوان «نظریه معاصر استعاره» فرضیهٔ اساسی در شکل گیری دیدگاه کلاسیک استعاره را تقسیم زبان به استعاره حقیقی و مجازی یا ادبی و روزمره دانست که برطبق آن، آنچه حقیقی^۱ است، استعاری نیست. بدین ترتیب، او مجموعه‌ای از فرضیات کلاسیک در باب استعاره را ارائه می‌کند که به زعم وی موجب تعبیر نادرست از استعاره شده است. این فرضیات عبارت‌اند از:

- زبان متعارف روزمره، به طور کلی حقیقی است و استعاری نیست.
- همه چیز را می‌توان با زبان حقیقی و بدون استعاره درک کرد.
- تنها زبان حقیقی می‌تواند محتمل صدق و کذب باشد.
- تمام تعاریف ارائه شده در فرهنگ لغت یک زبان، حقیقی‌اند و استعاری نیستند.
- مفاهیم به کار رفته در دستور زبان حقیقی‌اند و هیچ کدام استعاری نیستند (لیکاف، ۱۹۹۳، ص. ۱۸۷).
- به طور خلاصه، دیدگاه کلاسیک به رغم تقسیم استعاره به انواع مختلف و در نظر گرفتن کارکردهای گوناگون برای آن، در نهایت استعاره را دارای یک کارکرد اصلی که همان شکوهمندسازی و پیرایه بندی گفتار و نوشتار است، می‌داند؛ کارکردی که می‌تواند سیاق کلام را از سطح عادی و معمول زبان فراتر برد.
- لیکاف در ابتدای مقاله «نظریه معاصر استعاره» که در سال ۱۹۹۲ منتشر کرد، فهرست وار به پنج تفاوت مهم بین نظریه سنتی به استعاره و رویکرد معاصر اشاره می‌کند:
- در نظریه‌های سنتی، استعاره موضوع و ابزاری زبانی است؛ اما در رویکرد معاصر استعاره موضوعی است مربوط به اندیشه.
- دیدگاه سنتی، زبان روزمره را زبانی حقیقی و خالی از استعاره به شمار می‌آورد و استعاره را در زمرهٔ دیگر صناعات ادبی و متعلق به زبان مجازی می‌داند؛ در حالی که در نظریهٔ معاصر چنین تمایزی بین حقیقت و مجاز وجود ندارد و نشان داده می‌شود که زبان روزمره خالی از استعاره نیست.

¹ literal (تحت اللفظی، دقیق، حرفی)

- در دیدگاه سنتی، استعاره‌ها واژه و عبارت‌اند؛ اما در نظریه معاصر، استعاره یک نگاشت (به مفهوم ریاضی کلمه) است؛ یعنی مجموعه‌ای از تناظرهای مفهومی.

- در دیدگاه سنتی، اصطلاحاتی که به عنوان استعاره به کار می‌روند، دارای معنای دلخواهی هستند؛ اما در نظریه معاصر، بر اساس قوانینی زایا ساخته می‌شوند و خود انگیخته‌اند.

- در دیدگاه سنتی، استعاره یک «ابزار» است، ابزاری که با پیرایش کلام آن را آذین می‌بندد؛ اما در رویکرد معاصر، استعاره یک نشانه است؛ نشانه و تجلی بیرونی و عینی مفاهیم ذهنی بشری (سجودی و قنبری، ۱۳۹۱، ص. ۱۴۴).

لیکاف و جانسون براساس دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، استعاره را گسترش دادند و تمام جنبه‌های نظریه سنتی را به شیوه‌ای منسجم و نظام یافته به چالش کشیدند. آنها نظرشان را در واکنش به چهار فرضیه عمده کلاسیک بیان کردند که به ادعای آنان مانع از درک طبیعت اندیشه استعاری و ژرفای آن است؛ چهار فرضیه‌ای که پیشینه آن در سنت غربی به زمان ارسطو باز می‌گردد. دیدگاه کلاسیک در چهار مورد زیر اشتباه می‌کند: ماهیت استعاره را کلمه می‌داند؛ اساس استعاره را شباهت می‌داند؛ همه مفاهیم را حقیقی فرض می‌کند و استعاره را مربوط به بخش غیرحقیقی زبان می‌داند؛ و سرانجام اینکه، استعاره را یک تفکر عقلانی و خودآگاه قلمداد می‌کند، نه شیوه‌ای که با طبیعت ذهن و بدن‌های ما شکل گرفته است (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰، ص. ۲۲۴).

نظریه استعاره مفهومی به فرضیات فوق چنین پاسخ می‌دهد: کانون استعاره در مفهوم^۱ است، نه در کلمات^۲. بنیان استعاره نه بر اساس شباهت، که بر پایه ارتباط قلمروهای متقاطع^۳ همزمان در تجربه انسان و درک شباهت‌های این حوزه‌ها شکل گرفته است. همچنین بخش عمده نظام مفهومی ما استعاری است که شامل مفاهیم عمیق و پایداری چون زمان، رخدادها، علل، اخلاق، ذهن و ... می‌شود. این مفاهیم به وسیله استعاره‌های چندگانه‌ای درک و فهمیده می‌شوند که دارای مفهومی مستدل‌اند^۴. و سرانجام این که نظام مفهومی استعاره‌ها، اختیاری و دل‌خواهی^۵ نیستند. اگر

^۱ Concept

^۲ البته «شاید بتوان واحد ساختمانی استعاره را کلمه تلقی کرد. بدین اعتبار استعاره یک ابزار و قالب روان‌شناسی زبان است و ساز و کار اصلی آن را چندین معنایی بودن هر کلمه تشکیل می‌دهد... در واقع این بافت کلام است که معنا یا معانی خاصی را از میان مجموعه معانی احتمالی بر می‌گزیند و منظور گوینده را روشن می‌سازد... در این صورت باید بپذیریم که ذخیره سازی اطلاعات در حافظه، بر حسب شبکه‌هایی صورت می‌گیرد، و با مجموعه‌ای از کلمات دیگر که از جهت با آن ارتباط دارند (ارتباط آوایی، موقعیتی و کنشی، تصویری، معنایی و مفهومی و گزاره‌ای) پیوند برقرار می‌کند» (قاسم زاده، ۱۳۸۷، صص. ۲۶ - ۲۵). بنابراین استعاره در خلأ رمزگردانی نمی‌شود. مسلم است که استعاره پرداز و شنونده هر دو برای درک معنای استعاره و چگونگی انتقال معنای آن، به حافظه خود شنونده رجوع می‌کنند.

^۳ cross-domain

^۴ لیکاف بر این باور است که جایگاه استعاره به کلی در حوزه زبان نیست، بلکه خاستگاه آن را باید در مفهوم سازی یک قلمرو ذهنی بر حسب قلمرو ذهنی دیگر جستجو کرد. نظریه عمومی استعاره از طریق تعیین مشخصات نگاشت‌های میان قلمروهای ذهنی تحقق می‌یابد. در این فرایند مشاهده می‌شود که مفاهیم انتزاعی روزمره مانند زمان، حالات، علیت و هدف نیز استعاری‌اند. حاصل کار این می‌شود که استعاره که همان نگاشت میان قلمروهاست، قطعاً در کانون معنای شناسی زبان طبیعی متعارف قرار دارد و مطالعه استعاره ادبی، بسط مطالعه استعاره روزمره است (Lakoff, 1993: 185-186 به نقل از هاشمی، ۱۳۸۹، ص. ۱۳۵).

^۵ Arbitrary

چه براساس دلایل گسترده، طبیعت مشترک جسم انسان و تجربه‌های مشترک وی با دیگران، در شکل‌دهی استعاره‌ها مؤثر است. در دیدگاه کلاسیک، استعاره‌ها اصطلاحاتی دارای معانی دل‌بخوایی‌اند، اما در حوزه زبان‌شناسی شناختی این امکان وجود دارد که آنها را انگیزه‌تلقی کنیم. یعنی این اصطلاحات به گونه‌ای خودکار و براساس قوانینی زایا تولید می‌شوند، اما با یک یا چند الگوی موجود در نظام مفهومی انطباق دارند.

لیکاف و جانسون بر این باورند که این استعاره‌ها نه تنها ریشه در تجربیات فرهنگی و فیزیکی ما دارند، بلکه بر تجربیات و اعمال ما نیز اثر می‌گذارند. به عبارت دیگر، استعاره‌های مفهومی ریشه در روابط تجربی ما دارند. این روابط را می‌توان دو نوع دانست: رویداد همزمان تجربی^۱ و شباهت تجربی^۲. نمونه رویداد همزمان تجربی می‌تواند استعاره «بیشتر بالاست» باشد که ریشه در اتفاق همزمان دو تجربه دارد: اضافه کردن بیشتر ماده و دیدن اینکه سطح آن بالا آمده و افزایش می‌یابد. برای شباهت تجربی می‌توان به «زندگی قمار است» اشاره کرد که اعمال زندگی را چون قمار یا شرط‌بندی در نظر گرفته و توالی احتمالی آن فعالیت‌ها را به شکل باختن یا برنده شدن فرض کرده است (هاشمی، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۳).

لیکاف و جانسون یادآور می‌شوند که نظام مفهومی ما چیزی نیست که در حالت عادی بدان واقف باشیم؛ بدین معنی که ما در بسیاری از امور جزئی روزانه، کمابیش به گونه‌ای ناخودآگاه در امتداد خطوط خاصی می‌اندیشیم و عمل می‌کنیم. بر این اساس آنها ادعا کردند که عمدتاً بر اساس شواهد زبانی دریافته‌اند که بخش اعظم نظام مفهومی هر روزه ما از ماهیتی استعاری برخوردار است؛ اندیشه استعاری، اصلی طبیعی و همه‌جا حاضر است که در زندگی به شکل خودآگاه و ناخودآگاه به کار می‌رود. ما درباره اشیاء به شیوه‌ای که آنها را تجسم می‌کنیم، سخن می‌گوییم و این امری کاملاً ریشه دار در تجربه و فرهنگ ماست و از این رو، استعاره نه تنها موجب وضوح و گیرایی بیشتر اندیشه‌های ما می‌شود، بلکه ساختار ادراکات و دریافت‌های ما را نیز تشکیل می‌دهد. آنها همچنین به این نتیجه رسیدند که مفاهیم انتزاعی در حوزه نظام مفهومی انسان، با بهره‌گیری از مفاهیم عینی سازمان بندی می‌شود؛ یعنی زبان به ما نشان می‌دهد که در ذهن خویش مفاهیم عینی را چگونه بیان یا درک می‌کنیم. آنها این نوع استعاره را که ریشه در زبان روزمره و متعارف دارد و اساساً مبتنی بر درک امور انتزاعی بر پایه امور عینی و مفهومی یا تصویری کردن^۳ مفاهیم ذهنی است، «استعاره مفهومی یا ادراکی» نامیدند.

آراء کلیدی لیکاف و جانسون را می‌توان چنین خلاصه کرد:

– استعاره‌ها به طور اساسی، طبیعتی مفهومی دارند.

¹ experiential co-occurrence

² experiential similarity

³ conceptualization

- استعاره‌های مفهومی، ریشه در تجربیات هر روزه ما دارند.
- اندیشه انتزاعی به طور کامل استعاری است.
- مفاهیم انتزاعی بدون استعاره‌ها کامل نیستند. برای مثال عشق، بدون استعاره، عشق نیست و معانی آن همگی استعاری‌اند: جذابیت، دیوانگی، اتحاد، مهربانی و مانند آن.
- نظام‌های ادراکی ما، به طور ثابت همه گیر نیستند، زمانی که استعاره برای استدلال در رابطه با دیگر مفاهیم به کار می‌رود، ممکن است ناپایدار باشد.
- ما بر پایه استنباط‌هایی که به وسیله استعاره‌ها به دست می‌آوریم، زیست می‌کنیم.
- افزون بر موارد فوق، لیکاف در «نظریه معاصر استعاره» مباحث مربوط به ماهیت استعاره را چنین خلاصه می‌کند:
- استعاره مکانیسمی مهم است که از طریق آن مفاهیم انتزاعی را درک و درباره آنها استدلال می‌کنیم.
- استعاره‌های زبانی فقط ظهور سطحی استعاره‌های مفهومی‌اند.
- اگر چه بیشتر نظام مفهومی ما استعاری است، بخش قابل توجهی از آن نیز غیر استعاری بوده و ادراک استعاری ما مبتنی بر همین بخش است.
- استعاره ما را قادر می‌سازد موضوعی نسبتاً انتزاعی یا فاقد ساخت را برحسب امری عینی، ملموس یا دست کم ساخت‌مندتر کنیم (هاشمی، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۵).

اجزاء استعاره مفهومی

استعاره مفهومی در اصل «فهم و تجربه» چیزی در اصطلاحات و عبارات چیز دیگر است. لیکاف و جانسون اساس این رابطه را که به شکل تناظرهایی میان دو مجموعه صورت می‌گیرد، «نگاشت»^۱ می‌نامند. آنها مجموعه‌ای را که دارای مفهومی عینی‌تر و متعارف‌تر است، قلمرو مبدأ یا منبع^۲ و مجموعه دیگر را که دارای مفاهیم انتزاعی و ذهنی‌تر است، قلمرو مقصد یا هدف^۳ می‌خوانند.

^۱ mapping

^۲ source domain

^۳ target domain



شکل ۴-۲: نگاشت استعاره اولیه (اوانس و گرین، ۲۰۰۶؛ به نقل از هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۵)

بدین ترتیب لیکاف در اصل استعاره را «نگاشت میان قلمروهای متناظر در نظام مفهومی» تعریف می‌کند و از این رو، هر نگاشت را مجموعه‌ای از تناظرهای مفهومی و نه یک گزاره صرف - می‌داند. به عبارت دیگر، برخلاف آنچه که نظریه کلاسیک مطرح می‌کند، این کلمات یا عبارات نیستند که استعاره را می‌سازند بلکه اساس آن بر روابط مفهومی دو حوزه مبدأ و مقصد استوار است. از این منظر، کار کلمات و عبارات، برانگیختن ذهن ما به برقراری ارتباطی است که در خلال آن، موضوعات، ویژگی‌ها و روابط میان دو حوزه منتقل می‌شود.

برای روشن‌تر شدن مفهوم نگاشت از مثال خود لیکاف استفاده می‌کنیم که در زبان فارسی هم مصداق دارد. در زبان روزمره ما، رابطه عاشقانه معمولاً با عبارات زیر بیان می‌شود:

- رابطه ما به بن بست رسیده است.
- نگاه کن چه راه طولانی‌ای را طی کرده‌ایم.
- ما سر یک دوراهی هستیم. می‌توانیم هر کدام به راه خود برویم.
- رابطه ما راه به جایی نمی‌برد.

این عبارات در حقیقت تناظرها یا برابری است که بر اساس نگاشت استعاره «عشق سفر است» شکل گرفته است. بر پایه این استعاره می‌توان تناظرهای جدول ۴-۸ را ارائه داد. لیکاف و جانسون برای سهولت در یادآوری نگاشت‌های موجود در نظام مفهومی، از شیوه «یادیار»^۲ در روان‌شناسی سود جستند. این یادیارها غالباً به شکل گزاره‌ی «قلمرو مقصد، به مثابه قلمرو هدف است» بیان می‌شوند. بنابراین «عشق سفر است» یک یادیار است که از آن برای

¹ Evans & Green

² mnemonic

مجموعه‌ای از تناظرهای هستی‌شناسانه (نظیر جدول ۴-۸) استفاده می‌شود. بدین ترتیب این تناظرها به ما امکان می‌دهد که آگاهی و شناخت مربوط به قلمرو «سفر» را درباره «عشق» که یک مفهوم انتزاعی و ذهنی است، به کار ببریم.

جدول ۴-۸: نگاشت‌های «عشق سفر است» (هاشمی، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۶).

نگاشت‌ها	مبدأ: سفر / مقصد: عشق
عاشقان	مسافران ←
رابطه عاشقانه	وسیله نقلیه ←
حوادث رابطه عاشقانه	سفر ←
مشکلات موجود در رابطه	موانع پیش رو ←
انتخاب این که چه کاری باید انجام داد	تصمیم‌گیری درباره مسیر ←
اهداف روابط عاشقانه	مقصد سفر ←

پس از توضیحات ارائه شده در زمینه‌ی اسطوره و استعاره و مشخص شدن دیدگاه تحقیق حاضر در خصوص این دو مفهوم، در ادامه به تحلیل لایه چهارم در CLA پرداخته می‌شود.

مفهوم اول در این لایه «فقط خودم» نام‌گذاری است که شامل استعاره‌ی زندگی‌منه و کهن‌الگوی شهریار می‌شود. استعاره‌ی زندگی‌منه ناظر بر متعلق دانستن زندگی به فرد است که این مالکیت تمام عیار به او اجازه می‌دهد که هر جور که خواست زندگی را بگذراند. در اینجا زندگی به یک وسیله‌ی مفهوم زمان توصیف می‌شود که وجوه‌گذراندن را شامل می‌شود و کنترل بر این گذراندن در دست شخص است. از سوی دیگر نظام فکری سیاسی ایرانی با گرفتار شدن در قالب اندیشه‌ی اساطیری «شهریاری» و در نتیجه گرفتار شدن در چارچوب نظام حکومتی خاصی، در طول تاریخ به حرکت خود ادامه داده است. شخصیت‌های حکومتی در تاریخ پادشاهی ایران با خصوصیات و ویژگی‌های مختلف و گاه شاید متضاد، برای مردم به یک نحو حامل عناصر خودکامگی بوده‌اند زیرا کهن‌الگوی نظامی سیاسی و پادشاهی تعیین‌کننده‌ی آن بوده نه ویژگی‌های افراد؛ و مهره‌های حکومتی هیچ‌گاه خارج از آن، قدرت حرکت را نخواهند داشت. به این ترتیب جایگاه تاریخی شهریار با رعایت شرایط زمانی خاص هر دوره، تفاوتی با الگوی اسطوره‌ای خود نشان نمی‌دهد و شکوه نیک‌خواهی و حمایت خداگونه‌ی نخستین شهریار از مردم زمانه‌ی خویش به تدریج جای خود را به سلطه‌ی همه‌جانبه و اقتداری مستبدانه می‌دهد.

مولفه‌ی دوم «ثروت اندوزی» نام گرفت. در این مولفه نیز استعاره‌ی پایین شهر و بالای شهر و استعاره‌ی آقا‌زاده‌های لاکچری مشهود هستند. بیان شکاف طبقاتی در استعاره بالا و پایین شهر و بیان جایگاه مرفهین در استعاره‌ی آقا‌زاده

نشان می‌دهند که چگونه در سطح چهارم، استعاره‌ها و اسطوره‌ها به ثروت اندوزی مشروعیت و مقبولیت می‌بخشند و آن را توجیه می‌کنند.

مولفه‌ی سوم «فرمون» شامل کهن الگوی نقاب است که در آن انسان برای ایجاد هم‌رنگی، شخصیت واقعی خود را در زیر نقاب پنهان می‌کند. از سوی دیگر در این لایه فقدان وجود کهن الگوی قهرمان هویدا است. قهرمانی که از جامعه و روندهای موجود در آن جدا شده، راه دیگری در پیش بگیرد و سرانجام با بازگشت به دامن جامعه، برای خود و جامعه‌اش منشأ خیر و برکت شود. در این لایه از استعاره‌ی کلونی نیز نام برده می‌شود. این استعاره معرف زندگی توده‌ای و گله‌وار مردم در جامعه است که چه راه خیر و چه راه شر، در هر صورتی دنباله روی دیگران بوده و تقلیدشان آنها را بر باد خواهد داد.^۱

آخرین مولفه در لایه‌ی استعاره‌ها و اسطوره‌ها، «آینده همین امروز است»، نام گذاری شده است و شامل استعاره‌های گذشته چراغ راه آینده است، زندگی درک همین امروز است و بی خیالی طی کردن است که مسیر زمانی را بر مسیر مکانی نگاشت می‌کنند و با نام بردن از کلمه «راه» به جای اشاره به «راه‌ها»، نظام استعاری را می‌سازند، که در لایه‌ی جهان‌بینی‌ها مولفه‌ی «آینده بدون های چسبان» را نتیجه می‌دهد.

۴-۴ خلاصه فصل

در ابتدای این فصل از روش تحلیل تم استفاده شد و نتایج حاصل از این تحلیل در قالب تم‌های فرعی و اصلی ارائه شدند. بدون شک این امکان وجود دارد که به شیوه‌های دیگری نیز این کدها در کنار هم قرار گیرند. این مسئله البته در تمامی پژوهش‌های کیفی جای سؤال است، اما محققان کیفی با دخیل نمودن آیتم نوع نگاه، بینش و دانش محقق در فرایند پژوهش کیفی، بدین سؤال پاسخ می‌دهند. در واقع پیکربندی پژوهش‌های کیفی مانند این پژوهش، تا حدی متأثر از بینش و دانش پژوهشگر است، زیرا این پژوهشگر است که مستقیماً رو در روی پاسخ‌دهندگان قرار گرفته و آن‌ها را در زمان پاسخ دادن به سؤالات مصاحبه، درک کرده است. با این وجود در ادامه و به‌خصوص در فصل پنجم سعی خواهد شد تا از وجوهی چندگانه به بحث در مورد تم‌های فرعی و اصلی، پرداخته شود تا از این رهگذر تا حد توان تعریف درستی از این فیل مولانا ارائه دهیم. همین امر در مورد به‌کارگیری روش تحلیل لایه‌ای علی نیز صادق است.

بحث و نتیجه‌گیری را به فصل بعد می‌سپاریم.

^۱ خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دوصد لعنت بر این تقلید باد (مولانا)

فصل پنجم

بحث، نتیجه گیری و پیشنهادات پژوهش

«حقیقت، نه پاداش جان‌های آزاده و نه امتیاز کسانی است که موفق به رهایی خود شده‌اند. حقیقت به این جهان تعلق دارد و فقط به یمن شکل‌های گوناگون الزام و اجبار تولید می‌شود. حقیقت، تولید می‌شود. حقیقت باعث پیدایش اثرات عادی قدرت است. هر جامعه‌ای، رژیم ویژه خود را از حقیقت دارد. یعنی نوعی گفتمان که در مقام حقیقت پذیرفته می‌شود و عمل می‌کند. حقیقت نیز مانند سربرگ تولید می‌شود» (Paul Michel Foucault).

۵-۱ مقدمه

حاصل پژوهش هشیار شدن و بصیرت حاصل کردن و فهم، و سپس انتقال این هشیاری به دیگران از راه سخنرانی و نوشتن است. تنها از راه عرضه‌ی یافته‌ها و بحث و گفتگو و انتقادهای بعدی است که اندیشه‌ها ریشه می‌گیرند و علم زاده می‌شود. تحسین جامعه‌ی حرفه‌ای و استادی دانشگاه هر اندازه هم مهم باشد، باز اکثر ما به سبب آن به پژوهش می‌پردازیم که موضوع کار برایمان مهم است و می‌خواهیم چیزی را بهتر کنیم (استراوس و کریبن، ۱۳۹۴: ۲۶۱). در ادامه حاصل کار پژوهش ارائه گردیده است. شایان ذکر است که به دو جهت تعداد صفحات این فصل کمی بیشتر از حد معمول شده است. اول آنکه در پژوهش‌های کیفی از این دست، پردازش اطلاعات نه در قالب اعداد، بلکه در قالب عبارات انجام می‌شود و لذا بدین سبب ناخواسته فصول نتیجه‌گیری، طول و تفصیل و حاشیه‌پردازی بیشتری دارند. و دوم آنکه پژوهش حاضر جدای از آنکه در وادی آینده‌پژوهی بر دست‌یابی به ناب‌ترین اهداف این رشته از علوم، یعنی بررسی تصاویر آینده متمرکز بوده، در مرحله‌ای بالاتر، جزیی از دغدغه‌های هر روزه‌ی پژوهشگران نیز بوده و بدین سبب نتایج به دست آمده با وسواس بیشتری ارائه گردیده‌اند. در ادامه در هر بخش، یک نتیجه تشریح شده است. هر کدام از نتایج بر اساس تجزیه و تحلیل داده‌ها در فصل چهارم به دست آمده و بسط داده شده است. در آخر از آنجا که احساس می‌شد بایستی یک جمع بندی کلی، چنان ارائه گردد که به صورت خلاصه، تمامی نتایج را در دل خود داشته باشد، به رسم تحقیق گراند تئوری، روایتی محقق ساخته از نتایج ارائه گردید، این روایت خلاصه‌ای جامع و گویا از نتایج این تحقیق است. پس از آن نوآوری پژوهش، پیشنهاداتی به منظور تحقیقات آتی، روایی و پایایی پژوهش ارائه و در نهایت محدودیت‌های تحقیق ذکر شده‌اند.

۵-۲ یافته‌های پژوهش

۵-۲-۱ ساخت تصاویر به مثابه وظیفه‌ی نخبگان

نتایج این پژوهش نشان داد که پروژه تصویرسازی از دو منظر قابل پی‌گیری است. ساحت نخست، ساحت فرد است. در این ساحت آنچه مدنظر قرار می‌گیرد ایجاد تصاویر مثبت در ذهن جوانان کشور از طریق برگزاری کارگاه‌های آینده،

رسانه‌های جمعی، شبکه‌های اجتماعی و ... است. به صراحت می‌توان گفت که این مهم البته یکی از وظایف آینده پژوهان است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که دانشجویان آینده پژوهی نسبت به دیگر دانشجویان دید و حس بهتری نسبت به آینده داشته‌اند. این مسئله در قسمت‌های بعدی همین فصل تشریح خواهد شد. آموزش در سطوح مختلف از دبیرستان تا دانشگاه و در سطح عامه‌ی مردم قطعاً می‌تواند از بروز آینده‌های بد جلوگیری کرده و مشوق و مروج بروز و ظهور آینده‌های مطلوب باشد. کما اینکه به مردم این قدرت را می‌دهد تا در ساخت تصاویر مطلوب از آینده مشارکت داشته باشند.

اما در سطح کلان یعنی در پروژه‌های ملت سازی، همان‌طور که در فصل دوم پژوهش حاضر اشاره گردید، زمانی که یک کلان تاریخ، جامعه‌ای جدید را متصور می‌شود که بناست ایجاد شود، آنگاه ملزم به داشتن یک طلایه‌دار هستیم. همان‌طور که پارتو و موسکا خاطر نشان کرده‌اند، همیشه اقلیت وجود دارد. آن‌ها دسترسی ویژه‌ای به واقعیت دارند، خواه به خاطر دلایل استعلایی، دلایل مبارزاتی یا به خاطر نظامی که به خودی خود این امکان را برای آن‌ها ایجاد می‌کند. آن‌ها همان رهبران تاریخی جهان هگل، بادیه نشینان ابن خلدون و یا اقلیت خلاق توینی هستند.

عنایت اله خاطر نشان می‌سازد که با داشتن دانش عظیم آرمان‌شهری، دروغ‌ها و ادعاهای شرافتمندانه است که تئوریسین‌ها قادر به بسیج فعال توده‌ها بوده‌اند و بدون طرح این ادعاها، تلاش‌های آن‌ها صرفاً فعالیت‌های روشنفکری بود. در این میان آینده‌پژوهان نیز چشم‌اندازهای بدیعی در اختیار ما می‌گذارند. آینده‌پژوهان با درک چگونگی ظهور و رشد جنبش‌های اجتماعی و خلق اسطوره‌شناسی‌ها، امیدوارند بتوانند دست به خلق سناریو بزنند و سپس حمایت عمومی از چشم‌انداز خود از آینده را به دست آورند. بعضی از آن‌ها حتی امیدوارند از فرایندهای منطقی برای خلق اسطوره‌شناسی استفاده کنند.

پورعزت در مقاله‌ای با عنوان استراتژی اقدام در سیستم‌های اجتماعی به تشریح نقش نخبگان جامعه در تصویربرداری از آینده می‌پردازد. در راستای مقاله‌ی پورعزت می‌توان بیان کرد که در سطح کلان، وظیفه‌ی تصویرسازی، یک وظیفه‌ی فکری است که بر عهده نخبگان جامعه است و در صورتی که نخبگان از این وظیفه‌ی شانه خالی کنند، اجباراً عامه‌ی مردم از تصاویری پیروی خواهند کرد که دیگران، یعنی نخبگان جوامع دیگر ساخته و توسط دستگاه‌های تبلیغاتی‌شان مانند رسانه‌ها، شرکت‌های چندملیتی و ... ترویج داده‌اند (پورعزت، ۱۳۸۲).

تامپسون^۱، برای بیان ابهام موجود بین چشم‌انداز «رشد مستمر» و چشم‌انداز بازگشت به گذشته، آن را به صورت دیالکتیک شهر/ مرتع ارائه می‌کند: «هنگامی که فرد به یک چشم‌انداز بدیل از تاریخ باور دارد ... از شهر خارج می‌شود تا چشم‌انداز مرتع را مشاهده کند که در آن ساختمان‌ها، اداره‌ها و دانشگاه‌ها مانع دیدن ستاره‌ها نیستند ... افرادی که پشت حصار شهر مانند خود را به‌عنوان افرادی مسئول و سالم تعریف کرده و افراد خانه به دوش را دیوانه فرض می‌کنند. فرد خانه به دوش خود را به‌عنوان تنها فرد عاقل در یک شهر نا آگاه می‌داند و در جستجوی احتمالات دیگر خارج می‌شود. به

¹ William Trwin Thompson

نظر می‌رسد تمام تاریخ، موج و ضربان این ریتم دیدگاه شهری و چشم‌اندازهای روستایی است. اما به نظر می‌رسد در جامعه‌ی کنونی ما کسی حاضر نیست برای دیدن احتمالات به مرتع برود و جای گرم و نرم خود را وانهد. در نهایت اشاره به این نکته‌ی ظریف ضروری است که در اینجا، امر متعالی یک امکان نیست. مداخله‌ی خدا یا دیگر نیروهای معنوی رازآلود یک امکان تجربی نیست، بلکه بیشتر نوع دیدگاهی است که شخص در طول دوران اندیشگانی به دست می‌آورد، یا به گفتمان یا جهان بینی بخصوصی مربوط است. از منظر بیشتر نگارندگان کلان تاریخ‌ها، افراد مهم هستند، اما در حوزه‌ی بزرگ‌تری که متناسب با انتخاب‌های آنان است، قرار دارند، حوزه‌هایی چون معرفت‌شناختی، هستی‌شناسی، اقتصاد و فرهنگ یا طبقه، جنسیت، نوع تمدن، دودمان، شخصیت فرهنگی یا شیوه‌های فهم واقعیت. در واقع این مسئله بدان معنی است که جنبه سوم یعنی جایگاه نیروهای ماورالطبیعه را می‌توان در حوزه اندیشه‌های فرد جای داد. بنابراین به خودی خود، امر متعالی امکان مداخله در آینده را ندارد، مگر آنکه در یک جهان بینی و ایدئولوژی خاص این امکان برای او در نظر گرفته شود. لذا بهتر است در پروژه‌ی ملت‌سازی و ترویج ایده‌های پیشرفت، بر روی توانایی‌های فردی (عاملیت انسانی) تمرکز شود.^۱

۲-۲-۵ تغییرات اجتماعی به مثابه یک فرایند

یکی از نتایج مهم این تحقیق بی‌اغراق در این استعاره شناختی خلاصه می‌شود که: «از کوزه‌ی جامعه همان برون تراود که در اوست». این استعاره به شرح زیر توضیح داده می‌شود:

وقتی در حوزه علوم اجتماعی به گفتگو می‌نشینیم و در باب جامعه صحبت می‌کنیم، مفاهیمی همچون تغییرات بنیان کن، وایلدکارت‌ها و شگفتی‌سازها، جایی برای صحبت ندارند. فی الواقع جامعه‌لش‌تر از آن است که بتواند دستخوش تغییرات رادیکال شود. ما محصولات فرهنگ و تاریخ‌مان هستیم و نمی‌توانیم به ناگاه در راهی جز راه پدرانمان گام برداریم. لذا سیاست‌های کلان اجتماعی از جمله در زمینه تصویرسازی، بایستی سیاست‌هایی به شدت عمیق و مبتنی بر تمامی خصوصیات تاریخی و فرهنگی جامعه باشند، زیرا در غیر این صورت جز شعار چیزی نخواهند بود. نتایج این پژوهش نشان داد که تصاویر فرد از آینده‌ی خود و جامعه‌اش تا حد بسیار زیادی متأثر از شناخت فرد از جامعه، تاریخ و فرهنگ جاری جامعه است. لذا حتی در سطح لیتانی تغییر به سختی صورت می‌گیرد. برای روشن‌تر شدن ادعای فوق به روایتی محقق ساخته از آینده می‌پردازیم:

^۱ این توصیه‌ها البته در چارچوب این مطالعه و برای جامعه‌ی ایرانی ارائه می‌شوند. نظرات نگارنده در این محث تحت تاثیر تفکرات دکتر مصطفی ملکیان قرار دارد، در مدل‌های توسعه‌ای که ایشان مدنظر دارند، توسعه از بالا به پایین و مبتنی بر عاملیت انسانی یعنی همان نخبگان است.

«علی و زهرا به تقویم خود نگاه کردند. فردا ۲۳ مهرماه سال ۱۴۵۰ است و آنها باید راس ساعت ۱۴ آخرین ملاقات خود را با دکتر ایران منش داشته باشند. در این آخرین دیدار، وضعیت نهایی فرزندی که آنها می‌خواهند، مشخص خواهد شد. این دیدار یک دیدار مجازی و سه بعدی است که شرکت فناوری‌های پیشرفته البرز خدمات آن را به مشتریان ارائه می‌دهد. راس ساعت آنها وارد اتاق مجازی شدند و آخرین خواسته‌هایشان در مورد فرزند خود را با دکتر ایران منش در میان گذاشتند. دکتر ایران منش یکی از پزشکان شرکت خصوصی زیست ساخت است که در زمینه شبیه سازی ژنتیکی مشغول به فعالیت‌اند. علی و زهرا مشخصات زیر را برای پسرشان با دکتر ایران منش نهایی کردند و دکتر به آنها قول داد که شب یلدا پسرشان را در کنار خود خواهند داشت.

- قد در ۱۸ سالگی: ۱۷۹ سانتی متر
- ضریب هوشی: ۱۱۴
- علاقه‌مند به موسیقی
- از نظر جسمی در رده A
- بدون بیماری‌های گروه‌های چهارگانه (X, Z, Q, Y)
- معتقد به ماورالطبیعه
- دارای همه‌ی احساس‌های بشری...

شب یلدا همه در خانه پدر زهرا دعوت بودند، انار بود و حافظ و پسری کوچک به نام عباس. پدر زهرا که حالا تنها پدر بزرگ عباس بود و در سن ۱۵۴ سالگی اولین نوه‌اش را می‌دید در گوش عباس اذان خواند. آنها برای عباس یک بابونی قربانی کردند و فیبر آن را بین مستمندان تقسیم کردند. آن شب علی تا صبح نخوابید. چطور باید پسرش را برای زندگی در این جامعه آماده می‌کرد؟ به نظرش پدر شدن یک اشتباه شیرین می‌آمد.

این روایت نشان می‌دهد که اگر چه در آینده الگوی زندگی متفاوت خواهد بود، لیکن مولفه‌های فرهنگی و اجتماعی که اصلی‌ترین مولفه‌های سازنده‌ی تصاویر هستند، چسبندگی خود به گذشته را حفظ می‌کنند، لذا هر نوع تغییر در تصاویر باید با تغییرات برنامه ریزی شده، بلندمدت و صبورانه در فرهنگ جامعه پیش گرفته شود.

عوامل متعددی بر زندگی ما تأثیرگذار هستند که پایداری و ثبات، شاخصه همه این عوامل است. حتی اگر برخی از این عوامل مانند ابزارهای فناورانه از این قاعده مستثنی شوند، با این حال نوع برخورد ما با این عوامل به قضاوت‌ها و برخی سنت‌های پذیرفته شده از طرف ما بستگی دارد. در حالی که سنت‌ها، فرهنگ و مبانی و اعتقادات درک ما از گذشته را می‌سازند، روندهای حاکم بر زندگی جاری و ساری هستند. بنابراین روح زمانه همواره ترکیبی از نو و کهنه است. ترکیبی ساخته شده از تنش میان اعتقادات و ارزش‌های به ارث برده شده از گذشته و اخلاقیات و ارزیابی‌های جدید. اینرسی که برای حفظ انسجام جامعه و توسعه صلح در آن ضروری می‌نماید.

در این میان تصاویر آینده توسط باورهایی در مورد گذشته تعریف شده‌اند. از آنجا که هر فرد و گروه تاریخی دارد، باورها درباره آن تاریخ، بازه تصاویر آینده بدیل را محدود می‌کند و تسلط و حاکم شدن یک تصویر خاص (و نه هیچ تصویر دیگری) را محتمل‌تر می‌سازد. افراد و گروه‌ها دارای پیشینه‌ها و هویت‌هایی هستند که در حال حاضر وجود دارد. این مطلب که باورهای افراد ارزشمند (افرادی که برای فرد مهم هستند، همانند همسر و ...) تعیین‌کننده‌های مهمی در تصاویر آینده هستند، گزاره‌ای اصلی و پایه‌ای است. به‌علاوه، صورت‌بندی‌ها در مورد حقایق زمان کنونی تعریف‌کننده‌ی نقشه‌های واقعیت اجتماعی هستند که افراد برای پیدا کردن راه خود در جهان از آن‌ها استفاده می‌کنند. باورها نه تنها با جزئیات خاصی از زمان حال، مرتبط‌اند، بلکه با تعاریفی از موقعیت، و در سطوح بالاتر انتزاع، دیدگاه‌های اصلی درباره ماهیت بشر و جهان ارتباط دارند. همچنین ساخت تصویر آینده تا اندازه‌ای به‌صورت بندی‌های علت و معلول‌های حفظ شده توسط شخص یا به اشتراک گذاشته شده توسط گروهی که به طرح‌ریزی می‌پردازند، بستگی دارد. در یک سطح، باور افراد درباره نحوه کار جهان، می‌تواند باعث اتخاذ تصاویری از آینده شود که کمابیش قدری هستند: آنچه افراد در مورد شیوه کارکرد جهان به آن باور دارند، می‌تواند به نحوه انجام کارها به همان شیوه منتهی شود، مهم نیست آن باور تا چه اندازه درست است، اما می‌تواند در هدایت انرژی‌های انسانی در یک جهت خاص، سهیم باشد.

در شکل‌دهی تصاویر آینده، که با باورها در مورد گذشته ترکیب شده، زمان حال و علیت ارزش‌هایی هستند که افراد و گروه‌های اجتماعی به آن‌ها اعتقاد و باور دارند. ارزش‌ها مجموعه‌ای از معیارها را برای تعریف تصاویر آینده مطلوب و نامطلوب تشکیل می‌دهند و مبنایی را برای ارزیابی هزینه‌ها و تعاریف پیچیده میان تصاویر آینده بدیل در حوزه‌های گوناگون فعالیت عرضه می‌کنند. از آنجایی که ارزش‌ها مرجعی برای ارزیابی گذشته، حال و علت و معلول‌های مفروض، و همراه با این باورها، برای تعریف امیدها و ترس‌ها فراهم می‌سازند، نقشی محوری و بنیادی ایفا می‌کنند.

به هر حال فهم تغییر اجتماعی مستلزم درک تصویرهای آینده به‌عنوان نقشه‌های راه در دسترس و چگونگی انتخاب این تصاویر توسط افراد است. آنچه باورهای اصولی و علی‌نامیده شده بودند، «نقشه‌های راه» قدرتمندی هستند. اگر بازیگران اجتماعی با قاطعیت از پیامدهای کنش‌های خود آگاهی و شناخت نداشته باشند، این تأثیرات مورد انتظار کنش‌هاست که آن پیامدها را تشریح می‌کند. و تحت شرایط عدم قطعیت، انتظارات تا حد زیادی به باورهای علی وابسته است. چنین باورهایی تعیین می‌کنند که از میان ابزارهای بسیار، کدامیک برای دستیابی به اهداف مطلوب مورد استفاده قرار خواهد گرفت و رفتار را توسط الگوهای علی مسلم هدایت می‌نماید. ایده‌های اصولی این امکان را برای افراد به وجود می‌آورند که با وجود عدم قطعیت علی، به‌طور قطعی رفتار کنند.

در این میان اسطوره‌ها و استعاره‌ها می‌توانند کمک قابل توجهی به پیشبرد این تغییرات داشته باشند. فرهنگ‌های قوی به احتمال زیاد بیش از فرهنگ‌های کم‌تر قوی، هم استعاره دارند و هم روش‌هایی برای توجیه موقعیت خود. آنان که بر سر قدرت هستند می‌توانند استعاره‌های خود را تحمیل کنند. همچنین طبقه روشنفکر مانند اصحاب رسانه می‌توانند توجیه

ایدئولوژیک عمل اجتماعی را فراهم آورند. لازم است که واقعیت طوری باز تفسیر شود که با تصویرهای مربوط به خود و دیگران انطباق بیابد و اینجاست که استعاره‌ها وارد تصویر می‌شوند.

۵-۲-۳ نظریه‌ی جامعه‌ی ایرانی؛ جامعه‌ی یک بام و دو هوا

اگر جواب مصاحبه شونده‌ها، همچون تکه‌های پازل در کنار یکدیگر قرار گیرند، یک نتیجه جالب توجه به دست می‌آید. در حالی که نمونه‌ی آماری در تشریح جایگاه شغلی خود، بر مشاغل عصر صنعتی مانند کارخانه‌داری، فعالیت در یک کارخانه و یا دانشگاه اشاره داشتند، اما نگرانی‌های عمده آنها مخصوصاً در مورد زندگی کودکانشان بیشتر مربوط به فضای عصر پسا صنعتی و دوران فناوری اطلاعات است. تصاویر خوش‌بینانه‌ی آینده‌ی شخصی آنها هنوز بر اساس نمونه‌های زندگی خوب و موفق، نمونه مدرنیته و اساس جامعه‌ی صنعتی بنا شده‌اند. این تصویر از اساس ماده‌گرایانه است. برای مثال، در نزد آنها شادی به عنوان نتیجه‌ی رفاه اقتصادی و موفقیت در زندگی کاری تلقی می‌شود. در همان زمان تصاویر گیج کننده از آینده‌ای که دوران جوانی فرزندان آنها است، بر اساس ویژگی‌ها، پدیده‌ها و نمونه‌های فکری جامعه اطلاعاتی بنا نهاده شده است. تصاویر جوانان جامعه منعکس کننده نیازها و ایده‌آل‌های جامعه صنعتی و مدرن است. هرچند، وقتی با پدیده‌های جامعه‌ی اطلاعاتی مانند شبکه‌های اجتماعی گسترده، مواجه می‌شوند، ممکن است بی‌اختیار ترس‌ها و دل نگرانی‌های موجود را تقویت کنند یا حتی ترس‌ها و هیجانات جدیدی بسازند.

بدین جهت در این جا نظریه‌ای با استعاره‌ی جامعه‌ی یک بام و دو هوا ارائه می‌شود. جامعه‌ی کنونی ما در واقع در دو هوا نفس می‌کشد. هوای دوران مدرن ناشی از انقلاب صنعتی و هوای عصر در حال فراگیر شدن فرا صنعت. در حالی که پای جوانان در گل عصر صنعتی مانده است و به فراخور همین وابستگی، تصاویری که برای خود از آینده می‌سازند رنگ و بوی عصر صنعتی با مشخصه‌هایی همچون کار در کارخانه‌ها و دانشگاه‌ها را دارد، با هیجان و ترس از وقوع عصر فرا صنعت با مشخصه‌هایی مانند شبکه‌های اجتماعی گسترده و تلویزون شخصی و اثر آنها بر روی شخصیت نسل‌های آینده صحبت می‌کنند. بنابراین در حالی که تصاویری که برای خود می‌سازند، بر اساس گذشته و حال خودشان است. آینده‌ای را متصورند که به نظر هیچ ارتباطی با آنها ندارد و در صورتی نگران آن خواهند شد که به وقتش سراغ آنها هم بیاید. برای مثال وقتی به آن فکر خواهند کرد که کودکانشان در آن هوا نفس بکشند و پدران و مادران عصر صنعتی خود را با چالش‌های جدید مواجه سازند. در این پژوهش این فضای دو بعدی با اصطلاح جامعه‌ی یک بام و دو هوا توصیف می‌شود. ذیل نظریه‌ی جامعه‌ی یک بام و دو هوا، دو فرضیه پژوهشی جهت آزمون در مطالعات بعدی، ارائه می‌گردد:

- تصاویر آینده از یک بازه‌ی زمانی، وقتی در ذهن عامه‌ی مردم شکل می‌گیرند، که جامعه وارد آن دوران شده باشد.
- جوانان جامعه ایران تصویر درستی از عصر فرا صنعتی ندارند.

۵-۲-۴ لزوم آموزش آینده پژوهی در سطح جامعه

یکی از نتایج فرعی اما قابل تامل در این رساله، تفاوت معناداری است که میان درک، احساس و آگاهی دانشجویان آینده پژوهی و غیرآینده پژوهی از آینده مشاهده گردید. البته قابل ذکر است که به دلیل سنت کیفی این پژوهش که هدفِ تعمیم نتایج به یک جامعه بزرگ را دنبال نمی‌کند، نمی‌توانیم و نمی‌خواهیم این تفاوت را به کل جامعه دانشجویان بسط دهیم، اما این موضوع می‌تواند توسط تحقیقات دیگر با دامنه فراخ‌تر دنبال شود. در ادامه و برای روشن‌تر شدن این ادعا برخی جواب‌های این دو گروه از دانشجویان در تعدادی از سوالات مشترک در جدول ۵-۱ آمده است. می‌توان چنین نتیجه گرفت که آموزش آینده پژوهی، گذشته از رده سنی و سطح تحصیلات می‌تواند منشا بروز و توسعه‌ی آینده اندیشی در بین جوانان شود. این نتیجه مسئله‌ای است که اهمیت آموزش آینده پژوهی را نشان می‌دهد.

جدول ۵-۱: تفاوت معنادار دانشجویان آینده پژوهی و غیر آینده پژوهی در تصویرسازی آینده

نمونه سوال	جواب دانشجویان آینده پژوهی	جواب دانشجویان غیرآینده پژوهی
در حال حاضر چه چیزی در کانون توجه شماست؟	خودم در ۲۰ سال آینده	به فکر اخذ مدرکی هستم که هرجا درخواست کار داشتم راحت قبول کنن/ من به چیزی فکر می‌کنم که باید انجام بدم و هنوز انجام ندادم. باید رسالم و پروپزالم رو بنویسم
کلمه آینده برای شما تداعی کننده چه چیزی است؟	من آن را به دو برهه تقسیم می‌کنم، یکی قبل و یکی بعد از آشنایی با آینده پژوهی	آینده برای من آرزوهای طول و درازی بوده که من به آنها نرسیدم/ این مبهم هست. البته در بعضی از جنبه‌ها مشخصه که قراره چه اتفاقی رخ بدهد. اما احساس می‌کنم اکثر مردم درکی ندارند. اینکه الان هست در آینده هم اتفاق خواهد افتاد
از نظر شما آیا جامعه ما آرمان شهری دارد؟ آیا خود شما آرمان شهری دارید؟	قبلا شاید رویا پردازی بوده اما الان سعی می‌کنم چارچوب دارتر باشم.	یکی مسئله موفقیت کاری من هست. موفقیت تحصیلی من. وضعیت زندگی و آینده و اینکه در این مقطع زمانی شاید ۳۰ سال و یا کمتر یا بیشتر واقعا آرامش داشته باشم

همان‌طور که جدول ۵-۱ نشان می‌دهد، تفاوت معناداری در پاسخ به سوالات میان دو دسته از دانشجویان وجود دارد، و به طور مشخص کسانی که در دوره‌ی آینده پژوهی تحصیل می‌کنند، نسبت به آینده‌هوشیارترند. در اینجا شاید این توصیه کاربردی بیرون از موضوع نباشد که مسئولین امر در آموزش عالی و حتی در آموزش و پرورش به طراحی و پیاده

سازی واحدهای درسی با محوریت مطالعات آینده همت گمارند. به منظور بررسی بیشتر می توان فرضیه زیر را مورد آزمون قرار داد:

- کارگاه‌های آینده پژوهی منجر به افزایش سطح آگاهی مردم نسبت به آینده می‌شوند.

۵-۲-۵ آینده آمده و پایان یافته است (حال بسیط به عنوان زیستگاه زمانی جامعه)

گذشته گرایی و حال محوری موجود در تصاویر آینده‌ای که در این پژوهش ارائه گردید، هرگونه ایده آلیسم آینده محور را تحت تاثیر خود قرار داده و امکان و رویای خلق آینده‌های بهتر را رد می‌کند. در این حالت به نظر می‌رسد که کیفیت قصدمندی و تصویرسازی جوانان از ناشده‌ها رو به زوال گذاشته، زندگی جامعه در ظرف زمانی اکنون محدود شده و هیچ پویایی برای تغییر در جامعه رخ نمی‌دهد. با تمرکز بر نتایج پژوهش به نظر می‌رسد که آینده‌های مرجحی در بین جوانان وجود ندارد و آنها نمی‌خواهند یا نمی‌دانند که می‌توانند جز به آینده‌های ممکن و محتمل فکر کنند. به واقع آینده‌های ممکن و محتمل از آنجا که ریشه‌هایی در گذشته دارند، از منظر جوانان آمده‌اند و اکنون حاضر در پیش چشمان آنها قرار دارند. لذا در ساده‌ترین حالت به همین میزان دید از آینده اکتفا کرده و زحمت ساخت آینده‌های مرجح را به خود نمی‌دهند. به علاوه از منظر آنان، آینده پدیده‌ای مشخص بوده و توسط معیارها و قراردادهای عام و شناخته‌شده موجود و بدون توجه ژرف و عمیق توصیف می‌گردید.

مجسم سازی یا تصور، یک تمرین سخت و چالش برانگیز فکری است که آنچه یاد گرفته‌ایم، آنچه طبیعی می‌انگاریم و آنچه به آن باور داریم را زیر سؤال می‌برد. تجسم آینده به معنای کشف تصویرهای تأثیرگذار نسبت به آینده است، که در نتیجه، شیوهی رفتار و نحوه‌ی انتخاب کنش‌های ما را در زمان حال تغییر خواهد داد. یک تمرین مجسم سازی، به شرکت کنندگان کمک می‌کند تا امکان وجود تصویرهای نو و هیجان‌انگیز بسیار از آینده را درک کرده و اسطوره‌های جدیدی از آینده به دست آورند. زمانی که شخص با برخی مشکلات مواجه می‌شود که نمی‌تواند برایشان راه‌حلی در عقاید، فرضیات، دانش و تجربیات قبلی خود پیدا کند، احساس می‌کند هیچ چیزی به جز کوچه‌ای بن بست در مقابلش قرار ندارد. اما زمانی که تشخیص می‌دهد که آینده‌های دیگری^۱ نیز وجود دارند، تمام دیدگاهش به جهان تغییر می‌کند، این تغییر به او کمک می‌کند تا از کوچه بن بست خارج شود.

این مسئله علاوه بر جدایی نسبی آینده‌های مرجح از روندهای زمانی گذشته و اکنون، به هزینه‌ی ساخت چنین آینده‌هایی نیز باز می‌گردد. جدا شدن از بستر زمانی اکنون و پرداختن به ترجیحاتی که به گونه‌ای متفاوت از زمان حال و روندهای گذشته باشند، برای جوانان دشوار و ناشدنی می‌آید، و لذا هیچ شوقی برای درک تصویرهای نو از آینده وجود

^۱ alternative

ندارد. تا اینجا از منظر عاملیت به بحث پرداخته شد. اما از منظر ساختار نیز باید این نکته را یادآوری کرد که جنبه‌هایی از فرهنگ ایرانی که به نظر می‌رسد مربوط به تصاویر آینده‌اند، می‌توانند به راحتی به عنوان تصورات اسطوره‌ای از هویت، بدون رجوع به تصویری از آینده توصیف شوند. ساختارهای اجتماعی از نهادهای حکومتی گرفته تا نهادهای مدنی هیچ گونه تلاش آگاهانه‌ای برای آینده نکرده‌اند. و در حمایت از تصاویر مخدوش موجود، تنها بر آن منابع تاریخی که به نظر می‌رسد از تفکرهای مطرح شده حمایت می‌کنند، تأکید شده است، در حالی که منابعی که با این سیستم انطباق نداشتند، نادیده گرفته شده‌اند.

این توصیف کوتاه، پژوهش حاضر را بدان سو سوق می‌دهد که فرضیه‌ای با مضمون زیر ارائه دهد:

– جوانان ایرانی تعریف درستی از آینده‌های مرجح پیش رو ندارند.

اما قصور این دو، یعنی عاملیت / ساختار در نداشتن یک آینده‌ی مطلوب و مرجح در سطح جامعه، یکسان نیست. از نظر نگارنده بحث مربوط به ساخت تصاویر آینده را می‌توان در دو سطح مجزا و به صورت همزمان پی گرفت. سطح اول سطح نخبگان است. تنها نخبگان فکری جامعه هستند که می‌توانند بیرون از محدودیت‌های زمانی، در مورد کلان روندهای تاریخی بیندیشند. این فعالیت به هر حال یک فعالیت فکری و مربوط به نخبگان خواهد بود. مطالعات زیست‌شناسی نشان می‌دهد که مغز ما از نظر فیزیکی طی ۳۰ هزار سال اخیر چندان تکامل پیدا نکرده است. در آن دوران بشر در دشت‌ها سرگردان و در حال حرکت بود و دغدغه‌های اصلی آن موضوعات عاجل و روزمره‌ای مثل پیدا کردن خوراک و حفاظت از قلمرو خود بود. در آن دوره بشر در مورد آنچه که ممکن است چند سال دیگر و یا چندکیلومتر آن طرف‌تر اتفاق بیافتد، فکر نمی‌کرد.

ما هنوز هم همان مغز را داریم. البته شکی نیست که ما توان برنامه‌ریزی را داریم، ولی هنوز هم کارکرد عادی و غالب مغز ما توجه به همان لحظه و همان مکانی است که در آن قرار داریم. و این برای فکر کردن به موضوعات بلندمدت قابل اعتنا نیست. پس در این سطح نخبگان جامعه مسئولیت پرداختن به موضوعات بلندمدت و برنامه‌ریزی برای مسیر جامعه را بر عهده دارند. اما در سطحی دیگر آینده‌پژوهی بر برگزاری کارگاه‌های آینده در سطح جامعه و برای عامه‌ی مردم اصرار و پافشاری دارد. اگر فراگرد تصویرسازی بایستی به عنوان وظیفه‌ی نخبگان در نظر آید، چرا سطح آگاهی عامه‌ی مردم نسبت به آینده باید بهبود یابد؟

در اینجا باید این بحث را مطرح کرد که آنچه در کارگاه‌های آینده‌پژوهی باید مطرح شود، نه بیان تئوری‌های آینده‌پژوهی و نه بیان دیدگاه‌ها و نظرات اندیشمندان و نخبگان جامعه در خصوص آینده، بلکه بیان عملیاتی تئوری‌های نخبگان به زبانی است که عامه‌ی مردم را حساس‌تر، هوشیارتر و فعال‌تر نماید. برای مثال در نظر عامه‌ی مردم و بخصوص ساکنان شهرهای گرم ایران که گاهی گرمای ۵۰ درجه و بالاتر را تجربه می‌کنند، مطرح کردن این گفتمان علمی که تا ۱۰ سال

آینده، زمین نیم درجه گرم تر خواهد شد، هیچ حساسیتی را بر نمی انگیزد. بنابراین آگاه کردن مردم نسبت به مسائل زیست محیطی، آن هم با تبلیغاتی این چنینی که از زبان دانشمندان بیان می شود، یا بیان تمامی مشکلات محیط زیست شان در استعاره ی مرگ یک پاندای چینی، هیچ تصویر روشنی در ذهن آنها ایجاد نکرده و در نتیجه تلاشی در راستای تغییر رفتارشان نخواهند کرد.

راه حل این مسئله این است که تفکرات و نظریه های اندیشمندان و نخبگان فکری جامعه، در واحدهای کوچک شکسته شده و به فراخور افراد شرکت کننده در کارگاه های آینده پژوهی به آنها ارائه شود. نیم درجه گرم شدن کره زمین، شاید نظر یک مادر را جلب نکند و از نظر او خبری خسته کننده و ملال آور بیاید، اما قطعا خبرهایی که در مورد سلامت فرزندش به او داده می شود، می تواند، برای او یک زنگ خطر به حساب آمده و او را آماده فعالیت در راستای بهبود شرایط محیط زیست کند. همچنین خبرهای مربوط به انرژی برای شرکت ها و اقتصاددانان، خبرهای مربوط به آب برای کشاورزان و خلاصه ی این گفتار در شکل زیر آمده است.



شکل ۵-۱: رابطه‌ی بین نخبگان تصویرساز و مردمان

۵-۲-۶ اسطوره‌ها به مثابه مکانیزم ساخت تصاویر آینده

تحلیل لایه‌ای علی به کار گرفته می شود تا دید عمیق تری نسبت به مسائل نصیب پژوهشگران و تصمیم گیرندگان کند. تغییر استعاره‌ها و اسطوره‌ها در پایین ترین سطح اگر چه کاری سخت و زمان بر است اما اگر تغییرات اصولی مدنظر باشد، لازم و ضروری است.

در مورد اسطوره باید گفت که هیچگاه روایت واحد و اصیلی از یک اسطوره وجود ندارد. با تغییر شرایطمان نیاز داریم که داستان‌هایمان را به گونه‌ای متفاوت بازگو کنیم تا حقایق بی زمانی را که در دل آن‌هاست بیرون بکشیم. هر زمان مردان و زنان گامی به پیش برداشته‌اند، اسطوره‌های خود را بازمینی کرده و آنها را در شرایط جدید به سخن در آورده‌اند. ماهیت بشر تغییر زیادی نمی کند و هر چند بسیاری از این اسطوره‌ها در جوامعی خلق شده‌اند که بیشترین تفاوت را با جامعه‌ی کنونی ما داشته‌اند، هنوز هم با اساسی ترین ترس‌ها و آرزوهای ما مرتبط اند (آرمسترانگ، ۱۳۹۰، ص ۸۰).

اما اگر بخواهیم با نظر بر اساطیر به مقوله تصاویر ذهنی جوانان از آینده بپردازیم، اول از همه بایستی قدرت نمادپردازی ذهن را مدنظر قرار دهیم. وفق نظر ستاری در کتاب اسطوره و رمز، در واقع تشابه یا نسبتی که چیزی را به نمادش می پیوندد، ممکن است انواع مختلف داشته باشد، از قبیل: مشابهت در شکل و صورت و رنگ و صدا و تماس و قربت و مجاورت در مکان و زمان، همزمان و متفقا به ذهن و فکر متبادر شدن (رابطه‌ی قراردادی و تصنعی) یا همانندی احساسات مقارن (احساس توقیر و احترام واحدی، ممکن است تصور پدر و اندیشه خدا را به هم نزدیک و مربوط کند). نمادپردازی یعنی نمایش چیزی توسط نماد، از تداعی معانی و پیوستگی تصورات و تصاویر ذهنی و احساسات، نتیجه می شود. و از این لحاظ، به راستی فرایند روانشناختی اساسی‌ای است که همه فعالیت عقلانی و بخش عظیمی از زندگی عاطفیمان از آن نشأت می گیرد (ستاری، ۱۳۸۷، ص ۱۳۰ و ۱۴). یک مثال را می توان با دقت نظر در تاریخ زیست انسان و بر مبنای پژوهش‌های باستان شناسی و مردم شناسی مورد توجه قرار داد. شکارچیان اولیه که تنها به منظور بقا دست به شکار می زدند، حول این رخداد اساطیر و مناسک مختلفی ایجاد کردند. برای آنها شکار یک مراسم باشکوه و ویژه بود که معمولا با آداب و رسوم خاصی صورت می گرفت و مقدس شمرده می شد. ضمن آنکه شکار نیز محترم بود. کشتن حیوان مانند کشتن یک دوست در نظر می آمد و اعضای قبیله پس از سفر شکار موفق غالبا احساس گناه می کردند (آرمسترانگ، ۱۳۹۰، ص ۲۰). شاید بتوان این انگاره‌ی اسطوره‌ای را در دنیای جدید به گونه‌ای دیگر پیاده سازی کرده و در خدمت توسعه پایدار قرار داد. البته تفاوت بزرگ ساخت روایت اسطوره‌ای رخداد شکار در جهان امروزی در این است که انسان خردمند امروزی که البته می داند می تواند به پرورش گونه‌های اهلی شده حیوانات آن هم در مقیاس بزرگ دست بزند، دیگر نمی تواند پذیرای روایت دوستی با حیوانات باشد. لذا زنده کردن آیین‌های کهن با همان سبک و سیاق شاید معنایی

ایجاد نکند. اینگونه است که ما از خوردن گوشت حیوانات احساس گناه نمی کنیم.^۱ اما بن مایه‌ی کهن الگویی فهم انسان از وابستگی شدیدش به مام طبیعت را می توان در صورتهای نوینی مانند انتخاب یک گونه‌ی خاص جانوری به عنوان نماد یک ملت و یا کمپین‌های سیانت از طبیعت دنبال کرد.

وفق مراد آنچه در بالا بدان اشاره گردید می توان به جایگاه اساطیر در ساخت تصاویر آینده اشاره داشت. مطابق مطالب فوق الذکر تصاویر مقولاتی ذهنی و آکنده از ترس‌ها و امیدهای ما به آینده هستند. حال اگر اسطوره‌ها را متأثر از صورتهای بنیادی و انگارهای کهن الگویی بدانیم که جایگاهی در آگاهی و ناآگاهی آدمی دارند، پر بیراهه نیست اگر بپذیریم که تصاویر آینده می توانند متأثر از صورتهای و روایت‌های اسطوره‌ای باشند. چه اگر دانش اندک‌مان در مورد آینده را که از دل پیش بینی‌ها و تحلیل روندها و مقولاتی اینچنین که همگی تحت لوای آینده نگاری^۲ خلاصه می شوند، لوگوس^۳ بدانیم، تصاویر صورتی میتوس^۴ وار بر خود می گیرند. لوگوس با اندیشه‌ی اسطوره‌ای با میتوس کاملاً فرق دارد. لوگوس، بر خلاف اسطوره، باید دقیقاً بر واقعیات عینی منطبق باشد. درست مانند هنگامی که دست به پیش بینی وقوع سیل بر اساس واقعیات عینی مانند میزان بارش باران، سرعت وزش باد و ... می زنیم. اما حقیقت اسطوره و یا میتوس نه از آن روست که اطلاعات واقعی در اختیار ما می گذارد، بلکه از آن روست که موثر است.

اما اگر همین اسطوره در مورد معنای زندگی ما را به بینشی تازه مجهز نکند، مردود می شود. اگر کار کند، یعنی ما را وا دارد تا ذهن‌ها و دل‌های خود را تغییر دهیم، امید تازه‌ای در جان ما بدمد، و به زندگی پربارتری هدایت‌مان کند، اسطوره‌ای معتبر است. اسطوره تنها در صورتی ما را متحول خواهد کرد که رهنمودهایش را دنبال کنیم. اساساً اسطوره یک راهنما است (آرمسترانگ، ۱۳۹۲، ص. ۷). لذا پر واضح است که اسطوره در ساحت معنا تصویرساز است.

بعضی رفتارهای اساطیری هنوز در برابر چشمان ما، به حیات خود ادامه می دهند. البته مقصود بقایای ذهن و روحیه‌ای عتیق نیست. بلکه غرض اینست که برخی جهات و کارکردهای تفکر اساطیری جز عوامل سازنده وجود انسان‌اند (الیاده، ۱۳۹۲، ص. ۱۸۴). در واقع در نگاه مدرن به اسطوره‌ها، عنصر اصلی که مورد توجه قرار گرفته، ماهیت الگووار آنها برای ساخت و جهت دهی به هویت مدرن جوامع در حال شکل گیری است. چنان که به پندار "سورل" یکی از کاراترین ابزارها برای نفوذ بر یک اجتماع، آن است که تصویرهای خلاصه شده و ساده شده‌ای از یک آینده فرضی یا یک گذشته افسانه‌ای به آن اجتماع عرضه شود تا احساسات، جهت بگیرند و آن جمع، به سوی فعالیت رانده شوند. بدین ترتیب تا آن اندازه که می توان اسطوره‌های مورد پذیرش مردم به وجود آورد می توان آنان را وادار به فعالیت کرد. اسطوره‌هایی که بدینگونه

^۱ برخی گیاه خواران را باید از این «ما» جدا کرد. در اینجا منظور آن دسته از گیاه خوارانی است که از خوردن گوشت حیوانات اکراه دارند. نه کسانی که به توصیه پزشک از گوشت استفاده نمی کنند.

^۲ Foresight

^۳ Logos

^۴ Mythos

مشخص شده‌اند، گونه‌هایی از مسلک‌های ساده شده، یا به بیان بهتر، تصویرهایی هستند که به شکل موضوع‌های محض و ناگهانی درآمده‌اند. به تدریج که جریان این اسطوره‌های ساختگی بتوانند در هماهنگی با اسطوره‌های سنتی، درونی شوند، نیروی بزرگتری به دست می‌آورند. این اسطوره‌های اجرایی، به همان اندازه که قادر به ایجاد نهضت‌های انقلابی هستند، می‌توانند به حفظ نظام مستقر نیز یاری برسانند. از اینجاست که نقش اسطوره‌ها در هویت سازی نوین روشن می‌شود (امینیان و مشهدی، ۱۳۹۱، ۳۲).

اسطوره با ایجاد پلی میان گذشته شکوهمند و آینده آرمانی، گروه‌های مردم را در این ایده که به کلیت واحدی به نام ملت تعلق دارند و آینده مشترکی برخوردارند، متفق می‌سازد. این اتفاق آرا که از طریق کارکرد اسطوره حاصل می‌آید، نقش تعیین کننده‌ای در ایده ملت و فرایند ملت سازی دارد (امینیان و مشهدی، ۱۳۹۱، ۲۸).

بنابر نظر یونگ، نماد راستین صرفاً نظر به گذشته ندارد، بلکه در عین حال آینده‌نگر است، و بسا که ملازم با دگرگونی‌های مثبت و یا منفی باشد (مادیورو و ویلرایت، ۱۳۸۲، ص. ۲۸۶). لذا اگر بپذیریم که اسطوره شناسی می‌تواند مقدمه‌ای بر آینده شناسی باشد، خود را آماده آفرینش تصاویر بدیلی از آینده کرده‌ایم. تصاویری به مراتب فراتر و گسترده‌تر از آنچه که پیشینیان قادر به تصور و آفرینش آن در ذهن دوجایگاهی خود بودند^۱ (حجازی، ۱۳۸۸).

تحقیقات اخیر، ساختارهای اساطیری تمثیلات و سلوک‌هایی را که از طریق وسایل ارتباط جمعی بر جماعات تحمیل می‌شوند، روشن ساخته‌اند. آدم‌های داستان‌های مصور^۲ نمودار روایت جدیدی از قهرمانان اساطیری یا فولکوری هستند. آنها به قدری مظهر مجسم آرمان‌های بخش عظیمی از جامعه شده‌اند، که دستکاری احتمالی نحوه کردار یا بدتر از آن، مرگشان، بحران‌های واقعی نزد خوانندگان بر می‌انگیزد؛ در اینصورت اینان از خود به شدت عکس العمل نشان می‌دهند و با ارسال هزاران هزار تلگرام به نویسندگان داستان‌های مصور و مدیران روزنامه‌ها، اعتراض می‌کنند. آدمی موهوم و شگرف، ابرمرد^۳، به برکت هویت مضاعفش، به غایت مردم پسند شده است.

ابرمرد که از سیاره‌ای نابود شده به دنبال فاجعه‌ای، آمده و صاحب قدرت‌های شگرف است، در روی زمین با ظاهری محقر یا میانه حال روزنامه نگاری به نام کلارک کنت^۴ زندگی می‌کند. خود را خجول و کمرو، فروتن و شکست نفس و زیر نفوذ و سلطه همکارش نشان می‌دهد. این استعار تحقیر قهرمانی که قدرت‌هایش به معنای واقعی کلمه، نامحدود است، در واقع مضمون اساطیری کاملاً شناخته‌ای را از سر می‌گیرد. اگر به کنه مطلب برسیم، در می‌یابیم که اسطوره سوپرمن، دلتنگی و اشتیاق پنهان انسان جدید را که با علم به مسکنت و محدودیت خویش، آرزو دارد روزی چشم از خواب بگشاید و خود را شخصی استثنایی و قهرمان بیاید، تشفی می‌بخشد (الیاده، ۱۳۹۲، ص. ۱۸۷ و ۱۸۸).

^۱ البته از نظر نگارنده، بهتر بود این جمله چنین نگارش می‌شد: اگر بپذیریم که اسطوره شناسی می‌تواند در فرایند شناخت آینده به کار آید.

^۲ comic strips

^۳ Superman

^۴ Clark Kent

میلز^۱ در کتاب قهرمان و دریا: الگوهای آشوب در اسطوره‌های باستانی، روایت‌گر نبرد قهرمانان داستان‌های اساطیری با امور آشوب بنیاد است. او مدعی است که روایت‌های اسطوره‌ای از سویی می‌کوشند که معنایی به تجربه هولناک امر آشوب بنیاد بدهند و از سوی دیگر چهارچوب مفهومی بنیادینی بسازند که با آن، به روش‌های معنادار، پیروزی قهرمان را بر امر آشوب بنیاد برای زندگی جوامع خاص خود مناسکی کنند (میلز، ۱۳۹۳، ص. ۳۲). و این آشوبناکی‌ها در هر دوره از زیست انسان به طریقی متفاوت بر زندگی او تحمیل می‌شده است و از این روست که آنجا که نمی‌توانسته است با عینیات به مقابله با آشوب برخیزد دست به دامان اسطوره‌ها می‌شده است.

الگوهای روایت اسطوره‌ای اینچنینی معمولاً به شیوه‌های فهم پذیر با ویژگی‌های مهم محیط انسانی مطابقت دارند، مخصوصاً هنگامی که الگوها مستلزم روابطی پویا و نامنظمند. این امر به ویژه در مورد محیط‌های اجتماعی صدق می‌کند (میلز، ۱۳۹۳، ص. ۲۱۴). در مورد هر اسطوره باید توجه داشت چه کسی آن را نقل می‌کند، برای چه کسی و در چه زمانی (ستاری، ۱۳۸۹، ص. ۱۴۸).

خلاصه آنکه اسطوره‌ها تصویرسازند و ساخته‌ی دست اساطیر نه حقایق عینی که اقناع در پذیرش و حرکت است. لذا آنگاه که اسطوره‌ی حاکمیت علم یا علم باوری با مظاهری مانند روپوش‌های سفید آزمایشگاهی و دانشمندان مورد احترام تصویری از آینده را در ذهن شما ایجاد می‌کند، اقدامات کنونی شما می‌شود، تلاش برای ورود به دانشگاه و آنگاه که اسطوره‌ی نوزایی و تولد دگرباره، تصویری از فرداهای بهتر را در ذهن شما ایجاد می‌کند، شما می‌توانید از گذشته‌های نه چندان خوب دست برداشته و به امید آینده‌ای بهتر باشید. در پژوهش حاضر و در فصل پیشین ملاحظه شد که قهرمانانی که جوانان امروزی می‌خواهند از جنس مردم معمولی هستند. زنان و مردانی که در جایگاه همین مردمان اطراف آنها و به روشی مانند خود آنها زیست می‌کنند، در راه درست قدم بر می‌دارند و در بزنگاه‌ها به وظیفه‌ی انسانی و اجتماعی خود عمل می‌کنند.^۲ این وظیفه‌ی خطیر البته متوجه نخبگان جامعه و رسانه‌هاست.

اسطوره‌ها با نفوذ در ناخودآگاه، کار خود را به انجام می‌رسانند و فعالیت در سطح ناخودآگاه افراد، یک فعالیت فکری در حورزه‌ی نخبگان است. از سوی دیگر اگر سطح ناخودآگاه جمعی را نیز مد نظر قرار دهیم، نقش عمده اسطوره‌ها، بسیج افراد از طریق ایجاد امید و خوش‌بینی در آنها است. نتایج پژوهش حاضر نشان داد که جوانان در واقعیت‌های روزمره غرق شده‌اند و جملگی از مشارکت در امور اجتماعی ابا دارند. آنها از جدا شدن از خانواده و دوستانشان یعنی همان حلقه‌ی کوچک اطرافشان، بیم دارند. یکی از مهمترین ساز و کارهای حفظ وضعیت کنونی، همواره ترس فراگیر از جدا شدن از مسائل عادی است.

یک جنبش انقلابی در معنای دقیق خود جنبشی است که خواهان جدا شدن از وضعیت و امور عادی است و خواهان قربانی کردن زمان حال برای رسیدن به دنیایی بهتر در آینده است و دلیل وجود ترس آن است که قربانی شدن امری

^۱ Donald H. Mills

^۲ انیمیشن‌ها و فیلم‌های هالیوودی پراند از این دست قهرمانان و جالب آنکه اگر در همان سرزمین مخاطبی نداشته باشند، در کشور ما مخاطبان‌شان کم نیستند.

واقعی و فوری است، در حالی که دنیای بهتر دور و غیر قطعی است و سازماندهی آن همواره دشوار است. اسطوره‌ها عنصر پایه سازماندهی فرآیند و حفظ نیروها در طی یک فرایند طولانی تغییر هستند. اما طرح این پرسش که چه کسانی و یا چه نهادهایی می‌توانند در خلق تصاویر آینده از اساطیر بهره بگیرند با پاسخ‌هایی از قبیل خانواده، سیستم آموزش و پرورش، رسانه‌های ارتباط جمعی و ... و یا این پرسش که فرایند شکل‌گیری و پایداری یک تصویر در ذهن چگونه است، با پاسخ‌هایی که روان‌شناسان و دانشمندان علوم شناختی به دنبال آن هستند، موضوعاتی هستند که برای پژوهش‌های بعدی در این حوزه پیشنهاد می‌شوند.

۳-۵ مدل نهایی تحلیل لایه‌ای علی

در اینجا نتایج حاصل از پیاده‌سازی روش تحلیل لایه‌ای علی، در قالب یک مدل شماتیک ارائه شده است.



نمودار ۵-۱: مدل CLA مربوط به تصاویر آینده در بین جوانان

تعاملات زیادی در بین مولفه‌ها در هر لایه و یا در بین مولفه‌ها در لایه‌های مختلف وجود دارد که در اینجا به دلیل ساده سازی از رسم آنها خودداری شده است. قبل از بسته شدن پرونده‌ی روش تحلیل لایه‌ای علی، ذکر این نکته لازم است که از نظر نگارنده، به کارگیری روش تحلیل لایه‌ای علی مانند به کارگیری یک روش آماری یا ریاضی در تجزیه و تحلیل نیست. در واقع CLA بیش از آنکه روش باشد، چارچوب نگرستن به مسائل است. چارچوبی منعطف که در بررسی مسائل پیچیده به ذهن محقق ساختار می‌بخشد. همچنین نباید فراموش کرد که این فرض درستی نیست که لایه‌هایی پایینی، لزوماً منجر به شکل گیری لایه‌های بالایی می‌شوند. چه بسا یک جهان بینی، استعاره‌های خود را ساخته و تحمیل کند.^۱ یا چه بسا رفتار عامل‌های انسانی در سطح نظام‌ها، یک استعاره و یا اسطوره‌ی خاص را تقویت کند. به هر حال در اینجا ایده‌ای خام مطرح می‌شود، و آن اینکه حداقل در سطح مدل که به صورت شکل بیان می‌شود، یک شکل مثلث چهار قسمتی، به گونه‌ای که در ادبیات پژوهش مربوط به CLA مطرح است و در این پژوهش نیز بدان استناد گردید، نمی‌تواند مناسب این روش باشد. جستجوی بیشتر در این مسئله و ارائه مدل مناسب‌تر، به پژوهش‌های بعدی واگذار می‌شود.

۵-۴ دسته بندی تصاویر غالب در چارچوب PEST^۲

به منظور داشتن دید بهتر نسبت به نتایج این پژوهش، در ادامه تصاویر استخراج شده در این تحقیق، در چارچوب PEST دسته بندی شده‌اند.

در اینجا نیز در هر دسته، یک استعاره‌ی گویا به کار برده شده است.

جدول ۵-۲: دسته بندی تصاویر در قالب چارچوب PEST

دسته بندی چهارگانه PEST	استعاره‌ی مشخص کننده
تصاویر آینده از منظر سیاسی	انفعال و عدم دخالت
تصاویر آینده از منظر اقتصادی	بدبود روندها
تصاویر آینده از منظر اجتماعی	ادامه روند کنونی
تصاویر آینده از منظر فناورانه	رشد مستمر

مشابه این الگو را می‌توان در کارهای جیم دیتور و یا ریچارد اسلاتر مشاهده کرد. دیتور به دسته بندی تصاویر در چهار گروه به شرح زیر می‌پردازد:

^۱ برای مطالعه بیشتر بنگرید به «پیوندهای میان استعاره و ایدئولوژی» نوشته بهمن شهری، فصلنامه‌ی نقد ادبی، سال پنجم، شماره ۱۹.

^۲ Political, Economical, Social and Technological (PEST)

۱. رشد مستمر؛

۲. فروپاشی یا فاجعه؛

۳. بازگشت به گذشته و

۴. تحول و گذار.

مورد نخست اغلب با انقلاب علم و فناوری ارتباط دارد و درک معمول ما از پیشرفت است. مورد دوم تصویر بدبینانه و فاجعه بار از آینده بر اساس رویدادهای مختلف زندگی یا تصویر تاریخی یک فاجعه است که در ناخودآگاه ما وجود دارد یا ترس و بیم از سناریوی "چه اتفاقی می افتد اگر تمام امور از هم بپاشند؟"، مورد سوم، دوری جستن از فاجعه و رسیدن به دوران ثبات است که در آن زندگی مفهوم داشت و زمان به آهستگی می گذشت و بدیل چهارم، یادآوری و فراخواندن دیگری و نوعی تحول متفاوت جامعه است.

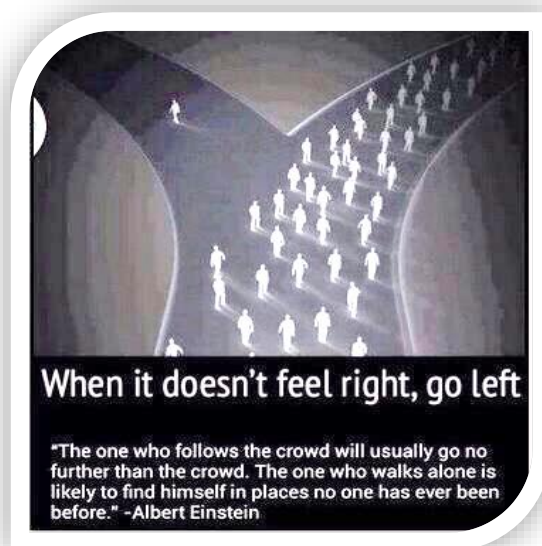
در اینجا نمی توان به خلق هر یک از این سناریوها پرداخت، اما می توان پرسید که چرا عملکرد بسیار خوبی دارند؛ چرا افراد آنها را تشخیص می دهند و برای معنا بخشی به زندگی خود به کار می گیرند؟ سناریوی نخست از این نظر معنا دارد که درباره زمان حال و آنچه که پیرامون ما وجود دارد، است. در حقیقت در مورد داده هایی که با آن زندگی می کنیم، سناریوی نخست فرض می کند که زندگی روزانه ما با اطمینان خاطر تداوم خواهد یافت. سناریوی دوم فرض بر فروپاشی دنیای ما دارد. به بحران های محیطی، کشتار اتمی یا قحطی - اشاره دارد و محور آن عدم توانایی در مدیریت و مواجهه با این فجایع است. این امر به ترس، گناه، قصور یا بحران های تاریخی یا شاید حتی پاسخ طبیعی ارتباط دارد تا اطمینان حاصل شود که ما خودبین، گستاخ و مغرور نمی شویم.

مجموعه دیگری از استعاره های ارائه شده توسط اسلاتر در کتاب وی، ابزارها و تکنیک های آینده پژوهی، بنا به دلایل مشابه، ارزشمند اند. او چهار تصویر را برای درک بهتر چگونگی مشاهده آینده پیشنهاد می کند.

نخست، «تاس» (کاملاً مبتنی بر شانس)، دوم، «رودخانه» (انتخاب محدود)، سوم، ترن هوایی (فاقد انتخاب) و چهارم «اقیانوس» (آزادی کامل). این تصاویر کارآمد هستند زیرا به پرسش ها و تضادهای بین آزادی و انتخاب مرتبط هستند و موجب آشکارسازی اسطوره ها می شوند.

۵-۵ روایت پایانی؛ بی سرزمین تر از باد

قصه، قصه‌ی این نیست که ما مُرده‌ایم، داستان، چگونه زنده بودن ماست. قصه، قصه‌ی این نیست که ما نمی‌رویم، داستان، به کجا رفتن ماست. راه کجاست؟ مقصد کجاست؟ راهبر کیست؟ جامعه‌ای که چشمانشان بسته است و گوش- هایشان باز. که خود نمی‌بینند اما منتظر شنیدن هستند تا مگر صدایی از هر کجا راهنمای آنها باشد. گوش‌هایشان دنبال صداها می‌گردد تا به مدد اصوات راه را پیدا و در زمان سفر کنند، به هر ناکجا آبادی که گاه سر از مشرق در می‌آورند و گاه از مغرب. رفته‌اند، اما به کجا؟ خود نمی‌دانند. مردان و زنانی که بر پشتشان بار سنگینی حمل می‌کنند، کوله‌باری از گذشته. میراث گریز ناپذیری که نه می‌توانند وانهند و نه می‌توانند بر گرده‌ی دیگری گذارند. این چنین است که ما قدم می‌گذاریم در راهی که تقدیر ماست نه ترجیح ما. آدمیانی محدود به لحظه که سراسیمه به هر سو می‌دوند و گاه به یکدیگر برخورد می‌کنند. همه چیز برای آنها از قبل تعیین شده است و تمام این حرکات کاتوره‌ای نهایتاً در لوله‌ی آزمایش کوچکی انجام می‌شود که در دستان یک موجود ناشناخته قرار دارد. موجود ناشناخته‌ای که از قبل همه چیز را برای ما مشخص کرده است. آموزش ما، مصرف ما، انتظارات ما از زندگی، همه و همه از قبل مشخص شده‌اند. در این لوله آزمایش، که ما عادت کرده‌ایم نام آن را «زندگی» بگذاریم، هیچ نیازی به فکر کردن نداریم. اصولاً همان موجود ناشناخته به جای ما فکر کرده است. در این جامعه هیچ تصویر آرمان شهری و پیشرفت گرایانه‌ای دیده نمی‌شود. ما سوگوار این جامعه‌ایم.



شکل ۵-۲: استعاره‌ای برای حرکت توده وار جامعه در جاده‌ی زمان

۵-۶ نوآوری پژوهش

تا اینجا به فراخور کلام، در هر جایی که لازم بود، در مورد نوآوری پژوهش حاضر سخن به میان آمد. در اینجا به صورت خلاصه به نوآوری‌های پژوهش حاضر اشاره می‌شود. ابتدا ذکر این نکته لازم است که تا آنجایی که از نظر محقق گذشت تاکنون در ایران مطالعه‌ای به بررسی تصاویر آینده از منظر یک قشر خاص از جامعه نپرداخته است. بنابراین از نظر میدان تحقیق، پژوهش حاضر، حائز شرایط بدیع بودن است. از منظر روش نیز، ترکیب روش تحلیل لایه‌ای علی با روش تحلیل تم، یک نوآوری محسوب می‌شود، که تا آنجایی که از نظر محقق گذشت، در مطالعات داخلی و خارجی از این ترکیب استفاده نشده است. همچنین بایستی این نکته را در نظر گرفت که در به کار بردن روش تحلیل لایه‌ای علی با تاکید بر اسطوره‌شناسی از نگاه کهن الگوهای یونگ و نظام استعاره‌شناختی لیکاف، این پژوهش نگاهی نو به CLA داشته است.

۵-۷ پیشنهادهایی برای تحقیقات آتی

تحقیقات کیفی به فرضیات پژوهشی و در نهایت به نظریه منجر می‌شوند. هدف تحقیق حاضر نیز شناسایی ایده‌های اولیه و عمیق برای توسعه الگوهای نظری برای تحقیقات تجربی آتی در زمینه تصاویر آینده بود. لذا بایستی بر اساس نتایج این تحقیق بتوان ایده‌هایی را شناسایی کرد که برای انجام تحقیقات کمی با نمونه‌های آماری بزرگ با رویکرد تست نظریه، مورد استفاده قرار گیرد. تا اینجا و به فراخور بحث برخی پیشنهادات برای تحقیقات آتی ارائه گردیدند، در ادامه نیز پیشنهادهای به عنوان ایده‌های پژوهشی مطرح شده است.

- بررسی کلان روندهای تاریخی ایران به منظور بررسی تصاویر ممکن و محتمل پیش روی جامعه
- بررسی تصاویر معلمان و مقایسه‌ی آن با تصاویر دانش آموزان
- بررسی تصاویر آینده در رده‌های سنی مختلف
- بررسی تصاویر آینده در نسل‌های مختلف
- بررسی تصاویر آینده در بین حاکمان جامعه
- بررسی مقایسه‌ای تصاویر آینده در بین مردان و زنان
- بررسی اثرگذاری کارگاه‌های آینده بر روی تصاویر آینده
- بررسی نقش سطح تحصیلات بر روی تصاویر

۵-۸ روایی پژوهش

عموماً پژوهشگران برای اینکه کیفیت مطالعه‌ی خود را نشان دهند، به مفاهیمی مانند اعتبار (پایایی) و روایی اشاره می‌کنند. اگر اعتبار برحسب امکان به دست آوردن نتیجه‌ی یکسان در دو موقعیت متفاوت با پژوهشگران گوناگون توصیف شود، چگونه نتایج یک پژوهش کیفی را می‌توان معتبر دانست؟ زیرا پژوهش کیفی هرگز نمی‌تواند عیناً تکرار شود؛ بدان جهت که در پژوهش کیفی، ابزار اصلی پژوهش خود پژوهشگر است و واقعیت مشاهده شده و مشاهده‌گر، مستمراً بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. بر همین اساس و به دلیل موضوعیت هویت فاعل شناسایی و موضوع شناسایی در معرفت اجتماعی، در پژوهش کیفی، بیشتر بر رابطه‌ی مستقیمی تأکید می‌شود که پژوهشگر با محیط پژوهش برقرار می‌کند. به عبارتی، علوم اجتماعی با عواملی مفهومی و مفهوم ساز سروکار دارد و پژوهشگران آن درباره‌ی آنچه انجام می‌دهند، نظریه‌پردازی می‌کنند. از این رو، در حالی که مطالعه‌ی موضوعات طبیعی فقط متضمن هرمنوتیک منفرد است، مطالعه‌ی پدیده‌های اجتماعی، هرمنوتیک مضاعف را به مدد می‌طلبد. بر این اساس، در معرفت شناسی پژوهش کیفی، به این مسئله توجه نمی‌شود که یافته‌های به دست آمده جهان شمول‌اند یا خیر، بلکه این یافته‌ها به مثابه دانشی بینش دهنده و مهم درباره‌ی ماهیت جهان اجتماعی، تلقی می‌شوند. چنین دانشی به طور غیرقابل اجتنابی، نسبی بوده، مقتضی شرایطی است که از آن برآمده و گلیر و اشتراوس آن را «نظریه ماهوی» لقب می‌دهند. روایی پژوهش کمی بر قابلیت اندازه‌گیری دقیق برای توضیح یا انعکاس یک حقیقت عینی دلالت دارد؛ در حالی که روایی در پژوهش کیفی با این پرسش مرتبط می‌شود که آیا روش‌ها، رویکردها و فنون استفاده شده، با یکدیگر مرتبط بوده و آنچه را پژوهشگر جست و جو می‌کند، می‌سنجند. بنابراین، به اعتقاد طرفداران پژوهش‌های کیفی، باید با واژگان خاص این پژوهش‌ها به سراغ این پژوهش‌ها رفت (محمودی و دیگران، ۱۳۹۳، صص. ۱۷۴ و ۱۷۵).

در تحقیق کمی، روایی را می‌توان اینگونه تعریف نمود: «یک تحقیق تا چه حد دقیقاً آنچه را که قصد ارزیابی‌اش را داشته، سنجیده است». تعریف فوق در تحقیقات کیفی جایگاه چندانی ندارد، چرا که در تحقیق کیفی، هدف ارزیابی چیزی نیست، بلکه درک جهان اجتماعی از منظر پاسخگویان بوسیله توصیف تفصیلی و دقیق از اقدامات شناختی و نمادین آنها و شناخت معنی مرتبط با رفتار قابل مشاهده آنها می‌باشد. برخی از اندیشمندان معتقد هستند که در تحقیق کیفی زمانی درک پدیده‌ای دارای روایی است که پاسخگو بخشی از بستر مسئله بوده و به او فرصتی برای صحبت آزاد مطابق ساختار فکری‌اش داده شود (فقیهی و علیزاده، ۱۳۸۴، ص. ۹۰).

در این پژوهش برای اطمینان از روایی و پایایی داده‌ها با معیارهای خاص پژوهش کیفی بررسی‌های لازم شامل مقبولیت^۱ و قابلیت تأیید^۲ صورت گرفته است. جهت افزایش مقبولیت از روش‌های بازنگری توسط شرکت کنندگان^۳ استفاده شد. برای رسیدن به آن، محققان علاوه بر بازگرداندن گفتار و پنداشت‌ها در طول انجام مصاحبه و خلاصه کردن گفته‌های مصاحبه شونده در پایان تمام مصاحبه‌ها توسط مصاحبه گران و تأیید یا اصلاح آن توسط آنان، متن کامل تایی مصاحبه‌ها به افرادی که از آن‌ها مصاحبه به عمل آمده بود، جهت تأیید و یا اصلاح برگردانده شد که همگی مورد تأیید قرار گرفته و نکات پیشنهادی آن‌ها در نظر گرفته شد. درگیری مداوم^۴ با زمینه و بازنگری ناظرین^۵ نیز مدنظر قرار گرفت. بدین ترتیب که متن کامل مصاحبه‌ها پیاده شد و همراه با کدگذاری باز به دو تن از اساتید ارائه و نظر تأییدی آن‌ها در جهت پیاده کردن و کدگذاری صحیح متون دریافت شد. همچنین برخی استراتژی‌های دیگر به منظور بهبود روایی در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفت که این استراتژی‌ها در ادامه در جدول ۵-۳ خلاصه شده‌اند.

جدول ۵-۳: برخی استراتژی‌ها به منظور بهبود روایی پژوهش

استراتژی‌های بهبود روایی	راهکارهای پژوهش حاضر
مطالعه میدانی گسترده	جمع آوری اطلاعات از زمینه توسط پژوهشگران تا حد امکان در یک بازه زمانی گسترده انجام گرفت. این بازه شامل یک بازه پنج ماهه می‌شد. در این بازه گستره دید پژوهشگر نسبت به موضوع تحقیق نیز بهبود یافت و این باعث بهبود کیفیت مصاحبه‌ها می‌شد.
حداقل مداخله در توصیف	تا حد امکان در توصیفات مصاحبه شوندگان از تصاویر آینده مداخله‌ای نشد و صحبت‌های آنان در عبارات توصیفی مانند نقل قول قرار گرفت. فقط هرگاه پژوهشگر احساس می‌کرد که صحبت‌های مصاحبه شوندگان از چارچوب بحث خارج می‌شود، تذکری کوتاه می‌داد.
تکثرگرایی روش	در این مطالعه از دو روش به منظور مطالعه تصاویر آینده استفاده شد. روش تحلیل مضمون و روش تحلیل لایه‌ای علی.

¹ Credibility

² Confirmability

³ Member check

⁴ Prolonged Engagement

⁵ External Checks

تکثرگرایی تئوری	در تفسیر و تبیین داده‌ها از چندین تئوری و نگرش مانند کلان تاریخ‌ها، تغییر اجتماعی، ساخت واقعیت اجتماعی، تحلیل اسطوره‌ای، تحلیل استعاره، تئوری‌های روانشناسی - اجتماعی و ... استفاده شد. همچنین تقریباً تمامی مقالات معتبر منتشر شده در زمینه‌ی تصاویر آینده مطالعه شدند.
بازخور مشارکت کننده	تفسیرها و نتایج به مشارکت کنندگان ارائه و موارد بد درک شده تعیین و اصلاح شدند.
دریافت نظرات همکاران	تبیین‌ها و نتایج توسط اساتید راهنما و مشاور مورد بازبینی قرار گرفت و نظرات اصلاحی آنها اعمال گردید.
سازگاری با الگوی تئوریک	یک سری از نتایج بر مبنای الگوی تبیین شده، پیش بینی شدند. مانند تصاویر مثبت فردی و تصاویر منفی جمعی.

۹-۵ پایایی پژوهش

به طور کلی، بحث درباره پایایی در تحقیق کیفی از دو جنبه به نیاز به تحلیل محدود می شود. اول آن که، تکوین داده‌ها باید به نحوی تحلیل شود که بتوان مشخص کرد که کدام گزاره متعلق به فرد مورد مطالعه است و کدام یک تفسیر محقق است. دوم آن که، روش کار در میدان یا به هنگام مصاحبه یا تفسیر متن باید از طریق آموزش یا کنترل مجدد تحلیل شود تا امکان مقایسه یافته‌های مصاحبه‌گران یا مشاهده‌گران فراهم شود. و بالاخره، هر فرایند تحقیق به منزله‌ی یک کل با جزئیات بیش‌تری ثبت شود، پایایی کل فرایند بهتر خواهد بود. بدین ترتیب، معیار پایایی در قالب کنترل قابلیت اعتماد به داده‌ها و روش اجرایی تحقیق و با توجه به خاص بودن هر یک از روش‌های تحقیق کیفی فرمول بندی مجدد شده است. سایر برداشت‌ها از پایایی، مانند این که مجموعه‌ی داده‌های تکراری به همان داده‌ها و نتایج منتهی خواهد شد، باید کنار گذاشته شوند (اووه، ۱۳۹۲، ص. ۴۱۳).

لینکلن و گوبا (۱۹۸۵) برای افزایش قابلیت اطمینان پژوهش، توصیه می کنند که پژوهشگر به شرایط متغیر طرح پژوهش، تغییرات پدیده‌های تحت مطالعه و به طور کلی به زمینه‌ی در حال تغییر پژوهش توجه کند و این تغییرات را به طور دقیق توصیف نماید (عباس زاده، ۱۳۹۱، ص. ۲۶). در جدول ۴-۵، استراتژی‌های بهبود پایایی در پژوهش‌های کیفی و راهکار پژوهش حاضر به منظور حصول پایایی ذکر شده‌اند.

جدول ۵-۴: استراتژی‌های بهبود پایایی و راهکار پژوهش حاضر

استراتژی‌های بهبود پایایی	راهکارهای پژوهش حاضر
هدایت دقیق جریان مصاحبه برای گردآوری داده‌ها	در پژوهش حاضر مطابق با استانداردهای پژوهش‌های کیفی، سوالات مصاحبه طراحی و مصاحبه‌ها با رعایت اصول علمی و اخلاقی برگزار گردیدند. به منظور اطمینان از پایایی نتایج مصاحبه‌ها، پس از کدگذاری اولیه، در فاصله زمانی کوتاهی کدگذاری‌ها بازبینی شد. همچنین، پس از تحلیل و تم بندی داده‌ها، نتایج به ۴ نفر از مشارکت کنندگان ارائه شد و نظرات تکمیلی آنان دریافت شد.
ایجاد فرایندهای ساختمند برای اجرا و تفسیر مصاحبه‌ها	در فرایند مصاحبه‌ها، هر مصاحبه به طور جداگانه ضبط و سپس، پیاده سازی شد تا اطمینان حاصل شود که چیزی نادیده گرفته نمی شود. مصاحبه‌ها در محیط‌های آرام برگزار و پس از جمع آوری، داده‌ها با استفاده از روش های تحلیل تم و تحلیل لایه‌ای علی تحلیل و تفسیر شدند.
استفاده از کمیته‌ی تخصصی	کلیه فرایندهای این پژوهش با نظارت اساتید راهنما و مشاور انجام گردید. همچنین در فرایند انجام کار از مرحله‌ی تدوین سوالات مصاحبه تا مرحله‌ی تجزیه و تحلیل و استخراج کدها، اساتید راهنما و مشاور بر کار نظارت داشتند.

۵-۱۰ محدودیت‌های تحقیق

یکی از محدودیت‌های عمده بر سر راه پژوهش حاضر، کمبود منابع علمی قابل دسترس در زمینه موضوع به زبان فارسی است که باعث شد تا زمان زیادی برای ترجمه متون انگلیسی صرف شود. از سوی دیگر نبود منابع فارسی باعث شد که هیچ چارچوب اولیه‌ای حداقل برای ایده پردازی وجود نداشته باشد. همین امر سبب شد تا در کنار مطالعه و ترجمه‌ی متون اصلی، مطالعات متفرقه‌ی زیادی صورت گیرد تا چارچوب اولیه‌ی کار در ذهن محقق نقش ببندد.

محدودیت بعدی مربوط به کار در حوزه‌ی پژوهش‌های کیفی است. انجام مصاحبه با توجه به موضوع حساسیت برانگیز این تحقیق، کمی برای مصاحبه شوندگان دشوار می نمود. افراد زیادی چه به صورت شفاهی و چه با دعوت نامه‌ی رسمی به مصاحبه دعوت شدند، اما در نهایت تعداد کمی قبول کردند که روبه روی مصاحبه کننده بنشینند.

محدودیت بعدی در زمینه‌ی تهیه‌ی سوالات مصاحبه بود. سوال اصلی این بود که چگونه می توان به صورت غیر مستقیم به استخراج تصاویر آینده در ذهن جوانان پرداخت. نگاه به برخی سوالات نشان می دهد که در نگاه اول برخی از آنها ارتباطی با تصاویر آینده ندارند، اما در واقع جمیع این سوالات و گفت و شنود ما بین مصاحبه کننده و مصاحبه شونده‌ها در مسیر استخراج تصاویر قرار داشت. برای تهیه لیست نهایی سوالات مصاحبه علاوه بر مطالعات کتابخانه‌ای، از اساتید دانشگاه نیز نظرسنجی انجام شد.

محدودیت بعد در خصوص استفاده از روش CLA بود. این روش در نگاه اول سهل و در پیاده سازی به شدت دشوار است. پژوهش‌های کمی در ایران از CLA استفاده کرده‌اند که به نظر می رسد درک درستی از این روش نداشته‌اند و به درستی آن را پیاده سازی نکرده‌اند. همین مسئله تا حدی در مطالعات خارجی نیز دیده می شود. لذا به پژوهشگران توصیه می شود در استفاده از این روش یک یا دو پژوهش را الگوی کار خود قرار نداده و نمونه‌های زیادی را مطالعه نمایند. علاوه بر این که هرگز خلاقیت در انجام کار خود را قربانی تقلید از پیشینه‌ی پژوهش نکنند.

مواردی که تاکنون ذکر گردید، تمامی، محدودیت‌های در کنترل پژوهشگر هستند، لذا در واقع بیشتر باید به آنها لفظ دشواری‌های پژوهش را اطلاق نمود تا محدودیت‌های پژوهش

اما مواردی مانند صداقت مصاحبه شوندگان در جواب به سوالات پژوهش و دقت ابزار پژوهش از جمله محدودیت‌هایی هستند که در کنترل پژوهشگر قرار نداشته‌اند. همچنین بودجه و زمان کم مانع از آن شد که بتوان حوزه‌ی پژوهش را وسیع‌تر انتخاب کرد.

سخن آخر

همه‌ی نوشته‌ها اول بار مانند یک نطفه جایی در ذهن نویسنده نقش می‌بندند و سپس در تمامی دوران جنینی بزرگ و بزرگ‌تر می‌شوند و بر پیکره آنها خط و خطوط رشد می‌نشیند. نگارش این رساله نیز در طول یک سال و نیمی که عمیقا درگیر آن بودم، از این قاعده کلی مستثنی نبود. در این یک سال و پاری، بیش از آنکه درگیر پاسخ به سوالات پژوهش باشم، درگیر طرح سوالات درست بودم و معتقدم اگر برای من یادگیری در فرایند نگارش این رساله رخ داده، دقیقا در فرایند طرح همین سوال‌ها بوده است. گزارش پیش روی، نظرات من در این مقطع از زمان یعنی سال ۱۳۹۴ هجری – شمسی است و چه بسا در ادامه کار و در طرح سوالات دیگر و جواب بدان‌ها، برداشت‌های دیگری داشته باشم که مکمل یا مخالف بحث‌های مطرح در این رساله باشند. عمر حقایق کوتاه است و این روزها کوتاه و کوتاه‌تر شده و این تغییرات به ما می‌آموزد که پذیرش پویایی و زمان‌مند بودن مباحث علمی، شرط اول پژوهشگری است. اما مطلبی که بیانش را در سخن آخر لازم دیدم، لحظه تولد و دوران بعد از تولد این نوشته است. جایی که دیگران نیز می‌توانند در آن نظر کنند. امیدوارم که خوانندگان این نوشتار بنده را از لطف نقد محروم نکنند، چرا که بهترین مجسمه‌ها با چکش‌های سنگین اهل هنر و فن است که ساخته می‌شوند.

محسن طاهری دمنه

هفتم مهرماه یک هزار و سیصد و نود و چهار

Email: mtdemne@gmail.com

Website: www.iranianfuturist.com

منابع و مآخذ

- ابوبی اردکان، محمد؛ لبافی، سمیه؛ آذرپور، سمانه (۱۳۹۳)، شناسایی عوامل حیاتی موفقیت تفکر راهبردی در دیدگاه مدیران سازمان‌های فرهنگی شهر اصفهان، **پژوهشنامه‌ی مدیریت اجرایی**، سال ششم، شماره یازدهم، صفحات ۱۳ تا ۳۴.
- اتونی، بهروز (۱۳۸۹)، **اسطوره‌ها، زندگان جاوید** (به بهانه نقد اسطوره شناختی آسمان خراش میلاد)، **فصلنامه ادبیات عرفان و اسطوره شناختی**، سال ششم، شماره هشتم، صفحات ۱ تا ۳۱.
- آرمسترانگ، کارن (۱۳۹۰)، **تاریخ مختصر اسطوره**، ترجمه‌ی عباس مخبر، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- استراوس، انسلم؛ کرین، جولیت (۱۳۹۴)، **مبانی پژوهش کیفی فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای**، ترجمه ابراهیم افشار، چاپ چهارم، تهران: نشر نی.
- افتخاری، قاسم (۱۳۹۲)، **روش پژوهش کیفی، پژوهشنامه علوم سیاسی**، سال هشتم، شماره چهارم، صفحات ۷ تا ۴۶.
- الیاده، میرچا (۱۳۹۲)، **چشم اندازهای اسطوره**، ترجمه جلال ستاری، چاپ سوم، تهران: انتشارات توس.
- آموزگار، ژاله (۱۳۸۶)، **زبان، فرهنگ و اسطوره** (مجموعه مقالات)، چاپ اول، تهران: انتشارات معین.
- امینیان، بهادر؛ مشهدی، سارا (۱۳۹۱)، **نقش اسطوره‌ها در هویت ملی و ملت سازی: مورد ایران، نشریه ادبیات پایداری**، سال سوم، شماره ششم، صفحات ۲۷ تا ۴۶.
- باستید، روژه (۱۳۷۰)، **دانش اساطیر**، ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: انتشارات توس.
- باصری، احمد؛ حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۹)، **کارکرد رسانه‌های ماهواره‌ای در تصویرسازی ذهنی مردم، روانشناسی نظامی**، دوره یک، شماره چهار، صفحات ۷۹ تا ۸۹.
- بل، وندل (۱۳۹۲)، **مبانی آینده پژوهی**، ترجمه مصطفی تقوی و محسن محقق، جدل اول، تهران: انتشارات موسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی، مرکز آینده پژوهی علوم و فناوری دفاعی.
- پورابراهیم، شیرین؛ گلفام، ارسلان؛ آقاگلزاده، فردوس؛ کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه (۱۳۹۱)، **بررسی معنا شناختی استعاره صورت در زبان قرآن، فصلنامه لسان مبین**، سال چهارم، شماره نهم، صفحات ۱ تا ۱۸.
- پورعزت، علی اصغر (۱۳۸۲)، **تصویرپردازی از آینده: استراتژی اقدام در سیستم‌های اجتماعی، سخن سمت**، شماره ده، صفحات ۳۱ تا ۵۲.
- پورعزت، علی اصغر (۱۳۸۴)، **تصویرپردازی بصیرت بخش از آینده موعود: استراتژی فوق فعال انتظار شهر عدل در ایران، کمال مدیریت**، ویژه نامه مدیریت دولتی و چشم انداز جمهوری اسلامی ایران، شماره ۸ و ۹، صفحات ۵۷ تا ۸۹.

- جواهری زاده، ابراهیم؛ مقیمی، سید محمد؛ قلی پور، آرین؛ طهماسبی، رضا (۱۳۹۳)، مدیریت استعداد‌های سازمانی: شناسایی شاخص‌ها و ویژگی‌های کارکنان کلیدی، **مدیریت فرهنگ سازمانی**، دوره ۱۲، شماره ۲، صفحات ۱۴۹ تا ۱۷۱.
- حجازی، علیرضا (۱۳۸۸)، گیل گمش؛ اسطوره‌ای که الهام بخش آینده شد، شبکه اینترنتی آفتاب (www.aftabir.com)، تاریخ مشاهده: ۱۳۹۳/۸/۱۹.
- حریری، نجلا (۱۳۸۵)، **اصول و روش‌های پژوهش کیفی**، چاپ اول، تهران: نشر دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
- خاکی، غلامرضا (۱۳۹۱)، **روش تحقیق با رویکرد به پایان نامه نویسی**، چاپ سوم، تهران: انتشارات بازتاب.
- خزایی، سعید؛ جلیلود، محمدرضا؛ نصرالهی وسطی، لیلا (۱۳۹۲)، بررسی نظری روش تحلیل لایه‌ای علت‌ها در حوزه آینده پژوهی، **فصلنامه مطالعات آینده پژوهی**، سال دوم، شماره ششم، صفحات ۷۱ تا ۱۰۲.
- دانایی فرد، حسن؛ الوانی، مهدی؛ آذر، عادل (۱۳۹۱)، **روش شناسی پژوهش کیفی در مدیریت: رویکردی جامع**، تهران: انتشارات صفار.
- دلاور، علی (۱۳۸۹)، روش شناسی کیفی، **فصلنامه راهبرد**، سال نوزدهم، شماره ۵۴، صفحات ۳۰۷ تا ۳۲۹.
- دولانی، عباس؛ حریری، نجلا؛ محمدحسن زاده، حافظ؛ ولی نژاد، علی (۱۳۹۱)، مروری بر پژوهش کیفی و نرم افزارهای تحلیل داده‌های کیفی، **مدیریت سلامت**، شماره ۱۵، صفحات ۷۷ تا ۹۰.
- دیلم صالحی، بهروز (۱۳۸۵)، اسطوره و حماسه، دو بنیاد هویت ایرانی، **فصلنامه مطالعات ملی**، سال هفتم، شماره سوم، صفحات ۳ تا ۲۵.
- رضایی، مهدی (۱۳۸۴)، **آفرینش و مرگ در اساطیر**، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
- رضایان قیه باشی، احد و کاظمی، معصومه (۱۳۹۳)، تصویرپردازی و کلان تصاویر آینده سیاست جهانی؛ تصویرپردازی روشی مناسب برای شناخت آینده در جهان پیچیده، **فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی**، دوره ۶، شماره ۳، صفحات ۱۷۳ تا ۲۰۰.
- رنجبر، هادی؛ حق دوست، علی اکبر؛ صلصالی، مهوش؛ خوشدل؛ علیرضا؛ سلیمانی، محمدعلی؛ بهرامی، نسیم (۱۳۹۱)، نمونه گیری در پژوهش‌های کیفی: راهنمایی برای شروع، **مجله علمی پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی ارتش جمهوری اسلامی ایران**، سال دهم، شماره سوم، صفحات ۲۳۸ تا ۲۵۰.
- ستاری، جلال (۱۳۸۷)، **اسطوره و رمز**، چاپ سوم، تهران: انتشارات سروش
- ستاری، جلال (۱۳۸۹)، **جهان اسطوره شناسی؛ آیین و اسطوره**، تهران: نشر مرکز

- سجودی، فرزانه؛ قنبری، زهرا (۱۳۹۱)، بررسی معناشناختی استعاره زمان در داستان‌های کودک به زبان فارسی (گروه‌های سنی الف، ب و ج)، **فصلنامه علمی - پژوهشی نقد ادبی**، سال ۵، شماره ۱۹، صفحات ۱۳۵ تا ۱۵۶.
- شکرایی، محمد (۱۳۹۲)، تقدیر قهرمان شدن با تولد نمادین در اسطوره و افسانه، **فصلنامه ادب پژوهی**، شماره ۲۶، صفحات ۹۵ تا ۱۱۷.
- شهری، بهمن (۱۳۹۱)، پیوندهای میان استعاره و ایدئولوژی، **فصلنامه علمی - پژوهشی نقد ادبی**، سال ۵، شماره ۱۹، صفحات ۵۹ تا ۷۶.
- صانع پور، مریم (۱۳۸۹)، انسان گرایی مدرنیته و مبانی اسطوره‌ای آن، **غرب شناسی بنیادی، غرب شناسی بنیادی**، سال اول، شماره اول، صفحات ۸۷ تا ۱۱۶.
- صدوقی، مجید (۱۳۸۶)، کنکاش در مبانی فلسفی پژوهش کمی و کیفی در علوم رفتاری، **فصلنامه حوزه و دانشگاه؛ روش شناسی علوم انسانی**، سال ۱۳، شماره ۵۲، صفحات ۸۳ تا ۱۰۳.
- فقیهی، ابوالحسن؛ علیزاده، محسن (۱۳۸۴)، روایی در تحقیق کیفی، **فرهنگ مدیریت**، سال سوم، شماره نهم، صفحات ۵ تا ۱۹.
- عابدی جعفری، حسن؛ تسلیمی، محمدسعید؛ فقیهی، ابوالحسن؛ شیخ زاده، محمد (۱۳۹۰)، تحلیل مضمون و شبکه مضامین: روشی ساده و کارآمد برای تبیین الگوهای موجود در داده‌های کیفی، **اندیشه مدیریت راهبردی**، سال پنجم، شماره دوم، شماره پیاپی ۱۰، صفحات ۱۵۱ تا ۱۹۸.
- عباس زاده، محمد (۱۳۹۱)، تاملی بر اعتبار و پایداری در تحقیقات کیفی، **جامعه شناسی کاربردی**، سال بیست و سوم، شماره‌ی پیاپی ۴۵، شماره‌ی اول، صفحات ۱۹ تا ۳۴.
- علمداری، کاظم (۱۳۸۹)، **چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟**، نشر توسعه، تهران: چاپ هفدهم.
- عنایت اله، سهیل (۱۳۸۸)، **پرسش از آینده؛ آینده پژوهی به مثابه دانش و ابزار تحول سازمانی و اجتماعی**، برگردان مسعود منزوی، تهران: انتشارات مرکز آینده پژوهی علوم و فناوری دفاعی - موسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.
- فراستخواه، مسعود (۱۳۹۲)، چارچوبی مفهومی برای برنامه ریزی مبتنی بر آینده اندیشی در دانشگاه، **فصلنامه پژوهش و برنامه ریزی در آموزش عالی**، شماره ۶۹، صفحات ۱ تا ۲۱.
- فرضی، حمیدرضا (۱۳۹۱)، نقد کهن الگویی شعر «قصه شهر سنگستان» مهدی اخوان ثالث، **ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی (زبان و ادبیات فارسی)**، دوره ۸، شماره ۲۸، صفحات ۱۷۹ تا ۲۱۱.
- فکوهی، ناصر (۱۳۷۹)، تحلیلی ساختنی از یک اسطوره سیاسی / اسطوره «وای» در فرهنگ ایرانی و هم‌تایان غیر ایرانی آن، **مطالعات جامعه شناختی**، شماره ۱۶، صفحات ۱۳۷ تا ۱۶۶.
- قاسم زاده، حبیب الله (۱۳۷۸)، **استعاره و شناخت**، تهران: انتشارات فرهنگیان.

- قائمی، فرزاد (۱۳۸۹)، پیشینه و بنیادهای نظری رویکرد نقد اسطوره‌ای و زمینه و شیوه کاربرد آن در خوانش متون ادبی، **فصلنامه علمی پژوهشی نقد ادبی**، شماره ۱۱ و ۱۲، صفحات ۳۳ تا ۵۶
- کاسیرر، ارنست (۱۳۶۲)، **افسانه دولت**، ترجمه نجف دریا بندری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- کمبل، جوزف (۱۳۹۳)، **قدرت اسطوره**، ترجمه‌ی عباس مخبر، چاپ نهم، تهران: نشر مرکز.
- گودرزی، غلامرضا؛ ذوالفقارزاده، محمدمهدی (۱۳۸۷)، تصویرپردازی از مدیران آینده: به سوی الگوی قرآنی، **اندیشه مدیریت**، سال دوم، شماره اول، صفحات ۴۱ تا ۷۳.
- لیکاف، جورج (۱۳۸۲)، **نظریه معاصر استعاره، استعاره: مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی**، به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: سوره مهر (حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی).
- مادیورو، رنالدو ج و ویلرایت، جوزف ب (۱۳۸۲)، کهن الگو انگاره کهن الگویی؛ کارکرد کهن الگو در مقام اندام روان ناآگاه جمعی، ترجمه بهزاد برکت، **نشریه ارغنون**، شماره ۲۲، صفحات ۲۸۱ تا ۲۸۷.
- محمدپور، احمد (۱۳۸۸)، تحلیل داده‌های کیفی: رویه‌ها و مدل‌ها، **مجله انسان‌شناسی**، دوره دوم، سال یکم، شماره‌ی پیاپی ۱۰، صفحات ۱۲۷ تا ۱۶۰.
- منادی، مرتضی (۱۳۸۹)، روش کیفی و نظریه سازی، **فصلنامه راهبرد**، سال نوزدهم، شماره ۵۴، صفحات ۱۰۷ تا ۱۳۴.
- موسوی گیلانی، سید رضی؛ مولوی، مریم (۱۳۸۹)، اعتقاد به منجی، بر اساس ضمیرناخودآگاه جمعی بونگ؛ با بررسی اسطوره کهن سیمرغ و تبیین اسطوره مدرن بشقاب پرنده، **فصلنامه علمی پژوهشی مشرق موعود**، سال پنجم، شماره ۱۷، صفحات ۱۴۳ تا ۱۷۱.
- مولایی، محمدمهدی (۱۳۹۰)، مردانگی در موسیقی رپ ایرانی - فارسی در دهه ۱۳۸۰، پایان نامه کارشناسی ارشد در رشته مطالعات فرهنگی و رسانه، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.
- میلز، داندل اچ (۱۳۹۳)، **الگوهای آشوب در اسطوره‌های باستانی**، ترجمه آرتمیس رضاپور و افشین رضاپور، تهران: انتشارات ققنوس
- نقی پورفر، ولی الله؛ افضل، علیرضا (۱۳۸۷)، تصویرپردازی از ویژگی‌های آینده موعود: به سوی الگوی قرآنی، **اندیشه مدیریت**، سال دوم، شماره اول، صفحات ۵ تا ۳۹.
- نوروزی، علی؛ بیدهندی، محمد (۱۳۸۹)، عاملیت انسان در رویکرد پژوهش کیفی، **فصلنامه راهبرد**، سال نوزدهم، شماره ۵۴، صفحات ۸۷ تا ۲۰۶.
- واشقانی فرهانی، ابراهیم (۱۳۸۷)، ریشه شناسی اسطوره و گونه‌های آن در باورهای ایرانی باستان، **مجله مطالعات ایرانی**، سال هفتم، شماره‌ی چهاردهم، صفحات ۲۳۷ تا ۲۶۳.

- هاشمی، زهره (۱۳۸۹)، نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون، **فصلنامه ادب پژوهی**، شماره ۱۲، صفحات ۱۱۹ تا ۱۴۰.

- Aligica, dragos paul (2011); a critical realist image of the future Wendell bell's contribution to the foundations of futures studies , **futures**, vol. 43, pp. 610 – 617.
- Bell, Wandell (1997), **Foundations of futures studies**, Vol. 1, Transaction Publishers, and New Brunswick.
- Bell, Wandell (1998), Making people responsible, **American Behavioral Scientist**, 42 (3). Pp. 323–339.
- Boulding, Kenneth, E (1965), **the image: Knowledge in life and society**, University of Michigan Press, Ann Arbor.
- Dator, Jim (2002), **Introduction: The future lies behind—Thirty years of teaching futures studies**, in: J. Dator(Ed.), *Advancing Futures*, Praeger, Westport CT, pp. 1–30.
- Dator, Jim. (1998), Introduction: **The future lies behind! Thirty years of teaching futures studies**. *American Behavioral Scientist*, 42(3), pp. 298-319.
- Gibbs, Rymond W. & Steen, Gerard J. (eds). (1997), **Metaphor in Cognitive linguistics**, selected papers from the Fifth International Cognitive Linguistics Conference, Amsterdam: Jhon Benjamin's.
- Hoffman, Jeanne (2014), Alternative images of china in 2035: A case study of tamkang university workshops, **journal of futures studies**, 19(1), pp 13 – 34.
- Inayatullah Sohail(1993), from who am i? to when am i?: framing the shape and time of the future, **Futures**, 25(3), pp.235–253.
- Inayatullah Sohail(1998), macrohistory and futures studies, **Futures**, 30(5), pp.381–394.
- Inayatullah, Sohail (2007), **the causal layered analysis (CLA) reader theory and case studies of an integrative and transformative methodology**, Tapei, Tamkang University Press, December 2004. Available from February 9, 2005. 576 pages
- Kiraly, Gabor; Pataki, gyorgy; koves, Alexandra; balazs, balint (2013), models of (future) society: bringing social theories back in backcasting, **futures**, 15, pp. 19-30.
- Lakoff, George & Johnson, Mark. (1980), **Metaphors We Live By**, Chicago and London: University of Chicago Press.
- Lakoff, George. (1993), **The contemporary theory of metaphor**, In Geeraerts, Dirk (Ed.). (2006) *Cognitive linguistics: basic readings (Cognitive linguistics research; 34)*. Mouton de Gruyter Berlin, New York, pp. 185-238.
- Mau, James (1967), **Social change and images of the future**, Schenkman, Cambridge, MA.
- Morgan, Dennis (2002); images of the future: a historical perspective, **futures**, vol. 34, pp 883 – 893.

- Morgan, Dennis (2003), image of the future: a historical perspective, **Futures**, 34, pp.883 – 893.
- Morgan, Dennis (2012), Postmodern prospects for a non-killing world: Towards an image of anon killing future, **Futures**, 44, PP.893–904.
- Morgan, Dennis (2015); the dialectic of utopian images of the future within the idea of progress, **futures**, vol. 66, pp 106 – 119.
- Ono, Ryota (2003), learning from young people's image of the future: a case study in Taiwan and use, **futures**, 35, pp.737- 758.
- Ono, Ryota (2005), social factors impacting on images of the future of youth in japan, **journal of futures studies**, 9(4), pp 61 – 74.
- Polak, Fred (1973), **the image of the future**, Elsevier, Amsterdam.
- Popper, karl(1994), **The Open Society and Its Enemies**, Routledge, Abington, Oxon.
- Pourezzat, Ali Asghar; Mollae, Abdolazim; Firouzabadi, Morteza(2008); "Building the future: Undertaking proactive strategy for national outlook", **Futures**, Vol. 40., pp. 887-893
- Rubin, Anita (1998), the images of the future of young Finnish people. In: Publications of the Turku School of Economics and Business Administration, Series D:2. Turku: Turku School of Economics and Business Administration.
- Rubin, Anita (2013), hidden, inconsistent, and influential: images of the future in changing times, **futures**, 45, pp.s38 – s44.
- Sardar, ziauddin (2013), **Future: All That Mattes**, Hordder and stoughton, London.
- Slaughter, Richard, (199), changing images of futures in the 20th century, **futures**, volume 23, issue 5, pp.499-515.
- Son, hyeonju, (2013), images of the future in South Korea, **futures**, 52, pp.1-11.
- Wuellner, Cynthia frewen (2011), beyond economic and value wars: mythic images of the future cities, **futures**, volume. 43, issue.7, pp.662-672.

Abstract

Images of the future are inextricably linked to desires, values and human ideals. Therefore, investigation of future images is at the heart of futuristic activities and their systematic exploration as well as the constituent components is one of the interests and responsibility of futurists. These images including individual to global, optimistic to pessimistic, short-term to long-term etc comprise a bewildering array of subsets. The most important issue in investigation of future images is their role in shaping social changes. Future images beside value are the most significant building blocks of social changes. Ergo, this dissertation as a fundamental study in qualitative research tradition deploys a blend of thematic analysis and causal layered analysis to explore the images of future of Iranian society among the educated young. The data was gathered through semi-structured interview and the participants were the students of graduate level at University of Tehran. Finally, having conducted 17 interviews the information saturation was reached. Each interview lasted between 45 to 90 minutes and the data analysis was done immediately after each interview. The results show that images of future among participant include seven key components: 1. Historical monuments of the past, 2. The weight of the present time 3. The road taken by the descendents, 4. Conjectures about future, 5. The shadow of the society, 6. Regrets, inabilities and shortages and 7. Understanding future. In the next step, the findings were analyzed using casual layered analysis. In each layer depending on the nature of it, seven key themes were found and their peripheral themes were extracted and their central propositions were found in all four layers. This layered analysis culminated in a deeper understanding of future images and its constituent components. The final results show that images of the future do not converge toward a preferable future and the understanding future is related to a viewpoint out of the reach of future.

Keywords

Futures studies, Images of the future, Preferable futures, Qualitative analysis, Thematic analysis, Casual Layered Analysis, Young people



University of Tehran
Faculty of management

Analytical research in young educated people's images of the future based on CLA:
A case study in Iran

By:
Mohsen Taheri Demneh

Supervisors:
Ali Asghar Pourezzat
Mohammad Mahdi Zolfagharzadeh

Advisor:
Amir Nazemi Ashani

A dissertation submitted to the office of graduate studies of Tehran University in
partial fulfillment of the requirements for the degree of doctor of in Futures Studies

September 2015